



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

عبدالمجید بن محمد بن ابوالفتح رازی

ترجمه و تصحیح

جلد ۲

مؤسسه انتشارات و کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

پشتیبانی

دکتر آیت الله العظمی بروجردی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۷
۸	مشخصات کتاب
۸	ادامه سوره مائده
۸	[سوره المائده (۵): آیات ۵۴ تا ۵۶]
۸	[اشاره]
۹	[ترجمه]
۳۷	[ترجمه]
۷۰	[سوره المائده (۵): آیات ۶۸ تا ۸۸]
۷۰	[اشاره]
۷۱	[ترجمه]
۹۸	[سوره المائده (۵): آیات ۸۹ تا ۱۰۰]
۹۸	[اشاره]
۹۹	[ترجمه]
۱۴۴	[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۸]
۱۴۴	[اشاره]
۱۴۴	[ترجمه]
۱۶۵	[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۹ تا ۱۲۰]
۱۶۵	[اشاره]
۱۶۶	[ترجمه]
۱۷۹	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱ تا ۱۰]
۱۸۰	[اشاره]
۱۸۰	[ترجمه]

- ۱۸۷ ..... [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱ تا ۲۰] .....  
 ۱۸۷ ..... [اشاره] .....  
 ۱۸۷ ..... [ترجمه] .....  
 ۱۹۳ ..... [سوره الأنعام (۶): آیات ۲۱ تا ۳۲] .....  
 ۱۹۳ ..... [اشاره] .....  
 ۱۹۳ ..... [ترجمه] .....  
 ۲۰۴ ..... [سوره الأنعام (۶): آیات ۳۳ تا ۴۵] .....  
 ۲۰۴ ..... [اشاره] .....  
 ۲۰۵ ..... [ترجمه] .....  
 ۲۱۳ ..... [سوره الأنعام (۶): آیات ۴۶ تا ۵۸] .....  
 ۲۱۳ ..... [اشاره] .....  
 ۲۱۴ ..... [ترجمه] .....  
 ۲۲۴ ..... [سوره الأنعام (۶): آیه ۵۹] .....  
 ۲۲۴ ..... [اشاره] .....  
 ۲۲۴ ..... [ترجمه] .....  
 ۲۲۶ ..... [سوره الأنعام (۶): آیات ۶۰ تا ۷۳] .....  
 ۲۲۶ ..... [اشاره] .....  
 ۲۲۷ ..... [ترجمه] .....  
 ۲۳۷ ..... [سوره الأنعام (۶): آیات ۷۴ تا ۹۰] .....  
 ۲۳۷ ..... [اشاره] .....  
 ۲۳۸ ..... [ترجمه] .....  
 ۲۵۴ ..... [سوره الأنعام (۶): آیات ۹۱ تا ۱۰۰] .....  
 ۲۵۴ ..... [اشاره] .....  
 ۲۵۵ ..... [ترجمه] .....

۲۶۸ ..... [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۰]

۲۶۸ ..... [اشاره]

۲۶۸ ..... [ترجمه]

۲۷۸ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۷

### مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۷ صفحه : ۹

### ادامه سوره مائده

بسم الله الرحمن الرحيم «۱»

[سوره المائده (۵): آیات ۵۴ تا ۵۶]

[اشاره]



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَئِيمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴) إِنَّمَا وَثَّيقُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶)

### [ترجمه]

ای آنان که گرویده «۲» هر که برگردد «۳» از شما از دینش «۴» زود بود که بیارد خدای به گروهی که دوست دارد ایشان را و دوست دارند او را، نرم‌اند «۵» بر مؤمنان، سخت‌اند بر کافران، جهاد کنند در راه خدای و ترسند ملامت کننده را، آن فضل خداست، دهد آن را که خواهد و خدای فراخ عطا و داناست.

ولی شما خداست و پیغامبر او و آنان که به پای دارند نماز را و بدهند زکات را و ایشان در رکوع باشند.

و هر که تولا کند به خدای و پیغامبرش و آنان که ایمان دارند «۶» لشکر خدا ایشان غلبه کننده باشند.

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آیه اقتضای آن می‌کند که بر سببی فرود آمده است،

(۱). مل: تا ابتدای سوره انعام افتادگی دارد.

(۲). کذا در اساس، شاید که «گرویده‌ای»، آف، لت: گرویده‌اید، وز: گرویدید، آج، لب: ایمان آورده‌اید.

(۳). آج، لب: باز گردد.

(۴). مع، مت، وز، آج، لب: خود.

(۵). مع، مت، وز: خواری.

(۶). مع، مت، وز، آج، لب: ایمان آوردند.

صفحه : ۲

و آن سبب «۱» ارتداد قومی بوده است که از دین برگشته‌اند، پس از آن که در اسلام آمده بودند. و بیان کردیم که: مؤمن مرتد نشود به دلیلی که ما را ایمن کرده است، و آنما مرتد آن کس شود که او اظهار ایمان کرده باشد به زبان و در دل ندارد- و شرح اینکه داده شده است- و بر اینکه قاعده آنان را که مظهر ایمان بودند مؤمن خواند، علی التوسع «۲» چنان که گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا، و معنی آن که: ای آنان که اظهار ایمان کرده‌اید به زبان، ایمان آرید به دل، پس مظهر ایمان را مؤمن خواند بر مجاز، هم چنین در آیت و جای تأویل در آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا «۳» اینکه است لفظ «منکم» است برای آن که روا باشد که خطاب با مؤمنان «۴» محقق است.

آنکه از ایشان آنان که مرتد شدند «۵» که ایمان به «۶» زبان دارند، در دل ندارند. و آنان که مرتد شدند چنان که در تواریخ آوردند «۷» سیزده قوم بودند، سه در عهد رسول، و ده قوم پس رسول- علیه السلام. از جمله آنان که در عهد رسول- علیه السلام- مرتد شدند، جماعتی بودند از بنی مذحج و رئیس ایشان ذو الخمار بن عبهله بن کعب العنسی بود. و لقب او أسود بود و «۸» مردی بود کاهن و مشعبد، به یمن برخاست «۹» و دعوی پیغامبری «۱۰» کرد و رسول- علیه السلام- باذان را بر یمن و حوالی والی «۱۱» کرده بود و او اول کسی بود از ملوک عجم که ایمان آورده بود [ا-پ]

و او «۱۲» اول امیری بود از «۱۳» بلاد یمن در اسلام و او در عهد رسول - علیه السّلام - فرمان یافت و رسول - علیه السّلام - پسرش را والی «۱۴» کرد بر یمن و نام او مهر بن باذان بود و او اینکه اُسود مرتد را که دعوی پیغامبری کرد بکشت و زن او را با زنی کرد آزاد را و بر یمن مستولی شد.

چون بدایت کار اُسود مرتد را که دعوی پیغامبری می کرد و کارش ضعیف بود

(۱). مع، مت، وز: به سبب. [.....]

(۲). آج، لب: علی التّوابع.

(۳). مر مَن یرتَد مِنکُم عَن دینِه نیست.

(۴). آج، لب: مؤمن.

(۵). مع، مت، بم، وز، لت: شوند.

(۶). مع، مت، وز، مر: بر.

(۷). مع، مت: آورده‌اند.

(۸). لت او.

(۹). مع، مت، وز، آج، لب، بم، مر: در.

(۱۰). مع، مت، وز، آج، لب، آف، بم، مر: پیغمبری.

(۱۱). مع، مت، وز، مر: نواحی.

(۱۲). مع، مت، وز را.

(۱۳). مع، مت، وز، آج، لب، بم، مر: در.

(۱۴). مع، وز، مر: به والی.

صفحه ۳:

کس «۱» از او نمی گفت. چون کارش ظاهر شد و قومی «۲» فرا گرفت و اتباعش بسیار شدند، عاملان رسول را - علیه السّلام - از یمن بیرون کرد. رسول - علیه السّلام - به معاذ جبل نوشت و مسلمانانی که آن جا بودند و ایشان را استمالت کرد و گفت: به دین خود تمسک کنید «۳» و خویشان را از اغوا و اضلال اینکه «۴» اُسود دور دارید «۵» و نامه نوشت به جماعتی از سادات یمن، منهم «۶»: عامر بن مهر «۷» و ذو رُود و ذو مَرّان «۸» و ذو کلاع و ذو ظلم، و ایشان را فرمود تا به کارزار اُسود شدند «۹»، و اینکه مرد که گفتیم با ایشان یار بود تا آن معلون «۱۰» را بکشتند و تولای قتل او مردی کرد نام او فیروز الدّیلمی به شب به سر «۱۱» او فروشد «۱۲» و او را در بستر خواب بکشت. خدای تعالی رسول - علیه السّلام - را به وحی خبر داد و رسول - علیه السّلام - صحابه را بشارت داد به قتل او. صحابه گفتند: یا رسول الله؟ که کشت او را! گفت: رجل مبارک «۱۳»، نام او فیروز. آنگه «۱۴» گفت: فاز فیروز، «۱۵» ظفر یافت فیروز، و اینکه در آخر ماه ربیع الاوّل بود پس از آن که اسامه زید را از «۱۶» مدینه برون شده بود و رسول - علیه السّلام - بر «۱۷» دگر روز فرمان یافت و با جوار رحمت ایزدی انتقال کرد.

و گروه دوم بنو حنیفه «۱۸» بودند در یمامه، و رئیس ایشان مسیلمه کذاب بود و در حیات رسول - علیه السّلام - دعوی پیغامبری «۱۹» کرد در آخر سنه عشر من الهجرة، و دعوی کرد که من انباز محمّدم - صلی الله علیه و آله و سلّم - در نبوت. نامه‌ای به رسول

- (۱). مج، مت: کسی. [.....]
- (۲). مج، مت، وز، مر: قوتی گرفت، لت: قوت گرفت.
- (۳). مج، مت، وز: کنی / کنید.
- (۴). مج، مت، بت، مر: اینکه.
- (۵). مج، مت، لت: داری / دارید.
- (۶). مج، مت، وز: از ایشان.
- (۷). مج، مت، وز، لت: عامر بن مشهور.
- (۸). مج، مت، وز: دو مروان.
- (۹). مر: شوند.
- (۱۰). آج، لب: ملعونان.
- (۱۱). مج، مت، وز: سرای.
- (۱۲). مج، مت، وز، آج، لب، مر: شد.
- (۱۳). مج، مت، وز، مر: مردی مبارک.
- (۱۴). مج، مت، وز، لت: آنگاه.
- (۱۵). مج، مت، وز، مت گفت. [.....]
- (۱۶). مج، مت، وز، لت: اسامه بن زید از.
- (۱۷). مج، مت، وز، آف، لت، آن: با.
- (۱۸). مج، مت، وز: بنی حنیفه، آج، لب، بم، آف، آن: بو حنیفه.
- (۱۹). مج، مت، وز، آج، لب، بم، آف، لت، آن، مر: پیغمبری.

صفحه : ۴

- علیه السلام - نوشت: من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله، بر دست دو مرد از «۱» یمامه: نام یکی رجال بن نهشل، نام دیگری محکم «۲»، و ایشان از اشراف اهل یمامه بودند، نامه بدادند. رسول - علیه السلام - ایشان را گفت: شما به مسیلمه ایمان داری! گفتند: آری.

رسول - علیه السلام - گفت: اگر نه آنستی «۳» که عادت نرفته است به کشتن رسول، من شما را گردن بفرمودمی زدن. آنکه بفرمود تا جواب نامه بنوشتند: من محمد رسول الله الی مسیلمه الکذاب اما بعد: إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. «۴» و پس از آن به مدتی نزدیک رسول - علیه السلام - بیمار شد و با جوار رحمت خدای رفت و کار مسیلمه قوی شد در عهد ابو بکر، او «۵» خالد ولید را بفرستاد با لشکری تا او را مقهور کردند و او بر دست وحشی غلام مطعم بن عدی کشته شد، که قاتل حمزه بن عبد المطلب بود و پس از آن که کارزاری عظیم برفت.

و وحشی گفت: دو کس بر دست من کشته شدند، یکی بهترین مردمان در جاهلیت من که من کافر بودم و آن حمزه عبد المطلب بود، و یکی مسیلمه کذاب و او شر الناس بود در اسلام.

فرقه سیم «۶» از بنو اسد بودند و رئیس ایشان طلحه بن خویلد بود، و او نیز چون مرتد شد دعوی نبوت «۷» کرد و آخر اینکه سه قوم اینان بودند.

ابو بکر «۸» خالد بن ولید «۹» را بفرستاد با لشکری بسیار و کارزاری کردند «۱۰» و قومی کشته شدند و طلحه «۱۱» بگریخت و به شام شد به حمایت بنی حنفه «۱۲»، ایشان او را با پناه گرفتند. اهل سیر «۱۳» گفتند: پس «۱۴» از آن [اسلام آورد] «۱۵»]

[۲- ر]

و حسن اسلامه.

- 
- (۱). مج، مت، وز، لت، مر اهل.
  - (۲). مج، مت، وز، لت، مر: محکم بن طفیل.
  - (۳). بم: ندانستی.
  - (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۸.
  - (۵). مج، مت، وز، لت، مر: خالد بن الولید، مر: خالد بن ولید.
  - (۶). مج، مت، وز، آف، مر: سیوم.
  - (۷). مر: پیغمبری.
  - (۸). اساس رضی الله عنه.
  - (۹). آج، لب: خالد ولید.
  - (۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: کارزار کردند. [.....]
  - (۱۱). مج، وز، لت، مت، مر: طلیحه.
  - (۱۲). بم، آف: بنی حقیقه، لت، آن: بنو حنفه.
  - (۱۳). مج، وز، مت: شن.
  - (۱۴). آف: بعد.
  - (۱۵). اساس ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

صفحه ۵:

و امّیا آن هفت گروه که در عهد ابو بکر صدیق مرتد شدند، آن بود که اهل تواریخ روایت کردند «۱» که: چون رسول- علیه السلام- «۲» با جوار رحمت ایزدی انتقال کرد «۳»، جهودان و ترسایان شماتت کردند و منافقان اظهار نفاق کردند و آنچه در دل داشتند از کفر «۴» بر صحرا نهادند، و مردم در هرج و مرج افتادند و قیل و قال بسیار شد و بیشتر عرب مرتد شدند، بنو فزاره «۵» مرتد شدند و عیینة بن حصن «۶» بن بدر الفزاری «۷» را رئیس خود کردند و غطفان «۸» مرتد شدند و قره بن سلمة القشیری را رئیس خود کردند و بنو سلیم «۹» مرتد شدند و فجاءة بن عبد یا لیل را رئیس خود کردند و جماعتی از بنو تمیم مرتد شدند و زنی را رئیس خود کردند نام «۱۰» سجاح بنت المیقد «۱۱»، و او دعوی پیغمبری کرد و زن «۱۲» مسیلمه کذاب بود «۱۳»، و گفته‌اند: چون سجّاح با خانه مسیلمه شد «۱۴»، مسیلمه او را گفت: «۱۵»

الا قومی الی المخدع فقد هنیء لک المضجع

فان «۱۶» شئت سلقناک و ان شئت علی اربع

و ان شئت بثلیه و ان شئت به أجمع

فقالته به: اجمع فأنه «۱۷» للشَّمل اجمع و ابو العلاء المعزى «۱۸» در حق ایشان گوید «۱۹» - چون مسیلمه بانگ نماز کردی و زن پیشنمازی «۲۰»:

(۱). مر: کرده‌اند.

(۲). مر: به.

(۳). لت: رفت.

(۴). لت: به.

(۵). لب، مر: بنو فراره.

(۶). اساس: حصون، معج، وز، مت، مر: حصین، آج، لب، لت، آن: حضور.

(۷). معج، وز: بدن الفزازی، بم، آن، مر: بدر الفزازی.

(۸). لب، آف، مر: عطفان.

(۹). آج، لب بم، آف، آن: بنو سلم. [.....]

(۱۰). معج، وز، مت، بم، لت، مر او.

(۱۱). معج، وز، لت، مر: سجاج بنت المنذر، مت: سجاج بنت المنذر، آج: سجاج بنت المنقذ، بم، آف: سجاج بنت المیقذ.

(۱۲). لت، مر: به زن.

(۱۳). لت، مر: شد.

(۱۴). مر: رفت.

(۱۵). مر شعر.

(۱۶). معج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، آن: و ان.

(۱۷). آج، لب: فان.

(۱۸). وز: ابو العلامه مصری.

(۱۹). آن: گفت.

(۲۰). آف، آن: پیشنمازی کردی، مر بیت.

صفحه : ۶

أمت سجاح و والها مسیلمه کذابه فی بنی الدنیا و کذاب

و جماعتی از بنو کنده مرتد شدند و أشعث «۱» قیس را رئیس خود کردند و بنو بکر بن الوائل «۲» مرتد شدند به زمین بحرین و حطم «۳» بن زید را رئیس خود کردند و خدای تعالی همه را مقهور کرد در روزگار عمر «۴» جبله بن ایهم «۵» الغسانی مرتد شد و

اصحابش، و اخبار ایشان در تواریخ مشهور است و اینکه جایگاه بیش ازین احتمال نکند و عمّار «۶» یاسر گفت و حذیفه بن الیمان و عبد الله عباس - رضی الله عنهم - و باقر و صادق - علیهما السلام «۷» - گفتند: که آیه در اهل بصره آمد.  
و ارتداد افتعال باشد من الرّد و هو «۸» مطاوع ردّ باشد، يقال: رددته فارتدّ، باز گردانیدم او را باز گشت «۹». و در شرع عبارت باشد از رجوع از اسلام با کفر، و حکم ایشان طرفی گفته شده است.  
فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ «۱۰» کما ما «۱۳» حسب حال! گفت: بیار «۱۴» شعر:

و كان على- ارمده «۱۵» العين يتغى دواء فلما لم يحس- مداويا

رماه رسول الله منه بتفلة فبورك مرقيا و بورك راقيا

و قال ساعطى الزايه اليوم صارما كميا محبا للرسول مواليا

يحب الهى و الاله يحبه به يفتح الله الحصون الاوابيا «۱۶»

فاصفى بها دون البرية كلها علينا و سماه الوزير المواخيا

(۱). مع، مت، وز: اسب.

(۲). آج، لب: عرضه.

(۳). مع، مت، وز، لت، آن، مر: در نگرید.

(۴). مع، مت، وز، لت، مر و.

(۵). آج، لب، بم، مر: برخواست.

(۶). مع، مت، وز، لت: چشم بر کرد، مر: چشم به کرد.

(۷). مع، مت، وز، لت، و. [.....]

(۸). مع، مت، وز: گشاده بود.

(۹). مع، مت، وز: دستور ده، بم، آف لت، مر: دستور باشد.

(۱۰). مع، مت، وز: که.

(۱۱). مع، مت، وز، بم، آف، لت، آن، مر: بیتی.

(۱۲). لت: مر بگویم.

(۱۳). لت: بز.

(۱۴). مع، مت، وز، آج، مر گفت، لت: بگو.

(۱۵). آج، لب: ایرمد.

(۱۶). آن: الاوليا.

صفحه : ۹

پس اینکه خصلت «۱» محبت من الطرفین بالاتفاق در او حاصل است. دگر «۲» قوله:

أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، «۳» با مؤمنان ذلول و نرم و سازنده باشد.

در خبر است که: یک روز امیر المؤمنین علی - علیه السلام - در حجره بود و غلامی از آن او بر در حجره نشست بود. امیر المؤمنین او را آواز داد، او می شنید و جواب نمی داد. بیرون آمد و گفت: یا غلام آواز من نمی شنیدی «۴»! گفت: بلی.

گفت: چرا جواب ندادی! گفت: [۳-ر]

برای آن که از تو ایمن بودم. امیر المؤمنین «۵» علیه السلام - شکر گزارد «۶» خدای را «۷»، که مرا چنان کرد که بندگان او، از من ایمن اند. ای غلام؟ برو که تو را «۸» آزاد کردم.

و در خبر است که: روزی می گذشت در بعضی کویهای «۹» کوفه، زنی سبوی آب برگرفته بود و می برد و می گفت: اللهم احکم بینی و بین علی بن ابی طالب، «۱۰» خدایا تو میان من و علی بو طالب حکم کن «۱۱» و زن او را نشناخت، امیر المؤمنین پیش او آمد و گفت: ای زن؟ تو را با علی بو طالب «۱۲» چیست! گفت: شوهر مرا به بعضی جایها فرستاده «۱۳» تا مرا اینکه آب می باید کشید «۱۴». گفت: ای پرستار، خدای را اینکه سبوی «۱۵» مراده تا من بردارم و علی را بگویم تا کس فرستد و شوهر تو را باز خواند، و سبوی آب برگرفت و با او به در سرای او برد. چون همسایگان او را بدیدند، گفتند: هی؟ رها کرده ای «۱۶» تا امیر المؤمنین سبوی آب برداشته است و به خانه تو می آورد «۱۷»، گفت «۱۸»:

اینکه امیر المؤمنین است، بدوید و در پای او افتاد و عذر خواست و گفت: زینهار «۱۹»، ای

(۱). مع، مت، وز: جمله.

(۲). مع، مت، وز: ذکر.

(۳). مع، مت، وز: أَعَزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ

(۴). مت: نشیندی، آن: نمی شنوی.

(۵). لت: امیر، آن علی. [.....]

(۶). مع، مت، وز، بم، آن، مر: شکر گذارد.

(۷). مع، مت، وز، لت، مر و گفت سپاس خدای را.

(۸). مع، مت، وز، لت، مر به اینکه شکر.

(۹). مع، مت، وز، مر: کوچه ها.

(۱۰). مع، مت، وز، لت، مر بار.

(۱۱). مع، مت، وز، لت: حاکم تو باش.

(۱۲). مر: علی بن ابی طالب.

(۱۳). مع، مت، وز، لت، مر است.

(۱۴). مع، مت، وز، لت، مر: کشیدن.

(۱۵). مع، مت، وز، لت، مر: تله.

(۱۶). مر: رها کردی.

(۱۷). مج، مت، وز، لت، مر: می‌آرد.

(۱۸). مج، مت، وز، لت، مر: او گفت.

(۱۹). مج، مت، وز، لت، مر: زنه‌ار. [.....]

صفحه : ۱۰

امیر المؤمنین؟ من ترک ادب کردم، و تو را نشناختم، گفت: روا باشد. هر گاه «۱» که تو را کاری باشد یا تقصیری یا حاجتی می‌آی و می‌خواه و التماس می‌کن تا که شوهرت باز آید «۲»، زن گفت: جزاک الله خیرا افضل ما جزى اماما عن رعیتة، و در خبر است که: پس «۳» وفات امیر المؤمنین «۴» - علیه السلام - ضرار بن عبد الله الضبی «۵» در نزدیک معاویه شد، گفت: ما فعل ابو تراب! چه کرد ابو تراب! گفت:

كان عبد الله دعاه فاجابه، بنده بود «۶» خدای را خدایش بخواند اجابت کرد. گفت:

صف لی بعض اخلاقه، بعضی اخلاق او مرا وصف کن، گفت: مرا از اینکه عفو کن، گفت: لا بد است گفت: چون «۷» لا بد است بشنو: كان و الله اول «۸» من لبي «۹» و كبر، و افضل من تقمص و اعتجر «۱۰» و اكرم من ناحی ربّه و سهر، و اعلم من قرب و نحر، و اجود من تصدق بابيض و اصفر و خیر من اقبل و ادبر، بعد محمد سید البشر. گفت:

او نخستین کسی است که اجابت کرد خدای را و پیغامبر «۱۱» را در ایمان، و فاضلتر کسی که پیراهن «۱۲» در پوشید و کریمتر کس «۱۳» که با خدای مناجات کرد، و عالمتر کس «۱۴» که نحر و قربان کرد، و سخیتر کس «۱۵» که زر و سیم داد و بهتر کس «۱۶» که آمد و شد «۱۷» کرد، پس محمد مصطفی که بهترین خلقان است.

گفت: زدنی یا ضرار، بیفزای ای ضرار، گفت: كان و الله شديد القوى، بعيد المدى يقول فصلا و يحكم عدلا تنفجر الحكمة من جوانبه ينطق العلم من نواحيه، لا - يطمع القوى في باطله و لا يؤيس الضعيف من عدله و كان و الله يجينا اذا سئلناه «۱۸»، و يلينا اذا دعوانه، و كان فينا كاحدنا، و كان مع قربه و تقربه لنا، لا نكلمه هيبة، و لا نبتديه جلاله، و اشهد بالله لقد رأيت في بعض مواقفه، و قد ارخى الليل سدوله، قابضا

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: گه.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: باز آمدن.

(۳). مج، وز، لت: از پس، لب: پس از، مر: بعد از.

(۴). آن علی.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: ضرار بن عبد الله الضبی.

(۶). وز، آج، لت، مر: بنده‌ای بود.

(۷). وز: چرا.

(۸). مر: اولی.

(۹). مج، مت: ای، وز: لهی، لب: لت: لبی، مر: صلی.

(۱۰). اساس: اعجز، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: پیغمبر.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: پیرهن. (۱۶-۱۵-۱۴-۱۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: کسی.



(۱۷). مع، مت، وز، لت، مر: آمد شد. [.....]

(۱۸). مع، وز، مت: سأل.

صفحه : ۱۱

علی لحيته، يتلمل السليم، ييكي بكاء الواله «۱» الحزين، يناعي ربّه و يعاتب نفسه، و يقول يا دنيا اليّ تعرّضت ام بي تسوّقت هيهات، هيهات، لا حان حينك، غزى «۲» غيرى، قد أبتكك ثلاثا لا رجعة لي اليك، فعمرك قصير، و عيشك حقير، و خطرک يسير. گفت: و الله؟ که مردی سخت قوت بود، دور غایت بود که گفتی سخنش فصل بودی و چون قضا کردی حکمش عدل بودی، حکمت «۳» از جوانب «۴» پهلوهای او بردمیدی و علم «۵» از نواحی او سخن می گفتی، قومی را در باطل طمع نیفکندی، و ضعیف را از عدل خود نومید «۶» نکردی، و در میان او از روی تواضع چون «۷» یکی از ما بودی «۸»، چون «۹» چیزی خواستی «۱۰» بدادی، و چون نخواستی «۱۱» ابتدا کردی [۳-پ]

و چون او را بخواندمی «۱۲» به لئیک جواب کردی «۱۳»، آنکه با آن که چنین نزدیک بودی به ما و تقرّب کردی، ما از «۱۴» هیبت او با او سخن نیارستمی گفت «۱۵» و از جلالت موقع و تعظیم او در چشم ما ابتدا نیارستمی «۱۶» به «۱۷» او، و سوگند می خورم به خدای که دیدم او را در بعضی شبها، شب تاریک شده، که محاسن به دست گرفته بود و بر خویشتن می پیچید و اضطراب می کرد چون مرد مار گزیده و می گریست چون مصیبت رسیده، گاه با خدا مناجات کردی «۱۸»، و گاه با خود عتاب می کرد، و گاه با دنیا خطاب می کرد و می گفت: ای دنیا مرا تعرّض می کنی! یا با من به بازار «۱۹» می کنی؟ هیهات؟ دور باش از من که وقت مباد با من، جز مرا بفریب «۲۰» که من به «۲۱» فریب تو

(۱). مع، مت، وز، مر: واله.

(۲). مع، مت، وز، لت، غیر.

(۳). مع، مت، وز، لت، مر: علم.

(۴). مع، مت، وز، لت، مر و.

(۵). مع، مت، وز، لت، مر: حکمت.

(۶). آج، لب: نا امید.

(۷-۹). مع، مت، وز، لت، مر: چو.

(۸). مع، مت، وز: بود.

(۱۰). مع، مت، وز، لت: بخواستمی.

(۱۱). لت، مر: نخواستمی.

(۱۲). لت، مر: بخواند مانی.

(۱۳). لت، مر: جواب دادی.

(۱۴). مع، مت: به ما، وز: با، لت، مر: ما به. [.....]

(۱۵). مع، مت، وز، لت، مر: نیارستمی گفتن.

(۱۶). مع، مت، وز، لت، مر: نیارستمی.

- (۱۷). مع، مت، وز، لت، مر: تا.  
 (۱۸). مع، مت، وز، لت، مر: می کردی.  
 (۱۹). لت: آزار می کنی.  
 (۲۰). مع، مت، وز: فریب، لت، مر: فریب ده.  
 (۲۱). مع، مت، وز، لت، مر: بر.

صفحه : ۱۲

غزّه «۱» نشوم، طلاق دادم «۲» سه بار طلاق «۳» که بعد از آن «۴» رجعت نباشد که عمرت کوتاه است و زندگانت حقیر است و خطر و مقدرات اندک است. آنگاه چون سخن به اینکه جا رسانید، گریه بر او غلبه کرد و بگریست.  
 معاویه گفت که: کان و الله كما ذکر، به خدای که علی (ع) همچنان بود که او گفت. آنگاه «۵» گفت: کیف کان حبک له، چگونه دوست داری «۶» او را! گفت:

كحب ام موسى لموسى، چنان که مادر موسی موسی را «۷»، و اعتذر الى الله من التقصير، و عذر می خواهم خدای را از تقصیر، گفت: کیف کان حزنک علیه، حزن و اندوه تو بر او چون بود! گفت: حزن والدته ذبح واحدا فی حجرها، گفت: چون حزن مادری که یک فرزند دارد و در کنارش کشند «۸» لا یرقأ دمعها و لا یذهب حزنها الى یوم القیمه، آب چشمش کم نشود و غمش را کناره نباشد تا قیامت.

اما قوله: أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ، بر کافران عزیز و صعب و غالب بود، اینکه آن است که در امت کس خلاف نخواهد کردن که وقعات و وقفات او در هر موقف چه موقع داشت و چه اثر کرد و هر شجاع که نام او شنید کس را زهره نبود، فکیف طعم او چشیدن و طعن او پیچیدن، همه به تیغ او کشته شدند و به قهر او سرگشته شدند و از بازوی او در خون آغشته شدند، تا راوی خیر گوید: که روز صرح «۹» أسد عویلیم از صف کافران اسب برون زد در خبر است که چهارصد من آهن بر او و بر اسبش بود ترک بر سر نهاده و از بالای آن سنگی بسفته بود و چون مغفری کرده و رمحی چهل گز به دست گرفته و در میدان مبارزات اسب را نورد می داد و اینکه بیتها می گفت «۱۰»:

و جرد شعال و زعف مذال و سمر عوال بایدی رجال

کاساد دیس و اشبال خیس غداة الخمیس بیض صقال

- (۱). مع، مت، وز، لت، مر: راست.  
 (۲). آج، لب: داده ام.  
 (۳). مع، مت، وز، لت، مر: طلاق بریده.  
 (۴). مع، مت، وز، لت: چنان کم با تو، مر: چنانکه با تو.  
 (۵). وز، لت، مر او را.  
 (۶). مع، مت، وز، لت، مر: دوست داشتی.  
 (۷). مع، مت، لت، مر: داشت، وز: دوست داشت. [.....]

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: اوش بکشند.

(۹). مج، مت، وز، لت: مر: صوح، وز: صبح، آج: صریح، لب: صریح.

(۱۰). مج، مت، وز، مر شعر.

صفحه : ۱۳

تجید الضراب و حرّ الرقاب أمام العقاب غداة التزال

تکید الکذوب و تجری الهبوب و تروی الکعوب دما غیر آل

چون مرد را بدیدند و آواز او بشنیدند از او بترسیدند و از مبارزت او بر میدند کس پیش او نیارست رفتن، و از «۱» معروفان یکی گفت: و الله إن لسانه هایل فکیف سنانه، و الله که زبانش هایل است سنانش چون باشد «۲». رسول- علیه السلام- بر یک یک عرض «۳» می کرد مبارزت او کس رغبت نمی کرد تا گفت:

من له و له الامامة من بعدی،

کیست که پیش او رود و از پس من، امامت او را [باشد] «۴»: چون کسی «۵» رغبت نکرد، امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گفت: یا رسول الله مرا دستور باشی «۶» که پیش او روم! گفت: جز تو کس «۷» پیش «۸» او نرود و با او مقاومت نکند. آنگاه او را پیش خود خواند و به دست خود عمامه در «۹» سر او بست و او را گفت:

سر علی برکة الله فی حرز من امان الله، علی ثقة بنصر الله.

او پیش اسد عویلیم رفت یک دو بار با هم بگشتند یک بار امیر المؤمنین علی- علیه السلام- تیغ بر بالای سر برد درقی «۱۰» داشت از آهن در سر کشید او تیغ بر میان درقه زد، درق بیرید و سنگ بیرید و خود آهن بیرید و سر و پیشانی «۱۱» [۴-ر]

و کام و دهن و ذقن و گردن و سینه و شکم و کمر بست «۱۲» تا «۱۳» مرد را بر طول به دو نیم کرد، آنگه به تیغ «۱۴» سرش از تن جدا کرد به دو نیمه و پیش رسول فرستاد. رسول- علیه السلام- تکبیر فتح کردند و شادمانه شدند و مسلمانان شاد شدند و او از آن جا برگشت منصور و مظفر، می آمد خرامان و اینکه بیتها می گفت:

ضربته بالسيف وسط الهامة بشفرة صارمة هدامة

فبتكت من جسمه عظامه و بينت من انفه ارغامه

(۱). مج، مت، وز، لت، مر جمله.

(۲). مج، مت، وز، لت: باد.

(۳). مج، مت، وز، لت: عرضه.

(۴). اساس ندارد، با توجه به مت، بم، مر افزوده شد.

(۵). مج، مت، وز، لت: کس.

(۶). آج، لب: دستوری باشد، بم، آف: دستور باشد، لت: دستور ده، مر: دستوری ده.

(۷). آج، لب، مر: کسی.

(۸). لت: نزد.

(۹). معج، مت، وز: بر.

(۱۰). معج، مت، وز، لت، مر: درقه‌ای.

(۱۱). معج، مت، لت، مر بینی. [.....]

(۱۲). آن: وشت.

(۱۳). معج، مت، وز، لت، مر: تا، آج، لب، بم: آن.

(۱۴). معج، مت، وز، لت، مر از او برکشید.

صفحه : ۱۴

انا علی - صاحب الصمصامة و صاحب الحوض لدى القيامة

اخى نبى الله ذو العلامة قد قال اذ عممنى العمامة

نت الذى بعدى له الامامة

گفت: برادر من که رسول ربّ العزّة است به وقت آن که مرا عمامه در سر بست گفت: امامت تو را، عمامه کرامت بر سرش «۱» نهاد و طوق امامت در گردنش افکند، گفت: عمامه بستان عاجلا و امامت آجلا، عمامه از من و امامت از خدا عمامه به صلت و امامت به خلعت «۲»، عمامه به تقدّم امامت به تکرّمه، عمامه به اتّفاق و امامت به استحقاق چون به اینکه سر حمایت دین به دست تو باشد به آن سر رعایت دین به قلم تو باشد «۳». چون به آغاز تقویت اسلام از تو است، به انجام تربیت آن هم به تو باشد. امروزت «۴» رایت و عمامه و فردات ولایت و امامت. اینکه به تقدّم بستان و نشان دار که بر اثر اینکه آیت ولایت رسد، که: *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ*، تو در باب جهاد مجاهده کن و با اعدای دین مکابده کن و دین مرا بیارا و «۵» جلوه کن «۶» که تا به مکافات اینکه تو را به بازو جلوه کنم «۷» امروزت روز هریر است تا فردا که روز غدیرت باشد اینکه معامله را پیش از آن به ثنا مقابله کنم که: *يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ*، گفت: آنان که آیات «۸» در حق ایشان است، او نه از بیگانگان بل از خویشان است بر مؤمنان «۹» ذلول است مر کافران را مذل است رسول مرا شاهد است و در دین من مجاهد است به ملامت لایمان مبالات نکند از کس دامنش نگیرد، گفت کسی «۱۰» حجابش نشود، آن که از تیغ ابطال نترسد، از ملامت جهال کی اندیشد تو بر سر ملامت می باش که او بر ره سلامت است و بر طریق استقامت است و بر عزم ادامت و استدامت است.

(۱). معج، مت، وز، آج، لب: سر.

(۲). معج، مت: خلقت.

(۳). معج، مت، وز، مر: باید.

(۴). معج، مت، وز: امروز.

(۵). مع، مت، وز: به بازو.

(۶). وز: کنم.

(۷). مع، مت: بم، آف، لت، آن: تا نه پس به مکافات اینکه تو را به بازو جلوه کنم.

(۸). وز، لت، مر: آید.

(۹). مر: مؤمنات، مت را.

(۱۰). آج، لب که.

صفحه: ۱۵

قوله: يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ، اینکه وصف هم بدو «۱» لایق است برای آن که باتفاق آن جهاد که او کرد و بذل جهد و افراغ طاقت در قتال دشمنان دین در وقایع «۲» از کس روایت و حکایت نکردند و آن را به شرح حاجت نیست چه به اجماع و اتفاق از آن مستغنی اند و امیرا قتال او در عهد رسول با کافران و از پس او باطغات و بغات مشهورتر است از حدیث ابو موسی اشعری «۳» و حدیث خالد بن ولید «۴» و رسول- علیه السلام- در حیات خود او را به آن خبر داد و گفت آن که:

ستقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین

، گفت: تو با اینکه سه گروه کارزار کنی: از ناکثان و ایشان «۵» اهل بصره بودند و قاسطان، معاویه و اهل شام بودند و مارقان، خارجیان بودند از قوم او که بر «۶» او بیرون آمدند پس از حکمین و قصه آن در تواریخ و اهل سیر مشهور است و چون به آن «۷» رسیم «۸» که لایق اینکه حال باشد، بود که طرفی گفته شود.

دگر رسول- علیه السلام- گفت:

منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله

، از شما کسی باشد که قتال کند بر تأویل قرآن چنان که من قتال کردم بر تنزیلش! ابو بکر گفت «۹»، انا ذا یا رسول الله، قال لا، من باشم آن کس «۱۰» گفت: نه، عمر گفت «۱۱»: من باشم، گفت: نه،

و لکن خاصف النعل فی الحجره

، و لکن آن است که نعل من می دوزد «۱۲» در حجره، چون نگاه کردند امیر المؤمنین علی را- علیه السلام [۴-پ]

دیدند که از حجره برون «۱۳» آمد و نعل رسول- علیه السلام- به دست گرفته، کان للنعل خاصفا و کان النبی لمدحه واصفا، او نعل پای رسول می پیراست و رسول- علیه السلام- تاج سر او می پیراست، و الایادی قروض. پس هر که «۱۴» آیت را تأمل کند اوصافی که آیت بر او مشتمل است داند که به هیچ [کس] «۱۵» از صحابه

(۱). مع، مت، وز، لت، مر: به او. [.....]

(۲). مت: واقع.

(۳). مع، مت، وز: الشعری.

(۴). مع، مت، وز، لت، مر: خالد بن الولید.

(۵). مع، مت، وز، لت، مر در قتال.

(۶). آج، لب: با.

- (۷). مع، مت، وز، لت، مر: جای.  
 (۸). مت: دهیم.  
 (۹). اساس رضی اللہ عنہ.  
 (۱۰). مع، مت: اینکه کسی.  
 (۱۱). اساس، آن رضی اللہ عنہ.  
 (۱۲). مع، مت، وز، لت، مر: می پیراید.  
 (۱۳). مع، مت، وز، لت، آف، آن، مر: بیرون.  
 (۱۴). مع: پس آیه هر که را، مت: پس در آیت هر که.  
 (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مع افزودن شد. [.....]

صفحه : ۱۶

رسول - علیه السلام - لایق نیست مگر با «۱» امیر المؤمنین علی - علیه السلام. پس حمل کردن بر او واجب باشد. و مورد آیت چنانستی که گروهی از سر تحکم و تعدر «۲» گفتند ما می برویم عجب از آن نامده که گوید بخوایم رفتن «۳»، در حق کسی صورت بخواید بستن «۴» که او آمده باشد فاما نیامده چگونه رود و اعتبار به ظاهر حال نیست «۵» به مآل است از اینکه جا «۶» گفت رسول - علیه السلام -

«۷» لا تعجبوا بعمل عامل حتی تنظروا» بم یختم له

عجب مدارید «۸» از عمل عاملی و کار «۹» کاردانی «۱۰» تا بنگر «۱۱» که خاتمه او بر چه خواهد بودن، حقیقت بدایت او از نوشته خاتمه او بر توانی خواند «۱۲» اگر به آخر برود بدانند که به اول نیامده است که اینکه راهی است که هر که در او به مقصد رسید مقصود بیافت از او برگشتن صورت نبندد. از اینکه جا گفتند [اهل معنی که: الذین رجعوا إنما رجعوا من الطريق لا من الصدیق و لو وصلوا ما انفصلوا]

گفتند: «۱۳» آنان که برگشتند از ره برگشتند نه از مقصود چه اگر هیچ اتصالی «۱۴» یافته بودند انفصال نکردندی. حق تعالی گفت: اینکه درگاه نه آن جای «۱۵» است که بر او تحکم شما پیش «۱۶» شود اگر شما بروی «۱۷» بروی که رفته بهی «۱۸» رفتنی رفته به، و روی نهاده به سفر آن که از حضرت «۱۹» رود «۲۰» به سفر رود آن که از حضرت «۲۱» برود «۲۲» به مصحف سفر رود شما بروید

(۱). مت: به.

(۲). وز، لت: تعزر، مر: تعزر.

(۳). آف: نخواهم رفتن.

(۴). مع، مت، وز، لت، مر: صورت بندد، آج، لب: نخواهد بستن.

(۵). مع، مت، وز، لت، مر نظر.

(۶). آج، لب، آف، آن: آن جا.

(۷). مع، مت، وز، لت، مر: تنظروا.

- (۸). آف: ندانید.
- (۹). آج، لب: کارزار.
- (۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: کارداری.
- (۱۱). مج، مت، وز، مر: بنگرید، آج، لب، لت، آن: بنگری، آف: بنگرد.
- (۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: خواندن.
- (۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۱۴). مج، مت، وز: اتصال. [...]
- (۱۵). مج، مت، وز، مر: چنان.
- (۱۶). آف، آن: پیش.
- (۱۷). مت، آج، لب، بروید.
- (۱۸). آج، لب، لت: بهید.
- (۱۹). مج، آج، لب، آف، آن، مر: حضر.
- (۲۰). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت، آن، مر: برود. ۲۱. مر: حضر.
- (۲۲). آف، آن: رود.

صفحه : ۱۷

که من به بدل شما قومی «۱» آرم که صفت ایشان عکس صفت شما باشد چندان که در شما عداوت است در ایشان محبت باشد چون ایشان را با من محبت باشد مرا در حق ایشان به اضعاف آن محبت باشد و محبت خود چیزی است که از یک طرف صورت نبندد «۲» عجب آن که «۳» در حق ایشان از من همه مصحف محبت باشد، اعنی محنت به محنت از محبت من بر «۴» نگردند و به بلا روی از من برنتابند چو محب من باشند «۵» محبوب من شوند و چون دوستی در حق من باخلاص دارند دوستان مرا دوست دارند و دشمنان مرا دشمن دارند، با دوستان من ذلول و نرم باشند و با دشمنان من صعب و درشت باشند، چنان که در ذکر آیت وصف کرد ایشان را: أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ «۶» يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، در محل جز است برای آن که صفت قوم است، و التقدير: مجاهدین فی سبیل الله غیر خائفین ملامه لائم و «لائم»، بر نکره برای ابهام گفت، یعنی هر ملامت گو که باشد. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، اینکه فضل و نعمت خدای است تا به آن کس دهد خدای تعالی که خواهد یعنی آن که به اینکه پایه و منزلت برسد نرسد جز به توفیق و الطاف او و او به آن متفضل است آن بر او از خدای تعالی فضلی باشد و آن فضل به آن کس کند که «۱» خواهد و به آن خواهد که کند که اهلیت و صلاحیت آن دارد چه حکمت اینکه واجب کند. وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ خدای تعالی فراخ عطاست، بخل نکند به عطا و لکن علیم است و دانا جز بر وفق حکمت و صلاح نفرماید کردن.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْآيَةُ. خلاف کردند در سبب نزول آیه و آن که در حق که «۲» آمد، بعضی گفتند در عبادت صامت «۳» و عبد الله بن ابی سلول «۴» آمد چنان که اشاره کرده شد در آیت مقدم و بعضی گفتند در عامه مؤمنان و مراد به راکعون «۵» خاضعون است و جماعتی بسیار از صحابه چون أبو ذر الغفاری و جابر بن عبد الله الانصاری و عبد الله بن العباس و ابو رافع مولی رسول الله و عمار بن یاسر و عتبه بن ابی حکیم «۶» و غالب بن عبد الله و غیرهم، و از مفسران «۷» مجاهد و سدی و علی بن الحسین المغربي و محمد بن جریر الطبری - امام اصحاب الحدیث - و علی بن عیسی رمانی - و او معتزلی است.

گفتند آیت در امیر المؤمنین علی آمد که در رکوع انگشتی به سائل داد و بر اینکه، اجماع اهل بیت «۸» است، و ثعلبی مفسر

اصحاب الحدیث در تفسیرش اینکه خبر به اسناد بیاورد، از اعمش عن عبایه «۹» الاسدی- از عبد الله عباس «۱۰» که او گفت: من سالی از سالها به مکه حاضر بودم بر کنار زمزم نشسته بودم و خلقی عظیم بر من جمع شده و

- 
- (۱). مع، مت، وز، لت، مر او.
  - (۲). مع، مت، وز: کی.
  - (۳). آف: عباد صامت.
  - (۴). مع، مت، وز: عبد الله بن ابی بن سلول. [.....]
  - (۵). آج، لب، لت و.
  - (۶). مع، مت: عتبه بن ابی سهیم، وز: عتبه بن ابی لهیم.
  - (۷). مع: فقران.
  - (۸). مع، مت، وز، لت، مر: اهل البیت.
  - (۹). آج، عتابه.
  - (۱۰). مر: عبد الله بن عباس.

صفحه : ۲۰

من حدیث روایت می‌کردم از رسول- علیه السلام- مردی بیامد لثام بر بسته و در برابر من بنشست هر گه من گفتم: قال رسول الله، او گفت: قال رسول الله، هر گه که من خبری روایت کردم، او خبری روایت کرد، من او را گفتم: به خدای بر تو که بگوی تا تو کیستی که من تو را نمی‌شناسم! او لثام [۵-پ]

باز کرد و روی به قوم کرد و گفت:

الا- من: عرفنی فقد عرفنی و من لم يعرفنی فانا جندب بن جناده البدری- ابو ذر الغفاری- سمعت رسول الله- صلی الله علیه- و آله بهاتین و الا فصمتا و رأیت بعینی- و الا فعمیتا یقول: علی قائد البره و قاتل الکفره منصور من نصره و مخذول من خذله»  
گفت: هر که مرا شناسد خود شناسد و هر که مرا نشناسد، من جندب بن جناده البدری- ام ابو ذر غفاری از رسول خدا «۱» شنیدم به اینکه گوشها و اگر نه چنین است کرباد و به اینکه چشمها دیدم و اما کور باد که می‌گفت: علی پیشرو ابرار است و قاتل کفار است، ناصر او از قبل خدا «۲» منصور است و خاذل او مخذول. آنکه گفت: «۳» با رسول خدای نماز بکردیم «۴» نماز پیشین سائلی «۵» در مسجد سؤال کرد. کس او را چیزی نداد سایل دست برداشت و گفت: «۶» گواه باش که در مسجد رسول تو سؤال کردم کس «۷» مرا چیزی نداد. علی «۸» نماز می‌کرد به رکوع در بود، اشاره کرد به انگشت به سایل و انگشت برداشت تا سایل انگشتی از انگشت او برون کرد «۹»، و گواهی دهم که انگشتی در دست راست داشت و رسول- علیه السلام- می‌نگرید چون علی «۱۰» (ع) انگشتی بداد و سایل خشنود شد، رسول- علیه السلام- سر سوی آسمان کرد و گفت:

اللهم ان اخي موسى سألک فقال: رب اشرح لی صیدری و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیراً من أهلی هارون اخي اشدد به أزری و أشركه فی امری  
فانزلت فيه قرانا ناطقا، سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا

---



- (۱). مج، مت، وز، مر جل جلاله.
- (۲). مج، مت، وز، آن: خدای.
- (۳). مج، مت، وز، آج، لت یک روز
- (۴). مج، مت: نماز می کردیم، وز: نماز می کردم، مر: نماز کردیم.
- (۵). آن: سائل.
- (۶). مج، مت، وز، آج، لت، مر بار خدایا.
- (۷). آج: کسی.
- (۸-۱۰). مر علیه السلام. [...]
- (۹). مج، مت، وز، لت، مر: بگرفت، آج، لب: بیرون کرد.

صفحه : ۲۱

الله فلا یصلون الیکما بایاتنا، و انا محمّد نبیک و صفیك اللهم فاشرح لی صدري و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من أهلی علیا اشدد به ظهري {

گفت: بار خدایا موسی تو را دعا کرد و از تو اینکه حاجت خواست بار خدایا؟ دل من تو روشن گردان و کار من آسان گردان و بند از زبان من بردار تا مردمان سخن من بدانند، و مرا وزیری کن از اهل من هارون که برادر من است پشت من «۱» به او قوی کن و او را با من در کار من شریک کن. تو بار خدایا «۲»؟ در کار «۳» او قرآن فرستادی و دعایش به اجابت مقرون کردی و گفתי: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَ سُلْطَانًا «۴»- الآیة.

بار خدایا من پیغامبر توام «۵» گزیده «۶» توأم از تو همین «۷» می خواهم بار خدایا دلم روشن گردان و کارم آسان گردان و مرا از اهل من وزیری کن علی بو طالب «۸»، پشت من به او قوی دار اینکه دعا تمام نکرده بود که جبرئیل آمد «۹» گفت: بخوان، گفت: چه خوانم! گفت: إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.

امریا از طریق جابر عبد الله انصاری «۱۰» او روایت کند «۱۱» که: یک روز رسول- علیه السلام- در مسجد نماز می کرد نماز پیشین بگزارد «۱۲» و پشت باز داد ساعتی، اعرابی از میان قوم برخاست، اثر فقر بر وی پیدا و روی به رسول- علیه السلام- کرد و اینکه بیتها انشاد کرد: «۱۳»

اتيتك و العذراء تبكي برنة و قد ذهلت أم الصبي عن الطفل

و اخت و بنتان و أم كبيرة و قد كدت «۱۴» من فقري اخلط في عقلي

و قد مسني عري و ضرّ و فاقه و ليس لنا ما ان يمرّ و ما يحلى

و ما المنتهى ألا اليك مفزنا و اینکه مفّر الخلق ألا على الرسل

(۱). آج، لب: مرا.

- (۲). مع، مت، وز، لت: مر خدای.
- (۳). مع، مت، وز، لت، مر: باب.
- (۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۵.
- (۱۴-۵). بم آف، مر: برگزیده.
- (۶). مر: اینکه.
- (۷). مع، مت، وز، مر: علی ابو طالب.
- (۸). سورة المائدة (۵) آیه (۵۵).
- (۹). آج، لب، آن، مر: جابر بن عبد الله انصاری.
- (۱۰). لت: گفت.
- (۱۱). مع، مت، وز، بم، مر: بگذارد.
- (۱۲). مع، مت، وز، مر: شعر.
- (۱۳). مع، مت، وز، لت، مر: کدت. [.....]

صفحه : ۲۲

رسول- علیه السّلام- گفت: کیست که او را چیزی دهد و ضامنم من او را به درجه‌ای که نزدیک باشد به «۱» درجه من و ابراهیم خلیل! اعرابی برگردید هیچ کس او را چیزی نداد. امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- در زاویه مسجد نماز نوافل می‌کرد در رکوع بود انگشتی «۲» برداشت تا اعرابی انگشتی از انگشت او بیرون کرد «۳»، با «۴» انگشتی فرو نگرید نگینی گرانمایه بر او بود، شادمانه شد «۵» اینکه بیتها بر خواند:

ها انا مولی لآل یاسین ارجو من الله اقامة الدین

هم خمسة فی الانام کلهم لانهم فی الوری میامین  
و جبرئیل آمد- علیه السّلام- و اینکه آیت آورد: **إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** «۶»، و بر رسول خواند. رسول- علیه السّلام- اعرابی را گفت: کیست آن که تو را چیزی داد! گفت:  
برادر و پسر عمّت علیّ بو طالب «۷». رسول- علیه السّلام- گفت:  
هنيثا لك يا عليّ

گوارنده باد تو را به آن «۸» درجه که نزدیک است به درجه من و ابراهیم خلیل، آنکه چون صحابه آن دیدند هر کس که انگشتی داشت «۹» بداد تا در خبر است که اعرابی «۱۰» چهار صد انگشتی در آن روز بدادند اعرابی شادمانه شد و دانست که آن هم از برکت امیر المؤمنین- علیه السّلام- است اینکه بیتها انشاد کرد:

انا مولی لخمسة نزلت فيهم السور

أهل طه و هل اتى فاقروا تعرفوا الخبر

و الطّواصین بعدها و الحوامیم و الزّمر

انا مولی لهؤلاء عدوّ لمن کفر

و حسّان بن ثابت حاضر بود خواست تا او را نیز در اینکه میدان شوطی بود، اینکه بیتها انشاد کرد:

علیّ ولیّ المؤمنین اخو الهدی و افضل ذی نعل و من کان هادیا

- (۱). معج، مت، وز، مر: از.
- (۲). معج، مت، وز، آف، لت، مر: انگشت.
- (۳). معج، مت، وز، لت، مر: بگرفت.
- (۴). معج، مت، وز، آف، لت، آن، مر: به.
- (۵). مر و.
- (۶). معج، مت، وز، لت، مر الایة.
- (۷). وز: ابو طالب.
- (۸). معج، مت، وز: باز.
- (۹). معج، مت، وز، لت، مر آن روز.
- (۱۰). معج، مت، وز، لت، مر را.

صفحه : ۲۳

و اوّل من ادّی الزّکوّة بکفّه و اوّل من صلّی و من کان زاکیا

فلما اتاه سائل مدّ کفّه الیه فلم یبخل و لم یک خافیا» ۱

فدس» ۲» إلیه خاتما و هو راکع و ما زال اوّاهما الی الخیر داعیا

فبشّر جبریل النبیّ محمّدا بذاک و جاء الوحی فی ذاک صاحبیا» ۳

طاووس روایت کرد از عبد الله عباس و کسی از او پرسید اینکه آیت که چه معنی دارد و در که آمد» ۴! گفت: آیت در» ۵» علی بو طالب» ۶» و معنی آیت آن است که: فرمان و ولایت خدای راست و کس را با خدای» ۷» در آن شرکت نیست از مخلوقان» ۸»، و از خدای گذشته فرمان و ولایت رسول راست، و کس را در آن با او شرکت نیست از مخلوقان. و از رسول- علیه السّلام- گذشته، فرمان و ولایت علی بو طالب» ۹» راست و کس را با او در آن شرکت نیست از مخلوقان» ۱۰» و رسول- علیه السّلام- به اینکه آیت احتجاج کرد.

کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که او گفت سبب نزول آیت آن بود که: عبد الله سلام و جماعتی از اُحبار یهود «۱۱» که ایمان آورده بودند گفتند: یا رسول الله؟ آنان که خویشان ما بودند از ما تبری کردند برای آن که ما به تو ایمان آوردیم و ما تنها مانده‌ایم و از خانه ما تا مسجد تو مسافت دور است و ما مستوحش می‌شویم از آن که کس با ما اختلاط نمی‌کند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد برای تسلیت ایشان و گفت: اگر شما را ولایت و دوستی جهودان نیست خدای تعالی ولی شماس است و پیغامبرش و آن مؤمنان «۱۲» که نماز کنند و زکات دهند و ایشان راکع باشند، و در آن روز امیر المؤمنین علی «۱۳» در رکوع انگشتی به سائل داده بود.

(۱). مع، مت، وز، لت، مر: حافیا. . مع، مت: صافیا، وز، بم، آف، آن: حافیا، لت، مر: جافیا.

(۲). اساس، وز: قدس، با توجه به مع و مت تصحیح شد.

(۳). لت، مر: ضاحیا.

(۴). مع، مت، وز: آمده است. [.....]

(۵). مع، مت، وز: حق.

(۶-۹). مت، مر: ابو طالب.

(۷). آج، لب، بم، آن، او، مر: تعالی.

(۸-۱۰). مع، مت، وز، آن: مخلوقات.

(۱۱). مع، مت، وز، لت، مر: جهودان.

(۱۲). مع، مت، وز، لت، مر: مومنانی.

(۱۳). مع، مت علیه السلام.

صفحه : ۲۴

عبد الله عباس گفت: چون علی انگشتی به سائل داد [۶-پ]

و اینکه آیت آمد، و رسول- علیه السلام- آیت بخواند- سائل بخواند سائل را پرسید که: تو را که چیزی داد! گفت: آن جوان که در نماز است. گفت: در چه حال بود از نماز، گفت: در رکوع، رسول- علیه السلام- شادمانه شد و دانست که [آیت] «۱» در علی آمد. حسان بن ثابت حاضر بود، چون شادی رسول دید خواست تا تقریبی کند اینکه بیتها انشاد کرد:

ابا حسن «۲» افدیک «۳» نفسی و مهجتی «۴» و کل بطی «۵» فی الهدی و مسارع «۶»

ایذهب مدحی ذا المحبر «۷» ضایعا و ما المدح فی حب «۸» الاله بضایع

و انت الذی اعطیت اذ کنت راکعا اقول فدتک «۹» النفس یا خیر راکع

فانزل «۱۰» فی الله «۱۱» خیر ولایة فیبئنها فی محکمات الشرایع

و ابو بکر مردویه «۱۲» الحافظ در کتاب فضائل «۱۳» بیاورد و او از جمله ائمه «۱۴» اصحاب حدیث است اینکه حدیث به چند طریق مختلف از جماعت بسیار از صحابه و اینکه بیتها بیاورد آن جا: «۱۵»

اوفی الزکوة مع الصلوة اقامها و الله یرحم عبده الصابرا «۱۶»

من ذا بخاتمه تصدق راکعا و أسرّه فی نفسه اسرارا

من کان بات علی فراش محمّد و محمّد یسری و ینحو الغارا «۱۷»

من کان جبریل یقوم یمینه فیها و میکال یقوم یسارا

من کان فی القرآن سمی مؤمنا فی تسع آیات جعلن کبارا  
و صاحب «۱۸» دو بیت گوید:

(۱). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

(۲). مر: حسنی.

(۳). معج، مت، وز: تفدیک، مر: نفدک.

(۴). آن: بهجی.

(۵). لت، مر: مطی.

(۶). وز: مشارع، آج، لب، آف، آن مشارعی.

(۷). معج، مت، لت: المختبر. [...]

(۸). معج، مت، وز، لت، مر: جنب.

(۹). مت، وز، آج: فدیک، لت، بم: فدیک.

(۱۰). وز: لا نزال.

(۱۱). مت، مر: الله فی، آج: فیک الله.

(۱۲). مر: مردود.

(۱۳). لت: در حاشیه آورده الفضائل.

(۱۴). مت، آج، لب، آن: ایمه

(۱۵). مت، اینکه جا، معج، مت، مر شعر.

(۱۶). معج، مت: الصارا، وز، آج، لت، مر: الصبارا.

(۱۷). اساس: بیت.

(۱۸). وز: در حاشیه بن عبّاد.

و لَمَا علمت بما قد جنیت «۱» و أشفقت من سحق العالم

نقشت شفیعی علی خاتمی إماما تصدق بالخاتم

ترجمتها «۲» شعرا «۳»:

چون جرم خویش دیدم و ترسیدم از خدا راندم بسی ز دیده به رخسار بر دموع

نام شفیع خود به نگین بر نوشتم آنک انگشتری خویش ببخشید در رکوع

و آیت دلیل است بر امامت امیر المؤمنین - علیه السلام - و وجه استدلال «۴» آن است که خدای تعالی اثبات ولایت کرد «۵» خود را به لفظ «إنما» و فایده او اثبات الشیء و نفی ما سواه است، چنان که کسی گوید: «إنما العالم فلان، یعنی هو العالم لا غیر، و إنما لك عندی درهم، معنی آن است که: لیس لك علیّ إلا درهم» «۶».

و لست با الأكثر منهم حصی و إنما العزّة للكائر

و مراد آن است که عزّت نبود آن را که کائر نیست، و قوله: «إنما الله إله واحد» «۷»، معنی آن است که: لا اله إلا الله الواحد، و برای آن چنین آمد که «إن» تأکید اثبات را باشد و «ما» اگر چه کافه است شمه‌ای از نفی در او مانده است برای آن که اصل او چون حرف باشد نفی را بود پس صورت نبست که یک چیز را نفی کند «۸» و اثبات به یک جای و نخواستند که ما را از فایده فرو گزارند «۹» گفتند اثبات چیز «۱۰» را باشد و نفی ما سواه را، پس حق تعالی به لفظ «إنما» اثبات کرد ولایت خویشتن، و لفظ «ولی» «۱۱» اولی فایده دهد به دلالت قولهم فلان ولیّ هذا الأمر، أى اولی به من غیره و هو ولیّ الطفل و ولیّ الدّم و ولیّ النکاح و منه الخبر «۱۲» لا نکاح إلا بولیّ مرشد و شاهدی عدل، مراد به ولیّ در اینکه همه مواضع اولی است

(۱). معج، مت، وز، لت: جنیت، مر.

(۲). معج، مت: اینکه بیت را کسی ترجمه گفت، وز: اینکه دو بیت را کسی ترجمه گفت، لت: اینکه دو بیت را کسی ترجمه‌ای می گفت.

(۳). معج، مت، وز شعر. [.....]

(۴). معج، مت، وز، لت، مر از.

(۵). آج، لت: کرده.

(۶). معج، مت، وز، لت و قال الشاعر.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۱.

(۸). وز، لت: نفی کنند.

(۹). معج، مت، آج، لب، آف، لت، آن: فرو گذارند.

(۱۰). وز، لت: خبر.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

(۱۲). مج، وز، مت، لت، مر عنه.

صفحه: ۲۶

و قال «۱» الکمیت «۲»:

و نعم ولیّ الأمر بعد ولیّیه و منتجج التقوی و نعم المؤدّب  
فلان ولیّ عهد المسلمین ای اولی بهم.

و

قال- علیه السلام - ایما امرأة نکحت بغير اذن ولیّها فنکاحها باطل.

و قوله تعالی حکایه عن زکریّا- علیه السلام: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْتَبِي «۳»، ای اولی الناس بمیراثی.

و میرد گفت: الولیّ و المولیّ و الاولیّ و الاحقّ بمعنی واحد و آیه خطاب است جمله مکلفان را «۴»، اِنَّمَا وَرِثِيكُمْ اللَّهُ و رسول «۵»-  
علیه السلام- داخل است در خطاب و امام داخل است در او برای آن که ولایت خدای تعالی بر همه خلقتان ثابت است، چون گفت:  
و رَسُولُهُ، رسول علیه السلام از ولایت خود بیرون شد چه ولایت کسی بر نفسش ثابت نباشد لاعتبار [۷-ر]

الرّتبه «۶». بین المولیّ «۷» و المولیّ علیه چون گفت:

و الَّذِينَ آمَنُوا، رسول- علیه السلام- ازین خطاب بیرون شد به حجّت اجماع و امام بیرون شد به اعتبار رتبه «۸» چنان که در حقّ  
رسول- علیه السلام- و حق تعالی اگر چه ذکر نام [خود] «۹» و ذکر رسول مصرّح کرد ذکر امام مصرّح نکرد و لکن به وصف به  
جایی رسانید که جاری مجرای مصرّح بود گفت: ولیّ شما که مکلفانید و مخاطبید به خطاب من، خداست تعالی «۱۰» و او اولیتر  
است به شما از شما که فرمان او بری و طاعت او را انقیاد کنید «۱۱» و از او برگرفته به «واو» عطف که معنی او اشتراک «۱۲» الثّانی  
فی حکم الاوّل باشد، و رسول خدای به شما اولیتر است و در باب ولایت و اولیتری حکم او حکم خداست- عزّ و جل- در افتراض  
طاعت، و از او فرو دهم به «واو» عطف

(۱). مر: شاعر.

(۲). مج، مت، وز شعر.

(۳). سوره نساء (۱۹) آیه ۵-۶.

(۴). مج، مت، وز، فی قوله.

(۵). مج، وز، مت، لت و رسوله. [.....]

(۶). اساس، بم: الروئیة، آج، ریته، با توجه به مج، مت، وز تصحیح شد.

(۷). مج، وز، مت، آج، لب: الولی، لت، مر: الوالی.

(۸). اساس، آج، لب، آف: ریئة، با توجه به مج، مت، وز، لت تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۰). مج، وز، مت، مر: جلّ جلاله.

(۱۱). مع، وز، مت، کنی / کنید.

(۱۲) آج، لت، آن: اشتراک.

صفحه : ۲۷

مؤمنانی که وصف ایشان آن است که نماز کنند و زکات دهند در آن حال که راکع باشند، و اینکه «واو» فی قوله: وَهُمْ رَاكِعُونَ، باتفاق «واو» حال است.

و اجماع است که در نماز کس زکات نداد در رکوع مگر امیر المؤمنین علی - علیه السلام - اینکه وجه دلالت است از آیت به حکم ظاهر بر امامت امیر المؤمنین - علیه السلام - و اهل اشارت گفتند: چون حق تعالی ولایت خود و رسول خود - علیه السلام - بر مکلفان واجب کرد «۱»، آنگه به «واو» عطف بر سیل اجمال مؤمنان را بر آن معطوف کرد به لفظ «آمنوا»، همه مؤمنان در ولایت طمع کردند. چون گفت:

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، گروهی که به نماز کسلان بودند طمع بیریدند و نمازکنان طمع در «۲» بستند. چون گفت: وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، آنان که زکات ده نبودند «۳» طمع برداشتند و زکات دهندگان طمع در بستند «۴»، چون گفت: وَهُمْ رَاكِعُونَ، همه جهان طمع بیریدند مگر امیر المؤمنین - علیه السلام - که اینکه اوصاف را جامع بود.

دگر آن که دو فرقه مختلف آرا «۵» و دیانت «۶» با کثرت خلاف کی «۷» از میان ایشان است، اَعْنَى شِيعَةٍ و اصحاب الحدیث اتفاق کردند که اینکه «۸» در حق امیر المؤمنین علی «۹» - علیه السلام - آمد.

اگر گویند: چرا گفتمی که: وَهُمْ رَاكِعُونَ، حال است و چرا نشاید که صفت اینکه مؤمنان باشد که ایشان را وصف کرد به نماز کردن و زکات دادن! تا معنی آیت آن باشد از صفت ایشان نیز آن است که راکع باشند و رکوع بسیار کنند، جواب گوئیم: اینکه خلاف اهل لسان باشد و کلام عرب برای آن که ایشان چون گویند:

رَأَيْتَ زَيْدًا وَهُوَ رَاكِبٌ، و لقیته و هو غضبان، و وجدته و هو يفعل كذا، اینکه جمله را جز بر حال حمل نکنند و مراد آن باشد که در حال دیدن من او را راکب بود و در حال ملاقات من با او غضبان بود و در حال وجدان من او را به آن کار مشغول بود محال

(۱). مع، مت، وز، لت، مر و.

(۲). مع، وز، مت او.

(۳). مع، وز، مت: نداده بودند.

(۴). مع، وز، مت، مر: طمع کردند.

(۵). مع، مت، وز، آف، لت، آن، مر او.

(۶). آج: الرویت.

(۷). مع، مت، وز، آج، لب، مر: که. [...]

(۸). مع، مت، وز، آج، لت، مر آیه.

(۹). لت: امیر.

صفحه : ۲۸

است گفتن که آن معانی او را صفاتی لازمه باشد.



دگر آن که: اگر وَ هُم رَاكِعُونَ، حمل کنند بر صفت «۱» دون حال تکرار باشد برای آن که وصف به رکوع داخل باشد در یُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، و کلام خدای تعالی تا بر فایده مجدد حمل توان کردن «۲» بر تکرار حمل نشاید کردن «۳»، اگر گویند: چرا نشاید که «واو» حال را باشد، چنان که گفتی، و لکن معنی «راکع» خاشع و خاضع باشد که در «۴» رکوع به معنی خضوع در کلام عرب آمده، چنان که شاعر گفت «۵»:

لا تذلل «۶» الکریم علک «۷» ان ترکح «۸» یوما و الدهر قد رفعه

و المعنی علک «۹» ان تخضع گوئیم: اتفاق است که در قرآن و تعارف هر کجا لفظی باشد «۱۰» که در اصل وضع برای معنی «۱۱» باشد و در شرع نقل افتاده باشد آن را به معنی دگر بر عرف شرع حمل باید کردن که حکم او را باشد. و حمل کردن آن «۱۲» را بر لغت مجاز بود چه حکم طاری را باشد و آنچه بر اصل وضع مانده باشد و نقل و تخصیص در او نشده باشد «۱۳» حمل می کنند «۱۴» بر وضع چون عرف بر او طاری شود بمنزله ناسخی باشد هر دو «۱۵» را [حکم عرف را باشد و چون شرع بر هر دو طاری شود حکم شرع را باشد و طاری به مثابه ناسخ بود هر دو را] «۱۶» و حکم حقیقت طاری باشد و اینکه که پیش او بوده باشد مجاز شود و جز به قرینه ندانند دلیل بر آن که چنین است آن است که اگر کسی گوید: رأیت فلانا راکعا او ساجدا او مصلیا او مؤدیا للزکوة باتفاق بر لغت نتوان حمل کردن و از او فهم نکنند الا آنچه عرف شرع بر آن مستمر است از اینکه رکوع و سجود و نماز و زکات که ما در شرع می دانیم دون خضوع و خشوع و دعا و نماز.

(۱). وز نشاید.

(۲). وز: توان کردند، آف، مر: توان کرد.

(۳). مر: نشاید کرد.

(۴). معج، مت، وز، لت: در ندارد.

(۵). بم، آف: گفته، آج، لب، مر: گوید.

(۶). مت، آج: لا تهین الفقیر.

(۷). اساس، بم، لب، آف: علمک، با توجه به معج و قرینه بعدی تصحیح شد.

(۸). آج، لب، بم، آف آن: یرکع.

(۹). آف: علمک، مر: الیک.

(۱۰). معج، مت، وز، لت، مر: یابند.

(۱۱). معج، مت، وز: معینی.

(۱۲). آج، لب: او. [.....]

(۱۳). آج، لب: نباشد.

(۱۴). معج، مت، وز: حمل کنند.

(۱۵). معج، مت، وز، آج، لت، مر: وضع.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

دگر آن که رکوع در وضع لغت تطاطمی و انحنا و دو تا شدن<sup>(۱)</sup> باشد و خشوع را برای آن رکوع خوانند که در اینکه فعل خشوع و خضوعی هست بر سبیل تشبیه<sup>(۲)</sup>، نبینی که لید چگونه می‌گوید: «۳»

اخیر اخبار<sup>(۴)</sup> القرون التي مضت اذب<sup>(۵)</sup> کائی کلمات راکع و صاحب کتاب العین و ابن درید گفتند الزاکع الذي یکبو<sup>(۶)</sup> علی وجهه و منه الزکوع فی الصلوة و قال الشاعر:

وافلت حاجب فوق العوالی علی شقاء<sup>(۷)</sup> یرکع فی الطراب

ای یکبو و جها<sup>(۸)</sup>. پس معلوم شد که حقیقت اینکه است که ما گفتیم لغه و شرعا تا حقیقت باشد بر مجاز حمل نکنند کلام خدای را اگر گویند: الَّذِينَ آمَنُوا، لفظ جمع است، و كذلك الی آخر الآیه، چگونه حمل کنی بر امیر المؤمنین - علیه السلام - و او یک<sup>(۹)</sup> شخص است! جواب گوئیم: عرب عبارت کنند به لفظ جمع از یکی بر سبیل تفخیم و تعظیم چنان که فرمود تعالی: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ<sup>(۱۰)</sup>، و قال<sup>(۱۱)</sup> تعالی: رَبِّ ارْجِعُونِ<sup>(۱۲)</sup> عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ، و قال لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ<sup>(۱۳)</sup> ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ<sup>(۱۴)</sup> الَّذِينَ آمَنُوا، امیر المؤمنین و ائمه‌اند - علیه و علیهم السلام - از فرزندان او

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: دو لا شدن.

(۲). مج، مت، وز، لب، لت، مر: تشبیه.

(۳). مج، مت، وز شعر.

(۴). مج، مت، وز، آج، لت، مر: اخبار.

(۵). مج، مت، وز، آج، مر: ادب.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: یکبو.

(۷). وز: شقا.

(۸). مج، مت: الا وجهها.

(۹). مج، مت، وز: یکی.

(۱۰). سوره الحجر (۱۵) آیه ۹. [...]

(۱۱). آج، لب الله.

(۱۲). سوره المومنون (۲۳) آیه ۹۹.

(۱۳). سوره النمل (۲۷) آیه ۱۶.

(۱۴). سوره البقره (۲) آیه ۱۹۹.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: با.

(۱۶). مج، مت، وز، آج، لب، بم، آف، لت: به.

صفحه : ۳۰

آنان که اهل امامت بودند و منصوص علیه<sup>(۱)</sup> بودند.

اگر گویند: اینکه معنی چگونه لایق باشد به ایشان، و ایشان در نماز زکات ندادند! جواب گوئیم: اگر چه اینکه فعل از امیر

المؤمنین - علیه السلام - صادر شد و از ائمه از فرزندان او کس را «۲» اتفاق نه افتاد «۳»، و لکن حق «۴» تعالی آنچه «۵» کرد از مآثر بر اینان شمرد از جمله مفاخر چه مناقب و مآثر پدران مفاخر آن فرزندان باشد «۶» چنان که حق تعالی در محکم کتاب «۷» مجید فرمود در حق بنی اسرائیل و آن نعمتها که در حق اسلاف ایشان فرموده بود به نعمت بر فرزندان ایشان شمرد و آن اساءت «۸» که ایشان کرده بودند از کفران نعمت بتعیر «۹» فرزندان ایشان کرد، چنان که گفت: یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم و انّی فضلتکم علی العالمین «۱۰» و اذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یدبّحون أبناءکم «۱۱» و موعظته للمؤمنین «۱۲» اذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم «۱۵» و اذ واعدنا موسی أربعین لیله «۱۶» ثم عفونا عنکم من بعد ذلک «۱۸» و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبب «۲» انّما الصدقات للفقراء و المساکین و العالمین علیها، و اتفاق است که مراد زکات است چه اینکه اصناف مستحقان «۸» زکات اند «۹» دون صدقه.

اگر گویند شاید که امیر المؤمنین در نماز فعلی کند خارج «۱۰» از افعال نماز و انگشتی دادن در: نماز فعلی باشد نه از نماز، اگر نماز نبرد «۱۱» نقصان نماز کند گوئیم:

فعل اندک با اتفاق نماز باطل نکند و او در نماز سنت بود که «۱۲» که اگر در نماز فریضه بودی در «۱۳» جماعت بودی مقتدی به رسول - علیه السلام - و در آن وقت سؤال صورت نیستی. دگر آن که: او فعلی نکرد اندک و بسیار جز که یک انگشت که انگشتی در او بود، از «۱۴» سر زانو [۸-پ]

برداشت تا سایل انگشتی برون کرد «۱۵» از او و اینکه فعلی نباشد که نقضی یا نقصی «۱۶» آرد در نماز و لکن عجب از دشمنان او که آنچه مطعن

(۱). اساس: آج، لب، آف، آن: به آن گوید، با توجه مع تصحیح شد.

(۲). مع، مت، وز، لت آن، مر که: [.....]

(۳). مع، مت، وز، لت، مر آن.

(۴). لب: بیاید.

(۵). لب: دویم.

(۶). مع، مت، وز، لت، مر: لایق نباشد.

(۷). مع، مت، لب: مستعبد.

(۸). مر: مستحق.

(۹). مر: شد.

(۱۰). آج، لب نماز.

(۱۱). لت: ببرد.

(۱۲). مع، مت، وز، لت، مر چه.

(۱۳). آج، لب: به.

(۱۴). آج، لب: بر.

(۱۵). مع، مت، وز، لت، مر: بگرفت، آج، لب: آف، آن: بیرون کرد.

(۱۶). آن: نقیص، مر: نفعی. [.....]

صفحه : ۳۳

نباشد، بل منقبت باشد بر وجهی که لم یسبقه الاولون و لم یلحقه الآخرون خواهند تا قلب کنند از منقبت با «۱» منقصت و اینکه خبر نشیندند که یک روز رسول - علیه السّلام - نماز بامداد می گزارد «۲» اعرابی که او قریب عهد بود به اسلام در قفای رسول - علیه السّلام - نماز می کرد، رسول - علیه السّلام - سوره و التّازعات می خواند تا به اینکه جا رسید که خدای تعالی از فرعون حکایت کرد «۳» که او گفت: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى «۴» وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ خَدَايَ تَعَالَى تَرغيب کرد مؤمنان را بر آن که تولّا به خدای و پیغامبر کنند گفت هر که تولّای طاعت خدا و رسول کند و قیام نماید به آن

(۱). مع، مت، وز، ناوس. [.....]

(۲). مر: خروب.

(۳). مر: النّور.

(۴). آج، لب: که.

(۵). آج، لب علی.

(۶). مع، مت، وز، لت، مر: نگویی.

(۷). آج، لب: بدان.

(۸). آج: فاذا.

(۹). آج، لب، لت حیات رسول.

(۱۰). آج، لب: باشد.

صفحه : ۳۵

و انقیاد و استسلام «۱» اوامر خدا و رسول و مؤمنان را، یعنی امام را حق تعالی در آیت اول ذکر تولیت کرد و بیان ولایت کرد که آن خدای را باشد و پیغامبر و امام را، آنکه گفت: هر که تولیت را تولّا کند و آن والیان را انقیاد نماید به کمر طاعت بستن «۲» و تعدّی ناکردن و ایستادن عند رضای ایشان و اوامر و نواهی ایشان، او حزب «۳» و لشکر خدای باشد و هر که حزب «۴» خدای باشد او غالب بود و «وفا» برای جزای اینکه شرط آمد.

حسن بصری گفت: حزب الله جند الله، و بعضی دیگر گفتند: حزب الله انصار الله. قال الشاعر «۵»:

کیف اضوی و بلال حزبی.

ای کیف اظلم و بلال ناصری، و اصل کلمه من حزبه اذا ناله باشد و حزب فرقه باشد، قال الله تعالی: كُحِلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ «۶» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرْتُمْ فَاْسِقُونَ «۷» قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مُتَوَبَّةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبِيدَ الطَّاغُوتِ أَوْلِيَاءَ شَرًّا مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ «۸» وَ إِذَا جَاؤْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ «۹» وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعِدْوَانِ وَ أَكَلِهِمْ

السُّحْتِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُنْفِسِينَ (۶۴) وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاكُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْمِلُونَ (۶۶) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷)

### [ترجمه]

ای آنان که گرویده «۷» مگیری «۸» آنان را که گیرند دین شما را فسوس و بازی از آنان که دادند ایشان را کتاب از پیش شما و کافران را دوستان و بترسی از خدا اگر «۹» گرویده «۱۰» چون آواز دهی «۱۱» به نماز گیرند آن را فسوس و بازی آن، آن است که ایشان گروهی اند که خرد ندارند.

(۱). آج، لب: استتلام، آف: استلام، آن: استیلام.

(۲). وز، مت: طاعت بستی.

(۳-۴). اساس: حذب، با توجه به مفهوم تصحیح شد.

(۵). مج، مت شعر.

(۶). سوره روم (۳۰) آیه ۳۲. [.....]

(۷-۱۰). مج، مت، وز: گرویده اید.

(۸). مت، وز: مگیرید.

(۹). مت شما.

(۱۱). مج، مت، وز: دهید.

صفحه : ۳۶

بگو ای خداوندان کتاب آیا انکار می کنی «۱» از ما مگر آن که ایمان آوردیم به خدای و آنچه فرستادند «۲» به ما و آنچه فرستادند از پیش آن و بیشتر «۳» شما فاسقانند.

بگو که خبر دهم شما را به بتر «۴» از آن «۵» پاداشت به نزدیک خدای آن را که لعنت کرده باشد او را خدا «۶» و خشم گرفته بر او و کرد «۷» ایشان را بوزینگان «۸» و خوکان و پپرستنده باشند «۹» جز خدای را ایشان بتراند به جای و گمراه تر از راه راست. چون آیند «۱۰» به شما گویند ایمان آوردیم و ایشان در شده باشند به کفر و ایشان بیرون آمده باشند به آن و خدا داناست به آنچه ایشان پنهان می کنند «۱۱».

و بینی بسیاری از ایشان که می شتابند در بزه و ظلم و خوردنشان حرام بد می کنند ایشان.

چرا نهی نمی کنند «۱۲» ایشان را زاهدان «۱۳» و عالمان «۱۴» از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان حرام را بد کرد کار «۱۵» بودند.

- (۱). وز: انگار مکنید.
- (۲). مع، مت، وز: فرستادید.
- (۳). مع، مت، وز: بیشتر نیه.
- (۴). مع، مت، وز: بدتر.
- (۵). مع، مت، وز، لت به.
- (۶). مع، مت، وز: خدای.
- (۷). مع، مت، وز، لت: کرده باشد از.
- (۸). مع، مت، وز، لت: بوزنگان.
- (۹). مع، مت، وز، پرستیده باشد.
- (۱۰). آج، لب: بیرون شدند. [.....]
- (۱۱). مع، مت، وز: پنهان می کردند، آج، لب: آنچه هستند پنهان می دارند.
- (۱۲). مع، مت، وز: اگر نهی نکردندی.
- (۱۳). مع، مت، وز: رهبان، آج، لب: خداشناسان.
- (۱۴). آج، لب: دانشمندان.
- (۱۵). مع، مت، وز: بد کردار.

صفحه : ۳۷

گفتند جهودان دست خدا بند بر نهاده است بند نهادند دستهایشان را و لعنت کناد «۱» به آنچه گفتند بلکه یداه «۲» گشاده سر است نفقه می کند چنان که می خواهد بیفزاید بسیاری از ایشان را آنچه انزل کردند «۳» به تو از خدایت نافرمانی و کفر و انگیزیم «۴» میان ایشان بر دشمنی و بریدن «۵» تا روز قیامت هر گه «۶» که بر افروزند آتشی برای کارزار بنشانند آن را خدا و شتابند «۷» در زمین «۸» تباهی و خدا دوست ندارد تباہ کنندگان را.

و اگر جهودان و ترسایان ایمان آرندی «۹» و برسیدندی بستردمی «۱۰» از ایشان بدیهاشان «۱۱» و ببردمانی «۱۲» ایشان را در بهشت پر نعمت.

و اگر ایشان بر پای داشتندی تورات و انجیل و آنچه انزل کردند ایشان را از خدایشان بخورندی از بالای ایشان و از زیر پایهایشان و از ایشان گروهی اند میانه به سامان «۱۳» کار و بسیار از ایشان بد می کنند.

ای پیغامبر برسان آنچه انزل کردند به تو از خدایت و اگر نکنی رساننده نباشی پیامش را و خدا «۱۴» نگاه دارد تو را از مردمان که خدا «۱۵» راه نه بنماید گروه کافران را.

- 
- (۱). مع، مت، وز: کنانید.
  - (۲). مع، مت، وز، لت: دستهای.
  - (۳). آج، لب: فرو فرستاده شد.
  - (۴). مع، مت، وز، لت: افکنندیم، آج، لب: فکنندیم.
  - (۵). مع، مت: بزیدن.

- (۶). مع، مت، مر: هر گاه.  
 (۷). مع، مت، وز: می شتابند.  
 (۸). مع، مت، وز به.  
 (۹). مع، مت، وز، آج، لب، لت: آوردندی. [.....]  
 (۱۰). مع، مت، وز: بیوشیدمانی، آج، لب: بیوشانیدمی، لت: بیوشانیدمانی.  
 (۱۱). مع، مت، وز، لت: گناهانشان.  
 (۱۲). آج، لب: در آوردیمی، آف: در آوردی.  
 (۱۳). مع، مت، وز: شامار کاره.  
 (۱۴-۱۵). مع، مت، وز: خدای.

صفحه : ۳۸

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا، الْآيَةُ. عبد الله عباس گفت: سبب نزول اینکه آیت آن بود که رفاعه بن زید بن التیاوت و سوید بن الحارث اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند منافق بودند، جماعتی مسلمانان با ایشان دوستی می کردند خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از آن و گفت: ای آنان که گرویده‌اید و ایمان آورده‌اید مگیرید<sup>(۱)</sup> آنان را که دین شما را که مسلمانی است به سخریه و استهزاء و فسوس گرفته‌اند از آنان که ایشان را کتاب دادند از پیش شما از جهودان و ترسایان و الکفار و نیز کافران را به دوستی - ابو عمرو و نافع و کسائی «کفار» به جرّ خواندند عطفاً علی قوله: مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، وَ مِنَ الْكُفَّارِ بر اینکه تقدیر، و دگر قراء به نصب خواندند عطفاً علی قوله: الَّذِينَ اتَّخَذُوا، بِوَقْعِ الْفِعْلِ عَلَيْهِ، كَأَنَّهُ قَالَ: لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا وَلَا الْكُفَّارَ. و «اتخذ» متعدی باشد به دو مفعول، یقال: اتَّخَذْتَهُ «۲» و لِيَا اوِ عَدُوًّا اوِ صَدِيقًا. حق تعالی در اینکه آیت نهی «۳» کرد از مصادقت و موالات کردن با سایر اصناف کفار از منافقان مستهزی و از جهودان و ترسایان و از مشرکان عرب و وصف ایشان به آن که مستهزی‌اند به دین اسلام برای آن کرد تا مسلمانان حریص باشند بر عداوت ایشان و واقف شوند بر اسرار ایشان اینکه وصف منافقان است در دگر آیات، منها قوله تعالی:

إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ، و قوله: فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ «۴»، وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، و از خدا بترسید «۵» اگر ایمان دارید «۶» به وعده و وعید خدای و شما را حمیت و تعصب مسلمانی است.

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ - الْآيَةُ، خدای تعالی کشف اسرار منافقان و کافران کرد و هتک استار «۷» ایشان در آنچه ایشان کردند گفت: چون شما که مسلمانان ندای نماز کنید، یعنی بانگ نماز ایشان سخریه و فسوس کنند.

کلبی گفت: جهودان مدینه چون بانگ نماز شنیدندی، و مسلمانان به نماز

(۱). آج، لب: مگروید.

(۲). آف: اتخذ به.

(۳). اساس: ذکر، با توجه به مع تصحیح شد.

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۷۹.

(۵). مع، مت، وز: بترس.

(۶). مع، مت: آری.

(۷). آج، لب: اسرار.

صفحه : ۳۹

برخواستندی «۱» ایشان گفتند: قد قاموا لا- قاموا و صلّوا لا- صلّوا و رکعوا لا- رکعوا و سجدوا لا- سجدوا، برخاستندی «۲» که بر مخیزاند «۳» و نماز کردند مکناند «۴»، و رکوع کردند که مکناند «۵» و سجود کردند «۶» که مکناند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و اطلاع داد رسول «۷» را و مسلمانان را بر سر ایشان.  
سدی گفت: مردی بود ترسا در مدینه چون بانگ نماز شنیدی و مؤذن گفتی:  
اشهد انّ محمّدا رسول الله، دندان به یکدیگر «۸» بسودی [۱۰-پ]

و گفتی: هذا الکاذب، اینکه دروغزن. اللهم حرّقه، بار خدایا بسوزان او را، یعنی رسول را «۹» شبی اتفاق افتاد که خدمتکاری که ایشان را بود، پاره آتش در خانه می برد شرری از آن آتش بجست و در او «۱۰» افتاد و آن ترسا بسوخت و اهل او و خانه و هر چه در آن جا بود «۱۱»، خدای تعالی دعای او بر آورد کرد «۱۲».  
بعضی دیگر «۱۳» مفسّران گفتند: جماعتی «۱۴» کافران چون بانگ نماز شنودندی «۱۵»، حسد کردند بر ایشان و گفتند «۱۶»: ای [محمّد] «۱۷» اینکه «۱۸» بدعت است که تو نهاده‌ای و پیش تو پیغامبران «۱۹» دیگر را نبود، اگر درین خبری «۲۰» بودی پیغامبران دیگر به اینکه سابق بودندی تو از «۲۱» کجا آوردی اینکه آواز منکر، فما اقبحه من صوت و أسمعجه، چه زشت آوازی است، خدای تعالی از گفت ایشان اینکه آیت بفرستاد «۲۲» و رد کرد بر ایشان اینکه

(۱). اساس، آج، لب، مر: برخواستندی، با توجه به مع تصحیح شد.

(۲). آج، لب، مر: برخواستندی. [.....]

(۳). آج، لب: بر مخیزند، مر: برنخیزاند.

(۴-۵). آج، لب، مکناد.

(۶). مر: سجده کردند.

(۷). آج، لب علیه السلام.

(۸). آج، لب: یکدیگر.

(۹). آج، لب یک.

(۱۰). مر: در آن.

(۱۱). مع، مت، وز، لت، مر بسوخت.

(۱۲). مع، مت، وز، مر: بر او گردانید، لت: بر آورد گردانید، آف، آن: برورد کرد، آج، لب: بر آورده کرده.

(۱۳). آج، لب، لت، مر: دگر.

(۱۴). آج، لب: جماعت.

(۱۵). مع، مت، وز، آف، لت، مر: شنیدندی.

(۱۶). آج، لب، آف: گفتندی.

(۱۷). اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد. [.....]



(۱۸). آف دعا.

(۱۹). آج، لب: هیچ پیغمبر.

(۲۰). آج، لب: چیزی.

(۲۱). معج، مت، وز، لت: را.

(۲۲). معج، مت، آن: فرستاد.

صفحه : ۴۰

آیت: وَ مَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ. «۱» ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ، اینکه برای آن می‌کنند که عقل ندارند یعنی استعمال عقل نمی‌کنند مراد نه آن است که عقل ندارند «۹» چه اگر چنین بودی اینکه عذر ایشان را بودی.  
یا أهل الكتاب هل تنقمون منّا، - الایه. عبد الله عباس گفت: سبب نزول «۱۰» آیت آن بود که جماعتی «۱۱» جهودان بنزدیک رسول - علیه السلام - آمد «۱۲» چون یاسر بن أخطب و رافع بن ابی رافع و عازار و زید و خالد و ازار و اسبع «۱۳» و گفتند: ای محمد بگو تا تو به که ایمان داری! از پیغامبران رسول - علیه السلام - [۱۱-پ]

گفت: من به خدا ایمان دارم و بر آنچه [بر] «۱۴» ابراهیم «۱۵» فرود آمد و به اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیغامبران را بر شمرد «۱۶» تا به عیسی رسید، ایشان گفتند: ما عیسی را نشناسیم و عیسی پیغامبر نبود،

- 
- (۱). اساس رضی الله عنه، آج، لب: عبد الله عمر.
  - (۲). معج، مت، وز، آج، آف، لت، مر: نکردمی.
  - (۳). اساس رضی الله عنه، آج، لب: جابر بن عبد الله.
  - (۴). مر اللهم اغفر للمؤذنین.
  - (۵). معج، مت، مر، لت، مر: من. [...]
  - (۶). آج، لب: جابر.
  - (۷). معج، مت، لت: بگذارند، مر: اندازند.
  - (۸). معج، مت، وز، آج، لب، لت: اصات.
  - (۹). اساس، آج، لب: ندارد، با توجه به معج تصحیح شد.
  - (۱۰). معج، مت، وز اینکه.
  - (۱۱). آج، لب: جماعت.
  - (۱۲). همه نسخه بدلها: آمدند.
  - (۱۳). معج، مت، وز: اوشیع، مر: اشیع.
  - (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.
  - (۱۵). اساس: ابراهیم.
  - (۱۶). معج، مت: برابر می‌شمرد.

صفحه : ۴۴

آنکه گفتند: ما هیچ اهل دینی را ندیدیم مخطی‌تر از شما و هیچ دینی بدتر از دین شما، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان؟ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا، و در معنی «نقمت» سه قول گفتند: یکی سخط، یکی «۱» کراحت یکی انکار و معنی متقارب است، يقال: نقم ينقم و نقم ينقم، و الأول أفصح، قال عبد الله بن قيس الرقيات «۲»:

ما نقموا من بنی امیة الا انهم يحلمون ان غضبوا

گفت: چه منکری از ما یا چه کارهی «۳» از ما الا آن که ما به خدا ایمان داریم و به آنچه بر ما فرود آمد از قرآن و به آنچه پیش از قرآن فرود آمد از کتب اوایل و آن که بیشتر «۴» شما فاسق‌اند.

زجاج گفت معنی آن است که: شما را بر ما هیچ انکار نتوانی «۵» کردن الا ایمان ما و فسق شما و آن از باب منکر نباشد، چه ایمان سر معارف است، و ان مع اسمها و خبرها فی تأویل المصدر و هو معطوف علی قوله: ان آمنّا، و ان بافعل در تقدیر مصدر باشد و اینکه قول بهترین «۶» اقوال «۷» است.

اگر گویند چگونه گفت: و ان أكثرکم فاسقون، بیشتر «۸» شما فاسق‌اند و ایشان همه فاسق‌اند! جواب گوئیم: مراد به «فسق» در اینکه آیت فسقی است که بعضی کردند و همه نکردند و آن کتمان حق بود برای طمع ریاست و همه کس صلاحیت اینکه ندارد. جواب دیگر اینکه که: بر سبیل ابهام «۹» بر مخاطب چنین بسیار گویند، اکثر گویند و معنی جمله باشد و اینکه نوع «۱۰» توسع باشد. آنکه جواب داد ایشان را از آن مثل «۱۱» که زدند و گفتند: ما رأینا شرّا منکم، از شما بدتر «۱۲» کس ندیدیم بقوله:

(۱). مع، مت در.

(۲). وز: رقیان.

(۳). آج: چه کاری، لب: چه کاری. [.....]

(۴). مع، مت، وز، لت: بیشترین، مر: بیشترین.

(۵). آج، لب، لت، مر: نتوانید.

(۶). مع، بهتر.

(۷). وز: قول.

(۸). مع، مت، وز، لت: بیشترین.

(۹). مع، مت، وز، مر: ابهام.

(۱۰). مع، مت، وز، مر: نوعی.

(۱۱). مع، مت، وز، لت، مر: طعن.

(۱۲). مع، مت، وز، لت، مر: بتر.

صفحه : ۴۵

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ، بگو ای محمد خبر دهم شما را بدتر «۱» از اینکه بمثوبت و جزا و پاداشت «۲» و عاقبت بنزدیک خدا آن کس باشد که خدا او را لعنت کرده باشد فی قوله: لعن «۳» بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ، اینکه دوم «۵» را نیز «۶» خواند «۷» و اگر چه اول بد نبود با «۸» آن که اینکه لفظ جایی استعمال کنند که اول بد باشد و دوم بتر، برای آن که ایشان گفتند: ما رأینا شرّا منکم،

بر وفق گفتار ایشان، یعنی از ما بتر به زعم گفتار شما آنان باشند که اینکه وصف دارند ایشان به همه حال بتر باشند، و مثله قوله: قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا<sup>۹</sup>، أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا<sup>۱۰</sup> و قوله: مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ، و من موصوله است اینکه جا به معنی الذی وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ و جعل به معنی خلق است چنان که [۱۲-ر]

آو وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ التُّورِ<sup>۱۱</sup> أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا، ایشان بتراند به مکان، یعنی به منزلت و مرتبت<sup>۸</sup> و استحقاق ذمّ و عقاب در دنیا و آخرت. و نصب او بر تمیز است. وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ، و گمراه تراند از راه راست. و قوله: وَ عَزِيدَ الطَّاغُوتِ، معطوف نیست علی قوله: وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ، بل معطوف است علی قوله من فی قوله: من لعنه الله، و من غضب علیه، و من عبد الطاغوت، و بر آن<sup>۹</sup> وجه شبهه مجبزه را مجال نباشد.

فاما بر قراءت حمزه و آنان که در شاذ بر اسم می خوانند اینکه وجه مطرد نبود، جواب از سؤال مجبران<sup>۱۰</sup> باشد که «جعل» در آیت به معنی خلق است و خلاف نیست که بت پرستان را و کافران را خدای<sup>۱۱</sup> آفریده است چنان که مؤمنان را، و اگر چنان بودی که مجبر گمان برد از آن که خدای تعالی بت پرستی در ایشان آفرید، آیت

(۱). مج، مت، وز شعر.

(۲). آج، لب: برید اسلمی.

(۳). مج، مت: عبد الطاغوت.

(۴). مت، وز، آج، لب، لت، مر: علی الجمع.

(۵). اساس: تغالب، با توجه به مج تصحیح شد. [.....]

(۶). آن: پرستیدند.

(۷). مج، مت، وز، مر عزّ و جلّ.

(۸). وز: من ثبّه.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: اینکه.

(۱۰). مر: مجبزه.

(۱۱). مر تعالی.

صفحه : ۴۷

مذمت و ملامت ایشان نبودی بل عذر ایشان بودی و کلام متناقض بودی. بهری<sup>۱</sup> مذمت ایشان و بهری<sup>۲</sup> معذرت، و اینکه کلام به حکیم لایق نباشد بیرون از ادله عقل که دلیل کرده است که<sup>۳</sup> خدای تعالی کفر در کافر نیافریند و فعل بندگان فعل او نباشد و فعل<sup>۴</sup> میان دو فاعل صورت نیندد- تعالی الله عما یقول المبطلون علوا کبیرا.

در خبر است که: چون اینکه آیت آمد، مسلمانان زبان دراز کردند و جهودان را گفتند:

یا اخوان القردة و الخنازیر،

ایشان رسوا شدند و مفحم بیامدند<sup>۵</sup> و از اینکه جوابی نداشتند و دانستند که راست است و خدای خبر داده است و شاعر گفت در

حق-ایشان: «۶»

فلعنہ اللہ علی الیہود ان الیہود اخوة القرود  
 قوله: وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا، حق تعالی در اینکه آیت وصف منافقان کرد و آنچه ایشان گویند و کنند و کشف اسرار ایشان گفت  
 چون نزدیک تو آیند ای محمد گویند ما ایمان داریم. وَقَدْ دَخَلُوا ﴿۷﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ، و خدای عالم تر است به آنچه  
 اینها ﴿۱۲﴾ پنهان می کنند ﴿۱۳﴾ از کفر و اظهار خلاف ﴿۱۴﴾ آن می کنند.

(۲-۱). آف: بهر.

(۳). مع، مت، وز، لت، مر: بر آن که.

(۴). مع، مت، وز، لت: فعلی.

(۵). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر: ماندند، آف، آن: نیامدند.

(۶). مع، مت، وز ایشان.

(۷). آف و.

(۸). مر: بالكفر بکفر.

(۹). مر وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا [.....]

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مع افزودن شد.

(۱۱). مع، مت، وز: دارند، آف: برآرند.

(۱۲). مع، مت، وز، لت، مر: ایشان.

(۱۳). مع، مت، وز، لت، مر: پنهان می دارند.

(۱۴). اساس: خلایف، با توجه به مع تصحیح شد.

صفحه : ۴۸

و تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ، - الآیة. حق تعالی در اینکه آیت وصف «۱» منافقان کرد که ذکر ایشان در آیت مقدم برفت، گفت: تو بینی یا  
 محمد بسیاری را از ایشان که مسارعت می کنند و می شتابند در اثم و عدوان «۲». سَدَى گفت: اثم اینکه جا کفر است و بعضی دگر  
 گفتند: عام است جمله گناه را و اینکه اولیتر و فرق از میان اثم و عدوان آن است که: اثم گناهی باشد که مقصور بود بر فاعلش  
 ضرر آن از او تعدی نکند، و عدوان ظلم باشد و هر گناه که ضرر آن به دیگری رسد و اصل عدوان تعدی و مجاوزة الحد باشد. وَ  
 أَكَلِهِمُ السُّحْتِ، و خوردن ایشان رشوت را اینکه قول حسن بصری است. و دیگران گفتند: مراد مال حرام است و اصل سحت از  
 سحت باشد و آن استیصال بود برای آن که بیخ مال بر کند به آن که برکت از او ببرد «۳» برای آن لفظ مسارعت گفت و لفظ  
 معاجلت و استعجال نگفت، و اگر چه اینکه به ذم نزدیکتر است که ایشان شتابی می کنند به اینکه کارها که شتاب کار کسی باشد  
 که او محق باشد. وجهی دگر آن است تا ایهام نیفکنند «۴» که ذم ایشان برای تعجیل است غرض ذم ایشان است بر کفر و نفاق و اگر  
 به تائی معاطاة اینکه معنی کنند هم مذموم باشد آنکه به «لام» تأکید گفت:

لَبِئْسَ و «ما» نکره موصوفه است، بد کاری است آنچه ایشان می کنند، و تقدیر آن بود: که: لَبِئْسَ الْعَمَلُ الْعَمَلُ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَهُ، و  
 هر دو وجه اسم «بئس» که اینکه فعل به او مسند است، محذوف باشد، چنان که: بئس ما صنعت، و بئس ما قلت، و بئس رجلا زید،  
 و آیت دلیل است بر آن که جزا بر عمل است برای آن که مذمت به فعل تعلیق کرد.

قوله: لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ رَبُّنَا بَيْنُنَا، «لو لا» اینکه جا به معنی «هلا» است و معنی «هلا» تحضیض باشد و توبیخ و اینکه جا توبیخ است، حق

تعالی در اینکه آیت ذم کرد اُحبار و علمای جهودان را بر ترک امر معروف و نهی منکر - چرا نهی نمی‌کنند ایشان را اُحبار و عالمان ایشان از دروغ گفتن و حرام خوردن. و «ربّانی» بیان کردیم که عالمی باشد که علم دین داند و تربیت علم الهی کند و منسوب باشد با رب با نوعی از

(۱). مع، مت، وز، لت آن، مر اینکه.

(۲). مر: فی الإثم وَالْعُدْوَانِ

(۳). مع، مت، وز، لت، مر: بردارد.

(۴). مر: بیفکند.

صفحه : ۴۹

تغییرات نسب، كما قالوا «۱» فی النسبة الی الزوح: روحانی و الی البحر بحرانی و گفته‌اند «۲»: «أحبار» علمای جهودان‌اند و «ربّانیان» علمای ترسایانند، حق تعالی تعبیر کرد هر دو گروه را به ترک امر معروف و نهی منکر.

عبد الله بن جریر «۳» روایت کرد «۴» از پدرش که رسول - علیه السلام - گفت: هیچ مرد «۵» نباشد که به قومی بگذرد که ایشان معصیتی می‌کنند و او دست ایشان به دست فرو نگیرد و ایشان را منع نکند و الا نزدیک بود که خدای تعالی ایشان را عذابی عام فرستد، و رسول - علیه السلام - اینکه به شرط تمکن «۶» گفته باشد، یعنی اگر تواند و قوت آن دارد که ایشان را به دست منع کند و نکند. اما آن که او متمکن نباشد از آن که به دست منع کند باید تا به زبان نهی کند اگر نیز نتواند «۷» و داند که مؤدی خواهد بودن با «۸» ضرری «۹» یا داند که [۱۳- ر]

انکار او را تاثیر نخواهد بودن باید تا آن را به دل منکر می‌باشد «۱۰» و تکلیف او بیش از اینکه نیست.

مالک دینار گفت: خدای تعالی وحی کرد به قومی فرشتگان «۱۱» که فلان شهر را عذاب کنی «۱۲»، فرشتگان گفتند: بار خدایا تو عالمتری، و لکن فلان بنده عابد ما دام که بر درگاه تو باشد در آن شهر است، گفت: اسمعونی صیخته فوجهه لم یتغیر غضبا لمحارمی «۱۳» [گفت] «۱۴»: آواز «۱۵» ناله او بشنوانی «۱۶» مرا که روی او متغیر نشد به خشم بر ایشان چون ارتکاب محارم می‌کردند. در خبر است که خدای تعالی وحی کرد به یوشع بن نون که: من از قوم تو صد هزار آدمی را هلاک خواهم کرد، چهل هزار صالحان و نیکان و شصت هزار بدان

(۱). مع، مت، وز، لت، مر: قالوا.

(۲). آف آن: لقبه.

(۳). مع، مت، وز، لت، مر: عبید الله بن جریر.

(۴). مع، مت، وز، لت، مر: روایت کند.

(۵). مع، مت، وز، لت، مر: مردی. [...]

(۶). مع، مت، وز، تمکین، آف: ممکن، مر: متمکن.

(۷). مع، مت، وز: تواند.

(۸). آن: یا .

- (۹). وز آن: ضریری.  
 (۱۰). مر: باشد.  
 (۱۱). وز: فرشتگان.  
 (۱۲). آج، لب، لت، مر: کنید.  
 (۱۳). وز: المحارمی.  
 (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.  
 (۱۵). معج، مت، وز: او را.  
 (۱۶). مر: بشنوانید.

صفحه : ۵۰

یوشع گفت: بار خدایا؟ دانم که «۱» بدان مستحق هلاکند، نیکان را چرا هلاک خواهی کردن! گفت: آنهم لم یغضبوا لغضبی و واکلوهم و شاربوهم، برای آن که ایشان برای خشم من خشم نگرفتند و به «۲» آن فاسقان مؤاکله و مشاربه و مخالطه کردند. نعمان بن بشیر روایت کرد «۳» که رسول - علیه السلام - گفت: مثل فاسقی در میان قومی «۴» صالح «۵» که او را نهی نکنند از منکر، مثال جماعتی باشد که کشتی باشد میان ایشان بشرکت در آن کشتی نشینند، چون کشتی به میان دریا رسد یکی از ایشان تیری برگردد «۶» و کشتی شکستن گیرد، او را گویند: چه می کنی خود را و ما را هلاک خواهی کردن، او گوید «۷»: در نصیب خود و حصه خود تصرف می کنم. اگر او را به اینکه گفتار رها کنند و دست او به دست فرو نگیرند «۸» کشتی بشکند و او و ایشان «۹» غرقه «۱۰» شوند، و اگر منع کنند او را، او و ایشان سلامت یابند، بیانش قوله:

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً «۱۱» لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ، لا [م] «۱۷»، تأکید است، و گفته اند: جواب قسمی مضموم است، و تقدیره:

و الله لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ، و فرق میان صنع و عمل آن است که عمل هم محکم باشد و هم مشوش و لکن صنع جز محکم را نخوانند از آن جا «۱۸» پیشه‌وران را صنّاع خوانند که عمل ایشان به علم باشد و بر وجه احکام و اتّساق بود و

- 
- (۱). معج، مت، وز، لت: تا.  
 (۲). معج، مت، وز، لت، مر: با.  
 (۳). لت: روایت کند. [...].  
 (۴). آف، آن: قوم.  
 (۵). معج، مت، وز، لت، مر: صالحان.  
 (۶). معج، مت، وز، لت، مر: بردارد.  
 (۷). معج، مت، وز، لت، مر: من.  
 (۸). معج، مت، وز: فرو نکیرد.  
 (۹). مر همه.  
 (۱۰). معج، مت، وز، لت، مر: غرق.  
 (۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۲۵.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز آن: بترسید.

(۱۳). لت: فتنه‌ای.

(۱۴). مج، مت، وزاز.

(۱۵). مج، مت: فرود آمد.

(۱۶). مج، مت، وز: تمییز نکند.

(۱۷). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. [.....]

(۱۸). مج، مت، وز، لت، مر: از اینکه کار.

صفحه : ۵۱

نعمت را صناعت برای آن «۱» خوانند و پرورده نعمت را هم صنیهه گویند که او را به «۲» نیکی پرورده باشند و اصل «۳» او اینکه است، آنگه اتساع کنند و گویند: فعل و عمل و صنع به معنی واحد باشد، و فعل از همه عامتر باشد آنگه عمل خاصتر آنگه صنع از هر دو خاصتر.

قوله: وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ - الاية. عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که خدای تعالی از فضل و رحمت خود نعمت بر جهودان فراخ کرده بود پیش از آمدن رسول - علیه السلام - تا ایشان توانگرترین مردمان بودند. چون بر رسول علیه السلام - کفر آوردند و با «۴» او لجاج «۵» کردند خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت و به بدل توانگری «۶» ایشان را درویشی داد و به بدل عزت، مذلت چنان که فرمود در حق ایشان وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ «۷» يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ. بعضی دیگر مفسران گفتند: اینکه قول فنحاص گفت تنها و لکن دیگران شنیدند و انکار نکردند، حق تعالی گفت: بمثابت آن است که همه گفتند حق تعالی در اینکه آیت بیان آن کلمه ناسزا گفت [۱۳-پ]

که جهودان گفتند در حق او اطلاق کردند، گفت: گفتند که دستهای خدا بسته است به بند و غل و بند بر او نهاده و غرض ایشان در اینکه نه تجسیم «۹» بود و آن که خدای تعالی اثبات دستی کنند که جارحه باشد غرض ایشان وصف او بود - تعالی علوا کبیرا «۱۰» - به بخل و تضییق و امساک و عرب کنایه کنند [از نعمت] «۱۱» به ید «۱۲» برای آن که در غالب عادت در شاهد بذل «۱۳» و اعطاء «۱۴» و امساک و نادادن «۱۵» به دست باشد ایشان جود و بخل را به دست باز بستند قال الشاعر «۱۶»:

(۱). مج، مت، وز، لت: اینکه.

(۲). مج: بر.

(۳). اساس: مثل، با توجه به مج تصحیح شد.

(۴). آن: به.

(۵). لب: الحاح.

(۶). اساس: تونگری / توانگری.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۶۱.

(۸). لت: فنحاص بن غازورا، مر: فیحاص بن غازورا.

(۹). آف، آن: تجسم.

- (۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳.  
 (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.  
 (۱۲). اساس: به بند، با توجه به مج تصحیح شد.  
 (۱۳). مج، مت، وز: بذله. [.....]  
 (۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: عطا.  
 (۱۵). اساس: نادان، با توجه به وز تصحیح شد.  
 (۱۶). مج، مت، وز شعر.

صفحه : ۵۲

یداک یدما مجد فکف مفیده و کف اذا ما صن «۱» بالزاد تنفق  
 و قال اخر «۲»:

له علی-أیاد کست اکفرها و إنما الکفر ما لا یشکر النعم  
 قال اخر «۳»:

له فی ذوی الحاجات اید کاتها مواقع ماء المزن فی البلد القفر  
 و در عکس اینکه بخیل را گویند: فلان جعد الانامل مقبوض الکف کد الاصابع مغلول الیدین، و قال الشاعر «۴»:

کانت خراسان ارضا اذ یزید بها «۵» و کل باب من الخیرات مفتوح

فاستبدلت بعده جعدا انا مله کاتما وجهه بالخل «۶» منضوح  
 و در اینکه معنی قدما و محدثین «۷» به کنایت و تصریح بسیار اشعار گفتند. اینکه طباطبا گفت:

و کان لی حاسب ان رحمت ملتجئا «۸» ما فی یدیه اذا ما جئت مجتده

اضاف تسعین یقفوها ثلاثتها الی ثلاثة الاف و تسع مائة  
 و قال أيضا «۹»:

إن رمت «۱۰» ما فی یدیه منه ملتصبا و جئت اشکو الیه منه ضیق یدی

أحصت الوفا تراه منه اربعة منقوصة سبعة حصت من العدد  
 یوسف عروضی اینکه معنی به پارسی گفته «۱۱»:



هفت کم کن تو از چهار هزار به کف اندر نگاهدار شمار

پس بدان آن زمان که کف امیر کس نبیند مگر بدین کردار  
[اینکه ابیات مشتمل است بر آن که آن کس که اینکه عددها را «۱۲» شمار بر انگشت

(۱). مع، مت، وز، بهن، آف: طنن. (۴-۳-۲). همه نسخه بدلها بجز آف: لست.

(۵). همه نسخه بدلها بجز آف، آن: یزید.

(۶). لب، آف، آن: بالغل.

(۷). مع، مت، وز، لت: محدثان.

(۸). مع، وز، لت مر: ملتسا.

(۹). اساس: یزد بها، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، آن: رمیت، چاپ شعرانی (ج ۴/ ۲۶۹): رح.

(۱۱). مع، مت، وز شعر.

(۱۲). اساس، مع، مت، وز: ندارد، با توجه به آج و لب و سیاق عبارت افزوده شد.

صفحه: ۵۳

گیرد از سه هزار و نه صد و نود و سه هر دو دست او بسته بود. [۱]

حق تعالی رد کرد بر ایشان و جواب داد ایشان را بر وجه زجر و لعنت و نفرین گفت: غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ، دستهای ایشان به غل بسته باد.  
حسن بصری گفت: معنی آیت آن است که دست خدای از عذاب ما مکفوس «۲» و مقبوض است، یعنی خدای ما را عذاب نکند الا مقدار آنچه سوگند او راست کند جز آن که «۳» پدران ما گوساله پرستیده‌اند.

مجاهد و سدّی گفتند جهودان گفتند: چون خدای تعالی ملک از ما بستد دست بر سینه نهاد و چون کسی که تقبل کاری کند و دست بر سینه زند «۴» و گفت: ای بنی اسرائیل و بنی احبار من ضمان کردم که دست از «۵» برنگشایم تا ملک با شما ندهم، گفتند: اینکه الفاظ کنایت است از «۶»: غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ، دست ایشان از خیرات بسته باد و دستهایشان به خیر مرساد و شاید که حقیقت بود چنان که گفتیم دستهایشان به بند و غل بسته باد و «۷» لعنت بر ایشان باد به اینکه که گفتند، آنکه گفت: وصف من بخلاف آن است که ایشان گفتند: بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُفِيقُ كَيْفَ يَشَاءُ، بل دستهای او گشاده است چنان که خواهد انفاق می کند و می دهد و می بخشد به حسب مصلحت.

اگر گویند آنچه جهودان از سر جهل گفتند که: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ، محمول بود بر آن که ندانستند و نشناختند خدای را که وصف او به اینکه شاید کردن، چگونه گفت خدای تعالی: بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ، خود را ید اثبات کرد، آنکه آن را وصف کرد!  
گوییم: قدیم تعالی «۸» در اینکه باب طریقه ازدواج مراعات کرد، چون ایشان وصف او تعالی [به بخل] «۹» [۱۴-ر]

کردند از ره عبارت دست کردند، حق تعالی هم به آن عبارت رد کرد بر ایشان، نبینی که در برابر مغلوله مبسوطه گفت، «۱۰» یعنی اگر بر مجاز شما

- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. [.....]
- (۲). مج، مت، آج، لب، لت: مکفوف.
- (۳). وز، مج، مت، آج، لت: چندان که.
- (۴). اساس: زد، با توجه به وز تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: نهد.
- (۵). مج، مت، وز، لت، مرهم.
- (۶). مج، مت، وز اینکه.
- (۷). مر لُعِنُوا بِمَا قَالُوا
- (۸). مج، مت، وز: جلّ جلاله.
- (۹). اساس: ندارد با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده.
- (۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: نهاد.

صفحه : ۵۴

وصف کردی دست او را به آن که مغلول است خلاف آن است، بل مبسوط است تا جواب مطابق اعتراض بود. و «ید» در حق تعالی که اطلاق کنند، چند معنی دارد- و او خود در کلام [عرب] «۱» بر معانی است اما ید به معنی جارحه در حق خدای «۲» روا نیست از آنجا که درست شده است بالادله القاطعه که او جسم نیست و به صفت اجسام نیست.

اما آن که مشبّه گفتند و جماعتی اهل اخبار که: لله ید لا کالایدی، اگر مراد جارحه است اینکه مناقضه باشد، چنان که گفتند: او جسمی است لا- کالاجسام، اینکه مناقضه باشد برای آن که چون گفت: جسم، اثبات کرد طول و عرض و عمق را، چون گفت: لا کالاجسام، نفی کرد آن را که اثبات کرده بود بعینه و اینکه مناقضه، باشد، همچنین لا کالایدی. و اگر مراد آن است که [له ید] «۳» لا بمعنی الجارحه اینکه درست است یعنی دستهای دیگران جارحه باشد و دست «۴» در حق [او] «۵» معنی نه جارحه باشد.

اما اقسام ید از اینکه پنج بیرون نیست به معنی جارحه بود چنان که گفت:

فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا «۶» قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ، دوم به معنی نعمت چنان که شواهد آن از اشعار برفت، و چنان که رسول- علیه السلام- گفت:

يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ

، ای نعمته عليهم، و به معنی قدرت و قوت باشد چنان که: ماله بهذا الامر ید، و منه قوله: أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ «۷» داوود ذَا الْأَيْدِ «۸» أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النَّكَاحِ «۹» ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَكُمْ «۱۰» يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ، چنان که خواهد هزینه می کند بحسب مصلحت. وَ لِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا، و بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه ما بر تو فرستاده‌ایم «۱۱» از قرآن.

کفر و طغیان معنی آن است که ایشان کفر و طغیان بیفزایند عند نزول قرآن، برای آن که معلوم است بضرورت که قرآن ایشان را کفر و ضلالت نیفزاید «۱۲». و مثال اینکه چنان بود که یکی از ما گوید: وعظمتك فلم يزدك وعظي ألما عصيانا و طغيانا. قال الله تعالى: فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا «۱۳» إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَتَيْكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ «۱۴» مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ، «ما» موصوله است و محل او رفع است باسناد الفعل اليه، اعنى و ليزيدن، و «كثيرا» مفعول اول است و «طغيانا» و «كفرا» مفعول دوم. وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ،

در آن که ضمیر «بینهم» راجع با کیست خلاف کردند. بعضی گفتند: راجع است با جهودان و ترسایان، یعنی میان جهودان و ترسایان دشمنی و دل دوری افکنندیم تا به روز قیامت، و مثله قوله: فَأَغْرَيْنَا «۵» فی فی، اینکه قول حسن بصری است و مجاهد. بعضی دیگر گفتند: مراد جهودانند تنها و مراد آن مخالفت و عداوت است که در «۷» میان فرق جهودان است از عنانیان «۸» و اسمعیان «۹» و دیگر طوایف، اینکه قول رمانی است.

و در آن که عداوت از میان ایشان به چه افتاد دو قول گفتند، ابو علی گفت: به تکفیر «۱۰» نصاری یهود را «۱۱» به کفرشان به عیسی و یهود نصاری را به اتخاذ ایشان عیسی را به خدایی «۱۲».

قولی دیگر به اختلافی که «۱۳» میان ایشان بود در آراء و دیانات ایشان، و خدای تعالی خذلان کرد ایشان را و با خود رها کردشان «۱۴»، عقوبه لهم علی کفرهم المتقدم الی یوم القیمه، لا بد است از آن که اینکه معنی مختص بود به آنان که معلوم از حال ایشان آن باشد که بر کفر خواهند مردن. کُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، هر گه که

(۱). آج، لب: عندهم.

(۲-۳). آف: صورت.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها و اغرینا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۱۴.

(۷). معج، مت، وز، لت، مر: از.

(۸). کذا: اساس، آج، لب، آف: عناسان، معج، مت، وز، لت، مر: عتایان، آن: عباسیان.

(۹). معج، مت، وز، لت، مر: اسمعیان، لب: اسمعان، آن: اسماعیلیان.

(۱۰). لت: به تعریف کفر.

(۱۱). لت، آن، مر: یهود نصاری را.

(۱۲). اساس: خدای، با توجه به معج تصحیح شد. [.....]

(۱۳). معج، مت، وز، لت از، مر در.

(۱۴). معج، مت، وز، آج، لب، لت، مر، آن: رها کردشان.

صفحه : ۵۷

آتشی برافروزند برای کارزار، خدای تعالی بنشانند آن را «۱».

حسن بصری و مجاهد گفتند: مراد حرب رسول ماست - علیه السلام «۲» - و حق تعالی اینکه از جمله معجزات رسول کرد از آن وجه که خبر است از غیب و مخبر مطابق خبر آمد، و نیز برای آن که جهودان به قوت و شوکت «۳» به حدی بودند که در همه زمین حجاز کس با ایشان مقاومت نکردی، و قریش از ایشان مدد خواستند «۴» و به ایشان معتضد و مستظهر بودند «۵»، و اوس و خزرج در مخالفت ایشان مناقشت نمودندی چون رسول - علیه السلام - پیدا گشت و به ادای «۶» رسالت، برخاست «۷» آن قوت ایشان به ضعف بدل شد و شدت ایشان به خور «۸» و بد دلی و متفرق الا هوا شدند تا رسول - علیه السلام - بنی قریظه را بکشت و بنی النضیر و بنی قینقاع «۹» را براند و از نشیمنهایشان برون کرد «۱۰» و بقایایی که بماندند جزیه بر ایشان نهاد و فدک از ایشان بستد و اهل وادی القری او را گردن نهادند و به دولت و صولت او جمله مستأصل شدند، و اینکه علمی بود از اعلام معجز «۱۱» رسول - علیه السلام - و ذکر

آتش در باب حرب و استعارت او در شرّ حدیثی متداول است و معهود در لغت است و در اشعار ایشان بسیار است، قال عوف بن عطیه: «۱۲»

إذا ما اجتیننا جنا منهل شبینا لحرب بعلیاء نارا  
و قال اخر:

با الحرب «۱۳» تضطرم «۱۴» اضطراما  
و قال اخر «۱۵»:

- 
- (۱). مر: او را.
  - (۲). مع، مت: صلوات الله و سلام علیه، وز، مر: صلوات الله علیه و آله.
  - (۳). مع، مت، وز، لت، مت، مر شجاعت.
  - (۴). مع، مت، وز، آج، لت، مر: خواستندی.
  - (۵). آن: بود.
  - (۶). وز: به او.
  - (۷). مر: برخواست.
  - (۸). لب، لت، مر: به جور.
  - (۹). اساس، آن: بنی قیفاع.
  - (۱۰). آج، لب، مر: بیرون کرد.
  - (۱۱). مت: معجزه، آج، لب: اعجاز.
  - (۱۲). مع، وز شعر. [.....]
  - (۱۳). مع، مت، وز، آج، لت، مر: نار الحرب.
  - (۱۴). مع، مت: يضطرم.
  - (۱۵). وز شعر.

صفحه : ۵۸

و لیس یصلی بخیل الحرب جانبها»  
و یسعون فی الأرض فساداً، آنکه خبر داد که: اینکه جهودان در زمین سعی به فساد می کنند تا افساد بلاد و عباد کنند به معاصی  
خدای تعالی و تحریف تورات «۱» و تقلیب احکام او و پوشیدن کار رسول ما- علیه السلام- و الله لا یحب المفسدین، و خدای  
تعالی مفسدان را دوست ندارد و نخواهد که ایشان را خیر رساند و ثواب دهد [۱۵-۱].  
قوله: و لو أن أهل الكتاب آمنوا و اتقوا، رمانی گفت: معنی «لو» وجوب المعنی الثانی بالاول به طریقه لو کان کذا لکان کذا و اینکه  
معنی مبهم است و در او کشفی نیست. و بعضی دیگر گفتند: لامتناع الشیء من امتناع غیره، کقولهم: لو کان لی مال لحججت، و

اینکه مذهب هم مطرد نیست و اصل در اینکه باب آن است که ما شرح دادیم که معنی «لو» بر عکس دیگر حروف است، با نفی اثبات باشد و با اثبات نفی و حکم جوابش هم اینکه باشد هم از قصه «۲» نهاد او و شرح اینکه به استقصاء برفته است. حق تعالی گفت: اگر اهل کتاب که جهودان و ترسایانند احکام تورات و انجیل بر پای داشتندی «۳» و به تو و به کتاب تو ایمان آوردندی «۴» و تقوا و پرهیزگاری پیشه گرفتندی، ما گناهان ایشان مکفر و پوشیده کردیمی «۵» و ایمان و تقوا را کفاره گناهان ایشان کردیمی «۶» و ایشان را به بهشت و نعیم «۷» بردیمی «۸». و «نعیم» نامی است از نامهای بهشت و برای آن که در «لو» «۹» معنی شرط است، اگر در ماضی شود معنی استقبال دهد.

(۱). مع، مت، وز: تعدیه.

(۲). مع، مت، وز، لت، مر: قضیه، آج، لب: قصده.

(۳). مت: بر پای داشتند.

(۴). مت: ایمان آوردند، مر و اتقوا الکفرنا عنهم سیناتهم و لا دخلناهم جنات النعیم.

(۵). مع، مت، وز، لت، مر: پوشیده کردمانی، آج، لب: پوشیده کردمی.

(۶). مع، مت، وز، لت، مر: کردمانی، آج، لب: کردمی.

(۷). مع، مت: نعیم بهشت.

(۸). مع، مت، وز، لت، مر: بردمانی، آج، لب: بردمی.

(۹). اساس: در او، با توجه به مع تصحیح شد.

صفحه : ۵۹

و لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ، آنکه گفت: اگر چنان که اینک جهودان و ترسایان اقامه تورات و انجیل کردند، و احکام آن را کار بستندی. و مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ، یعنی قرآن، و به قرآن ایمان آوردندی و احکام او بر دست گرفتندی و گفتندی «۱» معنی آن است که: اگر تورات و انجیل را نصب چشم خود کردند و در پیش خود بداشتندی تا به هر مشکلی رجوع به آن کردند. لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ، بخوردندی از بالای ایشان «۲» و از زیر پایشان، و در او چند قول گفتند:

یکی آن که عبد الله عباس و مجاهد و قتاده گفتند: مراد «۳» مِنْ فَوْقِهِمْ، باران آسمان است، و مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ، مراد نبات زمین است، «۴» بعضی دگر گفتند: بیان اینکه دو جهت مجاز است و معنی آن است که من جمیع الجهات من آیس و لیس «۵» من حیث لا یحتسب، یعنی اگر ایشان ایمان آورده بودند ایشان را به بودی که از خانه و نشیمن خود بنه افتادندی «۶» و در خانه خود بماندندی و روزی از هر چار جهت «۷» به ایشان می آمدی، چنان که گفت «۸»: یأتیها رزقها رغدا من کل مکان، و ایشان را آواره نبایستی کردن و اینکه بر سبیل تأسیف و تحسیر «۹» گفت تا ایشان را حسرت نماید «۱۰» و اندوهگن «۱۱» کند.

و مثله قوله تعالی: و لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ «۱۲» وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ «۱۳» وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا. «۱۴» مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ، از ایشان یعنی از اهل کتاب جماعتی اند «۱» مقتصد و او آن باشد که بین الاسراف و التقصیر باشد میانه هر دو غلو و اسراف نکند و نیز تقصیر نکند، و القصد واسط «۲» الامور، و القصد الجادة لأنها بین مضلتین، که اینکه جانب و آن [جانب] «۳» گمراهی باشد و از میانه راه راست آن را قصد خوانند برای اینکه. و گفتند: آن را برای آن قصد خوانند که رونده مقصد «۴» به او کند پس او مصدر است به معنی مفعول کالرضی بمعنی المرضی.

ابو علی گفت و جماعتی مفسران که: مراد به اینکه مؤمنان اهل کتاب‌اند، که به رسول- علیه السلام- ایمان آوردند. و همچنین روایت کرده‌اند در تفسیر اهل بیت- علیهم السلام: برای آن که «۵» لفظ مدح است و ما قبله الفاظ ذم «۶»، جمع نکنند در حق یک قوم از میان مدح و ذم، و بعضی دگر گفتند «۷»: آیت در نجاشی و قومش فرود آمد و زجاج گفت به حکایت «۸» از بعضی مفسران که گفتند: مراد قومی‌اند که با رسول- علیه السلام- مناصبه و اظهار عداوت نکردند، و مجاهد گفت: که مسلمانان اهل کتابند و اینکه قول اولی است. وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْمِلُونَ، و بسیاری از ایشان بد می‌کنند. و «ساء» در معنی «بئس» باشد، و تقدیر آن است که: ساء الشیء شیئا كانوا یعملونه خواست تا باز نماید که همه یک حکم ندارد اندکی از ایشان نیک‌اند و بیشتر بدانند. قوله: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ- الآیة، مفسران در تفسیر اینکه آیت و سبب نزول او «۹» خلاف کردند. محمد بن الکعب القرظی گفت از ابو هریره که:

رسول- علیه السلام- در اسفار و غزوات که بودی وقت «۱۰» فرود آمدن برای او جای فرود آمدن طلب کردند که «۱۱» سایه درختان بودی تا او آن جا فرود آمدی. یک روز در

- (۱). مع، مت، وز، لت، مر: هستند.
- (۲). مع، مت، وز، لب، لت: واسطه. [.....]
- (۳). اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.
- (۴). مع، مت، وز، لت، مر: قصد.
- (۵). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر اینکه.
- (۶). مع، مت، وز، لت، مر و
- (۷). مع، مت، وز که.
- (۸). مع، مت، وز، لت، مر: حکایت کرد.
- (۹). آج، لب: اینکه، مر: آن.
- (۱۰). مع، مت، وز، لت، مر: بوقت.
- (۱۱). آج، لب، لت به.

صفحه : ۶۱

سایه درختی فرود آمد بر عادت و شمشیر از شاخ آن درخت درآویخت و او به قیلوله بخفت و اصحاب از او مشغول شدند اعرابی بیامد و تیغ رسول «۱» از نیام برکشید «۲». رسول- علیه السلام- بیدار شد، گفت: یا محمد من یعضمک منی، تو را از من که حمایت کند! رسول- علیه السلام- گفت:

اللّٰهُ یعضمنی

، خدای مرا نگاه دارد، چون رسول- علیه السلام- اینکه بگفت، دست اعرابی بلرزید و تیغ از دستش بیفتاد «۳» و او «۴» سر بر آن درخت می‌زد تا دماغش از [سر] «۵» پراکنده شد و بمرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

أنس مالک روایت کرد که سبب نزول «۶» آیت آن بود که عایشه گفت: «۷» رسول- علیه السلام- در خیمه خفته بود بیدار شد و گفت: هیچ مرد صالحی نباشد که مرا نگاه دارد که مرا خوفی می‌باشد از دشمنان! ما در اینکه بودیم که آواز سلاح برآمد، نگاه کردیم سعد بود و حدیفه گفتند ما آمده‌ایم تا تو را نگاه داریم. رسول- علیه السلام- بخفت چنان که ما غطیط او بشنیدیم «۸».

جبرئیل علیه السلام آمد و اینکه آیت «۹» آورد.

رسول - علیه السلام - آواز داد و گفت: یا سعد یا حذیفه باز گردید که خدای تعالی ضمان کرد «۱۰» که مرا نگاه دارد از دشمنان. حسن «۱۱» گفت: سبب آن بود که رسول - علیه السلام - گفت چون خدای تعالی مرا بفرستاد دانستم که قومی مرا به راست ندارد و از نکاره «۱۲» جهودان و ترسایان می‌ترسیدم خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

بعضی دیگر گفتند: در بدایت اسلام چون در مسلمانان ضعفی بود، خدای تعالی فرمود رسول را که زبان از بتان اینکه «۱۳» بت پرستان کشیده‌دار بقوله: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ «۱۴» لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ، اینکه آیت که از پس آن «۵» آیت آمد چون اینکه آیت فرود آمد، گفت رسول - علیه السلام - گفت: لا ابالی من نصرنی او من خذلنی.

بعضی دیگر گفتند، در کار زنان رسول آمد که خدای فرموده بود رسول را که ایشان را گوید: دنیا رها کنی و «۶» ترسید که قبول نکنند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

بعضی دیگر گفتند: آیت در جهاد آمد که رسول - علیه السلام - رسید که بعضی مردمان مطاوعت نکنند در باب جهاد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

اینکه اقوالی است که جماعتی مفسران گفتند، امّا آنچه در تفسیر اهل البیت است - علیهم السلام و از ائمه ما و جماعتی صحابه روایت کرده‌اند چون براء بن عازب و جابر بن عبد الله انصاری و سلمان و ابو ذر «۷» و عمار و حذیفه و جز ایشان که: آیت در حق امیر المؤمنین علی آمد در حجه الوداع چون رسول - علیه السلام - با ترسایان نجران مصالحه کرد [۱۶-ر]

بر دو هزار «۸» حله من حلال الاوقی «۹»، و جبرئیل - علیه السلام - آمد و گفت: تو را حج و دعای می‌باید کردن «۱۰». او علی را به جانب یمن فرستاد تا آن حله‌ها

(۱). مج، مت، وز، لت، مر من.

(۲). مت، آج، لب از.

(۳). همه نسخه بدلها ما.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب: رسانیدنی.

(۵). اساس: اینکه، با توجه به مج تصحیح شد. [.....]

(۶). مج، مت، وز، لت: او.

(۷). آج، لب: ابو ذر غفاری.

(۸). ضبط کلمه در اساس به صورت «هزار» آمده است که با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس: الاوقی، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب: می‌باید کرد.

صفحه: ۶۳

تحصیل کند و او ساز حج رفتن گرفت، چون بیرون شد از مدینه نامه نوشت به امیر المؤمنین علی که: من به جانب مکه رفتم «۱» به حج چون کار «۲» تمام کرده باشی از ره یمن به مکه آی به حج که آن جا ملتقی باشد - ان شاء الله. او نامه برخواند و ساز رفتن

کرد و آنچه حاصل کرده بود از حله‌ها در اعدال «۳» بست و با قوم خود برنشست و روی به مکه نهاد. چون به میقات اهل یمن رسید، احرام گرفت و چهل و چهار شتر با خود داشت به هدی «۴»، و حج آنکه قارن بود و مفرد، و فرض تمتع نیامده بود. چون رسول - علیه السلام - به مکه رسید به نزدیکی، خدای تعالی آیت فرستاد: «وَأْتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» «۵» حاشیاً لَهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ «۱۲» گفت «۱۳»: اینکه آن است که شما «۱۴» زبان ملامت دراز کرده‌اید «۱۵» به سبب اینکه، فَذَلِكُنَّ الَّذِينَ لَمُتَّنِي فِيهِ «۱۶» الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا كَمَا مَا «۵» الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ كَمَا مَا «۱۱» - الْآيَةُ.

رسول - علیه السلام - گفت:

اللَّهِ أَكْبَرُ، إِنَّ كَمَالَ الدِّينِ وَتَمَامَ النِّعْمَةِ وَرِضَاءَ الرَّبِّ بَرَسَالَتِي وَبَوْلَايَةَ عَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي،

آنکه روی به علی کرد و گفت:

يَوْمَ بِيَوْمِ أَنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرُ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

، روزی به روزی که خدای تعالی رنج نیکوکاران ضایع نکند.

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: مغنم. آف، آن: مقیم.

(۲). آج، لب: عرض کرد.

(۳). مج، مت، وز، مر: مباحله‌اش.

(۴). وز: نزول، مر: تنزل. [.....]

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۶). مج، آج، لب، لت، مر: خدای، وز: خدایی.

(۷). آج، لب: نعمت.

(۸). مج، مت، وز: روایت کرد.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۰). مج، مت، وز: عرضه کرد.

(۱۱). سوره مائده (۵) آیه ۳.

صفحه : ۷۱

خواجه مفید ابو محمد ما [را] [کما ما «۱» پرسیدند که: اینکه چه معنی دارد و آن کدام روز بود! گفت: آن است که در خبر آمد که روز خبیر چون مرحب به در آمد و علی پیش او رفت [کما ما «۲» و او را بکشت با چند شجاع دیگر، جبرئیل آمد و گفت:

یا رسول الله ان له عندك يومًا بيومه هذا

، او را در نزد تود روزی هست به بدل اینکه روز. گفت: چگونه!

گفت: چنان که او امروز بذل جهد و افراغ وسع می کند در نصرت تو و اظهار دین تو، تو را فردا بذل و [کما ما «۳» جهد می باید

کردن در اظهار ولایت و امامت او، گفت: کی باشد [کما ما «۴» آن، گفت: چون وقت باشد [کما ما «۵» من آیم و خبر دهم [کما ما

«۶». چون روز غدیر بود آمد و اینکه آیت آورد، فهذا معنی قوله [کما ما «۷» یوم بیوم راوی خبر گوید عبد الله مسعود که: روز احد

امیر المؤمنین - علیه السلام - نیزه در [کما ما «۸» دست می گردانید و از راست و چپ و پیش و پس مرد می افکنند. رسول - علیه



السلام- گفت:

لا تَقْتِيْهِ فِي الْاِسْلَامِ بَعْدَكَ مَا عَذَّرَ مِنْ كَتْمِ الْحَقِّ وَ اَنْتَ نَاصِرُهُ

، از پس تو و قتال مبارزه تو در اسلام تقیه نیست چه عذر بود آن را که حق پنهان دارد و چون تو ناصر دارد. چون اینکه روز بود و اینکه آیت آمد رسول- علیه السلام- در آن کار اندیشه می کرد پس علی را بخواند و اینکه حال با او بگفت. امیر المؤمنین گفت: یا رسول الله یاد داری که مرا گفتی:

ما عَذَّرَ مِنْ كَتْمِ الْحَقِّ وَ اَنْتَ نَاصِرُهُ فَالْيَوْمَ مَا عَذَّرَ مِنْ كَتْمِ الْحَقِّ وَ اَللّٰهُ عَاصِمُهُ

، آن روز که گفت یوم بیوم، آن روز روز بَأَس بود اعنی روز خبیر روز بَأَس و شدت بود و شجاعت بود. و اینکه روز که عوض آن بود که روز غدیر بود روز یَأَس کَفَّار بود اعنی قوله: الْيَوْمَ يَنْسُ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ [کما ما «۹» وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ، [کما ما «۱۰» و بید اعدائه اليأس، باش تا فردا که به دست او کأس بود و به دست دشمنانش یأس، اینکه روز به دست او تیغی بود آب رنگ، آتش فعل، لا جرم آب از روی دشمنان دین ببرد [۱۸- ر]

و آتش در

(۱). اساس ندارد، با توجه به مج افزوده شد، بم، آف: از ما.

(۲). آج، لب: آمد.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، آن، مر: بذل جهد.

(۴). مج، مت: با شدت.

(۵). لت: آید، مر: در آید.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: اعلام کنم.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: علیه السلام. [.....]

(۸). مر: بر.

(۹). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۱۰). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

صفحه : ۷۲

ایشان زد باش تا فردا که آب و آتش به دست او کنند تا هم ساقی کوثر باشد و هم قسیم جنت و سقر [کما ما «۱»]، دوستان را آب دهد و دشمنان را به آتش فرو دهد. آن جا که در دست او آب باشد در دست تو باد باشد، و آن روز که آتش در زیر قدم او باشد، بر سر دشمنانش خاک حسرت باشد، آن روز اظهار بشاشت کردند [کما ما «۲»]:

ابدى العداة بك السرور كأنهم فرحوا و عندهم المقيم المقعد

او از کار خود در رکوع و سجود است و تو از حسد او در قیام و قعود [کما ما «۳»] فردات پیدا شود ثمره اینکه خاست و نشست که خاکت بر سر بود و بادت در دست باش تا انگشت [کما ما «۴»] حسرت در دندان ندامت گیری و به زبان تأسف اینکه بیت گویی:

دردا و دریغا که از آن خاست و نشست خاکی است مرا بر سرو بادی است به دست آن روز اینکه آیت فرود آمد که: **الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ دِينِكُمْ كَمَا مَا «۵»**، گمان بردند که برود و اینکه کار مهمل ماند. چون او را به جای خود بداشت و بر کار دین گماشت و بازوی او گرفت و برابر خلقان داشت و پایه او از چرخ برترین [کما ما «۶»] بفراشت، دشمنان آیس شدند و خایب گشتند، و بعضی در دل بداشتند و بعضی درد دل داشتند تا طاقت نداشتند [کما ما «۷»] تا [کما ما «۸»] بر صحرا نهادند و آنچه راز دل بود بر گشادند، تا در خبر است و اینکه خبر، ابو اسحاق الثعلبی «المفسر امام اصحاب الحدیث در تفسیرش بیاورد که [کما ما «۹»]: آن را نام کشف و بیان کرد به اسنادی که سائلی سفیان عینه را پرسید ازین آیت که خدای تعالی: **سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ [کما ما «۱۰»]**، در شأن که آمد و اینکه خواهنده که بود که از خدای تعالی عذاب خواست و خدای - عز و جل - از او دریغ نداشت! سفیان سائل را گفت: از من سؤالی کردی که پیش از تو از من کس اینکه سؤال نکرد، حدثنی ابی، پدرم روایت کرد از باقر - علوم

(۱). مج، مت، وز، لت، مر باشد.

(۲). مج، مت، وز شعر.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: قعودی.

(۴). مج، مت، وز، لت: دست.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۶). آج، لب: برین.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: بعضی طاقت در دل داشتن نداشتند.

(۸). آج، لب، آف، لت: پا.

(۹). آج، لب: و.

(۱۰). سوره معارج (۷۰) آیه ۱ تا ۳.

صفحه : ۷۳

انبیاء، محمد بن علی - علیه السلام - از پدرش [کما ما «۱»] از پدرانش که: چون رسول - علیه السلام - به غدیر خم دست علی گرفت و او را بر منبر برد و «۲» گفت:  
من كنت مولاه فعلى مولاه  
، خبر در احیاء «۳» و قبایل عرب منتشر شد.

اینکه خبر به حارث بن نعمان الفهری رسید، برخاست و بر شتر نشست و روی به لشکرگاه رسول - علیه السلام - نهاد. چون به آن جا رسید از ناقه فرود آمد و زانوی «۴» ناقه بیست و روی به خیمه رسول نهاد - و رسول - علیه السلام - در میان مهاجر و انصار نشسته بود «۵» - رسول را گفت: یا محمد؟ بیامدی و ما را گفتی سیصد و شصت معبود رها کنید و بگوئید «۶» که: خدای یکی است بگفتیم. گفتی بگوئید که: من رسول اویم، گفتی: پنج نماز به جای آرید، قبول کردیم «۷». گفتی: ماه رمضان روزه دارید، پذیرفتیم. گفتی: زکات مال بدهی، به گردن فرو گرفتیم. حج فرمودی رد نکردیم، جهاد فرمودی به قبول «۸» تلقی کردیم، راضی نبودى به اینکه جمله حَتَّى رفعت بضع ابن عمك فرغته و فضلته علينا. فقلت:

من كنت مولاه فعلى مولاه

، فهذا شيء منك ام من «۹» الله [تا بازوی پسر عمّت گرفتی و او را بر مردمان داشتی و بر ما تفضیل دادی و گفتی: هر که من مولای و خداوندگار اویم علی مولای خداوندگار اوست] «۱۰»، اینکه قبول نکنیم اینکه چیزی است که تو گفتی از خود یا خدای فرمود تو را! رسول- صلی الله علیه و آله- گفت:

«۱۱» و [الله] «الذی لا اله الا هو ان هذا من الله»

، گفت به آن خدای که جز او «۱۳» خدایی نیست که اینکه از فرمان خدا «۱۴» کردم و گفتم. حارث بن نعمان که اینکه

(۱). آج، لب و پدرش. [.....]

(۲). معج را.

(۳). اساس: اجبار، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). معج، مت، وز، مر: پای.

(۵). معج، مت و.

(۶). اساس: بگوی / بگویند.

(۷). آج، لب، لت: آوردیم.

(۸). آج، لب تو.

(۹). معج، مت، وز: عند.

(۱۰). اساس: ندارد با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). معج، مت: بجز اینکه.

(۱۴). وز: خدایی.

صفحه : ۷۴

بشنید پشت بر کرد و سر سوی راحله خود نهاد و می گفت: اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ  
إِثْنَا بَعْدَابٍ أَلِيمٍ، بار خدایا اگر اینکه که محمّد می گوید حق است و از نزدیک تو است بر ما از آسمان سنگ «۱» بیار و یا ما را  
عذابی الیم از نزدیک تو بیار. اینکه هنوز نگفته بود تمام که سنگی آمد از آسمان و بر سر او آمد و او را بر جای بکشت، و خدای  
تعالی اینکه آیت فرستاد: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ «۲» لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ «۳» الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ «۴»، خداوند اینکه  
کمال طفل بود «۵» من در سن اطفال ایمانش فرمودم تا به ایمان به حدّ کمال رسید، دین پنداشتی همچون او طفلی بود به ولایت  
اوش به حدّ کمال رسانیدم که: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ «۶»، فکمل بالدين و کمل به الدين طردا و عکسا، دین چو «۷» طفلی بود به  
تبلیغ بلغ بالغ شد کان طفلا کیحی و عیسی فصار بالإسلام كاملا قبل وقت الكمال بالغا قبل «۸» وقت البلوغ فصار الاسلام بولایته بالغا  
حدّ الكمال لابسا «۹» برده الجمال متردیا برداء الجلال، لَمَا «۱۰» نصب «۱۱» منبر من الرجال و رفع علیه خیر الرجال نصب رسول الله  
أرحلا و رفع علیه رجلا و ضمّه «۱۲» الی صدره و فتح فاه بنشر ذکره و کسر سوق «۱۳» أعدائه باعلائه، و أخذ بیده، و وقفه عند حدّه،  
و جرّ علی أعدایه و جلا «۱۴» و جزمهم جزما و خجلا- فالمنبر منصوب و صاحبه مرفوع فالمنبر منصوب صورة و معنی و صاحبه مرفوع  
حقیقه و فحوی «۱۵»، هو مرفوع و عدوّه منصوب و هو

- (۱). معج، مت، وز: سنگ باران. [...]
- (۲). سوره معارج (۷۰) آیه ۱.
- (۳). سوره معارج (۷۰) آیه ۲ و ۳.
- (۴-۶). سوره مائده (۵) آیه ۳.
- (۵). اساس، آف، آن: خداوندا اینکه کمال لطف بود، با توجه به وز و مضمون عبارت تصحیح شد.
- (۷). معج، مت، وز: چون، آج، لب: همچو.
- (۸). معج، مت، وز: بالعاقل.
- (۹). معج: یابسا.
- (۱۰). معج، وز، مت: کما.
- (۱۱). معج، مت، وز لهو.
- (۱۲). معج، مت: ضمیر.
- (۱۳). آف، بم: سیوف.
- (۱۴). معج، مت، وز، آج، لب، لت، مر بل اجلا.
- (۱۵). اساس: جر، آج، لب: جزما، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۷۵

رافع و عدوه ناصب لیت شعری عدوه ناصب ام منصوب ناصب القلب منصوب المذهب فیا عجبا من ناصب هو منصوب، در اینکه کلمات حرکات اعراب و بنا گفته شد اگر کسی تأمل کند.

قوله: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ، جبرئیل آمد که ای گذارنده «۱» بگذار و ای رساننده برسان «۲»، چه برسانم! گفت: ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ آنچه از خدای تو به «۳» تو فرستادند شب معراج قوله: فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ.

در تفسیر اهل البیت آمد که: ما اوحی فی علی لیلۃ المعراج شب معراجش مجمل بگفت روز غدیر «۴» تفصیل داد تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد عن وقت الحاجة روا نباشد. امشب مجمل بگفتم تا دل بر آن موطن می کنی و عزم بر آن مصمم می داری تا چو «۵» وقت آید من خود تفصیل گویم اینکه ما فی قوله: ما أَنْزَلَ، همان «ما» است که فی قوله: ما أَوْحَىٰ، جز که آن جا مجمل است و اینکه جا مفسر است، آنچه از خدای تو به تو فرود آوردند بار خدایا اگر تقصیر «۶» یا تأخیری افتد، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، اگر اینکه نکنی همان انگار که هیچ نکردی «۷»، بزرگا فرمانا که اینکه بود که اگر نکردی کرده ناکرده شدی و گفته ناگفته گشتی، بار خدایا از طاعنان ایمن نه ام و از دشمنان خایفم، نگر «۸» اندیشه نداری که من عاصم توام چون خدای عاصم باشد! او معصوم باشد، و نزد «۹» خواهی نه او معصوم است و نه هیچ پیغامبر دیگر.

و آن که «۱۰» اینکه روز هجدهم «۱۱» ذی الحجه رفت در منصرف رسول- علیه السلام- از حجه الوداع سنه عشر من الهجرة و رسول- علیه السلام- از آن پس «۱۲» دو ماه و ده روز در

(۱). وز: گزارنده. [...]

(۲). معج، مت، وز، آج، لب، لت گفت.

- (۳). مج، مت، وز، لت، مر: بر.
- (۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: غدیرش.
- (۵). مج، مت، وز، مر: چون.
- (۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: تقصیری.
- (۷). اساس: کردی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۸). مج، مت، وز: بگو، مر: مگر.
- (۹). لت: نزدیک.
- (۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بدانکه.
- (۱۱). مج، مت، وز، لت: هژدهم.
- (۱۲). وز: از پس.

صفحه : ۷۶

دنیا بماند، آنکه در اواخر صفر دو روز مانده از او رحلت کرد و با جوار رحمت ایزدی رفت من سنه احدی عشر من الهجرة، و اینکه روز- اعنی روز غدیر- از مشاهیر ایام شد به اینکه سبب و پیش از [اینکه] «۱» مذکور بود بنزدیک خدای- عزّ و جل- چنان که در اخبار آمده است، از صادق- علیه السلام- روایت کردند که او گفت:

یوم الغدیر عید الله الاکبر و ما بعث الله نبیا الا عرفه حرّمته و اِنَّه عید فی السماء و فی الارض [۹۱- ر]

گفت: روز غدیر عید خداست عید بزرگتر و خدای تعالی هیچ پیغامبر را نفرستاد الا او را معلوم کرد حرمت اینکه روز. و عبد الله بن سنان روایت کرد از صادق- علیه السلام- که او گفت: پیغامبران مقدّم اوصیاء خود را در مثل اینکه روز نصب کردند و در اینکه روز رسول- علیه السلام- علی را نصب کرد و بر جای خود بداشت. احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرد گفت: یک روز بنزدیک رضا- علیه السلام- بودم «۲» و مجلس خاص بود به اهلش، ذکر روز غدیر می‌رفت آن جا.

بعضی حاضران گفتند: ما غدیر نشناسیم رضا- علیه السلام- گفت: حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از پدرانش که گفت: روز غدیر در آسمان معروفتر است از آن که در زمین و خدای تعالی در فردوس اعلی کوشکی است خشتی از زر و یکی «۳» از سیم در آن جا صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از زمرد سبز، خاکش مشک و عنبر است و در او چهار جوی است از آب و می و شیر و انگبین بر کنار آن جویها درختان است از انواع میوه‌ها بر آن درختان مرغانی «۴» اند «۵» تنهای ایشان از لؤلؤ «۶»، پرهاشان «۷» از یاقوت سرخ. چون روز غدیر باشد اهل آسمانها آن جا حاضر آیند و تسبیح و تهلیل می‌کنند خدای را، اینکه مرغان از اینکه درختان بپرند و به آن جویها فرود شوند «۸» و بر آیند و خویشتن در آن مشک و عنبر گردانند «۹» و بر

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مج، مت، وز، لت: بودیم.

(۳). آج، لب، لت خشتی. [.....]

(۴). مر: مرغان.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: هستند.

- (۶). مع، مت، وز، لت، مر است.  
 (۷). مع، مت، وز: پرهایشان.  
 (۸). آج، لب: فرو روند.  
 (۹). مع، مت، وز، لت، مر: بگردانند.

صفحه : ۷۷

بالا (۱) سر آن فرشتگان ببرند و بر ایشان نثار کنند، چون آخر روز غدیر باشد، منادی ندا کند ایشان را که: انصرفوا الی مراتبکم (۲)، بازگردی (۳) با جایهای خود شوید که ایمن شدی (۴) از خطا و زلل تا دگر سال (۵) مانند اینکه روز برای کرامت محمد و علی را. آنگه با من نگرید و گفت: یابن ابی نصر؟ هر کجا باشی جهد کن تا اینکه روز به مشهد امیر المؤمنین حاضر شوی، اگر ممکن باشد که خدای تعالی در اینکه روز گناه شصت ساله بیامزد هر مؤمنی و مؤمنه را در اینکه روز و چندان گردنها از آتش دوزخ آزاد کند (۶) که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر کرده باشد و هر درمی که به صدقه دهند به هزار محسوب باشد (۷) در اینکه (۸) روز با مؤمنان به (۹) آنچه توانی خیر کن و به (۱۰) آنچه توانی مؤمنان را شاد کن. آنگه گفت: یا اهل کوفه خدای تعالی شما را چیزی (۱۱) عظیم داد و شما از جمله آنانی که خدای تعالی دل‌های ایشان را به (۱۲) ایمان امتحان کرد بلا بر شما ریزند، آنگه خدای تعالی کشف کند از شما. آنگه گفت: و الله که اگر مردمان فضل اینکه روز بشناختندی فرشتگان (۱۳) ایشان را مصافحه کردند هر روز (۱۴) ده بار، و اگر نه آنستی که تطویل باشد از فضایل اینکه روز چیزهایی (۱۵) گفتمی که آن را به عدد نتوانستندی شمردند (۱۶) علی بن الحسین گفت: چند بار من و حسن بن جهم با نزدیک احمد بن محمد بن ابی نصر (۱۷) شدیم تا اینکه حدیث از او بنوشتیم (۱۸)، و اگر اینکه روز را هیچ فضل نبودی

- (۱). مع، مت، وز، لت، مر: بالای.  
 (۲). مع، مت، وز: مواظبکم.  
 (۳). اساس: باز گردی / باز گردید.  
 (۴). اساس: ایمن شدی / ایمن شدید.  
 (۵). آج، لب، مر: سال دیگر.  
 (۶). مر: آزاد شود.  
 (۷). مع، مت، وز، لت، مر: محسوب بود، آج، لب: محسوب است.  
 (۸). بم: درن. [.....]  
 (۹). بم: با.  
 (۱۰-۱۶). وز، مت، لت، مر: خیری.  
 (۱۱). آف: با.  
 (۱۲). لت: فرشتها.  
 (۱۳). مع، مت، وز، لت، مر: هر روزی.  
 (۱۴). آج، لب: چین‌ها.

(۱۵). مع، مت، وز، لت، مر: شمردن، آج، لب: شمرد.

(۱۷). مع، مت، وز: احمد بن محمد بن انظر، لت، محمد بن احمد بن ابی نصر.

(۱۸). مع، مت، وز: نیوشیم، آج، لب، لت، مر: بنوشیم، آن: بشنویم.

صفحه : ۷۸

جز آن که خدای تعالی در اینکه روز اینکه آیت فرستاد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** «۱» - الایة.

و مذکران گفتند: مشاهیر الایام عشر «۲»: یوم التقریر و یوم التقدیر و یوم التطهیر و یوم التکثیر و یوم التغبیر، و یوم التوفیر و یوم التشهیر و یوم التثویر و یوم التوقیر و یوم الغدیر. اما یوم التقریر آن روز است که خدای تعالی گفت: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ** «۳» و روز تقدیر، قوله تعالی: **وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ** «۴»، و یوم التطهیر یوم انزل «۵»، قوله تعالی: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ** «۶»، و یوم التکثیر فی قوله تعالی: **وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ** «۷»، روز بدر است که خدای تعالی عدد مسلمانان به مدد فرشتگان «۸» بسیار «۹» کرد، قوله: **يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ** «۱۰»، و روز تغیر آن روز که حامل سوره براءه را باز گردانیدند به نزول وحی بر پیغامبر - علیه السلام - که

**لَا يُوَدِّعُهَا عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ**

، و روز توفیر روز مباحله است [۲۰-ر]

و آن بیست و چهارم ذو الحجه «۱۱» است که رسول - علیه السلام - حق امیر المؤمنین را موقر کرد و حق تعالی حکم نفس او حکم نفس رسول کرد فی قوله: **فَمَنْ حَبَّكُ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ** «۱۲»، الی قوله: **وَأَنْفُسِنَا وَأَنْفُسُكُمْ** «۱۳» و اما روز تشهیر آن روز بود که خدای تعالی او را مشهر گردانید به انگشتری «۱۴» به سایل دادن «۱۵» و آیت آمد «۱۶» در حق او، **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ** «۱۷» - الایة. و روز توقیر روز مؤاخات است که رسول - علیه السلام - صحابه را با یکدیگر برادری داد و او را تخصیص کرد به برادری خود و به اینکه معنی او را موقر کرد حیث خصه باخاته

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۲). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر: عشره.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۷۲.

(۴). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۰.

(۵). مع، مت، وز، آج، لب، انزل فيه. [...]

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۸۶.

(۸). لت: فرشتها.

(۹). مع، مت، وز، لت: بسیار.

(۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۵.

(۱۱). آف، آن، مر: ذی الحجه.

(۱۲-۱۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱.

(۱۴). آج، لب، که.

(۱۵). آج، لب، بم، آف: داد.

(۱۶). مج، مت، وز، لت، مر: آمدن.

(۱۷). سوره مائده (۵) آیه ۵۵.

صفحه : ۷۹

و أجلسه علی ردائه و امّیا روز تشویر روز قیامت باشد یکی می گوید: یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزاً عظیماً، و یا لیتنی کنت تراباً، دیگری می گوید: لیتنی لم أتخذ فلاناً خلیلاً، و یکی دست به دندان می گرد که و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً و «۱» دهم روز غدیر است و چون نگاه کنی و تأمل کنی «۲» اینکه روز بفضل از آن روزها فزونتر است برای آن که آنچه در آن روزها پراکنده است در اینکه روز مجموع است، فهو یوم التبلیغ و یوم التسویغ، یوم التقریر و یوم التکریر، یوم التمزیز «۳» یوم التبریز، یوم التردید و یوم التهدید، یوم العصمة لتقریر العصمة یوم النص علی الخاتم بترکیب الفص علی الخاتم یوم العید و یوم الوعد و الوعد و التقریب و التبعید، یوم العرض و یوم الفرض، یوم التولیه «۴» و یوم الجوله، یوم الاجمال و یوم الاکمال، یوم التفصیل و یوم لتفضیل یوم التمهید و یوم التهدید یوم البأس لافناء الناس یوم حصول الیقین باکمال الدین یوم السیلوه باعمال الخلوه، و هر لفظی از اینکه الفاظ مأخوذ است از خبری «۵» یا اثری یا حالتی یا مقالتی، و در تفصیل اینکه تطویل نتوان کرد «۶» که از مقصود باز مانیم. و اینکه کلمات «۷» برای کسی که طالب اینکه فن باشد گفته شد، و چون خواننده اهل اینکه صنعت باشد استخراج تواند کرد «۸» معانی اینکه الفاظ از اینکه قصه.

اکنون بدان که اصحاب «۹» ما هم از آیت هم از خبر دلیل انگیخته اند بر امامت.

امّیا وجه استدلال از آیت آن است که خدای - جل جلاله - امر کرد رسول خود را به تبلیغ آنچه او را فرمود در آن وقت، آنکه گفت: اگر نکنی و نرسانی هم چنان باشد که هیچ رسالت نگزارده‌ای «۱۰»، حکم «ما» فی قوله: ما أنزل، از دو وجه برون «۱۱» نیست: یا عام

(۱). آج روز.

(۲). آج، لب: تأمل نمایی.

(۳). مر: التمزیز. [...]

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: یوم الدوله، آف: یوم تولیه.

(۵). وز، آف، آن: چیزی.

(۶). آج، لت، مر: نتوان کردن.

(۷). آج از.

(۸). مج، مت: بتوان گردان، وز، مر: بتوان کردن، لت: بتوان کردن.

(۹). مج، مت، وز: اصحابان.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، آن، مر: نگذارده.

(۱۱). مج، مت، وز، آج، آف، آن، مر: بیرون.



صفحه : ۸۰

باشد یا خاص، اگر عام بود «۱» مناقضه بود بمثابه آن بود که گفته باشد: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ، یعنی و ان تبَلِّغ رسالته فَمَا بَلَّغَتْ رسالته» اگر رسالت نگراردی «۲» نگرارده باشی «۳» در اینکه هیچ فایده نباشد، پس اینکه محال بود جز خصوص بنماند، یعنی اگر اینکه رسالت مخصوص نگراردی «۴» هیچ رسالت نگرارده باشی آن رسالت که گزاردن دگر رسالات «۵» بر آن موقوف باشد جز امامت و وصایت و نیابت و قائم «۶» مقام بداشتن تا به جای او باشد و آن کند که او کردی از امر و نهی و وعظ و زجر و اقامت حدود و قضایا و احکام و جهاد و آنچه خدای تعالی تکلیف پیغامبر «۷» و امام کرده است نباشد، چه محال است گفتن که غرض آن است که امر به نماز بگزار «۸» و الا روزه نگرارده باشی «۹» و امر به روزه تبلیغ کن و الا رسالت حج نگرارده باشی «۱۰» و زکات [بگو] «۱۱» و الا جهاد نگفته باشی [۲۰-] ر، و لکن اگر امام فرا ندارد «۱۲» که رعایت رعیت کند و بیان شریعت و حل مشکلات و تولای کارها «۱۳» که به او مفوض باشد از جهاد و قضایا و احکام اقامت حدود هم چنان باشد که ادای رسالت نکرده باشد، برای آن که چون فرو گزارد ضایع شود و بمثابه نکرده باشد «۱۴». دگر اجماع اهل البیت بر آن که: اینکه [آیت] «۱۵» در اینکه کار آمد و قصه او آن است که ما گفتیم و اصحاب حدیث با ما در اینکه اتفاق کردند.

أما وجه استدلال از خبر که رسول - علیه السلام - گفت:

من كنت مولاه فعلى - مولاه

، آن است که رسول - علیه السلام - در وقت چنان در جایی «۱۶» چنان قوم را جمع کرد

(۱). آن: باشد.

(۲). لت: مگزاری.

(۳). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر و اگر نکنی نکرده باشی.

(۴). وز، مت، آج، لب، آن: نگذاردی، لت: نگزاری.

(۵). آن: رساله.

(۶). اساس: قایم. [.....]

(۷). آج، لب، مر: پیغمبر.

(۸). آن، مر: بگذار.

(۹). آن، مر: نگذارده باشی.

(۱۰). آن: نگذارده باشی.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۲). مع، مت، وز، لت، مر: فرو ندارد.

(۱۳). آج: کارهایی.

(۱۴). مع، مت، وز، لت، مر: ناکرده باشد.

(۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۶). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر، آن: جای.

صفحه : ۸۱

و بازداشت و فرود آمد فی غیر منزل علی غیر کلاء و ماء» (۱) و گفت: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، و لفظ «مولا» اگر چه محتمل است «۲» ده معنی را- چنان که شرح داده شود- حمل بر آن توان کردن که حال را لایق بود «۳» و فایده کلام به آن بر جای بماند.

اما اقسام مولا: بدان که «مولا» در لغت منقسم «۴» بود بر یازده قسمت. مولى آید به معنی اولی و او اصل است و مرجع و معانی دگر اقسام به اوست چنان که گفته شود و از شواهد «۵» قوله تعالی: «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ»، «۶» کافران را گفت: مأوی شما دوزخ است و دوزخ مولای شما یعنی به شما اولتر است و جز اینکه معنی احتمال نکند و از شواهد او در شعر قول لیبید است:

فغدت «۷» کلا الفرَجین تحسب أنه مولى المخافة خلفها و أمامها

یعنی اولی بالمخافة و از میان اهل لغت در اینکه خلاف نیست. دگر به معنی مالک رقّ باشد خداوندی که بنده «۸» دارد به ملکیت و شاهد او قوله تعالی: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» «۹» الی قوله: «وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ» «۱۰»، یعنی علی مالک، و سیم «۱۱»: به معنی معتق و چهارم: به معنی معتق و معتق را که آزاد کننده باشد مولى من فوق «۱۲» و آن را که آزاد کرده بود مولى من تحت خوانند، و هم چنین خداوند و بنده را مولى خوانند قبل العتق و اینکه قسمتی دگر باشد و اینکه را به شواهد حاجت نیست از معروفی اینکه پنج قسمت است و آنچه به شاهد معتق شاید، قوله تعالی:

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخوانكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ «۱۳»، و ششم: به معنی پسر عم باشد، چنان که شاعر گفت: «۱۴»

(۱). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: ماء.

(۲). آن به.

(۳). وز، لت، مر: که لایق حال وقت باشد.

(۴). آن: متقسم. [.....]

(۵). مج، مت، وز، لت، مر او.

(۶). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۵.

(۷). اساس: فعدت.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: که او بنده‌ای.

(۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۵.

(۱۰). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۶.

(۱۱). مج، مت، وز، آف: سیوم: لت: سئم.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر خوانند.

(۱۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵.

(۱۴). وز، مت شعر.

مهلا بنی عمن مهلا موالینا لا تنبشوا میتنا ما کان مدفونا

هفتم، به معنی ناصر باشد، قال الله تعالی: ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ «۱»، ای لا ناصر لهم «۲». هشتم: مولای ضمان «۳» جریره باشد، چنان که مردی بنده آزاد کند و از ضمان جریره او و از ولای او بیزار شود، گوید: از خیر و شرّ او بیزارم، او را سائبه خوانند و او برود به کسی توّلّا کند آن کس ضمان جریره او کند «۴» ولاء میراث او، او را باشد. آن کس را مولی خوانند. نهم به معنی حلیف و هم سوگند باشد، چنان که شاعر گفت «۵»:

موالی حلف لا موالی قرابه و لكن قطينا يأخذون «۶» الأناویا  
و دیگری گفت «۷»:

موالیکم مولی الولایه منکم و مولی الیمین حابس قد تقسّما  
و هم به معنی همسایه، چنان که شاعر گفت «۸»:

هم «۹» خلطونی «۱۰» بالنّفوس و الجمعوا الی اصل مولا هم مسومه جردا

یازدهم به معنی سید مطاع و رئیس و امام و آنچه در اینکه سلک رود «۱۱» اینکه جمله اقسام چون تأمل کنند همه را معنی راجع به «۱۲» اولی بود برای آن که خداوند به بنده و بنده به خداوند، و آزاد کننده به آزاد کرده «۱۳» و آزاد کرده «۱۴» به آزاد کننده و همسایه به همسایه و هم سوگند به هم سوگند و ناصر به منصور و پسر عم به پسر عم و ضامن جریره و جمله اقسام اینان اولیتر باشند به اصحابشان از دیگران که آن ولایت نباشد ایشان را، پس درست شد که معنی جمله راجع است به «۱۵» اولی [۲۰-پ]

و معنی اولی لایق است در اینکه جا. دگر قرینه آنچه گفت: (الست اولی بکم منکم بأنفسکم)، نه من اولیترم به شما! از شما آنکه بی فصل به حرف عطف گفت:

من

(۱). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۱.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر و.

(۳-۹). مت، آف: ضامن.

(۴). مج، مت، وز، مر: بکنند، لت: نکند. [...]

(۵). مج، مت، وز شعر.

(۶). لسان العرب، ۴۰۹/۱۵: یسألون.

(۷-۸). مج، مت: هل.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: خلطونی.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر و. ۱۲؟ مج، مت، وز، لت، مر: با.

(۱۳-۱۴). مج، مت، وز، لت: آزاد کرد.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: با.

صفحه : ۸۳

الله كنت مولاہ فعلی مولاہ {

، ای من كنت اولی بولایته فعلی اولی بولایته، و هیچ معنی از معانی شاید مولی «۱» که بر شمردیم لایق نیست اینکه جا و معنی ندهد، چه محال است که رسول - علیه السلام - گوید که: هر که من پسر عم اویم، علی پسر عم اوست یا معتق یا معتق یا ضامن جریره یا حلیف یا همسایه، اینکه هیچ احتمال نکند جز اولی یا سید مطاع، چنان که اخطل می گوید عبد الملک مروان را - و اخطل ترسا بود - ممکن نیست که بر او حواله توان کردن که او را غرضی بوده است یا میلی به اینکه مذهب و اینکه جماعت و ممدوح وی آن است که در عداوت اهل البیت علم بود می گوید: «۲»

فما وجدت فیها قریش لاهلها عفو و اوفی من ابیک و امجد

و اوری بزندیه و لو کان غیره غداً اختلاف الناس اکدی و اصلدا

فاصبحت مولاها من الناس کلهم و أحرى قریش ان یجاب و یحمدا

و علی ای حال «۳» به لفظ مولی، سید و اولی خواست. دگر اشعاری که در عهد رسول - علیه السلام - و صحابه و تابعین گفتند در اینکه باب - چنان که ذکر کردیم - و کس بر ایشان ایراد نکرد «۴» - اینکه جمله دلیل می کند «۵» از آیت و خبر، بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام - پس از رسول - علیه السلام - بلا فصل. و جمله قراء خواندند:

فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ بِرِوَايَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ ابْنِ عَمْرٍو بِرِجْعِ خَوَانِدِنْد: «رِسَالَاتِهِ».

وَ اللَّهُ يَعْصِي مَلَكًا مِنَ النَّاسِ، وَ خدای تعالی تو را نگاه دارد از مردمان. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ، خدای تعالی هدایت نکند کافران را إِمَّا بِهِ خِذْلَانٍ بِرِسِيلِ عَقُوبَتٍ وَ إِمَّا بِهِ حَرْمَانٍ أَوْ رَهَبِهِ وَ ثَوَابٍ «۶».

أبو امامه روایت کند که: مردی بود از بنو «۷» هاشم مشرک و از جمله شجاعان و

(۱). اساس، بم: اولی، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مع، مت، وز شعر.

(۳). مع، مت، وز: زیرا که، آج، لب: علی ای حال، لت، مر: علی کل حال.

(۴). مع، مت، وز، لت، مر: انکار نکرد.

(۵). مع، مت، وز: کند.

(۶). مع، مت، وز، لت، مر: ثواب. [...]

(۷). وز، لت، مر: بنی.

صفحه : ۸۴

فتیاً کان بود نام او رکانه، و وادی بود آن را وادی إضم خواندندی او «۱» آن جا گوسپند «۲» می چرانیدی. یک روز رسول - علیه السلام - از مدینه به در آمد تنها به آن وادی فرو شد اینکه مرد را دید در میان گوسپند «۳». رکانه چون او را بدید تنها فرصتی و

غنیمتی شمرد، او را گفت: ای محمد تویی که خدایان ما را دشنام می‌دهی و دعوی می‌کنی که مرا خدایی است عزیز و حکیم! اگر نه آنستی که از میان ما و تو خویشی هست، من «۴» تو را بکشتمی و لکن تو خدایت را بخوان تا تو را از من برهاند من رها کردم تو را برای قربت، و لکن کاری دگر بکنم. اختیار کنی که با من کشتی گیری و تو خدایت را بخوانی که عزیز «۵» و حکیم است و من لات و عزّی را، اگر تو مرا بیفگنی ده گوسپند «۶» از خیار گوسپندان من تو را. بر اینکه قرار دادند، رسول - علیه السلام - او را بیفگند و بر سینه او نشست، او گفت: مرا نه تو افگندی، مرا خدای تو افگند که کس پشت «۷» من بر زمین نیاورد «۸»، و لکن اگر نشاط کنی دگر بار کشتی گیریم، اگر مرا بیفگنی گوسپند «۹» بیست کنم «۱۰». بگرفتند، رسول - علیه السلام - او را بیفگند شفاعت کرد و گفت: دگر باره بگیریم و گوسپند بسی کنم. رسول - علیه السلام - باز او را بیفگند. رکانه گفت: خدای تو تو را نصرت می‌کند و لات و عزّی مرا خذلان، شأنک بالغنم، گوسپند اینک از آنچه تو خواهی بگزین و ببر، رسول - علیه السلام - گفت: مرا به گوسپند تو حاجت نیست، و لکن اگر چیزی می‌خواهی و من آن چیز به تو ارزانی دارم ایمان آر به خدا تا جان از دوزخ برهانی. گفت: آیتی باید که من ببینم تا ایمان آرم، گفت:

چه آیت خواهی [۲۱-ر]

که من باز نمایم و از خدای تعالی در خواهم تا پیدا کند!

رکانه نگاه کرد بر کرانه وادی درختی بود بزرگ با شاخه‌های تمام، گفت: خواهم تا آن درخت را بخوانی و بفرمایی تا به دو نیمه شود، یک نیمه پیش تو آید و یک نیمه بر «۱۱» جای بماند، رسول - علیه السلام - با او عهد کرد که اگر اینکه آیت خدای بدو دهد او

(۱). مع، مت، وز، لت را.

(۲). مر، بم: گوسفند.

(۳). آن: گوسپندان، بم: گوسفند، لت: گوسفندان.

(۴). مع، مت، وز، آج، لب: من.

(۵). لت غفور.

(۶-۹). آج، لب، آف، آن، مر: گوسفند.

(۷). مع، مت، وز، لت: پهلو.

(۸). مع، مت، وز، لت: نیاورده است.

(۱۰). مع، مت: بکنم.

(۱۱). آج، لب: به.

صفحه : ۸۵

خلاف نکند و ایمان آرد، او قبول کرد، رسول - علیه السلام - خدای را بخواند، خدای تعالی اجابت کرد و آن درخت را بشکافت و رسول - علیه السلام - نیمه درخت را بخواند پیش او آمد با شاخ و برگ و بیخ پیش «۱» رسول - علیه السلام - بایستاد «۲». رکانه گفت: آیه عظیمه «۳»، آیتی بزرگ است. آنکه گفت: یا محمد بفرمای تا با «۴» جای خود رود و ملتئم گردد. رسول - علیه السلام - دعا کرد تا نیمه درخت به «۵» جای خود شد و با هم شد و همچنان شد که بود. مرد گفت: آیتی بزرگ است و لکن من ایمان نیارم،

ترس آن را که زنان قریش گویند: رکانه از محمد برسید و ایمان آورد، و لکن سی گوسپند (۶) از خیار اینکه گوسپندان بگزین (۷) که حق تو است و ببر. رسول - علیه السلام - گفت: مرا به گوسپند (۸) حاجت نیست و او را رها کرد. صحابه چون رسول را نمی‌یافتند دل مشغول شدند، هر گروهی به جانبی برفتند نگاه کردند رسول - علیه السلام - را دیدند از وادی [إضم] (۹) برمی‌آمد. گفتند: یا رسول الله؟ تنها به اینکه وادی فرو شدی و در اینکه وادی مشرکی هست فتاک قتال ما از او بر تو می‌ترسیدیم. رسول - علیه السلام - گفت:

بعد ما انزل الله علی و الله يعصمك من الناس

! پس از آن که خدای تعالی گفت: خدای تو را نگاه دارد از کافران و ایشان را بر تو راه ندهد. قوله تعالی:

### [سوره المائدة (۵): آیات ۶۸ تا ۸۸]

#### [اشاره]

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِن رَّبِّكُمْ طَغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَن آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹) لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كَلَّمْنَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ (۷۰) وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۷۱) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ (۷۲) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۳) أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۷۴) مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤفَكُونَ (۷۵) قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۷۶) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرِ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ (۷۷)

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۷۸) كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۷۹) تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَقُولُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (۸۰) وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ (۸۱) لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲)

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸۳) وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴) فَأَنابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۸۵) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۸۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۸۷) وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸)

## [ترجمه]

بگو ای جهودان و ترسایان «کما ما» ۱۰» نیستید بر چیزی تا بر پای دارید تورات را و انجیل را و آنچه بفرستاد «کما ما» ۱۱» بر شما از پروردگار شما و بیفزاید بسیاری از ایشان آنچه بفرستادی «کما ما» ۱۲» بر تو از پروردگار تو گمراهی و

(۱). لت: نزد.

(۲). آج، لب: باستاد، آن: بیستاد.

(۳). لب، بم، آف: عظمت. [.....]

(۴). لت: باز.

(۵). مج، مت، وز، لب، لت: با.

(۶). آف، لت، مر: گوسفند.

(۷). آج، لب: بگیر.

(۸). آج، لب، لت تو.

(۹). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۱۰). مج، مت، وز: خداوندان کتاب.

(۱۱). مج، مت، وز: فرو فرستادند.

(۱۲). آج، لب: فزون کردند.

صفحه: ۸۶

ناگرویدگی «کما ما» ۱» اندوه مدار بر گروه ناگرویدگان.

بدرستی که آنان که بگرویدند و آنان که جهود شدند و از کیش به کیش «کما ما» ۲» شوندگان و ترسایان هر که بگروید به خدای و روز بازپسین «کما ما» ۳» و بکردار نیک نه ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهگین شوند.

[۲۱-پ]

بدرستی که بگرفتیم «کما ما» ۴» پیمان «کما ما» ۵» فرزندان یعقوب و بفرستاد «کما ما» ۶» بر ایشان پیغامبران هر گاه بیامدی ایشان را پیغامبری مر بدانچه نخواستی تنهای «کما ما» ۷» اینان گروهی دروغزن داشتند «کما ما» ۸» و گروهی بکشتند «کما ما» ۹».

و می‌پنداشتند نبود بلا «کما ما» ۱۰» کور شدند و کور شدند پس توبه داد خدای بر ایشان پس کور شدند و کور شدند بسیاری از ایشان و خدای بیناست به آنچه می‌کنند.

بدرستی که نگرویدند «کما ما» ۱۱» آنان که گفتند که خدای اوست مسیح «کما ما» ۱۲» پسر مریم و گفت عیسی ای پسران یعقوب «کما ما» ۱۳» بپرستید خدای را

(۱). مج، مت، وز، لت: از حدّ در گذشتن و کافر شدن، آج، لب: از حدّ تجاوز نمودن.

(۲). مج، مت، وز، لت: صابیان ستاره پرست، آج، لب: پرستندگان کواکب.

(۳). مج، مت، وز، لت: قیامت.

(۴). مج، مت، وز: ها گرفتیم.

- (۵). مع، مت، وز، آج: عهد. [.....]
- (۶). مع، مت، وز: بفرستادیم، آج، لب: فرستادیم.
- (۷). مع، مت، وز: دلها، آج، لب، نفوس.
- (۸). مع، مت، وز: داشتندی.
- (۹). مع، مت، وز: بکشتندی، آج، لب: می کشتند.
- (۱۰). آج، لب: امتحان.
- (۱۱). مع، مت، وز، آج، لب، لت، کافر شدند.
- (۱۲). مع، مت، وز، آج، لب، لت: عیسی.
- (۱۳). مع، مت، وز، لت: بنی اسرائیل.

صفحه : ۸۷

پروردگار من و پروردگار شما که اوست «کما ما» (۱) هر که «کما ما» (۲) شرک آورد «کما ما» (۳) به خدای به درستی که حرام کرد «کما ما» (۴) خدای بر او بهشت و جایگاه «کما ما» (۵) او آتش «کما ما» (۶) و نیست مرستمکاران را هیچ یاری دهی. بدرستی که کافر شدند آنان «کما ما» (۷) که گفتند خدای سوم «کما ما» (۸) سه است و نیست هیچ خدایی مگر یک خدای یکی «کما ما» (۹) و اگر نایستند «کما ما» (۱۰) از آنچه می گویند «کما ما» (۱۱) برسد آنان که نگر ویدند «کما ما» (۱۲) از ایشان عذاب دردناکی «کما ما» (۱۳).

توبه نکنند «کما ما» (۱۴) بر خدای و آمرزش نخواهند «کما ما» (۱۵) از او! و خدای آمرزنده است «کما ما» (۱۶) و بخشنده. نیست عیسی پسر مریم مگر پیغمبری بدرستی که بگذشت از پیش او پیغمبران و مادر او راستگوی «۱۷» بود می خوردند طعام را بنگر که چگونه پیدا کردیم مرایشان را نشانها پس بنگر از کجا باز گردند «۱۸».

- (۱). مع، مت، وز، لت: که خدای من و خدای شما است.
- (۲). مع، مت، وز، لت، که هر که.
- (۳). آج، لب: انباز گیرد.
- (۴). مع، مت، وز: حرام کند، آج، لب: حرام گردانید.
- (۵). مع، مت، وز، آج، لب، لب: جای.
- (۶). مع، مت، وز، لت: دوزخ. [.....]
- (۷). لت: آنها.
- (۸). مع، مت، وز، لت: سهام، آج، آف، سیوم، لب، بم: سیم.
- (۹). مع، مت: یکتا، آج، لب: یگانه.
- (۱۰). آج، لب: باز نایستند، بم، آف: نیستند، لت: باز نه ایستند.
- (۱۱). آج، لب: هر آینه.
- (۱۲). مع، مت، وز، لت: کافرند، آج، لب: کافر شدند.
- (۱۳). مع، مت، وز: به درد آورنده.



(۱۴). مع، مت، وز، لت: توبه نمی‌کنند، آج، لب: ای پس باز نمی‌گردند.

(۱۵). آج، لت: نمی‌خواهند.

(۱۶). آج، لب: آمرزگار است.

(۱۷). مع، مت، وز: راست گوینده.

(۱۸). مع، مت، وز، لت: دروغ می‌گویند.

صفحه : ۸۸

بگو «۱» می‌پرستید جز «۲» خدای آنچه توانایی ندارد مر شما را زبانی و نه سودی!

و خدای اوست شنوا و دانا.

بگوی ای اهل «۳» کتاب «۴» از حدّ مگذرید «۵» در «۶» دین خویش بنا حق و پس روی مکنید خواستهای «۷» گروهی بدرستی که گمراه شدند پیش از اینکه و گمراه کردند بسیاری و گمراه شدند از راه راست «۸».

[۲۲-ر]

نفرین کرده شدند «۹» آنان که نگرویدند «۱۰» از فرزندان یعقوب بر زبان داود و عیسی پسر مریم به آنچه نافرمانی «۱۱» کردند و بودند از حد گذرندگان.

بودند نه باز بودن «۱۲» از ناشایست بد کردند «۱۳»، بد است «۱۴» آنچه بودند می‌کردند.

بینی بسیاری از ایشان دوستی می‌کردند آن کسانی که نگرویدند «۱۵»، بد است آنچه پیش بودند مر اینان را تنهای ایشان که خشم کرد «۱۶» خدای بر ایشان و در عذاب اینان جاویداند «۱۷».

(۱). آج ای.

(۲). مع، مت، وز، لت: دون. [.....]

(۳). مع، مت، وز، آج، لب، لت: خداوندان.

(۴). آج، لب: تورات و انجیل.

(۵). آج، لب: تجاوز نکنید.

(۶). آن: از.

(۷). آج، لب: رأیهای باطل.

(۸). آج، لب: از میانه راه به تکذیب محمد.

(۹). مع، مت، وز، لت: لعنت کردند، آج، لب، ملعونند.

(۱۰). آن: نگرویدند.

(۱۱). مع، مت، وز، آج، لب، لب: نافرمانی.

(۱۲). مع، مت، وز، لت: نهی نکردندی یکدیگر را، آج، لب: که باز نمی‌استادند

(۱۳). مع، مت، وز: از نابایستی که کردند، آج، لب: از ناسپاسی که کردند.

(۱۴). آج. بدا.

(۱۵). مع، مت، وز، آج، لب، لت: کافر شدند.

(۱۶). مع، مت، وز، آج، لب، لت: خشم گرفت. [...]

(۱۷). مع، مت، وز: همیشه‌اند، آج، لب: جاوید باشند.

صفحه : ۸۹

و اگر باشند بگروند» ۱) به خدای و پیغامبر و آنچه بفرستاد بر او نگرفتند دوستان و جز بیشتری از ایشان تباه کاران‌اند» ۲). بیابی سخت‌ترین مردمان به دشمنی مر آنان را که بگرویدند جهودان و آنان که شرک آوردند و بیابی نزدیکتر ایشان بدوستی مر آنان را که بگرویدند آنان که گفتند که مایم ترسایان آن بدان است که از ایشانند پیش رو ترسایان و صومعه‌داران و بدرستی که اینان گردن کشی نکنند.

چون بشنوند آنچه فرو فرستاده شد بر پیغمبر بینی چشمهای ایشان می‌رود از اشک از آنچه شناختند از حق می‌گویند ای خداوند ما، بگرویدیم ما پس بنویس ما را از حاضران» ۳).

چیست ما را که می‌گرویم» ۴) به خدای و آنچه بیامد ما را از راستی» ۵) طمع می‌داریم که در آرد ما را خداوند ما با گروه نیکان. پس پاداش دادشان خدا به آنچه گفتند بوستانها، که می‌رود از زیر» ۶) آن جویها جاودان در آن و آن پاداش» ۷) نیکوکاران است. و آنان که کافر شدند و دروغزن داشتند نشانهای ما را اینانند سزاواران آتش» ۸).

(۱). مع، مت، وز، آج، لب: ایمان آوردندی.

(۲). آج، لب: خارجند از طاعت خدای.

(۳). آج، لب: با اهل شهادت به توحید.

(۴). مع، مت، وز، لت: ایمان نیاوردیم، آج، لب: ایمان آوریم.

(۵). آج، لب و حال آن که.

(۶). آج، لب: فرود.

(۷). لت، آن: پاداشت.

(۸). آج، لب: ملازمان دوزخ.

صفحه : ۹۰

ای آنان که بگرویده‌اید حرام مکنید پاکها» ۱) را آنچه حلال کرد مر خدای شما را و از حد مگذرید که خدای دوست ندارد از حد گذرندگانان را.

و بخورید آنچه روزی کرد شما را خدای، شایسته پاک» ۲) و بترسید از خدای آن که شما بدو بگرویده‌اند [۲۲-پ].

قوله: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ - الْاِيَّة، عبد الله عِبَّاس گفت سبب نزول آیت آن بود که: جماعتی» ۳) جهودان بنزدیک پیغامبر» ۴) آمدند، و گفتند: یا محمد؟ به تورات ایمان داری و مقر هستی که کتاب خدا» ۵) ست و حق است! گفت:

آری. گفتند: تو را ما اتفاق است، ما با تو اتفاق نمی‌کنیم در آن که قرآن حق است و از نزدیک خدای است ما را بر اینکه رها کن که تو اقرار دادی که حق است، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: یا محمد؟ بگو آن جهودان و ترسایان را که شما بر هیچ چیز نه ای تا اقامت توریه و انجیل نکنید. و در اقامت آن دو قول گفتند: یکی آن که ایمان آرید به آنچه» ۶) در اوست از نبوت محمد و بشارت بدو و وجوب ایمان به او و به کتاب او، و قولی دیگر ابو علی گفت: مراد در امر به اقامت توریه و انجیل امر است به

آنچه از آن منسوخ نیست یعنی حکم آن با حکم شرع رسول ما راست است که آنچه منسوخ است اقامه آن نباید کردن و بر (۷) آن کار کردن، و نیز: وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ، و آنچه انزله کرده‌اند بر شما از خدایتان. در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد قرآن است که خدای تعالی بر همه مکلفان انزله کرد و تخصیص ایشان در اینکه آیت بذکر برای اقامت حجّت است بر ایشان چه خطاب در آیت با ایشان است قولی

(۱). مع، مت، وز، لت: خوشی‌ها، آج، لب: پاکیزهای خورشهای.

(۲). آج، لب: حال آن که حلال پاک بود.

(۳). مع، مت، وز، لت: جماعت.

(۴). آج، لب، مر علیه السلام.

(۵). مع، مت، وز: خدای. [.....]

(۶). آج، لب: بدانچه، بم: با آنچه.

(۷). مع، مت، وز: در.

صفحه: ۹۱

دیگر آن که: مراد جمله ادله «۱» است که خدای تعالی نصب کرده است بر صحت مسلمانی و توحید و نبوت انبیا و نبوت پیغمبر ما- صلی الله علیه و آله و سلم. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا، و بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه بر تو فرو فرستادند طغیان و عدوان و کفر یعنی ایشان بیفزودند عند نزول قرآن طغیان و کفر «۲» و اینکه طریقه بیان کردیم پیش از اینکه. اگر گویند: نه اینکه مفسده باشد برای آن که فساد عند آن حاصل آید و اگر او نبودی فساد حاصل نیامدی! گوئیم: بلی، چنین باشد با شرطی دیگر و، آن آن است که از باب تمکین نبود چون قدرت و آلت «۳» و قرآن و سایر ادله از باب تمکین اند مفسده نباشد، دگر آن که مسلم نیست که استفساد ایشان به نزول قرآن بود، و اگر قرآن نبودی ایشان کافر نشدندی. بلی رواست که اگر قرآن نیز نیامدی ایشان خود کافر بودند بل خود جز چنین نیست، برای آن که خدای تعالی گفت: وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا، بیفزاید بسیاری را از ایشان و زیاده آن جا باشد که اصل بود، و طغیان نگفتم «۴» که مجاوزة الحد باشد. قوله تعالی: إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ «۵»، و قوله: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ «۶». فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، ای لا- تحزن علیهم، تو بر اینکه کافران اندوهگن مشو، و اینکه بر سبیل تسلیت رسول- علیه السلام- گفت، برای آن که او دل در ایمان ایشان بسته بود و چون ایمان نیآوردندی او دلتنگ شدی، حق تعالی گفت: تو دلتنگ مشو بر ایشان اگر ایشان به دوزخ و سقر شوند که ایشان مستحق آنند. قوله: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا، آنکه حق تعالی از احوال مؤمنان که در اصل مؤمن بودند و آن مؤمنانی که از اهل کتاب بودند و ایمان آوردند به رسول- علیه السلام- خبر داد «۷» گفت: آنان که ایمان دارند که بر دین جهودی اند و آنان که صابیان اند و صابی آن باشد که از دین «۸» که جهود «۹» بر آن باشند میل کند و به دینی رود که اندکی مردم بر او

(۱). اساس: نزله، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مر را.

(۳). آج، لب، آف: أدله.

(۴). مع، مت، وز، لت، مر: بگفتیم.

(۵). سوره حاقه (۶۹) آیه ۶ و ۷.

(۶). سوره علق (۹۶) آیه ۶ و ۷.

(۷). آج، لب و.

(۸). لت، مر: دینی.

(۹). لت، مر، شعرانی ج ۴ ص ۲۹۴: جمهور

صفحه: ۹۲

باشند و بنزدیک ما از ایشان جزیه نگیرند چه ایشان ستاره پرست‌اند و بنزدیک فقها جاری مجری اهل کتاب باشند در اینکه باب و اصل کلمه از صبا باشد اذا مال قال الشاعر «۱» [۲۳-ر]:

صبا قلبی و مال الیک میلا و ارقنی خیالک یا اثیلا

ای مال «۲» و صبا سن الصبی اذا طلع، و النصاری جمع نصرانی باشد. و ترسایان که بر ملت عیسی‌اند. من آمن بالله، هر که از ایشان ایمان آورد «۳» و عمل صالح کند «۴» بر ایشان هیچ ترسی و خوفی نیست و حزنی و اندوهی «۵» و اینکه بدل بعض «۶» باشد از کل، اما در رفع «صابئون» چند قول گفته‌اند: سیبویه گفت: کلام بر تقدیم و تأخیر است و تقدیر کلام اینکه است که: ان الذین امنوا و الذین هادوا و النصاری من امن بالله الی اخر الایة. ثم ابتداء و قال الصابئون کذلک پس او ابتدا باشد محذوف الخبر و مانند آن است که شاعر گفت: «۷»

و إلیا فاعلموا أنا و انتم بغاه ما بقینا فی شقاق

المعنی: أنا بغاه فی شقاق و انتم کذلک، و قال ضابئ البرجمی «۸»:

فمن بک أمسی بالمدينة رحله فائی و قیار بها لغریب

ای فائی «۹» لغریب و قیار ایضا کذلک. کسائی گفت: معطوف است بر ضمیری که در «هادوا» است و آن «هم» است، و تقدیر آن است: و الذین هادوا هم و الصابئون. رمائی گفت: اینکه خطاست از دو وجه: یکی آن که صابیان جهودان را در جهودی مشارکت نکرده‌اند. دوم آن که عطف اسم ظاهر بر ضمیر مرفوع متصل نشاید کردن تا اظهار ضمیر منفصل نکنی، لا یقال جانی و زید علی تقدیر هو و زید و لا ضربوا و زید علی تقدیرهم ضربوا و زید. سهام فراء گفت برای آن است که: آن در اسمی شده است که اعراب بر او ظاهر نمی‌شود، و آن «الذین» است و چون چنین

(۱). معج، مت شعر.

(۲). معج، مت: قال.

(۳). مر و عمل صالحا. [...]

(۴). مر و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.

(۵). معج، مت، وز، لت، مر نباشد.

(۶). مت، آف: بعضی.

(۷). مج، مت شعر.

(۸). مج، مت، وز شعر.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر با.

صفحه : ۹۳

باشد روا بود، چنان که گویند: اُنّی و زید قائمان، و استشهد بقوله فائّی و قیّار بها لغریب، و اینکه وجه هم ضعیف است. وجهی دگر آن که: عطف کرد بر موضع انّ مع اسمها، برای آن که انّ مع اسمها فی موضع الرّفْع بالابتداء و «انّ» در کلام برای تأکید شده است، و اینکه وجهی است قریب «۱» از آن دو وجه که کسائی و فزّاء گفتند.

قوله: لَقَدْ أَخَذْنَا، لا [م] «۲» جواب قسمی مضمّر است، حق تعالی احتجاج کرد به اینکه آیت بر جهودان و ملامت کرد ایشان را بر «۳» آنچه کردند و پدرانشان «۴» بر آن «۵» بودند و ایشان اقتدا کردند به طریقه اسلاف خود. گفت: به خدای که ما میثاق و عهد فرزندان یعقوب فرا گرفتیم «۶»، و «میثاق» مفعول باشد من الوثیقه، و آن استواری بود. و پیغامبران «۷» فرستادیم به ایشان و اینکه، بر سیبیل احتجاج گفت تا حجت بر ایشان بدارد «۸».

كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ، هر پیغامبری که آمد به ایشان و خبری آورد، بخلاف هوای نفس ایشان که دل ایشان خواست «۹» آن را. رَمَانِي كَفَتْ: هوی لطف محل «۱۰» چیزی باشد از نفس با میل با او و اصل او از هواء ممدود است که جو «۱۱» باشد جز آن که اینکه مقصور باشد و آن ممدود، يقال:

هو [ی] «۱۲» الشّیء یهوی هوی اذا ذهب قلبه و مال طبعه الیه، و هو [ی]

یهوی هوّیا اذا سقط من علو الی سفلی لانه ینزل فی الهواء، و رمانی فرق کرد میان شهوت و هوی «۱۳»، گفت: شهوت به موجودات تعلّق دارد و هوا «۱۴» بخلاف اینکه است، نگویند: هوی الطّعام، و انّما يقال: اشتیهته، و اینکه که او گفت نیک نیست چه هوا «۱۵» از قبیل شهوت باشد و به موجودات تعلّق دارد، يقال: هوی فلانا إذا عشقته، جز که هوی برای لطف

(۱). مج و دیگر نسخه بدلها به.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: به.

(۴). مج، مت، وز، آف: پدر ایشان.

(۵). آن: بدان.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: ها گرفتیم.

(۷). مج، آج، لب، بم: آف، لت، آن، مر: پیغامبران.

(۸). لب: ندارد. [...]

(۹). مج، مت، وز: بخواست، آج، لت، مر: نخواست.

(۱۰). لب، شعرانی (۴/۲۹۵): بخل.

(۱۱). اساس: حر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲-۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: هوی.

(۱۵). مج، مت، وز: هوی.

صفحه : ۹۴

موقعش از شهوت خاصتر «۱» بود و شهوت عامتر از او باشد، و اما قوله: «وَ أَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً» «۲» كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ» [۲۳-پ]

در او هم «۴» دو قول است: یکی آن که: استخفته، سبک بداشت آن را، و دوم آن که: قاده الی الهوی یکی آن که از ممدود «۵» باشد یکی از مقصور. فَرِيقًا كَذَّبُوا، گروهی را یعنی از پیغمبران تکذیب کردند و به دروغ داشتند، و گروهی را از آن بکشتند. و نصب هر دو لفظ بر مفعول به است به آن فعل که از پس اوست من قوله: كَذَّبُوا وَ يَقْتُلُونَ. اگر گویند: چرا به «۶» یکی به لفظ ماضی گفت و یکی لفظ مستقبل! گوئیم:

برای دو وجه را، یکی آن که تا باز نماید که اینکه چون صفتی لازم است ایشان را به لفظ حال، و دگر برای مراعات رأس الایة. قوله: وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً، ابو عمرو «۷» و کسائی و حمزه خواندند: أَنْ لَا تَكُونَ «۸»، به رفع «نون» بر آن که ان مخفف باشد از ثقیله، و تقدیر آن بود که: اَنَّهُ لَا يَكُونُ، و «فا» ضمیر شأن و کار باشد و المعنی حسبوا انَّ الشَّانَ وَ الامر «۹» نفی الفتنه، و مثله قوله: عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضِي «۱۰». و دگر قراء خواندند به نصب «نون» بر آن که آن ناصبه فعل مضارع باشد، و خلاف نکردند در رفع فتنه برای آن که «کان» تامه است به معنی حدث و وقع، و حسب را معنی ظن-باشد، يقال: حسب الشيء يحسب اذا ظنه حسبانا و حسب الحساب يحسبه حسباً [و حسبانا و حسابا و اصل هر دو یکی است برای آن که در حساب معنی تقدیر است و حسب الرجل يحسب حساباً اذا صار حسبياً] «۱۱» و حسب فعل باشد به معنی مفعول، یعنی ما يحسب و يعد من مفاخره. و در

(۱). اساس او، با توجه به مج زاید می نماید.

(۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۳.

(۳). آج، لب، محرق.

(۴). مج، مت، وز: هر.

(۵). آن: حدود.

(۶). دیگر نسخه بدلها ندارد.

(۷). آج، لب، بم، آف: عمر.

(۸). مج، مت، وز: تکون، آج، لا یکون. [...]

(۹). آج، لب و.

(۱۰). سوره مزمل (۷۳) آیه ۲۰.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۹۵

عربیت نصب فتنه روا باشد علی تقدیر و حسبوا أَلَّا يَكُونُ قولهم او فعلهم فتنه، جز آن که نخوانده‌اند و «۱» فتنه در اینکه جا مفسران گفتند: مراد عذاب است و عقوبت.

سدی و قتاده و حسن [و] «۲» مجاهد گفتند: بلیه است، و اصل او در لغت اینکه باشد. عبد الله عباس گفت: فتنه اینکه جا کفر است و اصل کلمه اختبار باشد، و فلان مفتون بکذا. و مفتتن به اذا كان ممتحناً به، و قوله: يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ «۳» وَ فَتْنَاكَ «۴»، آی اختبارناک اختبارة.

فَعْمُوا وَ صِيْمُوا، کور و کر شدند، و اینکه بر سبیل مبالغه گفت در تشبیه ایشان به آفت رسیده در چشم و گوش از جهل و غفلت و قلت تأمل ایشان در آنچه بر ایشان واجب بود، یعنی جهل پیشه کردند و سر در ره ضلالت و جهالت نهادند از تکذیب انبیا و کشتن ایشان به مانده کوران و کران از آنچه ایشان را فرموده و نموده بودند، و آیه در معنی جاری مجری آن است که گفت: الم أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ «۵»، آنکه گروهی از ایشان توبه کردند، خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد دگر باره فرزندان ایشان با سر کفر و ضلالت شدند و کوری و کری به کفر بر «۶» رسول ما - علیه السلام - و حق تعالی خطابی کرد با اهل کتاب رسول ما کرد آنچه ایشان کرده بودند، و آنچه پدران ایشان کرده بودند بر ایشان شمرد برای آن که چون از یک اصل بودند بمنزله یک شخص بودند. اما رفع کثیر منهم، در او چند قول گفتند:

یکی آن که بر لغت آنان باشد که گویند: اکلونی البراغیث [بر] «۷» فاعلیت مرفوع بود و قال ابو عمرو الهذلی:

لثیم «۸» دیافی ابوه و امه بحوران یعصرن السلیط اقاربه

(۱). آج، لب در.

(۲-۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). سوره الذاریات (۵۱) آیه ۱۳.

(۴). سوره طه (۲۰) آیه ۴۰.

(۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱ و ۲.

(۶). مج، مت، وز، لت: به.

(۸). لسان ج (۳۲۱ / ۷) قرطبی ج (۲۴۸ / ۶) مجمع البیان ج (۲ / ۲۲۶): و لکن.

صفحه : ۹۶

و اینکه لغتی باشد شاذ «۱»، قرآن بر اینکه حمل نکنند، وجهی دگر آن است که: بدل ضمیر مرفوع متصل باشد که ضمیر فاعل است من الواو فی قوله: عَمُوا وَ صِيْمُوا، چون اینکه «واو» ضمیر مرفوع آمد به فاعلیت کثیر از او بدل کرد - بدل البعض من الكل، چنان که: جاءنی القوم اکثرهم. و وجهی دگر آن است که: خبر مبتداست در جای فعل نهاده، و التقدير ذو العمی و الصمم کثیر منهم [۲۴-ر]، و مثله قولهم: شرّ اهرّ ذا ناب، و التقدير ما اهرّ ذا ناب الأشرّ و اگر اینکه تقدیر نکنند مبتدا نکره شود در جای خود، و اینکه در کلام ایشان درست نباشد. وجهی دگر آن است که: جواب سائلی باشد که پنداری چون گفت قدیم تعالی: فَعْمُوا وَ صِيْمُوا، قائلی گفت: من هم فاجاب، و قال: کثیر منهم.

و الله بصیر بما یعملون، و خدای - جل - جلاله - بینا و داناست به آنچه ایشان می کنند، مورد او تهدید و وعید است، یعنی بر او هیچ پوشیده نیست از اجزاء تفاصیل «۲» آن تا هر یکی را بر وفق آن که باید، چنان که شاید جزا دهد «۳».

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، کافر شدند آنان که گفتند:

خدای معبود که استحقاق عبادت دارد عیسی مریم است و بیان کردیم که: «کفر» جحود به دل باشد «۴» آن را که واجب باشد که به

او اقرار دهند و از قبیل اعتقاد باشد و آن را به افعال جوارح هیچ تعلق نیست.

اگر گویند: نه در اینکه آیت قول را کفر خواند، گفت: ترسایان به اینکه قول کافر شدند، گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که مراد به قول مذهب و اعتقاد است، چنان که گویند: اینکه قول ابو حنیفه است و اینکه قول شافعی است، یعنی مذهب و اعتقاد ایشان، دگر آن که: چون اعتقاد خبیث ایشان عند قول ایشان «۵» پیدا شد، خدای تعالی اعتقاد را قولی «۶» خواند لما کان ظهوره لنا عند ذلک. و رمانی گفت:

«کفر» تضييع حق نعمت باشد، اما به جحود و اما به آنچه جاری مجرای آن بود در

(۱). مع، مت، وز، لت، مر: و اینکه لغتی شاذ است لغت، آج: و اینکه لغتی چه شاذ است.

(۲). مع، مت، وز: تفصیل.

(۳). آج، لب قوله.

(۴). آف: کفر بدل جحود باشد، مر: کفر جحود باشد بدل. [.....]

(۵). مع، مت، وز، لت، مر: قولشان.

(۶). مع، مت، وز، لت، مر: قول.

صفحه : ۹۷

عظم «۱» جرم «۲»، و اینکه که او گفت، «کفر» عرفی است نه اصطلاحی. آنچه او گفت کافر نعمت را گویند.

و آن گروه «۳» از ترسایان که گفتند مسیح خداست، فرقی اند «۴» کی «۵» ایشان را یعقوبیان خوانند و ایشان به تثلیث گویند: اقنوم پدر و اقنوم پسر و اقنوم روح القدس، آنکه گویند: سه بودند، یکی شدند و متحد گشتند، و آنان که جز ایشان اند مسیح را پسر خدا گفتند از مریم. تعالی علوا کبیرا «۶»، ایشان در حق مسیح آن گفتند و مسیح ایشان را گفت: ای بنی اسرائیل خدای «۷» را پرستی که خدای من است و خدای شما تبرا کرد از آنچه ایشان گفتند و منکر شد قول ایشان را و دعوت کرد ایشان را با عبادت خدای تعالی و اقرار داد که خدای من است رد بر ایشان که او را خدای گفتند، و نیز خدای شما. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ، و آنکه بر سبیل تعلیل گفت: برای آن که هر که او به خدای شرک آرد و با او انباز گیرد، خدای تعالی بهشت بر او حرام کند و اصل شرک و شرک اجتماع در ملک باشد و تصرف، يقال: تشارکا فی کذا و شارک فلان فلانا و اشترک «۸» اذا جعل شریکا له او لغیره، و اینکه لفظ در شرع عبارت باشد از آن که در عبادت غیر را با خدای تعالی یار کنند «۹» و اینکه کفر باشد. و مراد اعتقاد استحقاق غیر را با عبادت را با خدای تعالی و بر آن عقاب مؤید باشد و تحریم بهشت به اینکه آیت و به اجماع امت، و نام مشرک شامل بود بت پرست را و آفتاب پرست و ستاره پرست و گبر و جهود و ترسا را.

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، و مراد در آیت به ظالمان کافران اند، چه در آیت ذکر کافران رفته و لقوله: إِنَّ الشُّرْكَاءَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ «۱۰»، و اگر حمل کنند بر عموم اولیتر باشد کافر را و جز کافر را برای آن که هیچ کس نباشد که کسی را بر خدا حمایت کند و نصرت و او را از عذاب برهاند و به اینکه آیت و مانند اینکه تمسک نرسد اصحاب

(۱). آج، لب، لت: عزم.

(۲). آج، لب، لت: جزم.

(۳). آج، لب: گروهی.



(۴). مع، مت، وز، لت، مر: فرقتی اند.

(۵). کی / که.

(۶). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳.

(۷). آج، لت: خدائی.

(۸). مع، مت، وز، آن: اشرك.

(۹). آج، لب: کند.

(۱۰). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

صفحه : ۹۸

وعید را در نفی شفاعت ظالمانی که نه کافر باشند، برای آن که نصرت حمایت باشد بر سبیل قهر و غلبه و تسلط و شفاعت بر سبیل تضرع و لابه باشد فرق میان ایشان ظاهر است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ثَلَاثَةٌ، حق تعالی گفت: کافر شدند آنان که گفتند خدای تعالی سه ام سه است، و اینکه قول جمهور ترسایان است [۲۴-پ]

از ملکانیان و نسطوریان «۱» و یعقوبیان، و اینکه سه که گفتند بر طریق اتحاد گفتند، و بیان کردیم که: آن نامعقول است برای آن که محال است که سه ذات یک ذات شود و در «ثلثه» جز جز نشاید.

زجاج گفت: اگر رابع ثلثه گویند در او هر دو وجه شاید هم جز و هم نصب جز بر اضافه رابع ثلثه و رابع ثلثه، ای جاعلهم بنفسه اربعه نصب او بر مفعول به باشد.

آنکه حق تعالی خبر داد و تکذیب کرد ایشان را بقوله: وَ مَا مِنْ إِلَهٍ، «ما» نفی است و «من» مؤکد اوست کقولک: مَا فِي الدَّارِ مِنْ رَجُلٍ، اینکه برای عموم و استغراق نفی باشد. یعنی القول بالثلاثه. لَيَمَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، برسد به آنان که کافر شوند از ایشان عذابی الیم یعنی مؤلم، یعنی به آنان که بر کفر اصرار کنند برای آن که نیکو نباشد که گوید: لَيَمَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ الْكَافِرِينَ، چه اگر ایمان آرند و اصرار نکنند بر کفر باتفاق عذابشان ساقط شود.

و وجهی دگر گفتند، و آن آن است که: برای آن گفت الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ، تا وعید شامل باشد «۲» همه قوم «۳» را که ذکرشان در آیت رفته است چه از ایشان گروهی بسیار ایمان آوردند، پس «منهم» مخصص «۴» عموم است در آیت و اینکه وجه به معنی نزدیک است به وجه اول.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ، آنکه بر سبیل تقریب و توییح گفت: اینکه قوم چرا توبه نکنند و با خدای تعالی رجوع نکنند با طاعت و عبادت او و آمرزش نخواهند از او و خدای تعالی غفور و رحیم است «واو» برای حال است فی قوله: وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

(۱). مع، مت، وز، لت، مر: فسطوریان.

(۲). مع، مت، وز: نباشد. [.....]

(۳). مر: هر دو گروه.

(۴). آج، لب، آن: تخصیص، آف: مخصوص.

صفحه : ۹۹

یعنی و حال حالی که خدای آمرزنده و بخشاینده است بیمارزد، به فضل و رحمت آن را که با درگاه او شود. قوله: مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، آنکه حق تعالی رد کرد بر ایشان آن مقاله شنیع ایشان از حواله محال که بر عیسی و مریم کردند گفت: نبود عیسی مریم الّا پیغمبری (۱) که پیش او دگر پیغامبران رفتند و مادرش زنی صدیقه بود و راست گوی (۲). و «فَعِيلٌ» و «فَعَالٌ» بنای مبالغه را باشد، چنان که رجل سکیت و شَرِيرٌ. و قولی دگر آن است [که] (۳): مصدق بود به آیات خدای و مؤمن بمنزله او و پسرش، و آیاتی که خدای تعالی در ایشان به خلقان نمود چنان که گفت: و صدقت بکلمات ربّها، و قوله: كَانَا يَا كِلَانِ الطَّعَامِ، طعام خوردندی، و اینکه بر سبیل ردّ و انکار بر ترسایان است تا بینه کند (۴) ایشان را بر آن که آن کس که طعام خورد و محتاج طعام باشد و اگر نخورد زنده نماند او جسمی ضعیف محدث محتاج باشد، و آن که چنین بود الهیت را نشاید. و بعضی اهل معانی گفتند: خوردن طعام در آیت کنایت است از قضاء حاجت، برای آن که آن کس که او طعام خورد او را حدث بود و آن که او محدث باشد از (۵) حدث مخصوص، خدا محدث نتواند بودن به معنی موجد، چه اثر (۶) حدث با نفار نفس و طبع از او من ادلّ الدلیل باشد بر حدوث صاحبش.

آنکه گفت: یا (۷) محمّد بنگر که ما آیات برای ایشان چگونه بیان می‌کنیم و ادله چگونه ظاهر می‌گردانیم، آنکه بنگر که ایشان از آن چگونه عدول و اعراض می‌کنند تا به حدی رسید (۸) که عدول ایشان از قبول حق و نظر در آیات و بینات من و اصرار بر کفر تا پنداری که مجبول و مطبوع‌اند بر اینکه کار و کسی جز ایشان ایشان را از آن بنگرداند (۹)، فهذا معنی قوله: أَنِّي يُؤْفَكُونَ، ای یصرفون و فلان مأفوك اذا كان مصروفا عن الشيء، و دروغ را برای آن «افك» گویند که مصروف بود از وجه خود و

(۱). آف، لت، آن: پیغمبری، مر: الّا رسول مگر پیغمبری.

(۲). معج، مت، وز: راست گیر، لت، مر: راستی گر.

(۳). اساس: ندارد با توجه به معج افزوده شد.

(۴). معج، مت، وز، لت، مر: تنبیه کند.

(۵). معج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: اینکه.

(۶). معج، مت، وز، لت، مر: اینکه.

(۷). مر یا محمّد انظر كيف بين لهم الآيات.

(۸). معج، مت، وز: رسیده.

(۹). معج، مت، وز، مر: می‌نگراند.

صفحه : ۱۰۰

مؤتفكات گویند بادهای مختلف را، و مؤتفكات گفتند زمینها را که خدای تعالی به عذاب برگردانید (۱).

قوله: قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ [۲۵-ر]، آنکه فرمود رسول خود را که بر سبیل احتجاج و انکار بر ایشان گوید ایشان (۲) را بیرستی (۳) بدون خدا آن را که مالک نباشد و قادر به نفع و ضرر (۴) شما که نه به شما سودی تواند کردن و نه دفع مضرّتی! برای آن که قادر بر اینکه خدای باشد یا آن که خدای او را تمکین کند. و اگر عیسی - علیه السلام - بر نفع و ضرر (۵) رسانیدن قادر بود به تمکین خدای بود آنکه در حال حیات چنین بود ترسایان عصر رسول را از او هیچ نفعی و ضرری (۶) نبود، و عبادت آن کس که از او نفع (۷) و ضرر (۸) نبود جاری مجرای عبادت اصنام و جمادات باشد و قبح آن معلوم است به ضرورت و نفع فعل لذت باشد یا

سرور یا آنچه مؤدی بود با «۹» آن یا با یکی از آن مانند لذتها «۱۰» که آدمی به آن ملتذ «۱۱» شود از انواع مشتبهات، و ضرر فعل الم باشد یا غم یا آنچه مؤدی بود به آن یا با یکی از آن چون آلام که در حیوان کنند و قذف و سب و به خشم آوردن نیز ازین باب بود.

وَاللّٰهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، و خدای تعالی شنواست و بینا و دانا اقوال شما می‌شنود و افعال شما می‌داند تا هر کسی را بر وفق آنچه او مستحق باشد جزا دهد «۱۲».

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوی ای «۱۳» جهودان و ترسایان که خداوندان توریت و انجیل اید. لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ، غلو «۱۴» نکنید در دینتان، و آن مجاوزة الحدّ باشد، و ضدّ «غلو» «۱۵» تقصیر باشد غیر الحقّ به ناحق و، نصب او بر حال باشد ای غیر محققین و روا

(۱). لت: برگردانند.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: بگوید.

(۳). مج، مت، وز: می‌پرستی، آف، آن: پرستید، می‌پرستید. [.....]

(۴). مج، مت، وز، آن: ضرر.

(۵). مج، مت، وز، آف، مر: ضرر.

(۶). مج، مر: ضرر.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: نفعی.

(۸). مج، مت، وز، مر: ضری، لت: ضرری.

(۹). آف: به.

(۱۰). مج، مت، وز: لذتهایی.

(۱۱). لت: مثلذذ.

(۱۲). مج، مت، وز، لت: جزا بدهد.

(۱۳). آن محمّد.

(۱۴-۱۵). اساس، بم، آن: غلوا، با توجه به مج تصحیح شد.

صفحه: ۱۰۱

بود که صفت مصدری محذوف باشد، و التقدیر غلوا غیر الحقّ. وَلَا تَتَّبِعُوا «۱»، و متابعت مکنی و اقتدا به هوا و مذاهب و دیانات قومی که ایشان مذاهب «۲» به هوای نفس نهادند نه به استخراج ادله از آنان که پیش «۳» شما بودند، چه صفت ایشان اینکه است که پیش از شما ضال و گمراه بودند.

حسن و مجاهد گفتند: آیت نهی است ترسایان را از آن که اقتدا کنند در ضلال به جهودان، و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اقتدا مکنید به اسلاف و رؤسا و اکابر خود در ضلال «۴» چه ایشان جز آن که ضال‌اند در خود مضلّند و گمراه کننده قومی بسیار را که پیش از شما بودند.

وَضَلُّوا عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ، زجاج گفت: برای آن تکرار کرد که آن خواست که ضلّوا من قبل به لفظ اول و به دوم آنگه ضلّوا من بعد «۵»، بعضی دگر گفتند: برای آن تکرار کرد که به اول ضلال دین خواست و به دوم ضلال از طریق بهشت. و سِوَاءِ السَّبِيلِ، مستقیم الطریق باشد که از میل و کژی دور باشد.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، لعنت کردند کافران «۶» بنی اسرائیل را بر زبان «۷» داود و عیسی «۸» مریم - علیه السلام - «لعن» طرد و ابعاد باشد از رحمت، و در معنی او سه قول گفتند: حسن بصری و مجاهد و قتاده گفتند: ایشان را بر زبان داود لعنت فرمود تا قرده شدند و به دعای داود خدای تعالی ایشان را مسخ گردانید، تا بوزینه و به «۹» زبان عیسی تا خوک شدند و برای آن تخصیص کرد اینکه دو پیغمبر را که از پس موسی از اینکه دو پیغمبر معروفتر نبودند و ذکر سلیمان برای آن نکرد که دین سلیمان دین داود بود و او را شریعتی نو نبود، باقر - علیه السلام - گفت: اما داود اهل ایله را لعنت کرد به عدوان «۱۰» که روز شنبه کردند در باب ماهی گرفتن و ایشان در عهد داود بودند و

(۱). اساس: و لا تتبع، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز، آن مذهب، لت: آن مذاهب.

(۳). آن از. [.....]

(۴). مج، مت، وز، لت: ضلالت.

(۵). آج، لب، لت هم.

(۶). مر من.

(۷). مج، مت، وز، آج، لب، لت زبان، مر لسان.

(۸). مر بن.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: بر.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: به عدوانی.

صفحه: ۱۰۲

گفت: اللَّهُمَّ البسهم «۱» اللعنة مثل الرداء علی المنکبین و مثل المنطقه علی الحقوین، بار خدایا لعنت کن ایشان را لعنتی مشتمل بر ایشان تا چون ردا به دوشهاشان فرود آید و چون کمر به میانشان در آید، خدای تعالی ایشان را با کپی کرد. و اما عیسی - علیه السلام - اصحاب مائده را که مائده خواستند «۲» چون خدای بفرستاد به آن کافر شدند ایشان را لعنت کرد، خدای تعالی ایشان را با خوک کرد.

قولی دیگر آن است: تا ایشان آیس و نومید «۳» باشند از مغفرت ما دام تا بر کفر اصرار کنند [۲۵-پ]

به دعای پیغمبران که ایشان را کردند «۴» و دعای پیغمبران لابد مستجاب بود. قول سیم «۵» آن است: تا بدانند که ایشان را سود نخواهد داشتن، آن که ایشان فرزندان پیغمبرانند و از نژاد آنانند «۶» که ایشان [به آنان] «۷» فخر می آرند ایشان لعنت کردند ایشان را از داود و عیسی مریم. «ذلک» اشاره است به «لعن»، آن لعنت برای آن است که ایشان عصیان کردند و با مجازات راست، کقوله:

فلئن «۸» قلت هذیل شباه لبما کان هذیلا یفل «۹»

و «ما» مصدریه است و معنی آن که: ذلک اللعن بعضیانهم و اعتدائهم. و «عصیان» مخالفت امر با اراده باشد و عام بود در آنچه مختص بود به فاعل و در آنچه متعدی بود از او، امّا اعتدا و عدوان جز در گناه متعدی نگویند. کأنوا لا یتناهون عن منکر، بنای تفاعل از میان جماعتی باشد، کما یقال: تقاتلوا و تضاربوا و تشاتموا اذا قتل بعضهم بعضا، و کذلک فی الضرب و الشتم، حق تعالی

گفت: با آن که ایشان عصیان و تعدی کنند یکدیگر را منع نمی‌کنند و نهی نمی‌کنند از منکر و ناپایستی که در عقل «۱۰»

(۱). اساس: بم، آف، آن، الیهم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و منابع تفسیری تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: بخواستند.

(۳). آج، لب: نا امید.

(۴). آف: کردند.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: سهام، آج، لب، آف: سیوم.

(۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: ایشان‌اند.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۸). آف، مر: فلیس.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، آف: یقل.

(۱۰). اساس، بم، آف، آن: عقد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۰۳

و شرع حرام است و ایشان بر دست دارند و تعاطی می‌کنند.

آنگه بر سبیل مذمت و نکوهش گفت ایشان را: لَبْسٌ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، بد چیزی است آنچه ایشان می‌کنند، و منکر بخلاف معروف باشد، و انکار ضد اقرار باشد. و در آن که مراد به منکر چیست اینکه جا «۱» سه قول گفتند: یکی آن که ماهی گرفتن است روز شنبه، دوم آن که رشوت ستدن است در احکام. سهام «۲» آن که ربا خوردن است و بهای پیه که بر ایشان حرام بود چون پیه نمی‌خوردند و می‌فروختند و بهایش می‌خوردند و ندانستند که آنچه عینش حرام بود بهایش هم حرام بود، و حمل کردن بر عموم اولتر بود چه تنافی «۳» نیست میان اینکه اقوال.

عبد الله مسعود روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: در بنی اسرائیل چون کسی منکری کردی یکی بیامدی و او را نهی کردی، او باز ناستادی «۴» از آن. بر دگر روز چون او را دیدی با او اختلاط و مواکله و مشاربه کردی و از او تبرا نکردی.

چون خدای تعالی از ایشان چنین دید، دل‌های ایشان بعضی بر بعضی زد و لعنت کرد ایشان را بر زبان داود - علیه السلام - و عیسی مریم - علیه السلام - و از ایشان قرده و خنازیر ساخت و به آن خدای که جان من به امر اوست که اگر امر معروف کنی و نهی منکر کنی و دست سفیه به دست گیری و او را بر حق بداری و الا خدای تعالی دل‌های شما بر یکدیگر «۵» زند و لعنت کند شما را چنان که لعنت کرد ایشان را.

تری کثیراً مِنْهُمْ، ای محمد بینی بسیاری را از ایشان، بعضی گفتند: مراد اهل کتابند از جهودان و ترسایان، بعضی دگر گفتند: مراد جهودان‌اند تنها، و بعضی گفتند: مراد کعب اشرف است «۶» که ایشان تولاً می‌کنند به مشرکان، تولای نصرت و با یکدیگر دوستی می‌کنند تا یک دست و یک زبان باشند بر تو که محمدی. لَبْسٌ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ، بد چیزی است که نفس ایشان برای ایشان تقدیم کرد و از

(۱). آج، لب، بم، آف، آن: آنجا.

(۲). آف: سیوم، آف، مر: سیم.

(۳). آج، لب: منافی.

(۴). مع، مت، وز، آف، مر: نه ایستادی، لت: نایستادی، لب: استادی.

(۵). مع، مت، وز، لب، لت، آن، مر: یکدیگر.

(۶). مر یتولون الذین کفروا.

صفحه: ۱۰۴

پیش بفرستاد. «لام»، جواب قسمی مضمراست - چنان که گفتیم - و «ما» نکره موصوفه است، و برای آن فعل با «نفس» اضافه کرد تا اضافه فعل محقق شود و با ایشان و بدانند که ایشان کردند و جز ایشان نکردند، چنان که گفت: بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ «۱» و بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ و فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ «۲»، اَنْ سَيَخِطُ اللَّهُ عَلَيْهِم «۳»، موضع ان مع الفعل رفع است و فعل با آن در جای مصدر است و آن مخصوص بالذم باشد، کزید فی مثل قولک «۴» بئس الرجل زید، و تقدیر آیه اینکه است که: لبئس شیئا قدمت لهم انفسهم سخط الله عليهم و خلودهم فی النار، و شاید که و فی العذاب هم خالدون کلامی «۵» مبتدا باشد و به بئس تعلق ندارد. و لو كانوا يؤمنون [۲۶-ر]

بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ، آنکه گفت: اگر «۶» بدل آن که اینکه می کنند به خدای و پیغامبر ایمان آوردندی. و ما أنزل إلیه، و آنچه بر او انزله کردند، گفتند: مراد پیغامبر موسی است، و مراد به لو كانوا، منافقان جهودان اند، گفت: اگر ایشان به خدای و پیغامبر و کتاب یعنی موسی و توریت ایمان داشتندی. ما اتخذوهم أولیاء، مشرکان را به دوست نگرفتندی. اینکه قول حسن بصری است و مجاهد پس موالات و مصافات ایشان با مشرکان دلیل آن می کنند که ایشان ایمان ندارند به موسی و توریت چه ایشان به موسی و تورات کافراند و لکن بیشتر ایشان فاسقاند و خارج از فرمان خدای. لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً، آنکه رسول را - علیه السلام - احوال دوستان و دشمنان اعلام کرد، گفت: لَتَجِدَنَّ، یا بی تو سخت ترین مردمان را به عداوت و دشمنی، و نصب او بر تمیز است. لِلَّذِينَ آمَنُوا، در محل نصب است با «۷» آن که مفعول عداوت است و مصدر عمل فعل کند. الیهود، و نصب او بر مفعول دوم است از وجد، آن جهودان را یعنی دشمنتر کس مسلمان را جهودان باشند. أبو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هیچ دو جهود نباشند که با

(۱). سوره حج (۲۲) آیه ۱۰.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲.

(۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۳۰.

(۴). مع، مت، وز: ذلک.

(۵). آج، لب: کلام. [.....]

(۶). مع، مت، وز، لت، مر به.

(۷). مع، مت، وز، لت، مر: به.

صفحه: ۱۰۵

یک مسلمان حاضر نشوند «۱» و الا قصد کشتن او کنند.

وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا، و آنان که مشرک باشند، برای معادات مسلمانان مشرکان و جهودان به اختلاف ملل و اهواء ایشان دوست یکدیگر شده‌اند. وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً، و یابی نزدیکترین ایشان را به دوستی مر مؤمنان را آنان «۲» که گفتند ترسایانیم، و مراد به ترسایان خصوص است نه عموم، برای آن که ترسایان «۳» با مسلمانان کمتر از جهودان دشمنی نکنند و انما مراد نجاشی است. مفسران گفتند: در بدایت اسلام که رسول - علیه السلام - به مکه بود، مشرکان با یکدیگر بنشستند و مشورت کردند «۴» در کار مسلمانان و آن که «۵» ایشان را چگونه براندازند و قهر کنند، گفتند: هر یکی از ما آنان را که «۶» در «۷» همسایگی اوست ایذا باید کرد و رنج باید نمودن تا باشد که از محمّد برگردند. اینکه معنی بر دست گرفتند تا بعضی مردمان که ضعیف یقین تر بودند برگشتند و جماعتی بماندند و رسول را - علیه السلام - «۸» عمش ابو طالب حمایت کرد. چون رسول - علیه السلام - آن رنج اصحاب دید «۹»، ایشان را گفت: شما را هجرت باید کردن و به حبشه رفتن که پادشاه حبشه مردی است عادل و ظلم نکند و مردی است به حمایت نیک، رها نکند تا کس بر شما ظلم کند. نجاشی را خواست به اینکه نام و نام او اصحمه «۱۰» بود و اینکه به زبان حبشه «عطا» باشد و نجاشی نام پادشاهان حبشه باشد چنان که «قیصر» نام پادشاهان روم است و «کسری» نام پادشاهان عجم. یازده مرد برخاستند «۱۱» و چهار زن و آن جا رفتند، عثمان عفان بود و زبیر عوام و عبد الله مسعود و عبد الرحمن عوف و ابو حذیفه بن عتبّه و مصعب بن عمیر و ابو سلمه بن عبد الأسد و عثمان بن مظعون «۱۲» و عامر بن ربیع و

(۱). اساس: نشوند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر را.

(۳). مت: مشرکان.

(۴). مج، مت، وز، لت، مشاورت.

(۵). مت: آنچه.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر از اینان.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر جوارو.

(۸). لب آن.

(۹). آج، لب: بدید.

(۱۰). مج، مت: ضحمه، لب، آف: اصمحه.

(۱۱). اساس، آج، لب، بم: خواستند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۲). اساس: مطعون، با توجه به مج و منابع دیگر تصحیح شد. [...]

صفحه: ۱۰۶

حاطب بن عمرو و سهیل بن بیضا به دریا رفتند و کشتی بگرفتند تا زمین حبشه نیم دینار و اینکه در ماه رجب بود من سنه خمس من المبعث «۱» و اینکه هجرت اول بود. آنکه جعفر بن ابی طالب برفت و پس از آن مسلمانان گروه گروه می‌رفتند تا هشتاد و دو مرد به حبشه رفتند برون «۲» از زنان و کودکان چون قریش خبر یافتند عمرو بن العاص را بفرستادند و مبلغ هدایا بر دست او بفرستادند و التماس کردند از او که ایشان را با مکه فرستد و اینکه قصه بتامی در سورت آل عمران بگفتم. چون برفتند و آنچه توانستند کردن کردند از جهد، نجاشی سخن ایشان را گوش نکرد و [۲۶-پ]

ایشان را رد کرد، اُعی عمر و عاص و اصحابش را و ایشان باز گشتند خایب و نومید و مسلمانان آن جا مقام کردند فی خیر دار و احسن «۳» جوار تا آنگاه «۴» که رسول - علیه السّلام - هجرت کرد و کارش بلند شد و مسلمانان قوت گرفتند و سال به ششم رسید از هجرت. رسول - علیه السّلام - نامه «۵» نوشت به نجاشی بر دست عمرو بن أمیة الضّمیری «۶» تا حبیبه بنت ابی سفیان را برای او بخواهد و او با شوهر خود هجرت کرده بود به حبشه، شوهرش آن جا فرمان یافته بود و مسلمانانی را که آن جا بودند درخواست «۷» تا با پیش او فرستند «۸».

نجاشی کنیزکی را از آن خود نام او ابرهه به نزدیک امّ حبیبه بنت ابی سفیان فرستاد و خبر داد او را که: رسول خدای او را می‌خواهد. امّ حبیبه عقدی داشت به بشارت به آن کنیزک داد و گفت: برو و بگو تا و کیلی «۹» فرستد پیش من تا من او را و کیل کنم که مرا به او دهد. او خالد بن سعید بن العاص را بفرستاد، او وی را به و کیل کرد تا او را به رسول دهد بر مهر چهار صد دینار و آن که از قبل رسول خطبه کرد نجاشی بود کس فرستاد تا چهار صد دینار بیاوردند و به دست اینکه

(۱). آج، لب: البعث.

(۲). مت، وز، آج، لب، آن: بیرون.

(۳). وز: حسن.

(۴). معج، مت، وز، لت، آن، مر: آنگه.

(۵). وز، آف، لت: نامه‌ای.

(۶). اساس: عمرو بن عامیه الضّمیری، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، لب، لت: درخواستند.

(۸). لت، آن، مر: فرستد.

(۹). آن: و کیل.

صفحه: ۱۰۷

کنیزک «۱» به امّ «۲» حبیبه فرستاد. چون او زر پیش امّ حبیبه برد او از آن جا پنجاه دینار برگرفت و به ابرهه «۳» داد، کنیزک گفت: پادشاه مرا فرموده «۴» است که هیچ نستانم از تو و آن نیز که فرا گرفته‌ام «۵» با تو دهم و آن عقد که از او گرفته بود و آن پنجاه دینار به او باز داد و او را گفت: بدان که من خدمتکار خاصّ ملک و جامه‌دار اویم و از من به او نزدیکتر کس نباشد من ایمان دارم به خدای تعالی و نبوت محمّد مصطفی - صلی الله علیه و آله - و به آنچه به او فرستاده است «۶» و التماس من از تو آن است که چون به رسول خدای رسی، سلام و تحیت من به او برسانی «۷». او گفت: منتّ دارم. آنگه نجاشی زنان خود را فرمود تا بیامدند و امّ حبیبه را تهنیت کردند و هدیه‌ها آوردند از طیب و انواع چیزها و آنگه دو کشتی بساخت و امّ حبیبه را با جعفر بن ابی طالب و جماعتی صحابه رسول که آن جا مانده بودند گسیل کرد و ایشان بیامدند و دریا بگذاشتند «۸» و به خشک آمدند تا به مدینه رسیدند و رسول - علیه السّلام - در آن وقت به غزات خیبر بود، اتفاق چنان افتاد «۹» که چون جعفر بن ابی طالب - رحمه الله علیهما - برسید، امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - در آن وقت به غزات خیبر بود و خیبر گشاده بود و آن فتح خدای تعالی «۱۰» بر آورده «۱۱». مرد آمد و بشارت آورد رسول را - علیه السّلام - به فتح، خیبر و از آن راه، دیگری آمد و بشارت آورد رسول [را] «۱۲» به قدوم جعفر. رسول - علیه السّلام - گفت:

«۱۳» [فرحان لا ادری بایهما اسرّ] «بفتح خیبر ام بقدم جعفر،



دو خرمی است که نمی‌دانم که به کدام «۱۴» خرمتر باشم به فتح خیبر یا به آمدن جعفر! ندانم «۱۵» به اثر دست اینکه برادر

(۱). بم، آف: ابرهه نام.

(۲). آف: نزد.

(۳). آج، لب: کنیزک.

(۴). آج، لب: گفته.

(۵). مج، مت، وز، لت: ها گرفته‌ام. [.....]

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: فرستاده‌اند.

(۷). مج، مت، وز، آف، لت، مر: رسانی.

(۸). اساس، آن: بگذاشتند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۹). مج، مت، وز: فتاد.

(۱۰). مج، مت، وز، لت بر دست.

(۱۱). آج، لب بود.

(۱۲). مج، مت، وز، لت را.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). اساس، لت: کزام، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). مج، مت، وز تا، لت، آن یا.

صفحه: ۱۰۸

شادمانه‌تر باشم. یا به قدوم و قدوم «۱» آن برادر.

و در خبر است که: مبشّری دیگر آمد عند اینکه و بشارت داد به ولادت حسن علی رسول - علیه السّلام - آن را «۲» بشارتی دیگر شناخت و گفت:

ام بولاده شبر،

و چون اینکه حال بود، رسول - علیه السّلام - از نماز فریضه فارغ شده بود. چون «۳» بشارتش برسد تکبیر کرد. چون بشارت دو شد، تکبیر دو کرد، چون بشارت به سه شد، تکبیر به سه کرد، آنگه گفت: سنّت کردم که چون نماز فریضه کنند سه تکبیر کنند در عقب هر نمازی فریضه و ابتدا آن بود که گفتیم.

چون رسول - علیه السّلام - با مدینه آمد و امّ حبیبه را با خانه آورد، خبر به ابو سفیان رسید و او اسلام نیاورده بود «۴» شادمانه شد به اینکه خبر و گفت: ذاک الفحل «۵» لا یقرع انفه، او آن فحل است که او را باز نزنند. پس از «۶» مدّتی [۲۷- ر]

نزدیک نجاشی نامه‌ای نوشت به رسول - علیه السّلام - و پسرش را ارها بن اصحمة بن الحر «۷» با شصت مرد از حبشه بفرستاد و در نامه گفت «۸»: ای رسول الله که من اسلام آوردم به خدای تعالی و به تو که محمّدی، و تصدیق کردم تو را و آنچه [به تو فرستاده‌اند و پسر را پیش تو فرستادم با جماعتی زهاد و عبّاد و اگر فرمایی تا من نیز پیش خدمت آیم و آنچه «۹» فرمایی امثال کنم و من به تو ایمان آوردم و تو را بیعت کردم «۱۰» بر دست پسر عمّت جعفر بن ابی طالب.

ایشان بیامدند و در دو کشتی نشستند به دو گروه چون به میان دریا رسیدند، آن کشتی که پسر نجاشی در آن بود غرق شد و آن دیگر برفت، و آن جماعت که بماندند با گروهی «۱۱» که با ایشان منضم شدند هفتاد مرد بودند شصت «۱۲» [و]

دو از حبشه و

- (۱). مع، مت، وز: به قدوم قدم.
- (۲). مع، مت، وز، لت، مر: اینکه را.
- (۳). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر یک.
- (۴). مع، مت، وز، لت، مر: اسلام آورده نبود. [.....]
- (۵). اساس: الفلح، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۶). مع، مت، وز، لت، مر آن.
- (۷). مع، وز: اصحمة بن ابجر.
- (۸). مع، مت: نوشت.
- (۹). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.
- (۱۰). آج، لب و.
- (۱۱). مع، مت، وز، لت، دگر، آج، لب، مر دیگر.
- (۱۲). مع، وز، لت: شست.

صفحه: ۱۰۹

هشت مرد از اهل شام [پیش رسول آمدند از جمله ایشان بحیرا راهب بود، و ابرهه، و ادیس، و اشرف و نام، و قسم «۱»، و درید، و ایمن اینکه هشت مرد از شام] «۲» بودند.

رسول - علیه السلام - سوره یس بر ایشان خواند چون قرآن بشنیدند بگریستند و گفتند:

چه نیک ماند اینکه کلام به آنچه خدای تعالی به عیسی فرو فرستاد، خدای تعالی در حق ایشان اینکه آیت «۳» فرستاد:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ، الی قوله. وَ ذَلِكُمْ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ، وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى، وَ نَزْدِكُمْ كَرِهَ إِيشَانَ رَا يَابِي بَه مَوَدَّتْ وَ دُوسْتِي مُؤْمَانِ «۴» ترسایان اند که نجاشی است و اصحاب او که وفد شدند «۵» و پیش رسول آمدند و آن هفتاد مرد بودند بر قول بعضی مفسران، مقاتل و کلبی گفتند: چهل مرد بودند، سی و دو از حبشه و هشت از شام. عطا گفت: هشتاد مرد بودند، چهل از اهل نجران من بنی الحارث بن کعب، و سی و دو از حبشه و هشت از روم.

قتاده گفت: آیت «۶» در جماعتی «۷» آمد از اهل کتاب که ایشان در شرع خود به دین حق متمسک بودند. چون رسول - علیه السلام - بیامد و دعوت کرد، و معجز «۸» نمود ایمان آوردند و متابعت کردند، خدای تعالی با «۹» آیت «۱۰» بر ایشان ثنا گفت. ذَلِكُمْ بِأَنَّ مِنْهُمْ، «ذَلِكُمْ» اشاره است به قرب قلب در باب مودت، گفت: آن به سبب آن است که از ایشان قسیسان اند و رهبانان اند و قسیس عالم ترسایان باشد. قطرب گفت: قس و قسیس عالم «۱۱» باشد به لغت روم، قال ورقة بن نوفل:

بما خبرتنا من قول قس من الزهبان اكره ان تبوحا

و ابن زید گفت: زهاد ایشان بودند و اصل «قسوس» نیمه باشد، يقال: قس-

(۱). لت: قسیم.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: آیات.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت اینکه.

(۵). آن: فرستادند.

(۶). مج، مت: آتی. [.....]

(۷). آج، لب: جماعت.

(۸). مج، مت، وز: معجزه.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، لت: به اینکه، مر: اینکه.

(۱۰). مر در حق ایشان فرستاد.

(۱۱). آج، لب، بم ترسایان.

صفحه : ۱۱۰

يقس قسا إذا نم، قال رؤبه بن العجاج:

يصبحن «۱» عن «۲» قس الأذى غوافلا لا جعبريات و لا طهاملا

و الطهامل من النساء القباح و مصدر او قسوسه و قسيسيه باشد. عروه بن الزبير گفت: ترسایان انجیل ضایع کردند «۳» و آن را تغییر و تبدیل کردند و ایشان پنج مرد بودند، چهار تغییر و تبدیل کردند و آن: لوقاس و مرقوس و بلجیس و میمنوس بود، و آنچه از ایشان بر حق بایستاد قسیس نام بود. پس هر که اقتدا کرد به او و بر طریق حق استقامت کرد او را قسیس خواندند.

سلمان پارسی گوید اینکه آیت به رسول - علیه السلام - می خواندم: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيْسِينَ وَ رُهَبَانًا، مرا گفت:

ذلك بان-منهم صدّيقين و رهبانا

، اشارت به معنی او و رهبان عباد باشد و اینکه لفظ هم واحد بود و هم جمع. آن که گفت: جمع است، گفت: واحد او «رهبان» «۴» باشد، مثل فارس و فرسان و راکب و رکبان، و آن که گفت: واحد است جمعش «رهبانین» باشد، کقربان و قرابین و جردان و جرادین «۵»، قال الشّاعر فی الواحد:

لو عاينت رهبان دير في القلل لانحدر الرهبان يسعی «۶» و نزل

و انشدوا في الجمع:

رهبان مدين لو راوك تنزلوا و العصم من شعف الجبال الفارد

و اصل او من الرهبه باشد و هی الخوف. وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ، عطف علی قوله: بِأَنَّهُمْ قَسِيْسِينَ وَ رُهَبَانًا، تا به سبب آن که از ایشان عالمان و زاهدانند و نیز به آن سبب است که ایشان استکبار نکنند.

آنکه حق تعالی وصف ایشان [۲۷-پ]

در خوف و خشیت و رقت قلب باز گفت که: چون بشنوند آنچه به «۷» رسول خدا انزله کرده‌اند، چشمهای ایشان بینی که

- (۱). لسان العرب ج ۶ / ۱۷۴: یمسین.
- (۲). چاپ شعرانی ۶ / ۱۷۴: من.
- (۳). معج، مت، وز، لت: القساح، آج، لب، لت: القباح.
- (۴). معج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: راهب.
- (۵). آج، لت، مر: جردان و جرادین، لب: خردان و خرادین. بم: حرذان و حراذین (کسان فنزل).
- (۶). مجمع البیان ج ۲ / ۲۳۳: یمشی.
- (۷). معج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بر.

صفحه : ۱۱۱

آب ریختن گیرد از آنچه ایشان شناخته باشند از حق، يقال: فاضت عینه إذا سالت بالدمع، و فیض العین امتلائها بالدمع، و فاض النهر إذا سال ماءه، قال الشاعر:

ففاضت دموعی و طل الشؤن اما و کیفا و اما انحدارا

و خبر مستفیض ای شایع، و افاض القوم من عرفات اذا خرجوا منها، و افاض القوم فی الحدیث اذا تدافعوا فیه. و «دمع» اشک باشد. «مدمع» جای اشک «۱».

مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ، از آنچه شناخته باشند از حق. عمرو بن مرّه گوید:

در عهد ابو بکر صدیق جماعتی از یمن آمدند و گفتند: چیزی از قرآن بر ما خوانی «۲»، قرآن بر ایشان خواندند، ایشان بگریستند. ابو بکر گفت: اول ما نیز چنین بودیم، چون «۳» قرآن می شنیدیم می گریستیم، فالآن قست قلوبنا، اکنون دلهای ما سخت شد.

يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا، بار خدایا ما ایمان آوردیم. «۴» در جای حال است، ای قائلین در آن حال که می گویند: بار خدایا ما ایمان آوردیم «۵»، بنویس ما را با گواهان و در اینکه معنی او دو قول گفتند: یکی آن که نام «۶» در جریده آر و مدون کن چنان که نام گواهان باشند دگر آن که نام «۷» در لوح محفوظ با نام گواهان تو بنویس.

عبد الله عباس و ابن جریج گفتند: نام «۸» با امت محمد بنویس که ایشان، گواهان پیغمبرانند فی قوله: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ «۹».

و ما لنا لا تؤمن بالله، «ما» استفهامی است، آنکه از ایشان حکایت کرد آنچه ایشان از خود گفتند بر طریق تعجب که: ما را چه بوده است که ایمان نیاریم! و چه منع است ما را از آن که ایمان آریم به خدای و به آنچه به ما آمد از حق، یعنی «۱۰» اسلام و رسول خدا که محمد مصطفی است، و کتاب او که قرآن است و شرع او که

(۱). وز دمع، معج، مت، لت: دمع باشد.

(۲). خوانی / خوانید. [.....]

(۳). مع، مت، وز، ما.

(۴). اساس فیه.

(۵). مر فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸-۷-۶). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر، ما.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

(۱۰). مع، مت، وز، لت، مر، از.

صفحه: ۱۱۲

مسلمانی است؟ «و نطمع»، و او حال است و حال حالی که ما طمع می‌داریم» (۱) که خدای تعالی ما را با مردمان صالح در بهشت برد، و ذکر بهشت بیفکنند لدلالة الكلام عليه. فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ، اى جازاهم خدای تعالی ایشان را جزا داد و ثواب جزاء نیک باشد و جز به استحقاق صورت نبندد» (۲) و اصله من ثاب اذا رجع كأنه رجع ثمره فعله و خیره الیه و همچنین عقاب جز به استحقاق نباشد لتعقبه الفعل و جزا عام بود و شامل ثواب و عقاب را و ثواب مختص بود به نفع و خیر و عقاب مختص بود به شر و مضرت، و عقاب را بر سیل مجاز ثواب خواند حق تعالی فی قوله: هِيلَ ثُوبِ الْكُفَّارِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (۳)، و در اصطلاح اهل کلام، «ثواب» نفعی باشد مستحق مقرون با تعظیم و تبجیل. بِمَا قَالُوا، به آنچه گفتند، و مراد نه قول است به زبان، یعنی به «۴» آنچه گفتند من قولهم «۵»: رَبَّنَا آمَنَّا «۶» بِمَا قَالُوا، «ما» مصدری است، اى اثابهم الله بقولهم، «هم» «۱۰» در محل «۱۱» مفعول اول است. جَنَاتٍ تَجْرِي [۲۸-ر]

مفعول دوم «۱۲»، بهشتی «۱۳» که از بسیاری درختان زمین آن «۱۴» پوشیده باشد، و أصل الجنّ السّتر، که در زیر آن یعنی در زیر درختان آن جویها می‌رود و از منافع و لذات چشم را و دل را خوشتر از سبزی و آب روان چیزی نباشد، خصوصاً که درختان

(۱). مع، مت، وز، لت و امید، مر و امید آن يُدْخِلْنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ

(۲). اساس، بم، اف، آن: نبیند، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). سوره مطففین (۸۳) آیه ۳۶.

(۴). بم، آف: با.

(۵). بم، آف: قلوبهم.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۳.

(۷). آج، لب: به.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۹). آف: به.

(۱۰). لت، مر: اینکه.

(۱۱). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: فعل، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). لم، مر: دویم، مع، مت، وز، لت، مر است.

(۱۳). آج، لب، به بهشتی.

(۱۴). لب: او.

صفحه: ۱۱۳

سبز میوه‌دار باشند به انواع ثمار در هر ثمره هر طعم که او خواهد و جویهای روان از آب و می و شیر و انگبین. وَ ذَلِکَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِینَ، اشارت است به ثواب، گفت:

و اینکه ثواب و جزا و پاداشت «۱» نیکوکاران باشد، و لفظ اگر چه بر عموم است معنی خصوص باشد، یعنی اگر جزا بر او روا باشد «۲» و او از آنان باشد انتفاع به جزا بر او روا بود، چه قدیم - جل جلاله - محسن است و احسان او زیادت احسان همه محسنان است و لکن جزا بر او روا نبود.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، حق تعالی چون ذکر اهل کتاب کرد، و ایشان بر دو نوع بودند: مؤمنان و کافران، چون ذکر مؤمنان «۳» ایشان بگفت و آنچه ایشان را خواهد بودن از ثواب ذکر کافران و وعید و عقاب ایشان بگفت تا بطریق الخوف و الرجاء و التَّریب و التَّریب مکلفان را تحریض کرده باشد. آنچه تکذیب با کفر مقرون کرد که اگر چه کفر به چند طریق [باشد] «۴» کفر ایشان تکذیب رسول بود - علیه السلام - و تکذیب قرآن، و دگر «۵» آن که چون آیت در صفت ایشان بود و ایشان جامع بودند هر دو را ایشان را به هر دو وصف کرد امّا بر عموم گفت تا ایشان و جز ایشان داخل باشند در آن وعید و دیگران را نیز لطف باشد. أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ، ایشان اهل دوزخند، و «جحیم» فعلی باشد به معنی مفعول و جحیم شدت ایقاد نار باشد، قال الشاعر:

و الحرب لا یبقی لجا حمها التَّخِیل و المراح

و در قرآن مراد به جحیم در که و نام «۶» دوزخ است، و او اسمی علم است با لام که در او باشد «۷» کَالنَّجْمِ لِلْثَرَا کَانَهُ «۸» علم له.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ - الاية، مفسران گفتند:

سبب نزول «۹» آیت آن بود که چون رسول - علیه السلام - با صحابه وصف قیامت بکرد و

(۱). آف: پاداش.

(۲). مج، مت، وز، لت: بود.

(۳). مج، مت، وز: مؤمنانشان.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۵). مج، مت، وز، لت: ذکر.

(۶). آف او.

(۷). مج، مت، وز، لت: شده است.

(۸). مج، مت، وز، لت: فائده. [.....]

(۹). مج، مت، وز اینکه.

صفحه: ۱۱۴

اهوال او و دوزخ و عقاب او و شدت او بر گناهکاران جماعتی از صحابه بیامدند و در سرای عثمان بن مظعون بنشستند و گفتند ایشان ده کس بودند: علی بو طالب «۱» بود و ابو بکر و عبد الله مسعود و عبد الله عمر و ابو ذر غفاری و سالم، مولای حذیفه «۲» و مقداد بن الاسود و سلمان پارسی و معقل بن مقرن، و اتفاق کردند بر آن که به روز روزه نگشایند و به شب هیچ نیاسایند و بر بستر نخسبند و گوشت نخورند «۳» و چربوا «۴» نخورند و گرد زنان نگردند و طیب به بوی باز نگیرند و پلاس پوشند و دنیا کلی «۵» ترک

کنند و در زمین سیاحت کنند و طریقه رهبان گیرند و خویشان خاصی کنند. اگر اینکه خیر «۶» درست باشد اینکه خیر در حق اینکه مذکوران ممکن است مگر در حق امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - که به او لایق نیست و زهد و عبادت او به اینکه چیزها بیش از اینکه بود، و چون در حق او عصمت درست شد و رای آن چیزی دیگر نباشد اینکه خیر به رسول - علیه السّلام - رسید برخاست «۷» و به خانه عثمان مظعون آمد ایشان از آن جا رفته بودند «۸» اهلش را گفت - امّ حکیم را - که: یا امّ حکیم، حدیثی چنین از جماعتی به من رسانیدن چنین است که مرا گفتند یا نه، او نخواست که با رسول دروغ گوید و نخواست که سرّی که شوهر او را در خانه بود «۹» افشا کند، گفت: یا رسول الله اگر عثمان با تو چیزی گفته است چنان است که او گفت. رسول - علیه السّلام - باز گشت، چون عثمان مظعون باز آمد «۱۰» او را گفت: رسول خدای آن جا بود و چنین سخنی گفت، عثمان برخاست «۱۱» پیش رسول - علیه السّلام - شد، و آن جماعت با پیش رسول - علیه السّلام - شدند، رسول - علیه السّلام - گفت: اینکه که از شما مرا گفته‌اند درست است! [۲۸- پ]

گفتند: بلی یا رسول الله، و ما اردنا الاّ الخیر، و ما جز خیر نخواستیم، رسول - علیه السّلام - گفت: مرا آن نفرموده‌اند «۱۲»، گفت: بدانی که نفس

- (۱). آج، لب: علی بن ابو طالب.
- (۲). معج، مت، وز: مولای ابی حذیفه.
- (۳). آف: نخرند.
- (۴). وز: چربو، آج، لب، لت: چربی.
- (۵). معج، مت، وز، لت: بکلی.
- (۶). معج، مت، وز، لت، مر: حدیث.
- (۷). آج، لب: برخواست.
- (۸). معج، مت، وز: برفته بودند.
- (۹). معج، مت، وز، لت، مر: گفته باشد.
- (۱۰). معج، مت، وز زن.
- (۱۱-۱۲). معج، مت، وز، لت، مر: آنکه.

صفحه: ۱۱۵

شما را بر شما حقّی هست، حقّ او رها مکن «۱» روزه دارید و روزه گشایید و نماز کنید و نیز بخشید که من گاه روزه دارم و گاه ندارم و نماز کنم و بخشیم و گوشت «۲» و جربو «۳» خورم و با زنان خلوت کنم و سنّت و طریقت من اینکه است، و من رغب عن سنّتی فلیس منّی

، هر که از سنّت من رغبت بگرداند «۴» از من نیست. آنکه جمع کرد قوم را و خطبه کرد «۵» و گفت:

ما بال اقوام

، چه بوده است مردمانی را که زنان «۶» بر خود حرام کرده‌اند و طعامهای لذیذ و بوی خوش و خواب و سایر مشتهیات، امّا «۷» شما را نمی‌فرمایم که چون زهاد ترسایان باشید، چه از دین من ترک لحم نیست و تحریم زنان و نه اتّخاذ صوامع، و سیاحت امت من روزه

است و رهبانیت ایشان جهاد است، خدای را پرستی «۸» و شرک میارید به او و حج کنید و عمره کنید و نماز به پای دارید و روزه دارید ماه رمضان و بر استدامت «۹» باشید آنان که از پیش شما بودند بتشدید هلاک شدند که بر خود سخت بکردند، خدای بر ایشان سخت کرد، اینان که امروز در دیرها و صومعه‌ها اند «۱۰» بقایای ایشان اند «۱۱»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. زید اسلم «۱۲» روایت کند که عبد الله رواحه را مردی «۱۳» مهمانی آمد: عبد الله رواحه مشغول شد به شغلی، به وقت شام مهمان را طعام ندادند. او در آمد، گفت: مهمان را طعام دادی! گفت: نه، گفت: چرا! گفت: به انتظار تو. او گفت: مهمان را طعام ندادی به انتظار من؟ اینکه طعام بر من حرام است، زن نیز گفت: بر من حرام است. مهمان نیز گفت: بر من حرام است. همه بنشستند «۱۴» طعام در پیش نهاده نمی‌خوردند. عبد الله رواحه چون آن دید دست بیازید و گفت: «بسم الله» و طعام پیش گرفت و «۱۵» بخورد و مهمان را داد «۱۶» و اهل او نیز بخوردند «۱۷».

(۱). مج، مت، وز، آج، لب: رها مکنید.

(۲). مج، مت، وز، مر خورم. [.....]

(۳). مج، مت، بم، آف: چربوا، آج، لب: چربی.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: رغبت کند از.

(۵). وز، لت: خطبه‌ای کرد.

(۶). وز، لت، مر را.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر من.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: پرستید.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: استقامت.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: مانده‌اند.

(۱۱). اساس: ایشان‌ند، مج، مت، وز: مانده‌اند.

(۱۲). لت: زید بن اسلم.

(۱۳). مج، مت، وز به.

(۱۴). مج، مت، و زمان و.

(۱۵-۱۷). مج، مت، وز، لت طعام.

(۱۶). مج، مت، وز، لت: بداد. [.....]

صفحه: ۱۱۶

بر دگر روز پیامد «۱» رسول را- علیه السلام- خبر داد، رسول- علیه السلام- گفت:

صواب کردی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

عکرمه روایت کرد از عبد الله عتّاس که گفت: مردی نزدیک «۲» رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ من دوش، پاره‌ای گوشت بخوردم در میانه شب مرا انتشار رنجه داشت، من گوشت بر خویشتن حرام کردم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ، خدای تعالی خطاب کرد با مؤمنان و گفت: ای گرویدگان «۳» و تصدیق کنندگان، حرام



مکنید بر خود ملاذ و مشتهیات که خدای تعالی شما را حلال کرده است و مطاعم و مشارب و ملابس و مناکح و انواع آنچه به او انتفاع بگیرند» (۴)، چه تحریم و تحلیل تابع مصالح بود» (۵) آن داند که عواقب داند عالم الذّات داند، پس تحریم و تحلیل نه کار شماسست کار خدای است، و اگر کسی گوید: [طعامی حلال را یا جامه حلال را یا جز آن که بر من حرام است حرام نشود بر او و بنزدیک ما چه آنچه خدای تعالی حلال کرده باشد به تحریم محرمی حرام نشود] (۶) و اگر کسی (۷) گوید: زن حلال خود را که انت علی حرام، تو بر من حرامی بنزدیک ما حرام نشود و طلاق نباشد و هیچ لازم نیاید جز توبه. و بنزدیک فقها اینکه لفظ از کنایات طلاق است و به او یک طلاق برافتد، و بنزدیک ما به کنایت طلاق واقع نباشد» (۸). وَ لَا تَعْتَدُوا، و ظلم مکنید. بعضی گفتند: مراد آن است که تعدی مکنید از حلال به حرام، بعضی دگر گفتند: مراد به اعتدا آن است که در اینکه معنی غلوا» (۹) مکنید به خویشتن خصی» (۱۰) کردن که خدای تعالی دوست ندارد آنان را که اعتدا و اسراف و غلوا» (۱۱) کنند.

وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا، صورت صورت امر است و مراد به اباحت.

و حدّ روزی هر چیزی باشد که حی [۲۹-پ]

را» (۱۲) بود که به آن منتفع شود و کسی را

- (۱). مج، مت، وز، لت، مر و.
- (۲). مج، مت، وز، لت، مر: بنزدیک.
- (۳). مج، مت، وز، لت: گروندگان.
- (۴). مج، مت، وز: برگیرند.
- (۵). مج، مت، وز، لت، مر مصالح.
- (۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.
- (۷). مج، مت، وز، لت: مردی.
- (۸). آف، آن: نشود.
- (۹-۱۱). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت: غلوا.
- (۱۰). مج، مت، وز، لت: بکردن.
- (۱۲). آج، لب روا.

صفحه : ۱۱۷

نبود که او را از آن منع» (۱) و بر اینکه قاعده حرام روزی نبود برای آن که خدای تعالی ما را منع کرده است از حرام و تناول آن و تصرّف در آن و روزی آن است که ما را اطلاق کرد و مباح گردانید. و «اباحت» خلاف منع و حظر باشد. دگر [مدح]» (۲) کرد آنان را» (۳) از روزی خدای انفاق کنند که: وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (۴)، و ذمّ و وعید کرد آنان را که حرام خوردند و تعاطی کنند و یک چیز را بر او ممدوح و مذموم نباشد، و قوله: حَلَالًا طَيِّبًا، نصب او بر حال است از مفعول و حق تعالی که ما را مباح کرد خوردن روزی بقید حلال و طیب مقید کرد باید تا حرام و خبیث از او خارج باشد تا فایده بود آن را. دگر آن که حال در کلام عرب هیأت فاعل یا مفعول به باشد. اگر کسی گوید غلام» (۵) را که: اضرب فلانا مجرّدا من ثیابه، فلان کس را بزن در آن حال که مجرّد» (۶) باشد از جامه چنان که امثال امر واجب باشد از ضرب، مراعات حال واجب باشد از برهنگی» (۷) مضروب از جامه» (۸) و الّا در هر

یکی از آنان که خلاف کند عصیان کرده باشد، خدای تعالی گفت: روزیهای حلال بر خویشتن حرام مکنید و در آنچه حلال است بر شما نیز اسراف مکنید، و از آنچه بر شما روزی کردم که حلال و پاکیزه است از آن خورید. وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ، و بترسی «۹» از آن خدایی که به او ایمان دارید یعنی از معاصی او پرهیزید تا از عذاب او رستگاری یابید «۱۰».

عایشه روایت کرد که: رسول- علیه السلام- مرغان «۱۱» بریان خوردی و پالوده و حلوا دوست داشتی و گفتی: ان المؤمن حلوا يحب الحلاوة

، و گفتی: در شکم مؤمن زاویه است و آن را بر نکند مگر شیرینی.

و روایت است که: حسن بصری یک روز پالوده می خورد، فرقد السبخی در

(۱). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر منع کند.

(۲-۳). اساس: ندارد از مج افزوده شد.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۳. [.....]

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: غلامش.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: تجرد.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: برهنه.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: ثياب.

(۹). بترسی / بترسید.

(۱۰). لب: یابند.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: مرغ.

صفحه : ۱۱۸

نزدیک او شد. حسن «۱» گفت: چه گویی اینکه را! گفت: من دوست ندارم اینکه را و آن را که اینکه خورد. حسن گفت: یا سبحان الله لعاب التحل بلباب البرّ مع سمن البقر هل بعینه مسلم. و مردی بنزدیک حسن آمد و گفت: مرا همسایه است که پالوده نخورد، گفت: چرا! گفت: می گوید شکرش نتوانم گزاردن، حسن گفت: آب سرد خورد! گفت: بلی، گفت: همسایه جاهل است، نمی داند که نعمت خدا به آب سرد بر ما بیشتر است که به پالوده. قوله تعالی «۲»:

[سوره المائدة (۵): آیات ۸۹ تا ۱۰۰]

[اشاره]

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ (۹۰) إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۹۲) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَلْوَتْكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۴) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدِيًّا بِالْبَلْحِ الْكَعْبِيُّ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۹۵) أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶) جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالنَّهْيَ وَالْقَلْبَةَ الذِّكْرَ لِيَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷) اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸) مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۹۹) قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰)

[۳۹-پ]

### [ترجمه]

نگیرد خدای، شما را به بازی در سوگندهاتان و لکن بگیرد شما را به آنچه ببندی (۳) سوگند، کفارتش طعام دادن ده درویش باشد از میانه‌ترین آنچه شما دهید اهلتان را یا جامه ایشان یا [آزاد کردن] (۴) گردنی هر که نیابد روزه سه روز آن کفارت سوگندتان است چون سوگند خوری و نگاه داری (۵) سوگندهاتان چنین بیان کند خدا شما را آیات او تا همانا (۶) شما شکر کنی (۷). ای آنان که ایمان آوردی می و قمار و بتان نصب کرده و تیرهای قمار پلیدی است از کار شیطان (۸)، پرهیزی (۹) از او تا همانا شما فلاح یابید.

(۱). مج، مت، وز، لت را.

(۲). مج، مت، وز، لت: عزّ و علا.

(۳). مج، مت، وز، لت: ببندید.

(۴). اساس ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۵). نگاه داری / نگاه دارید.

(۶). اساس با، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۷). شکر کنی / شکر کنید. [...]

(۸). مج، مت، وز، لت: دیو.

(۹). پرهیزی / پرهیزید.

صفحه : ۱۱۹

می‌خواهند دیو که و افکند (۱) میان شما دشمنی و بریدن در می (۲) و قمار و باز دارد شما را از نام خدای و از نماز، شما باز خواهی

ایستاد» (۳)!

فرمان خدای برید و فرمان رسول» (۴) و پرهیزید اگر پشت برکنید بدانید که بر پیغمبر ما رسانیدن روشن» (۵) است. نیست بر آن که بگرویدند» (۶) و نیکوکاری» (۷) کردند بزه» (۸) در آنچه خوردند» (۹) چون پرهیزند» (۱۰) و ایمان آرند و کار نیکو» (۱۱) کنند پس پرهیزند» (۱۲) و ایمان آرند» (۱۳) پس پرهیزند» (۱۴) و نیکویی کنند» (۱۵) و خدای دوست دارد نیکو کاران را [۳۰-ر]. ای آنان که ایمان آورده‌اید» (۱۶) بیازماید شما را خدای به چیزی از صید دریابد دستهای! شما و نیزه‌های شما را تا بداند خدای که کیست که ترسد» (۱۷) از او در پوشیدگی هر که تعدی کند پس از آن او را عذابی بود سخت.

(۱). مج، مت، وز، لت: درافکند.

(۲). آج، لب: خمر.

(۳). مج، مت: ایستادن.

(۴). مج، مت، آج، لب، لت: پیغمبر، وز: پیغامبر.

(۵). آج، لب: ظاهر، لت: روشنی.

(۶). مج، مت: ایمان آرند، وز، آج، لب، لت: ایمان آوردند.

(۷). مج، مت، وز، لت: کار نکو، آج، لب: کارهای نیکو.

(۸). لت: بزه‌ای.

(۹). وز، مت، لت: خورند، آج، لب: تناول کنند. (۱۴-۱۲-۱۰). مج، مت، وز، لت: بترسند.

(۱۱). مج، مت، وز: نیک.

(۱۳). مج، مت، وز، لت: ایمان آرند. [...]

(۱۵). مج، مت، وز، لت: کنند.

(۱۶). مج، مت، آج، لب، لت: آوردید.

(۱۷). لت: ترسند.

صفحه : ۱۲۰

ای آنان که ایمان آورده‌اید» (۱) مکشی» (۲) صید» (۳) و شما» (۴) محرم باشید و هر که کشد» (۵) از شما بقصد و عمد پاداشت مانند آنچه کشته باشد» (۶) از شتر» (۷) که حکم کند به او دو عدل» (۸) از شما هدیه رسنده» (۹) به خانه خدا یا کفاره طعام درویشان یا بازگردانیدن آن با روزه تا بچشد و بال گرانی کارش عفو کرد خدا از آنچه گذشت، و هر که با سر آن شود کینه کشد خدای از او و خدای غالب است و کینه کش.

حلال کردند شما را صید دریا و طعامش تا زاد بود شما را و زاد روند» (۱۰) گان را و حرام کردند بر شما شکار بیابان ما دام تا محرم باشی» (۱۱) و پرهیزی» (۱۲) از خدای آن که» (۱۳) او جمع کننده است شما را.

[۳۰-پ]

کرد خدا خانه خود را خانه حرام خانه» (۱۴) استادن مردمان و ماه حرام و آنچه به خانه او برند و شتران نعل در گردن افکنده» (۱۵) تا» (۱۶) بدانی» (۱۷) که خدای داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین» (۱۸)، و خدا به همه چیزی داناست.

- (۱). لت: بگرویده‌اید.
- (۲). معج، مت، وز، آج، لب، لت: مکشید/ مکشی.
- (۳). آج، لب: شکاری.
- (۴). معج، مت، وز، لت: در آن حال که، آج، لب: و حال آن که.
- (۵). معج، مت، وز، لت: بکشد.
- (۶). آج، لب: کشت، لت: کشته باشند.
- (۷). اساس: شیر، با توجه به معج تصحیح شد.
- (۸). آج، لب: دو خداوند، لت: ذو عدل.
- (۹). معج، مت، وز، لت: رسیده.
- (۱۰). معج، مت، وز ره.
- (۱۱). معج، مت، وز، لت: باشید. [.....]
- (۱۲). معج، مت، وز، لت: بترسید، آن: بپرهیزید.
- (۱۳). معج، مت، وز، لت با.
- (۱۴). معج، مت، وز: جای.
- (۱۵). معج، مت، وز، لت: کرده.
- (۱۶). معج، مت، وز، لت آن به آن است که.
- (۱۷). معج، مت، وز، لت: بدانید.
- (۱۸). معج، مت، وز، لت است.

صفحه: ۱۲۱

بدان «۱» که خدای سخت عقوبت است و خدای آمرزنده و بخشاینده است.

نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن و خدا می‌داند آنچه پیدا کنی «۲» و آنچه پنهان کنی «۳».

«۴»

بگو راست نباشد پلید و پاک و اگر چه به تعجب «۵» آرد تو «۶» را بسیاری پلید بترسید از خدای ای خداوندان خرد «۷» ها تا همانا فلاح یابید.

قوله تعالی: لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ - الآية، در سبب نزول اینکه آیت خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: سبب «۸» آن بود که چون آن قوم آن چیزها بر خویشتن حرام کردند که گفتیم و بر آن سوگند خوردند، رسول - علیه السلام - ایشان را از آن منع کرد، ایشان گفتند: یا رسول الله؟ سمیع و مطیعیم فرمان تو را «۹» اما با سوگند چه کنیم خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و این زید گفت: در عبد الله رواجه آمد و مهمان او چون سوگند خوردند - چنان که قصه ایشان «۱۰» برفت. حق تعالی اگر چه آیتی در حق شخصی یا قومی بفرستد در حادثه‌ای «۱۱» از حوادث چون در آن حکمی شرعی باشد دیگران در آن حکم مشارک‌اند «۱۲» با «۱۳» او در مثل آن «۱۴» حادثه، گفت: خدای تعالی شما را که مؤمنانید «۱۵» نمی‌گیرد و مؤاخذه و عقوبت نمی‌کند به بازی در سوگندتان و سوگند لغو آن باشد که در خلال «۱۶» حدیث بر زبان ایشان می‌رود: و «لا و الله» و «بلی و الله»،

- (۱). مج، مت، وز، لت، آج، لب: بدانید.
- (۲-۳). مج، مت، وز، لت: کنید.
- (۴). آج، لب صدق الله العظيم.
- (۵). مج، مت، وز، لت: عجب.
- (۶-۹). اساس و دیگر نسخه بدلها، تو را.
- (۷). مج، مت، وز، لت: عقلها.
- (۸). آن نزول آیه. [.....]
- (۱۰). مج، مت، وز در آیات متقدم.
- (۱۱). اساس: حادثه.
- (۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: مشارک باشند، آج، لب، مشارک‌اند.
- (۱۳). آن: به.
- (۱۴). لب: او.
- (۱۵). آن: مومنان‌اید.
- (۱۶). لب، بم، آف، آن: خلاف.

صفحه : ۱۲۲

بی آن که در دل دارند و عزم نیت کرده باشند «۱» و اینکه قول بیشتر مفسران «۲» است. و روایت کردند «۳» از باقر و صادق - علیهما السلام - و حسن بصری گفت و ابو مالک که: سوگند لغو آن باشد که خداوندش چنان گمان برد که آن صواب است و راست است. و در سوگند لغو کفارت واجب نباشد بنزدیک ما، و بیشتر فقها و مفسران، و ابراهیم نخعی گفت: کفارت واجب بود در او. و اصل «لغو» در لغت کلامی باشد «۴» که در او فایده‌ای نبود، یقال: لغا فی کلامه لغوا و الغیت الشیء اذا اهملته و الالغاء نقیض الإعمال، و لغو گویند [۳۱-ر]

آن را که در شمار نبود، قال الشاعر: «۵»

او مائه يجعل اولادها لغوا و عرض المائة الجلمد

یعنی لا يعتد اولادها فی الدیة و لا يعتد «۶» بها لصغر سنّها. و لکن یؤاخذکم بما عقّدتم الأیمان، و لکن شما را به آن گیرد که سوگند بندی به عقد دل بر او بنیت. ابن عامر خواند: «عاقدم» بالالف، و معنی هم آن باشد که عقّدتم بتشدید، برای آن که فاعل و فعل به یک معنی آمد «۷» فی قولهم: ضاعف و ضعّف و باعد و بعد، و در قرآن هر دو خواندند فی قوله: رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا «۸»، و بعید. و حمزه و کسایی و ابو بکر عن عاصم خواندند «۹»: عقدم، بتخفیف «قاف» من العقد و هذا علی وجهه و ظاهره، مراد عقد دل باشد نیت «۱۰» بر سوگند، و باقی قرآ خواندند: عقّدتم بتشدید قاف من التعقید، و جماعتی مفسران از اینکه قراء امتناع کردند چون طبری و ابو عبیده «۱۱» و جز ایشان گفتند: برای آن که تفعیل تکثیر فعل باشد، و بر اینکه قاعده لازم آید که آن کس که او یک بار سوگند خورد او را کفارت لازم نبود تا مکرر نکند چند بارها، و اینکه خلاف اجماع است و اینکه خطاست برای آن که تفعیل را مراد به او نه تکرار است اینکه جا آنما

(۱). اساس: باشد، با توجه به آج تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز آن.

(۳). آج، لب، لت: روایت کرده‌اند.

(۴). آج، لب: بود.

(۵). مج، مت، وز شعر.

(۶). مج: ولا تعتدّ.

(۷). مر: اند. [...]

(۸). سوره سبا (۳۴) آیه ۱۹.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: خواند.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بنیته.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: ابو عیید.

صفحه: ۱۲۳

مراد تشدید و تغلیظ است، کالتّعقید فی العقد للخیل «۱» اذا شدّد عقده، معنی آن است که سوگند خورد به زبان و به دل تا مفارق باشد سوگند لغو را، و ابو علی فارسی گفت:

تفعیل برای آن است اینکه جا که خطاب با جمله مکلفان است چون فعل ایشان بسیار است به لفظ فعل گفت از بنای تفعیل، و مثاله قوله: وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ «۲»، چون درها گفت از بنای تفعیل گفت، و اگر یک در بودی اغلقت گفتی. و ممکن باشد حمل کردن غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ «۳»، را بر تأکید و مبالغه تا معنی آن باشد که درها سخت استوار کرد «۴»، دگر گفت: فعل به معنی فاعل آمده است اگر بر آن عمل کنند «۵» تا لازم نیاید که کفّاره آن جا واجب بود که تکرار سوگند باشد. اگر گویند: فاعل «۶» از میان دو کس باشد و بر اینکه قول «۷» و بر قراءت ابن عامر لازم آید که آن کس که او سوگند «۸» ی خورد در کاری که او مختص باشد و دیگری با او سوگند نخورد او را کفّاره لازم نیاید، گوئیم: اینکه لازم نیست برای آن که فاعل بسیار بود که نه از میان دو کس باشد چنان که طارقت النعل و عافاه الله و عاقبت اللصّ:

علی بن الحسین المغربي گفت: تشدید را فایده نیکو «۹» هست، و آن آن است که تا معلوم شود که آن کس که او اند «۱۰» بار بر یک خبر سوگند خورد گوید: و الله لافعلن کذا ثمّ و الله ثمّ و الله، او را بیشتر از یک کفّاره لازم نباشد و در اینکه خلاف است میان فقها و اینکه وجهی نیکوست و حقیقت عقد فی الخیل «۱۱» و العهد و الیمین باشد برای آن که مستعمل است در همه علی حدّ، واحد و ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند، قال الشّاعر: «۱۲»

قوم اذا عقدوا عقدا لجارهم شدوا العناج و شدوا فوّه الکربا  
و اعقدت العسل اذا جعلته منعقدا فهو معقد و عقید. اکنون بدان که سوگند منعقد

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: الحبل.

(۲-۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳.

- (۴). مج، مت: استوار باشد.  
 (۵). مج، مت، وز، آج، لت، مر: حمل کنند.  
 (۶). مج، مت: فعل.  
 (۷). مج، مت، وز قراءت.  
 (۸). مت: سوگند.  
 (۹). مج، مت، وز، لت، مر: نکو.  
 (۱۰). آج، در حاشیه: چند بار، آن: چند بار، بم، آف: دو ۱۱. مج، مت، وز، لب، لت، مر: الحبل. [...]  
 (۱۲). مج، مت، وز شعر.

صفحه : ۱۲۴

نباشد الاّ به نیت اّما چون گوید: اقسام او اقسام او حلفت یا چیزی که لفظ سوگند باشد آنگه گوید من اینکه سوگند نخواستم او را بر آن تصدیق کنند و آنچه میان او و خدا باشد خدای با او کند آنچه از او داند و شافعی گفت فیما بینه و بین الله قول او مقبول بود. اّما در حکم شرع در او دو قول «۱» است شافعی را و سوگند جز به خدای یا به نامی از نامهای خدا درست نباشد اّما چون گوید: قدره الله و علم الله و حیاة الله و مرادش قادری و عالمی و حیّی باشد سوگند باشد، و اگر مرادش اینکه معانی باشد که اشعری گوید اینکه سوگند نباشد و ابو حنیفه و اصحابش هم اینکه گفتند: و شافعی و اصحابش گفتند: سوگند باشد چون گوید: لعمر الله، و در دلش سوگند باشد سوگند بود و الاّ نباشد [و فقهای عراق هم اینکه گفتند] «۲»، و شافعی گفت: چون بر اطلاق گوید محتمل «۳» باشد احلف بالله و استعین بالله را و بر قول او اعتماد کنند اگر گوید سوگند [۳۱-پ]

خواستم یا نخواستم، چون گوید: الله بی حرف قسم سوگند نباشد بنزدیک ما و جمله فقها.  
 و ابو جعفر الاسترآبادی گفت: از اصحاب شافعی: سوگند باشد چون گوید حق الله سوگند نباشد سواء اگر قصد سوگند کند و اگر نه، و ابو حنیفه هم چنین گفت: و محمّد بن الحسن و شافعی و ابو یوسف گفتند: سوگند نباشد چون گوید حلفت و او احلف «۴» او اقسام و نگوید «بالله» یا نامی از نامهای خدا سوگند نباشد بنزدیک ما سواء اگر نیتش سوگند باشد و اگر نباشد، و شافعی هم اینکه گفت، و ابو حنیفه گفت:  
 سوگند باشد به نزدیک ما «۵»، و مالک گفت: اگر سوگند خواسته باشد سوگند بود و الاّ نبود چون گوید: اشهد بالله سوگند نباشد. و شافعی را در او دو قول است: یکی آن که اگر سوگند خواست سوگند باشد و اینکه مذهب ابو حنیفه است و یک قول چنان که گفتیم چون گوید اعزم بالله، سوگند

- 
- (۱). لب: اقوال.  
 (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.  
 (۳). مج: محمل.  
 (۴). مج، مت: حلفت، لت: احلفت.  
 (۵). مج، مت، وز، لت، مر به همه حال.



صفحه : ۱۲۵

نباشد، و شافعی گفت: اگر سوگند خواست باشد و الا نباشد اگر گوید به خدای بر تو و سوگند می‌دهم تو را به خدا اینکه سوگند نباشد به هیچ وجه، و شافعی گفت: اگر سوگند خواست باشد و الا نباشد و سوگند بر فعل غیر بنزدیک ما سوگند نباشد و بر آن کفاره نبود، و شافعی گفت: درست باشد اگر آن غیر بر آن کار کند او حانث نشود و اگر نکند حانث شود و بر او کفارت باشد. و احمد حنبل گفت: کفاره بر آن کس باشد که سوگند او دروغ کند یعنی آن غیر چون گوید «و الله»، سوگند باشد به همه حال و به ظاهر حکم سوگند بود آن را و اگر گوید: سوگند نخواستم از او قبول نکنند [و شافعی هم اینکه گفت جز که او گفت: اگر گوید سوگند نخواستم، از او قبول کنند] (۱) چون گوید علی عهد الله بنزدیک ما اینکه نذر باشد و چون خلاف کند بر (۲) کفارت نذر باشد و ابو حنیفه و مالک گفتند: سوگند باشد، و شافعی گفت: در عزم او نگرند اگر نیت سوگند داشت سوگند باشد و الا نباشد.

سوگند لغو آن باشد که زبانش به آن سابق شود بی قصد او گوید لا و الله و در دلش آن باشد که بلی «و الله» اینکه لغو باشد در او کفارت نبود شافعی هم اینکه گفت، و ابو حنیفه گفت: در او کفارت باشد، و مالک گفت: لغو الیمین سوگند غموس باشد، و آن آن باشد که بر ماضی سوگند خورد به دروغ بقصد، چنان که گوید: و الله لقد کان کذا، و دروغ باشد از حرج و اثم خالی نبود و بر او کفارت نباشد و ابو حنیفه گفت:

سوگند لغو (۳) آن باشد که بر ماضی سوگند خورد بحسب ظن خود چون پیدا شود که بخلاف آن است بر او کفارت نبود اگر بر محالی سوگند خورد که مقدور او نبود کفارت لازم نیاید او را و مذهب (۴) ابو حنیفه (۵) و شافعی آن است که در حال حانث شود (۶) و کفارتش لازم آید اگر گوید او جهود است یا ترساست یا از خدا بیزار است و مانند اینکه اگر فلان کار نکنم و نکند اینکه سوگند نباشد و به مخالفتش حانث نشود و کفارت واجب نبود بر او، و اینکه مذهب مالک است و شافعی و اوزاعی و لیث بن سعد و ثوری

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مع، مت، وز، لت، مر او.

(۳). مع، مت، وز، لت: لغو سوگند.

(۴). مع، مت: مذاهب.

(۵). لت: او.

(۶). مع، مت، وز: نشود.

صفحه : ۱۲۶

و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: چون خلاف کند حانث شود و بر او کفارت سوگند بود چون سوگند خورد که قبیح نکند (۱) و واجب نکند واجب آن باشد که قبیح نکند و واجب به جای آرد و بر او کفاره نباشد، و جمله فقها گفتند: بر او کفارت باشد سوگندی (۲) که بر ماضی خورد اگر بر نفی بود و اگر بر اثبات اگر عالم بود یا ساهی (۳) اگر راست بود یا دروغ منعقد نشود بر او کفارت نباشد و همچنین گفت [۳۲-ر]

مالک و لیث بن سعد (۴) و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و احمد و اسحاق، و مذهب شافعی آن است که: اگر راست خورد سوگند

بر او هیچ نیست و اگر دروغ بود و عالم باشد به آن کفّارت لازم آید، و اینکه مذهب اوزاعی است و عثمان البّتی و قول عطا و حکم است اگر سوگند خورد بر امری مستقبل آنکه خلاف کند آن را کفّاره واجب شود بر او بلا خلاف و اگر فراموش کند بر او کفّارت نباشد» (۵).

و شافعی را در او دو قول است، قوله: [فَكْفَارَتُهُ] «۶» فَكْفَارَتُهُ، محتمل است که راجع باشد الی احد ثلاثة اشياء یکی «ما» فی قوله: بِمَا «۷» بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ، سهام «۸» راجع باشد با حنث که کلام بر او دلیل می‌کند و قول اوّل درست است و آن قول حسن بصری است و شعبی و ابو مالک، و قوله: إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينٍ، ذکر مردان کرد، در مساکین و اگر چه باتفاق اگر به زنان دهد مجزی باشد برای تغلیب مذکر بر مؤنث، گفت: کفّارت آنچه او بسته باشد از سوگند آن بود که ده درویش را به عدد طعام دهد به قدر کفایت سیری ایشان. و اصحاب ما آن را حدی نهاندند به دو مدّ یا یک مدّ بقدر طاقت و مکنّت، اما هر یکی را اینکه قدر بدهد و اما مثل اینکه طعام حاضر کند و آن دو رطل و ربعی باشد هر یکی را. اگر دو مدّ دهد» (۹).

(۱). مج، مت، وز، مر: کند.

(۲). مج، مت، وز، مر: سوگند. [...]

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: ناسی.

(۴). مج، لت، مر: لیث سعد، مت: لیث و سعد.

(۵). مج، مت، وز بر او.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و قرآن مجید افزوده شد.

(۸). آف: سیوم.

(۹). مج، مت، وز، لت: بدهد.

صفحه : ۱۲۷

ضعف اینکه حاضر کند و ده درویش را بیارد تا بخورند و روا نباشد که نصیب ده کس از اینکه مقدار که گفتیم به کمتر از ده کس دهد بنزدیک ما و فقها خلاف کردند و اگر طعام ندارد بها بدهد روا باشد لما جاء فی الاخبار.

و شافعی گفت: هر درویشی را مدّی دهد به مدّ پیغامبر - صلی الله علیه و آله - و آن یک رطل باشد و ثلث و اینکه قول زید ثابت است، و عبد الله عیّاس و عبد الله عمر و سعید بن المسیب و القاسم و سالم و سلیمان بن یسار و عطا و حسن بصری «۱» تمسک کردند در اینکه باب به خیر ابو هریره که روایت کرد که «۲» مردی بنزدیک رسول آمد - علیه السلام - و گفت: یا رسول الله؟ من در روز ماه رمضان با حلال خود خلوت کردم «۳»، گفت برو برده‌ای آزاد کن، گفت: ندارم، گفت: برو دو ماه پیوسته روزه دار، گفت: نتوانم، گفت: شصت درویش را طعام ده. گفت از کجا آرم!

رسول - علیه السلام - بفرمود تا پانزده صاع خرما بیاورند «۴» و به او داد، گفت: اینکه به شصت درویش ده. گفت: و الله که در همه مدینه از ما درویشتر کس را نمی‌دانم.

گفت: برو و بر اهل خود نفقه کن و دگر مانند اینکه «۵» مکن. گفتند: جای حجّت در خبر آن است که پانزده «۶» صاع چون بر شصت درویش قسمت کنی هر یکی را مدّی رسد برای آن که صاعی چار مدّ باشد.

و ابو حنیفه گفت: اگر گندم خواهد دادن نیم صاع دهد و آن دو مدّ باشد و اگر جو و خرما و میویز «۷» خواهد دادن یک صاع کمتر

نشاید» (۸) و اینکه قول عمر است و عبد الله «۹» پسرش، و شعبی و نخعی و سعید جبیر و مجاهد و حکم «۱۰» و ضحاک «۱۱» تمسک کردند به حدیثی که روایت کردند که: و سقی پیش پیامبر آوردند او به مردی داد که بر او کفارتی واجب بود گفت: برو و اینکه به شصت درویش ده، و سقی شصت صاع

- (۱). مع، مت، وز و.
- (۲). مع، مت، وز: او گفت.
- (۳). مع، مت، وز، لت، مر: صحبت کردم.
- (۴). وز: بیاورند، آج، لب: آوردند.
- (۵). مع، مت، وز: آن.
- (۶). یازده/ پانزده.
- (۷). دیگر نسخه بدلها: مویز. [.....]
- (۸). مع، مت: نباشد.
- (۹). مع، مت: عبد الله عباس.
- (۱۰). لب: حکیم.
- (۱۱). وز و.

صفحه: ۱۲۸

باشد نصیب هر درویشی صاعی و محمد بن الکعب القرظی گفت: اینکه درویش را چندان بدهد که به چاشت و شام بخورند و اینکه یک روایت است از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و شریح گفت: باید تا نان خورش با «۱» آن باشد و بنزدیک ما نان خورش سه مرتبه دارد: برترین «۲» آن «۳» نان و گوشت باشد و میانه، نان و خل و زیت، و فروترین آن نان و نمک و بنزدیک شافعی قیمت آن نشاید داد نه در کفارات و نه در زکوات، بل آن جنس باید بعینه و بنزدیک ما و ابو حنیفه روا باشد، و بنزدیک شافعی جز به ده درویش نشاید دادن و بنزدیک ابو حنیفه بر یک درویش تکرار شاید کردن ده بار و بنزدیک ما [۳۲- پ]

با وجود ده کس به یک کس نشاید دادن و چون مستحق نباشد به یک کس شاید دادن جمله آن، و بنزدیک شافعی جز به آزادی مسلمان محتاج نشاید دادن، و بنزدیک ابو حنیفه به اهل ذمه شاید دادن، و مذهب ما موافق قول شافعی است در مسلمان «۴». فاما زکات باتفاق جز به مسلمان ظاهر ستر نشاید دادن و جز آن «۵» یک قسمت به مؤلفه قلوبهم دهند.

مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ، از میانه آنچه عادت باشد او را که به نفقه اهل خود کند.

عبد الله عمر و اسود و عبیده و شریح گفتند: مآدوم باید و افضل آن گوشت باشد و خرما و میانه زیت و سمن باشد. و ادون ملح باشد و اینکه موافق مذهب ماست. و بعضی دگر مفسران «۶» تفسیر اوسط بر بهتر دادن من قوله تعالی: أَوْسَطُهُمْ، ای خیرهم و أَعَدَّ لَهُمْ، و قوله: أُمَّةٌ وَسِيطًا، از بهینه آنچه عادت داری که به اهل خود دهی به قوت اگر شما را عادت در سرای نان گندمین باشد جوین به درویش نشاید دادن در کفاره.

و قولی دگر آن است که: أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ، فی القلّة و الکثرة علی حسب الیسار و العسر. و از صادق - علیه السلام - روایت کردند که او خواند: اهالیکم.

قوله: أَوْ كَسَوْتُهُمْ قراءت عامّه قراء كسر «كاف» است، و ابو عبد الرحمن السّلمی خواند:

(۱). مع، مت، وز: به.

(۲). مع، مت، وز: برتر.

(۳). مع، مت: آنان.

(۴). وز: مسلمانی.

(۵). مع، مت، وز یک.

(۶). لت: آن.

صفحه : ۱۲۹

«کسوت» به ضم «کاف» و هما لغتان، کالاسوه و الاسوه و الرّشوه و الرّشوه و سعید جبير خواند او کاسوتهم یعنی کسوه اهلک علما در «کسوت» خلاف کردند که مجزی باشد در کفاره. بعضی گفتند: یک جامه از آنچه نام کسوت بر آن افتد از پرهن «۱» یا ایزار پایا «۲» یا رداء «۳» یا گلیم یا دستار و اینکه قول عبد الله عباس است و حسن و حکم و مجاهد و عطا، و روایت کردند از باقر- علیه السّلام- و اینکه مذهب شافعی است، و بعضی دگر گفتند: جامه تمام باید که اندامش باز پوشد از پراهن و ایزار «۴» پای و اینکه مذهب ابو حنیفه است و گفت عمامه در اینکه معنی نیاید «۵»، و مذهب نخعی هم اینکه است و سعید بن المسیب هم اینکه گفت، و مذهب ما آن است که: با تمکین دو جامه باید از پراهن و ایزار و عند عسر و ضیق الید یکی روا باشد. شهر بن حوشب گفت: جامه باید که قیمتش پنج درم باشد أو تحریر رقبه، یا برده آزاد کند نزدیک ما برده باید صحیح، سالم از معایب اگر بزرگ باشد و اگر کوچک اگر مؤمن باشد و اگر کافر روا باشد و مؤمن فاضلتر باشد، و مذهب شافعی آن است که: در هیچ کفاره و نیز در وصیت برده الا مؤمن نباید «۶» و کافر مجزی نباشد، و ابو حنیفه موافقت کرد او را در قتل اما جز قتل کافر روا داشت. و شافعی تمسک کرد به خبری که مردی بیامد و گفت: یا رسول الله؟ اوجب من کفارتی بر خود واجب کرده‌ام، یعنی کاری کرده‌ام که کفاره هم واجب است به آن. رسول- علیه السّلام- گفت: برو و برده آزاد کن. برفت و برده عجمی بیاورد، رسول- علیه السّلام- او را به اشارت گفت: من ریّک، خدای تو کیست! به اشارتی که او بشناخت که او چه می گوید «۷»، او اشارت کرد با انگشت که یکی است، گفت: من کیستم! اشارت به آسمان کرد که یعنی رسول خدایی، رسول- علیه السّلام- گفت: آزادش کن که مؤمن است. و نیز روایت کرد که: زنی بیامد، گفت: یا رسول الله مادرم وصایت کرده است که برده‌ای آزاد کن برای من و من کنیزکی نوبی «۸» دارم، روا باشد که آزاد کنم!

(۱). لت: پراهن.

(۲). مع، مت، وز: لت: پای.

(۳). آج، لب: پرده.

(۴). وز، بم، آف: ازار. [.....]

(۵). آج، لب: نباید.

(۶). آج، لب: نباید.

(۷). مع، مت، وز: می گفت.

(۸). لب: ذمی.

صفحه : ۱۳۰

رسول- علیه السلام- گفت: بیارش، زن او را پیش رسول آورد، رسول گفت او را:

خدای تو کیست! گفت: خدای جهانیان. گفت: من کیستم. گفت: تو رسول خدایی، رسول- علیه السلام- گفت:

اعتقیها فأنها مؤمنه

، آزادش کن که مؤمنه است. و مکلف «۱» مخیر است در اینکه سه چیز برای او که «۲» «او» در خیر شک را باشد و در امر تخییر را،  
 یقول «۳»: خذ هذا او ذاک و اضرب زیدا او عمرا، مأمور مخیر باشد از میان هر دو و از دو گانه هر کدام که بستاند یا بزنند امثال  
 کرده باشد پس از آن «۴» ترتیب است که: فَمَنْ لَمْ [۳۳- ر]

یجد، هر که نیابد. فقها خلاف کردند در صفت آن کس که نیابد تا او را روزه داشتن روا باشد.

ابو حنیفه گفت: چون دویست درم دارد یا بیست دینار که نصاب اول زکات باشد او را روزه نباید داشتن که او واجد است اگر  
 یسار او کم از او «۵» باشد روزه اش روا باشد داشتن.

شافعی گفت: چون قوت آن روز و آن شب دارد برای خود و برای عیالش و چندانی «۶» زیاده باشد که طعام «۷» ده درویش بود او را  
 روزه نباید داشتن و اگر کم از اینکه باشد روزه دارد.

و بعضی فقها گفتند: چون چندانی دارد که با آن اطعام «۸» تواند کرد «۹» او را روزه نباید داشتن، و مذهب ما به مذهب شافعی  
 نزدیک است و روزه بنزدیک ما اینکه سه روز متتابع پیایی باید و جز چنین نباید.

و شافعی را دو قول است: یکی آن که پراکنده شاید و یکی آن که نباید و اینکه قول دوم مذهب ماست و مذهب ابو حنیفه و  
 ثوری و مزنی.

و در قراءت عبد الله مسعود و ابی کعب آن است که: ثلاثه ایام متتابعات است، و اینکه قول عبد الله عباس است و قتاده. و کفاره  
 بنزدیک ما پیش از حنث نباید و اگر

(۱). لب: تکلف.

(۲). آج، لب، آف: آن که.

(۳). لت: تقول.

(۴). معج، مت، وز، لت، مر: واجد.

(۵). معج، مت، وز، لت، مر: آن.

(۶). معج، مت، وز: چندان.

(۷). لت، مر: اطعام.

(۸). معج، مت، آف، لت: اطعام.

(۹). لت: تواند داد.

صفحه : ۱۳۱

کند مجزی نباشد بعد الحنث با سر باید گرفتن، و بنزدیک شافعی پیش از حنث روا باشد الاً روزه که آن از عبادت ابدان است و اینکه قول عمر است و عبد الله عمر و عایشه و عبد الله عباس و حسن بصری و ابن سیرین، و مذهب مالک و اوزاعی است و لیث و سعد و احمد و اسحاق، و مالک گفت: بتقدیم الصیام علی الحنث روا باشد.

و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: کفاره را سبب وجوب، حنث است تا حنث نباشد واجب نبود و فرق نکرد بین المال و النفس، و در زکات رواست که پیش از آن که واجب شود بدهند و در کفاره روا نیست، و مالک در زکات روا نداشت. و در کفاره روا داشت اعنی تقدیم و شافعی در هر دو تقدیم روا داشت و بنزدیک ما در هیچ دو تقدیم روا نباشد.

اکنون بدان که بنزدیک ما کفارات ثلث هر سه «۱» واجب است بر تخییر بر سییل بدل و بنزدیک فقها واجب یکی است نا معین و دلیل بر اینکه آن است که شرایع تابع مصلحت است و چنان که ممتنع نیست که مصلحت مکلف در امری معین باشد ممتنع نیست که مصلحت او در اموری باشد متساوی در باب صلاح که یقوم کل واحد منها «۲» مقام «۳» الا-خر. دلیل دیگر بر اینکه آن است که: به اتفاق، مکلف از اینکه سه هر کدام که بکند حکم حنث از او برخیزد و هر سه در اینکه حکم متساوی اند به اجماع محال باشد گفتن که با اینکه قضیه واجب یکی است و اینکه مناقضه باشد چه محال است که صفت فعل مختلف باشد و احکام یکی دلیل دیگر بر اینکه آن است که اگر واجب یکی بودی بایستی که مکلف را طریق بودی به تمیز واجب از ناواجب از اینکه سه گانه.

اگر گویند: به اینکه چه حاجت است که مکلف از اینکه سه گانه هر چه کند واجب کرده باشد! گوئیم: اینکه تصریح است به آن که هر سه واجب است. دلیل دیگر آن است که: اگر «۴» چنین بودی صحیح بودی «۵» گفتن که مکلف را نیست «۶» که از

(۱). آج، لب کفارت. [...]

(۲). اساس: منه، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

(۴). معج، مت، وز، لت نه.

(۵). معج، مت، وز، لت: نبودی.

(۶). معج، مت، وز، لت: هست.

صفحه : ۱۳۲

اینکه سه آن کند که خود خواهد، با جماع چنین است که او مخیر است بینها.

بدان که سوگند بر سه ضرب است: یکی آن که عقدش طاعت باشد و حلش معصیت چنان که سوگند خورد که خمر نخورد و معصیت نکند و نماز کند و طاعت کند اگر خلاف کند حانث شود کفارتش لازم آید بلا خلاف. دوم «۱»: عقدش معصیت باشد و حلش طاعت، چنان که گوید: و الله که نماز نکنم و روزه ندارم و خمر خورم و معصیت کنم چون خلاف کند کفاره واجب نیاید بنزدیک ما برای آن که حنث واجب است «۲» اینکه جا، و بنزدیک فقها کفاره واجب بود. و قسم سه ام «۳» آن است که: عقدش مباح باشد و حلش مباح چنان که گوید: و الله «۴» اینکه جامه در نپوشم [۳۳-پ]، و اینکه طعام نخورم، اگر خلاف کند کفارتش واجب بود بلا-خلاف بین الفقهاء. و بنزدیک ما نگاه کند اگر صلاح در آن باشد دینا او دنیا که خلاف کند و لا کفاره علیه، اما چون گوید: إن فعلت کذا فله علی کذا، اگر فلان خیر کنم خدای را بر من حج است یا روزه یا صد دینار یا مانند آن، چون آن کار بکند او را آن لازم باشد که گفته باشد. و بنزدیک بیشتر فقها بر او کفاره سوگند باشد، و بنزدیک ما اینکه سوگند نیست، بل نذر است به «۵» آن، وفا باید کردن، لقله تعالی: أوفوا «۶» ذلک کفاره أیمانکم، ذلک» اشارت است الی کل واحد من الاربع، گفت: اینکه

کفّاره» (۷) سوگندتان باشد. إِذَا حَلَفْتُمْ، چون سوگند خوری. در کلام محذوفی هست، و تقدیر آن است که: اِذَا حَلَفْتُمْ فَحَنَّتُمْ، و چنان که گفت: فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ، «۸» و المعنى فحلق «۹» علیه فدیة. وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ، و سوگندتان نگاه داری «۱۰» و بگراف سوگند مخورید «۱۱». یک معنی اینکه است که سوگند نگاه داری به آن که نخوری. قولی دیگر آن است که:

(۱). مع، مت، وز، لت آن که.

(۲). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر: واجب است.

(۳). اساس: سه، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مع، مت، وز، لت که.

(۵). اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۱.

(۷). دیگر نسخه بدلها، کفّارت.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

(۹). مع، مت، وز، آج، فعلیه. [.....]

(۱۰). آج، لب: داری / دارید.

(۱۱). مع، مت، وز، لت: مخوری.

صفحه : ۱۳۳

چون سوگند خورده باشی سوگند نگاه داری از حث [و اینکه قول اولیتر است برای آن که سوگند خوردن مباح است] اما در معصیت و آنچه حرام است حث است، و اینکه دلیل است بر آن که سوگند بر معصیت نیفتد برای آن که چون معنی آن باشد که سوگند نگاه دارند از حث] «۱» و از آن که دروغ شود اگر سوگند معصیت منعقد بودی اینکه امر بودی به اصرار بر معصیت، كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ چنين بيان كند خدا آیات خود که کرد و دیدی برای شما تا همانا شاکر باشی اینکه نعمت «۲» را که از جمله نعمتهای دینی است.

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ - الآية، آنچه «۳» تفسیر خمر و میسر بایست «۴» گفتن در سوره البقره باستقصا برفت و اینکه جا خبری چند بگویم «۵». که در وعید و مذمت خمر و شارب آن آمده است - و اگر چه اینکه جا نیز از اینکه معنی گفته‌ایم: عثمان عفان «۶» روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ الْخَمْرَ وَالْإِيمَانَ فِي جَوْفِ امْرِءٍ أَبَدًا

گفت: خدای تعالی جمع نکند ایمان و خمر در دل هیچ کس و معنی آن است که حکم نکند به ایمان هیچ شارب خمر چون خمر خورد و مستحل باشد آن را، و اینکه است تأویل هر خبر که آید متضمن آن که حکم شارب خمر چون حکم کافر کرده است، چنان که فرمود - علیه السلام:

شارب الخمر كعابد الوثن و مدمن الخمر كعابد الوثن

، یعنی اِذَا شَرِبَهَا مُسْتَحَلًّا لَهَا. و استحلال خمر و هر محزومی شرعی که باشد کفر است به اتفاق، و در اینکه خبر تأویل دگر روا باشد که گفت: شارب خمر چون بت پرست «۷» است، یعنی عقاب او بشدت و سختی چون عقاب وثن باش تشبیه از اینکه «۸» وجه [باشد

نه از وجه [۹] «دوم» (۱۰)، و نیز روا بود که تشبیه از آن وجه باشد که از او تیرا [۱۱] باید کردن [و با او مصافات و مخالفت و

(۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۲). مج، مت: نعمتها.

(۳). مج، مت، وز، آج، آف در.

(۴). مج، مت، لت، مر: باید.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بگوئیم.

(۶). اساس رضی الله عنه، آج، لب امیر المؤمنین.

(۷). آج، لب: باشد.

(۸). مت، وز از آن.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). اساس و دیگر نسخه بدلها: دوام، با توجه به آف تصحیح شد.

(۱۱). اساس: تبر، با توجه به مج تصحیح شد.

صفحه: ۱۳۴

مخالفت نباید کردن و از او هجران و کرانه باید گرفتن چنان که از عابد و ثن و واجب نباشد در دو چیز [۱] که یکی را به یکی تشبیه کنند که آن تشبیه از همه وجه باشد، بل از یک وجه روا باشد، نبینی که گوید: فلان کالأسد و کالبحر و کالبدر، و محال است [گفتن که اینکه تشبیهات هست الّا من وجه واحد، یکی از شجاعت و یکی از سخاوت و یکی از جمال، و از اینکه گذشته محال است] [۲] که گویند [۳]، همه چیز مشبه با مشبه به ماند. دگر آن که: بنزدیک ما عبادت و ثن کفر نیست، علامت کفر است، چه کفر از افعال قلوب باشد و افعال جوارح هیچ کفر نباشد. و روا بود که شرب خمر از بعضی مردمان در بعضی اوقات چنان افتد که علامت کفر باشد تا خبر بر ظاهر خود بود- و الله اعلم.

و عبد الله عمر روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او در دنیا خمر خورد، [و توبه نکند از آن در قیامت از خمر بهشت محروم باشد. عبد الله عباس و ابو هریره روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت هر که او خمر خورد در دنیا] [۴] خدای تعالی بفرماید در قیامت تا او را از زهر ماران و گردمان [۵] شربت دهند که چون بنزدیک دهن برد ناخورده [۶] گوشت رویش در آن جا افتد، و چون خورده باشد همه اعضای او از یکدیگر جدا شود و گوشت اندامش متناثر شود چون مرداری که سالها بر او بر آمده باشد و نتن و گندی از او پدید آمد که اهل جمع به آن رنجور شوند، آنگه بفرماید تا او را به دوزخ برند الا؟ و آن کس که خمر خورد و خمر فشارد یا فرماید فشردن [۷] و خمر فروشد و خرد [۸] و بردارد [۹] و آن که [۱۰] به خانه او برند [۱۱]، یا بفروشد [۱۲] و بهای آن خورد در اثم و بزه و عار آن [۳۴- ر]

راستند [۱۳]، و خدای تعالی از [او]

روزه و حج و عمره نپذیرد، و اگر بمیرد مصرّ بر آن توبه ناکرده حق است بر خدای تعالی که



(۱). اساس: ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۲). معج، وز، مت، آج، لب به.

(۳). معج، آج، لب، بم، آن، آف، مر: کژدمان.

(۴). مر: تا خورد.

(۵-۷). آج، لب: فرماید که فشارند.

(۸-۶). معج، وز، آج، لب، مت، مر: خورد.

(۹). معج، وز، مت، لت، مر: برگیرد.

(۱۰). معج، وز، آج، لب، مت، آن، لت، مر: آنگه.

(۱۱). اساس: براند.

(۱۲). آج، لب، آف: تا بفروشد، وز: یا بفروشد.

(۱۳). مر: برابرنند.

صفحه: ۱۳۵

به هر شربه «۱» او را شربه‌ای «۲» دهد از صدید دوزخ، الا «۳» و هر «۴» مسکر خمر است و هر خمر حرام است.

و عبد الله عمر گفت: گواهی دهم که شنیدم از رسول - علیه السلام - که می گفت:

«۵» لعن الله الخمر و شاربها و ساقیها و بايعها و مبتاعها و عاصرها و معتصرها و حاملها و المحمولة» الیه و آكل ثمنها

، در اینکه خبر ده کس را لعنت کرد خمر را اولاً و خورنده‌اش را و آن را که ساقی باشد «۷» و فروشنده را و خرنده را و فشارنده را

و آن را که فرماید فشاردن «۸» و آن را که بر گیرد و آن را که به خانه او برند و آن را که بهای او خورد.

و در خبری دیگر آمد: آن را که زر عرش کند «۹» برای خمر و آن را که بر خوانی نان خورد با آنان که خمر خواهند خوردند «۱۰».

و رسول - علیه السلام - گفت اجتناب کنید «۱۱» از خمر که «۱۲» کلید همه شرهاست و بدیها و امّ الخبایث است مادر همه

پلیدیهاست.

محمّد حنفیه روایت کرد از پدرش امیر المؤمنین علی - علیه السلام «۱۳» - که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او خمر خورد

پس «۱۴» آن که خدای تعالی حرام کرد آن را بر زبان من چون دختر خواهد به او ندهند و چون حدیث کند راستش ندارند و «۱۵»

چون شفاعت کند نپذیرند و او را بر هیچ امانت امین ندارند، و اگر کسی او را امین کند بر امانتی «۱۶» او آن را هلاک کند حق

است بر خدای تعالی که او را عوض ندهد «۱۷»، و قال بعضهم فی ذمّ الخمر:

(۱). آج، لب، آن، آف: شربت، مر: شربتی.

(۲). بم: شربت، مر: شربتی.

(۳). بم، آف: آلا.

(۴). اساس، بم، آن که، و ظاهرا زاید می نماید. [.....]

(۵). بم، آن: معصرها.

(۶). آج، لب، مر: و المحمول.

(۷). معج، وز، مت، مت و خمر به خورنده دهد.

- (۸). آج، لب، لت: فشردن.  
 (۹). مج، مت، وز، آج، لب، مر: غرس کند.  
 (۱۰). مج، مت، وز، مر: خوردن.  
 (۱۱). مج، مت، وز: کنی / کنید.  
 (۱۲). مج، مت، وز، لت، مر آن.  
 (۱۳). لت: روایت کند.  
 (۱۴). مج، مت، وز، لت، مر از.  
 (۱۵). لت فرمان نشنوند.  
 (۱۶). آج، لب، لت، مر: امانت.  
 (۱۷). مج، مت، وز: بدهد.

صفحه : ۱۳۶

ترکت التَّبید لاهل التَّبید و صرت حلیفا لمن عابه

شرابا یدتس عرض الفتی و یفتح للشر ابوابه

قوله: إِنَّمَا الْخَمْرُ، بیان کردیم که اصل خمر ستر و پوشیدن باشد «۱» و برای آن خمر خوانند آن را که با خمر، عقل مخامره و مخالطه کند باز پوشد آن را، و دخل فی خمار النَّاس إذا دخل فی سوادهم و خمیر گویند اینکه عجین را که باز پوشد «۲» تا بر آید، و خامره الحزن إذا خالطه مستترا فی قلبه، و الخمار المقنعة، و الخمار ما يأخذ من الصِّداع عقیب الخمر، و بر اینکه قیاس هر چه مستی کند از هر نوع که باشد آن را خمر خوانند و در تحت نهی آید.

وَالْمَيْسِرُ، نامی باشد جامع «۳» جمله انواع قمار را و آن را که در قمار شود [او را یسر خوانند و آن که در قمار نشود او را برم خوانند و باقر علیه السلام گفت همه انواع قمار در اینکه «۴» شود] «۵» تا بازی کردن کودکان به جوز و کعب و نرد و شطرنج «۶» همه در اینکه شود و اشتقاق او از تیسیر کار جزور باشد به اجتماع ایشان بر قمار بر او، «و الیسر، آسانی باشد و «عسر» دشواری، و «یسار» دست فراخی باشد [و یسار دست چپ باشد]

برای آن که چون به او استعانت کنند در کاری کار بر آید و خوار شود، و ذهب یسرة خلاف یمنة «۷».  
 و أنصاب، جمع نصب باشد و آن بتان باشند که آن «۸» را نصب کنند برای عبادت، و «نصب» رنج باشد و «نصاب» دسته کارد بود و نصب عداوت اظهار او باشد، قال الاعشی:

و «۹» ذَا النَّصْبِ الْمَنْصُوبِ لَا تَنْسَكُنَّهْ وَلَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ وَاللَّهُ فَاعْبُدَا  
 وَالْأَزْلَامُ، تیرهایی باشد که ایشان قمار بازند به آن واحدش زلم

(۱). آج، لب: بود. [.....]

- (۲). آج، لب که.
- (۳). آج، لب با.
- (۴). آج، لب او.
- (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۶). وز: شرنج.
- (۷). بم، آف: ثمنه.
- (۸). مج، مت، وز، لت: ایشان.
- (۹). بم، آف، آن: اذا.

صفحه : ۱۳۷

[و زلم] «۱»، باشد و نیز قرعه را که بگردانند بر او نوشته: «افعل و لا- تفعل»، آن را نیز از لام خوانند اصمعی گفت: ایشان اشتری بکشتندی و آن را بر بیست و هشت قسمت «۲» کردند ابو عمرو «۳» گفت: برده «۴» [قسمت] «۵» و ابو عبیده گفت: علم به عدد «۶» آن حاصل نیست و آن ده تیر باشد، هفت را نصیب باشد و آن «فد» است و «توام» و «رقیب» و «حلس» و «نافس» «۷» و «مسبل» «۸» و «معلی» و آن سه که آن را نصیب نباشد، «سفیح» «۹» و «منیح و وغد است».

رجس «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» پلیدی است از کار شیطان، و رجس و نجس، و رجز به معنی پلیدی باشد، و رجز به معنی عذاب آمد «۱۰» فی قوله: لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ اِی الْعِقَابِ «۱۱» و به معنی بتان آمد فی قوله: وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ، و رجس به معنی بتان آمد فی قوله: فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ «۱۲»، و الرَّجْسِ [۳۴- پ]

صوت الرَّعْدِ و سحاب را رجاس «۱۳» گویند «۱۴»:

كَلِّهْم جاس «۱۵» يسوق الرَّجْسَا

و قوله: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، اینکه جمله از کار شیطان است با آن که اینکه اجسام است و شیطان بر او قادر نباشد برای آن که مراد آن است تعاطی آن و استعمال آن «۱۶» به کار داشتن عمل «۱۷» شیطان است، و اینکه را دو معنی باشد: یکی آن که از جمله آن که شیطان کند و بر کار دارد و آن که اینکه کارها کند اقتدا به شیطان کرده باشد، یکی آن که به اغراء و اغواء و تزیین و امر شیطان باشد. فَاجْتَبُوهُ، آنگه امر کرد مکلفان را به

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۲). مج، مت، وز، لت: بگردندی.

(۳). آج، لب، بم، آف: عمر.

(۴). اساس: برده‌ای، با توجه به مج تصحیح شد.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد، آج، لب، لت گردندی.

(۶). اساس: بعد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۷). مج، مت، وز: ناقس.

- (۸). مج، مت، وز: مسئل.  
 (۹). مج، مت، وز: شفیح.  
 (۱۰). مج، مت، وز: آید، آف، آن: باشد.  
 (۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: العذاب.  
 (۱۲). سوره حج (۲۲) آیه ۳۰.  
 (۱۳). اساس: ارجاس، با توجه به مج تصحیح شد.  
 (۱۴). مج، مت، وز، مر قال الشاعر، شعر.  
 (۱۵). لسان العرب ج ۶ / ۹۵: رجاس.  
 (۱۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر و.  
 (۱۷). وز: عقل.

صفحه: ۱۳۸

اجتناب او و احتراز او یعنی از او دور شوید و در جانبی باشی از او، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، تا فلاح و ظفر یابید» (۱) به ثواب خدای تعالی چون برای خدای اجتناب کنید» (۲).

و در آیت چهار دلیل است بر تحریم خمر و اینکه چیزها یکی قوله: رجس، پلیدی است و پلیدی و نجاست به اتفاق حرام است. دگر: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، کار شیطان و اقتدا به شیطان و متابعت فرمان او حرام است. دگر: فَاجْتَنِبُوهُ، امر است به اجتناب و احتراز و امر از خدای تعالی بر سیبل و جوب باشد و از رسول - علیه السلام - چون مطلق باشد مگر که قرینه یا دلیلی بود یا برای دلیل حملش بر ندب کنند، دگر آن که: لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، و معنی آن که لکی تفلحوا، تا فلاح و ظفر و قوت» (۳) یابید به ثواب خدای و اینکه معلق بکرد به اجتناب اینکه چیزها.

قوله: إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ، آنگه حق تعالی آنچه قصد و مراد شیطان است در اغراء و اغواء مردم به اینکه چیزها، گفت: شیطان می خواهد که از میان شما دشمنی انگیزد و کینه نهد در خمر و قمار برای آن که همه آفت و شر در «۴» هر دو «۵» بسته است از عربده و معادات و دشمنی و خصومات و کینه کاری «۶» برای آن که در تعاطی خمر عقل زایل شود و همه آفات و فساد از زوال عقل تولد کند. از اینکه جا گفت - علیه السلام:

الخمير جماع الاثم والخمر امّ الخبائث.

و در «میسر» که قمار باشد خصومات و منازعات و حقد مقمور بر قمار چنان که معلوم و معهود است.

در سبب نزول آیت دو قول گفتند: یکی آن که سعد ابو وقاص با مردی انصاری خمر خوردند «۷» آنگه عربده افتاد ایشان را پیش از تحریم خمر. انصاری استخوان «۸» زبر «۹»

- (۱). مج، مت: ظفر یافتی.  
 (۲). مج، مت، وز: کنی / کنید.  
 (۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: فوز. [.....]  
 (۴). مر: بر.  
 (۵). مج، مت، وز: اینکه، مر: بر اینکه دو چیز.

(۶). مَج، وز، مت: کینه خدای.

(۷). مت: خوردندی.

(۸). مَج، مت، وز، مر از آن.

(۹). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، بجز مر که «زیر» خوانده می‌شود و اینکه ضبط نزدیک است به اصل عربی روایت در مجمع البیان (۳/ ۲۴۰) که: فاخذ الانصاری لحي جمل [استخوان زنج شتر]. بنابر اینکه منظور استخوان فک (بالا یا پایین) است، نه چنان که مرحوم دهخدا (حرف ز کلمه «زبر») به کسر «ز» خوانده است در مقابل درشت. در عربی کلمه «زفر» نیز به همین معنی است که احتمال دارد ضبط متن تحریفی از اینکه کلمه باشد.

صفحه: ۱۳۹

گوسفند بر سعد ابو وقاص زد و سر و روی او بشکست خدای تعالی اینکه آیت فرستاد:

[قول دگر آن است که چون خدای تعالی در باب خمر اینکه آیت فرستاد] «۱»: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ «۲» - الایه، جماعتی از خمر خوردن باز ایستادند و جماعتی هنوز می‌خوردند «۳». چون آیت آمد که لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُيَّكَارٍ، عند آن که بعضی صحابه چون خمر خورده بودند نماز کردند و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ «۴» برخواند و به جای لا أَعْبُدُ، اعبد برخواند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، مردم عند نماز کردن اجتناب می‌کردند. عمر خطاب گفت: بار خدایا؟ آنچه مراد توست در خمر و میسر با ما نمای «۵». خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و تحریم کلی را بیان فرمود، قوله: وَ يَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، و باز دارد شما را از یاد کرد «۶» خدا و نماز، چه با شرب خمر و اشتغال به قمار نماز و ذکر خدای «۷» راست نیاید. آنکه گفت: فَهَلْ أَنْتُمْ مُتَّبِعُونَ، شما باز خواهید ایستادن «۸» صورت استفهام است و مراد تهدید و وعید، گفت: شما بر آن هستی که از اینکه کار باز استید «۹»، و الا با شما آن کند که مستحق آن باشید از زجر و حد و تأدیب و عقوبت قیامت. [۳۵-ر].

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ، حق تعالی چون مکلفان را تحذیر کرد از خمر و قمار «۱۰» و نایشستی «۱۱» که در شرع بر ایشان حرام است. ایشان را فرمود تا در آن و جز آن طاعت خدا دارند و طاعت رسول. و غرض در جمع کردن «۱۲» طاعت خدا و طاعت رسول آن است تا بدانند که طاعت رسول در باب وجوب حکم طاعت خدا دارد، چه «۱۳» معنی طاعت رسول طاعت خدا باشد که رسول - علیه السلام - از خود نگوید، آنچه گوید. و

(۱). اساس، آج، لب، بم، آف، لت، آن: افتادگی دارد، از مَج آورده شد.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۹.

(۳). مَج، مت، وز: می‌خورند.

(۴). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱.

(۵). وز: نمایی.

(۶). مَج، مت، وز، لت، مر: ذکر.

(۷). وز: خدایی.

(۸). وز، لت: استادن. [...]

(۹). مَج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: ایستد.

(۱۰). مَج، مت، وز: قمر.

(۱۱). کذا در اساس و بم، مج: ناشاستی، دیگر نسخه بدلها: ناشایستی.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر میان.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر به.

صفحه : ۱۴۰

طاعت امتثال امر به اراده «۱» باشد. وَ احْذَرُوا، و حذر کنید. و «حذر» امتناع باشد از چیزی با قدرت بر آن از برای خوف ضرر، یعنی اوامر را امتثال کنید و از منهیات حذر کنید. فَبِأَن تَوَلَّيْتُمْ، اگر نکنی و نافرمانی کنی و پشت بر اوامر او کنی و روی در گردانی از فرمان او، بر رسول من بیشتر از بلاغی «۲» نباشد، که بگویند و برساند و اعلام کند از ثواب و عقاب به دست او چیزی نیست، آن به امر من است و به حکم من است. من جزا دهم آن «۳» را که از اوامر «۴» من اعراض کند.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ بَعْضُ مفسران گفتند از عبد الله عباس و انس «۵» مالک و براء بن عازب و مجاهد و قتاده و ضحاک سبب نزول آیت آن «۶» بود که چون تحریم خمر فرود آمد جماعتی «۷» صحابه گفتند: احوال برادران ما که پیش از اینکه «۸» رفتند و ایشان بر خمر خوردن بودند چه باشد! خدای تعالی آیت فرستاد و بیان کرد که آنان که تعاطی خمر کرده باشند پیش از تحریم آن بر ایشان حرجی و جناحی نیست، إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا، هر گاه که متقی باشند و از محرّمات اجتناب کرده باشند و ایمان داشته باشند و عمل صالح کرده.

اگر گویند: چرا تکرار کرد ذکر اتقا در آیت «۹»! گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که مراد و فایده مختلف است برای آن تکرار کرد مراد به اول اتقاء معاصی است [و به دوم استمرار و استدامت بر آن و به سهام اتقاء مظالم العباد. اینکه قول ابو علی است. گفت: نبینی که در اتقاء سهام که متعلق است] «۱۰» به معصیتی متعدی شرطی کرد از طاعتی عطف بر آن فی قوله: وَ أَحْسَنُوا، و اینکه تعلیل چیزی نیست برای آن که واجب نبود که حکم معطوف در جمیع احکام حکم معطوف علیه باشد تا در لزوم و تعدی متساوی باشند تا اگر کسی گویند: قام زید [و] «۱۱» ضرب غلامه

(۱). مج، مت، مر: یا ارادت، وز، لت: با ارادت.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر بین.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: آنان.

(۴). آف: امر.

(۵). مج، مت و.

(۶). مج، مت: اینکه.

(۷). آج، لب، لت از.

(۸). آج: ازین پیش.

(۹). مج، مت، وز، لت سه بار. [...]

(۱۰). اساس، بم، آف، آن: افتادگی دارد، از مج افزوده شد.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۴۱

خطا باشد یا «۱» مستقیم نبود، بل اینکه معنی در باب عطف معتبر نیست که عطف لازم بر متعدی و متعدی بر لازم می‌کنند، دگر آن که احسان هم لازم باشد و هم متعدی، نبینی آن را که او فعلی «۲» لازم بکند نکو باشد که او را گویند احسن و اجملت ای اتیت بهذا الفعل حسنا جمیلا و وجهی دگر در حسن تکرار آن است که روا بود که مراد به اتقاء اول اتقاء باشد از معاصی که در گذشته روزگار کرده باشند. نبینی که قولی آن است که سبب نزول آیت حدیث گذشتگان بود که خمر خورده بودند پیش تحریم او و به دوم، مراد اتقاء معاصی باشد در حال و به سهام «۳» مراد استقبال باشد.

و وجهی دگر آن است که: روا بود که مراد به اتقاء اول اتقاء مقبحات عقلی باشد و به دوم اتقاء مقبحات شرعی و به سهام «۴» اتقاء مقبحات متعدی از عقلی و شرعی.

اگر گویند: چه فایده «۵» است در اشتراط نفی جناح در آنچه ایشان خوردند به ایمان و عمل صالح چون مراد به اتقاء اجتناب قبایح باشد و مکلف اجتناب کند بر او حرج و جناح نباشد سواء اگر مؤمن بود و اگر کافر پس چنان می‌نماید که اینکه شرط لغو است! گوئیم، از اینکه دو جواب است: یکی آن که در کلام اضمار چیزی کنند که در ظاهر نیست، و گویند تقدیر آن است که: لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا و فی غیره إذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات، یا «۶» معنی [۳۵-پ]

آیت آن بود که هر کس که مؤمن باشد و عمل صالح کند بر او حرجی و جناحی نباشد در آنچه خورد و جز آن یا نفی جناح عام باشد بر جمله، چه اگر اینکه تقدیر «۷» نکنند روا بود که از اینکه وجه بر او جناح نباشد از وجهی دگر بر او جناح باشد از اخلال واجبی و تضييع فرضی. و وجه دوم آن بود که اتقاء و ایمان و عمل صالح [اگر چه شرط است به ظاهر گوئیم نه شرط حقیقی است و لکن عطف کرد آن را بر شرط با حکم او اعنی ایمان و عمل صالح] «۸» در باب وجوب و لزوم و

(۱). بم، آف، تا.

(۲). مج، مت: فعل.

(۳-۴). بم، آن: سیم: آف: سیوم.

(۵). مج، مت، وز: فایدت.

(۶). مج، مت، وز: تا.

(۷). مج، مت: تقریر.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

صفحه: ۱۴۲

تأکید حکم معطوف علیه باشد از اتقاء محارم و اینکه بر سبیل توسع و مجاز باشد و عدول از ظاهر.

در خبر است که: در عهد عمر خطاب «۱» مردی نام او قدامه بن مظعون خمر خورد و مست در بازار آمد او را بگرفتند و پیش عمر بردند «۲»، او را گفت: چرا خمر خوردی!

گفت: برای اینکه آیت که خدای گفت: لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا- الایه. عمر را شبهت «۳» حاصل شد در حد زدن «۴» و حد او در توقف نهاد. امیر المؤمنین علی را از «۵» حال خبر دادند «۶» به مسجد آمد و عمر را گفت: چرا قدامه مظعون را حد نزدی! گفت: او آیتی از قرآن آورد و اینکه آیه برخواند.

امیر المؤمنین «۷» گفت: او را پیش من آرید. قدامه را گفتند: همی چرا خمر خوردی!

گفت: ندانستم که حرام است، اینکه آیت نیارست خواندن. علی «۸» گفت اینکه را بگردانید «۹» بر مهاجر و انصار تا آیت تحریم «۱۰» کس بر اینکه خوانده است؟ جماعتی آمدند و گواهی دادند که او را تحریم خمر معلوم بود و بسیار شنیده است آیه تحریم خمر گفت: اینکه را ببری «۱۱» و حد زنی «۱۲» و آنکه توبه عرضه کنید بر او از آنچه گفت مرا اینکه خمر خوردن رواست اگر توبه کند رها کنید، و اگر توبه نکند گردش بزیند که مرتد است. قدامه گفت: توبه کردم، امیر المؤمنین گفت: ندانی که تو اهل اینکه آیت نئی که نه مؤمن هستی و نه متقی نه عامل صالح، آنکه چون خواستند که حد زنند او را در کمیت خلاف افتاد ایشان را هر کسی چیزی بگفت. گفتند رجوع هم به او باید کردن او را گفتند حدش چند زنیم! امیر المؤمنین گفت: هشتاد تازیانه، گفتند: چرا! گفت:

لأن الشارب اذا شرب سكر و اذا سكر هذى و اذا هذى افترى و حد المفترى ثمانون جلد  
برای آن که شارب چون خمر خورد مست شود و چون مست

(۱). اساس رضی الله عنه.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر عمر.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: شبهتی.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر او.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لب، مر اینکه. [.....]

(۶-۷). مج، مت، وز، لت، مر او.

(۸). بم، آف علیه السلام.

(۹). وز: بگردانند.

(۱۰). بم، آف چه.

(۱۱). مج، مت، وز، آف، لت، آن، مر: ببرید.

(۱۲). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت، آن: زیند، مر: بزیند.

صفحه : ۱۴۳

شود هذیان گوید و چون هذیان گوید فریه کند و چون فریه کند حد مفتری هشتاد تازیانه بود.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَلُونَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ - الآية. مفسران گفتند:

آیت در عام الحدیبه آمد آن سال که رسول - علیه السلام - منع کردند از آن که در مکه شوند خدای تعالی امتحان کرد مؤمنان را به صید و ایشان را فرمود که چون محرم باشید صید مکنید. ایشان دست کوتاه کردند از آن تا وحش از در خیمه‌هاشان در می‌شد و ایشان نیارستند دست به یکی باز نهادن. از میان مکه و مدینه می‌رفتند خری «۱» کوهی «۲» پیش آمد، مردی نام او ابو الیسر بن عمرو او را به نیزه بزد و بکشت مردم او را ملامت کردند و گفتند: در حال احرام «۳» صید بکشتی! او به نزدیک «۴» رسول آمد و اینکه حال بر رأی رسول عرضه کرد خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. خدای تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان گفت: ای گرویدگان، لَيَلُونَكُمْ اللَّهُ، خدای تعالی شما را ابتلا و آزمایش می‌کند به چیزی از صید. «لام» جواب قسمی مضمهر است و بلا و ابتلا و امتحان و اختبار نظایراند «۵»، و بیان کردیم در چند جایگاه «۶» معنی ابتلا از خدای تعالی رمانی گفت: ابتلا اظهار حال باطن باشد و بلا هم نعمت باشد و هم محنت و ابتلا به هر دو باشد بلی کهنگی باشد و قوله: بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ [۳۶- ر]



برای آن به چیزی از صید گفت و به جمله صید نگفت که صید بَر خواست دون صید بحر (۷)، و بعضی دگر گفتند: حال احرام خواست دون حال احلال، و «من» تبیین جنس راست. تَنَالَهُ (۸) اَیْدِیْکُمْ، عبد الله عَبَّاس گفت و مجاهد: بچه مرغ خواست و خایه مرغ و صید کوچک که آن را به دست بتوان گرفت (۹)، وَرِمَا حُكْم، و نیزه‌های شما، یعنی صید بزرگ که آن را به نیزه صید کنند، معلوم شده است که وحش حرم از

(۱). لب: خر.

(۲). آج: خرگوشی.

(۳). اساس: حرام.

(۴). آج، لب: پیش.

(۵). معج، مت، وز، لت، مر: است، آج، لب: آمد.

(۶). معج، مت: گاه.

(۷). آف: مجری.

(۸). اساس: تنالکم، با توجه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۹). معج، مت، وز، لت، مر: بتوان گرفتن، آج، لب: توان گرفت.

صفحه : ۱۴۴

الهامی که خدای تعالی ایشان داده است با مردم اختلاط کنند و نفور نکنند چنان که صید حل بکنند (۱). و اینکه از جمله آیات و بینات حرم است. حق تعالی به اینکه آیت جمله صید بَر را (۲) حرام کرد بر محرم.

قوله لِيَعْلَمَ اللَّهُ، چون قدیم تعالی در اول آیت لفظ ابتلا گفت، در عقب او آن گفت که ثمره ابتلا باشد و ثمره ابتلا علم بود، يقال: ابتليت فلانا لأعلمه، چون معامله خدای تعالی در تکلیف معامله آنان است که ابتلا کنند که چیز ندانند آن را ابتلا خواند و عاقبت آن را علم خواند بر سیل توسع و مجاز، و بعضی علما گفتند:

مراد به «علم» رؤیت است، ای لیری الله، چنان که رؤیت به معنی علم استعمال کرده‌اند بسیار جایها، آن جا علم استعمال کرده‌اند به معنی رؤیت، و اینکه وجهی قریب است برای آن که علم شامل باشد معدوم و موجود را و رؤیت جز موجود را نشاید (۳)، یعنی تا کیست که وفا کند به امر او و امثال کند آن را و از او بترسد در غیب فیما بینه و بینه.

و وجهی دگر گفتند که: مراد آن است تا خدای تعالی ثواب دهد آن را که از او اینکه معنی داند چون از او در وجود آید و اینکه راجع است با معنی جواب دوم که گفتیم. و قوله: مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ، یعنی تا کیست که او در خلوت از او بترسد آن جا که مردمان از او غایب باشند، و مثله: مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ (۴)، و بعضی دگر گفتند: معنی آن است تا پیدا شود که کیست که در سرّ و خلوت آن جا که مردم او را نبینند صید نکنند. فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ، هر که او تعدی کند از حدی (۵) که خدای تعالی او را بداد و مخالفت فرمان خدا کند، و ارتکاب نهی او کند از صید کردن در حال احرام، او را عذابی مؤلم باشد. و روا بود که اینکه عذاب در دنیا بود و روا بود که در آخرت بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ، گفت: ای گرویدگان صید

- (۱). بم: حل نکنند.
- (۲). لب: راه، آف: خود
- (۳). مج، مت، وز، لت: نباشد.
- (۴). سوره ق (۵۰) آیه ۳۳.
- (۵). اساس: خدای، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، بم، آف، لت: حکم.

صفحه : ۱۴۵

مکنید در آن حال که محرم باشید اینکه نهی که از خدای تعالی بود، دلیل فساد منهی عنه کند از اینکه آیت معلوم می‌شود تحریم صید در حال احرام. و «حرم» جمع حرام باشد، یقال: رجل حرام و امرأه حرام و قوم حرام و حرم، یعنی محرمون «۱» سواء اگر محرم به حج باشد و اگر به عمره اینکه قولی است، قولی دیگر آن است که: و انتم فی الحرم و آن را که در حرم شود او را محرم خوانند من قولهم: اعرق و انجد و اغار اذا اتی العراق و نجد او غورا و اتهم اذا اتی تهامة، اینکه قیاسی باشد.

وجه سیوم «۲» آن است که: چون در ماه حرام باشی، و آیت دلیل است بر تحریم قتل صید در حال احرام به حج و عمره و در حرم و اینکه فایده اینکه است، و اما قسمت سیوم «۳» خلاف نیست در آن که مراد نیست در آیت و اگر چه از روی لغت محتمل است. و مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا - الایة، مفسران و فقها خلاف کردند در صفت آن عمد که موجب جزا و کفاره باشد در قتل صید، قومی گفتند: آن باشد که قصد کند به قتل «۴» صیدی و ناسی باشد احرامش را در حال قتل، اما چون قصد کند به قتل صید و او را حرام بر یاد بود او را حکمی نیست در جزا و کفاره و کار او با خداست برای آن که گناه از آن بزرگتر است که آن را کفاره باشد، اینکه قول حسن و مجاهد است بعضی دگر گفتند مراد آن است که: قصد کند به قتل صید و او ذاکر باشد احرامش را [۳۶-پ]

حکم کنند بر او به کفارت و نیز اگر خطا کند هم اینکه حکم کنند بر او کفارت باشد و جزاء، و اینکه مذهب شافعی است و بیشتر فقها.

زهری گفت: بر عمد است و سنت بر خطا، عبد الله عباس گفت: اگر بعمد صید کند در حال احرام او را گویند هیچ بار اینکه کرده‌ای اگر گوید آری بر او کفاره نباشد برای آن که گناه بر او بزرگ است او از آنان باشد که خدای تعالی از او انتقام کشد چه او عاید است و جزاء عاید اینکه است لقوله: وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ، و اگر

(۱). اساس: محرومون، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲-۳). مج، مت، وز: سهام، آج، لب، بم، آن، مر: سیم، لت: سؤم.

(۴). اساس، آج، لب، بم: ناشی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۴۶

گوید پیش از اینکه چیزی نکشته‌ام از صید جزاء از او قبول کنند، و قوله: فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلْتُمْ مِنَ النَّعَمِ، کوفیان خوانند و یعقوب «فجزاء مثل ما قتل «۱»» به رفع [هر دو و باقی قراء بر اضافت خوانند «۲»]. و ابن عامر و اهل مدینه خوانند «۳»: «أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامٍ» بر اضافت، و باقی قراء «كفارة طعام «۴»» به رفع «۵» و تنوین و رفع «طعام» بر بدل. و بعضی قراء خواندند: أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ. أخفش گفت: اینکه قراءت نیک است برای آن که عدل مثل باشد، و «عدلت» «۶» مصدر عدلت الشیء بالشیء اذا قابلته به، و قیل:

العدل ایضا المثل. و فزأ گفت: عدل «۷» الشیء مثله من جنسه و عدل الشیء مثله من قیمته.

آن کس که به رفع خواند، بر تقدیر آن باشد که: فعلیه جزاء مثل ما قتل من النعم. و مثل صفت «۸» است، ای فعلیه جزاء من النعم مماثل للمقتول. و بر اینکه قراءت مثل صفت نکره باشد و مماثلت در خلقت باشد یا در قیمت علی اختلاف الفقهاء فیه. و بر قراءت آن کس که جرّ خواند باضافه جزاء مثل، مثل صله باشد، اعنی زیاده از باب آن که قایل گوید: مثل فلان لا یفعل کذا و مثلك لا یقول کذا و لا یقال لمثل «۹» کذا، اینکه چو منی و چون تویی نکند، و چون فلانی روا ندارد که اینکه کند و اینکه گوید، یعنی من و تو و فلان، و منه قوله: لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ «۱۰»، و قول الشاعر «۱۱»:

مثلی يأخذ النکبات عنه

و قال:

مثلك لا یبکی علی قدر سنّه

(۱). اساس، لت: قتل.

(۲-۳). آج، لب، لت: خواندند.

(۴). وز: کفارة طعام.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده باشد.

(۶). معج، مت، آج، لب: عدل. [.....]

(۷). مت: عدالت.

(۸). معج، وز، لت، آج، لب آن.

(۹). مت: کمثلی.

(۱۰). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱.

(۱۱). آف: قال.

صفحه: ۱۴۷

و اینکه را نظایر بسیار است برای آن گفتم که اینکه لفظ باید تا زیاده بود که معلوم است که بر محرم که صید کشته بود جزای مقتول واجب بود، جزای مثل مقتول نباشد بر او.

خلاف کردند فی قوله: مثل ما قتل، در مثل مقتول که اینکه مثلیت در شکل است یا در قیمت. عبد الله عباس و حسن و سدی و مجاهد و عطا و ضحاک گفتند:

مراد شبه خلقت و شکل است، چنان که اگر شتر مرغی کشته باشد بر او شتری باشد، و اگر گاوی کوهی کشته باشد بر او گاوی بود، و اگر آهوئی یا خرگوشی کشته باشد بر او گوسفندی «۱» بود، و اینکه قول موافق مذهب ماست. و روایات اصحاب ما بر اینکه است و مذهب شافعی است «۲»، و جماعتی دگر گفتند: صید را قیمت بیاید کردن و به بهای آن هدی خریدن و به خانه خدا «۳» فرستادن، و اینکه مذهب نخعی است.

اکنون اشارت کنیم به طرفی از فقه اینکه باب آنچه مجرد مذهب است «۴» و برای آن که خلاف فقها بسیار است و مطول رها کنیم،

چه در اصل مسأله که به آیت تعلق دارد اشارتی برفت. چون محرم شتر مرغی بکشد بر او به کفارت شتری باشد و اگر نیابد شتر «۵» قیمت معلوم کند «۶» و بهای آن به گندم بدهد و بر درویشان صرف کند، هر درویشی را نیم صاع «۷»، اگر بر شصت «۸» بیفزاید یا بکاهد بر او بیش از آن نباشد و اگر وفق شصت «۹» مسکین باشد مراد آن است «۱۰»، اگر نتواند کردن و ندارد از هر نیم صاع یک روز روزه دارد، شصت «۱۱» روز اگر نتواند هژده روز روزه دارد، و اگر گاوی کوهی یا خری کوهی بصید بگیرد و بکشد بر او گاوی باشد کفارت آن، اگر نیابد قیمت کند و بها «۱۲» به گندم بدهد و به درویشان دهد به سی درویش، اگر بیفزاید روا باشد و اگر بکاهد هم روا بود «۱۳»، چنان که در مسأله اول گفتیم. اگر نیابد و ندارد از هر

(۱). مع، وز، مت، لت: گوسپندی.

(۲). وز، آج، لب: ندارد.

(۳). مع، وز، لت، مت: خدای.

(۴). وز: ماست.

(۵). مع، وز، مت، آج، لت را، آن: شتری.

(۶). مع، وز، مت، آج، لب: کنند.

(۷). وز یک روز. (۱۱-۹-۸). مع، وز، لت: شست.

(۱۰). آن که. [.....]

(۱۲). آف، آن آن.

(۱۳). مع، مت: هم باکی نبود.

صفحه : ۱۴۸

نیم صاع «۱» روزی روزه دارد سی روز، اگر نتواند نه روز روزه دارد. و هر که او روباهی یا خرگوشی یا آهوئی صید کند و بکشد [۳۷-ر]

بر او گوسفندی باشد، اگر نیابد بهای او به قیمت به گندم بدهد و به ده درویش دهد هر درویشی را نیم صاع، اگر بیفزاید روا باشد و اگر بکاهد بر او بیش از آن نیست، و اگر راست باشد فهو المراد. و اگر ندارد، از هر نیم صاع یک روز روزه دارد، و اگر نتواند سه روز روزه دارد. و هر که شهروی «۲» بکشد بر او برّه «۳» باشد از شیر باز استاده «۴» و به چرا در آمده، و هر که او موشی دشتی بکشد یا خارپشتی یا سوسماری «۵» بکشد یا چیزی که به اینکه مانند به بزغاله فدیة کند. و هر که بندشکی «۶» یا صعوه‌ای یا چیزی که به شکل آن دارد بکشد مدی از طعام بدهد، و هر که او زنبوری بکشد کافی طعام بدهد. هر که او کبوتری بکشد و او محرم باشد در حل، بر او خونی باشد «۷»، اگر محرم نباشد و لکن در حرم باشد بر او درمی باشد، اگر محرم باشد و در حرم بود، بر او خونی باشد و قیمت کبوتر. اگر کبوتر بچه‌ای بکشد و او محرم باشد در حل، بر او برّه‌ای باشد، و اگر در حرم کشد و محرم نباشد بر او نیم درم بود، و اگر محرم بود و در حرم بود و جزا و قیمت بود.

اگر «۸» خایه کبوتری بشکند محرم در حل درمی «۹» بدهد، و اگر محل باشد در حرم ربعی «۱۰» درمی بدهد و اگر محرم بود در حرم بر او جزا و قیمت بود به یک جا. و اینکه حکم مختلف نشود سواء اگر کبوتر خانگی «۱۱» باشد یا کبوتر حرم، الا آن است که کبوتر حرم به بهای آن علف باید خریدن برای کبوتران حرم «۱۲»، به درویشان نباید «۱۳» دادن، و کبوتر اهلی را بها به درویشان باید

دادن.

- 
- (۱). آن را.
  - (۲). وز: مشهروی.
  - (۳). وز، آج: بره‌ای.
  - (۴). معج، وز، مت، آج، لب، لت: ایستاده.
  - (۵). معج، وز، مت: هلوزکی، لت یا هلوزکی.
  - (۶). آج، آف: گنجشکی.
  - (۷). آج، لب و.
  - (۸). مت، آج: و اگر.
  - (۹). معج، مت، وز هدی.
  - (۱۰). معج، مت، وز، لت: ربع.
  - (۱۱). معج، مت، وز، لت: اهلی.
  - (۱۲). آج، لب و. [.....]
  - (۱۳). اساس، آف: باید، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۴۹

و هر که با خود صیدی دارد و در حرم برد، واجب است که ره‌اش کند، و اگر مرغی پر بریده دارد واجب است که نگاه دارد تا پر برآرد»<sup>۱</sup> و ره‌اش کند.

و کبوتر حرم نشاید گرفتن و اگر چه در حل باشد. و هر که پری از پرهای کبوتر حرم بکند صدقه بدهد به آن دست که «۲» آن جنایت کرده باشد. و کبوتر حرم از حرم برون «۳» نشاید آوردن، اگر برون آرد با جای باید بردن، اگر بمیرد قیمتش بر او غرامت باشد. هر که در بر کبوتران حرم در بندد تا بمیرند «۴» و در آن جا کبوتر باشند و بچه و خایه اگر محرم باشد از هر کبوتری گوسپندی بکشد و از هر بچه بره و از هر خایه درمی.

و هر که کبوتر حرم را بیراند و برماند از آن جا اگر باز آیند «۵» برای جمله یک گوسپند «۶» لازم باشد او را و اگر باز نیاند از هر یکی گوسپندی بود بر او. و هر که او را راه‌نماید بر صیدی تا «۷» دیگری او را بگیرد و بکشد بر راه نمایند فدیة باشد، و اگر جماعتی محرمان بر صیدی جمع شوند و او را بکشند بر هر یکی فدیة باشد.

و اگر جماعتی گوشت صیدی بخورند و بخورند بر هر یک فدا باشد، و چون دو کس تیر به صید اندازند یکی اصابت کند و یکی خطا کند بر هر یکی فدا باشد، و چون دو کس صیدی را بکشند یکی محرم باشد و یکی نباشد در آن «۸» بر آن که محرم نباشد قیمت بود و بر محرم فدا و قیمت، و آن کس که او در حرم صیدی بکشد و او محل باشد بر او خونی باشد.

و اگر جماعتی آتشی بر افروزند مرغی در آن جا افتد و بسوزد اگر قصد ایشان «۹» آن «۱۰» بود بر هر یکی فدا باشد و اگر قصدشان نبود بر همه یک فدا باشد و در بچه شتر مرغ هم شتری باشد. و اگر کسی خایه شتر مرغ بشکند یا تباہ کند اعتبار کنند. اگر بچه در او بجنیده باشد از هر خایه بر او شتری جوان باشد و اگر نجنیده باشد

---

- (۱). وز: برآورد.
- (۲). لت آن.
- (۳). آج، لب، آف، آن، مر: بیرون.
- (۴). آج، لب: بمیرد.
- (۵). آج، لب از.
- (۶). آج لب: گوسفند.
- (۷). مع، مت، وز: یا.
- (۸). مع، مت، وز، آج، لب: حرم.
- (۹). مع، مت، وز، آف: ایشان.
- (۱۰). مع، مت، وز، آج، لب نه آن.

صفحه : ۱۵۰

شتران فحل را برمادگان افکنند به عدد خایه آن بچه که حاصل آید هدی خانه خدا باشد اگر اینکه ندارد از هر خایه گوسبندی بکشد اگر نتواند ده درویش را طعام دهد، اگر اینکه نیز نتواند سه روز روزه دارد. و هر صید که محرم کند نه در حرم بر او فدا باشد و چون در حرم کند بر او فدا و قیمت باشد.

و اگر محرمی در حرم مرغی را بر زمین زند و بکشد بر او خونی باشد و دو قیمت یکی برای حرمت حرم و یکی برای آن که حقیر داشت آن مرغ را، و او را امام تعزیر و تأدیب کند [۳۷-پ]، و هر چه محرم مکّرر کند از صید، اگر بر سبیل نسیان باشد از هر یکی را «۱» کفّارت کند، و اگر قصد کرده باشد به نوبت اول کفّارت کند و به دوم نوبت بر او کفّارت نباشد که خدا از او انتقام کشد لقلوله: وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ و آنچه لازم بود محرم حج را از جزای صید، به منا باید کشتن، و آنچه در عمره لازم آید بر او در مکه باید کشتن برابر کعبه در جایی که آن را حزوره گویند. و اگر بجز کفّارت صید باشد بر او روا باشد که به منا کشد و هدی هم به مکه باید کشتن در حزوره.

و محرم چون صید بکشد و بخورد، بر او دو کفّارت باشد: یکی به کشتن و یکی به خوردن «۲». اگر محرم سروهای آهو بشکند بر او نیمه قیمت او باشد، و اگر یکی بشکند ربع قیمت باشد بر او. و اگر هر دو چشمش بر کند بر او قیمت آن چیز باشد، و اگر یکی بود نیمه قیمت بود. اگر یک دستش بشکند نیمه قیمت بود بر او، و اگر هر دو دستش «۳» بشکند بر او قیمت تمام بود، و اگر بکشد او را درین میانه- اعنی کشته شود- بر او بیشتر از قیمت نبود. و اگر خایه شب هرود «۴» یا کبک تباه کند حکم آن است که در شتر مرغ «۵»، جز که اینکه جا گوسپند باشد و آن جا شتر.

و اگر صیدی روی به حرم دارد، محلی تیر به او اندازد بر او آید و او در حرم رسد آنگه بمیرد، گوشتش حرام باشد و بر او جزا بود. و هر که صیدی را بکشد بنزدیک

(۱). مع، وز، مت: ندارد.

(۲). مع، وز و.

(۳). مع، وز، لت: ندارد. [...]

(۴). کذا: در اساس، مع، مت، لت: شهبرو، آج، شب آویز، آف: شب پرود، آن: شب هر دو.

(۵). مج، وز، لت، آج، لت گفتیم.

صفحه : ۱۵۱

حرم بر بریدی بر او فدا باشد چون مرد محل بود. اگر رنجی رساند چنان که دستی بشکند او را یا سروی صدقه بدهد. هر که او ملخی بکشد، خرمایی بصدقه بدهد، و اگر ملخ بسیار کشد بر او گوسپندی بود، و اگر در راه او بود بر وجهی که احتراز نتواند کردن، بر او هیچ نباشد.

و هر که زنبوری یا بیشتر «۱» بکشد بخطا، بر او چیزی نبود، و اگر قصد کند صدقه بدهد. و هر چه از موزیات از جمله سباع و هوام چون شیر و گرگ و پلنگ و مار و گزدم «۲» محرم آن را بکشد بر او هیچ نباشد.

و خبری آوردند از عبد الله عمر که رسول - علیه السلام - گفت: محرم «۳» رواست که پنج چیز را بکشد: مار و موش و کلاغ و زغن و سگ گزنده، و بنزدیک ما کلاغ را براند، بنکشد «۴». و آنچه از «۵» موزیات دیگر باشد، چون کیک و پشه و قمل «۶»، محرم نشاید تا بکشد «۷»، و محل را روا باشد. و چون بنده صیدی بکشد «۸» محرم باشد و به فرمان سیدش احرام گرفته بود، فدا بر سید باشد، و همچنین اگر خواجه «۹» فرماید که صید را بکش، فدا هم بر خواجه باشد.

راوی خبر گوید ریّان بن شیب که: چون مأمون، رضا را - علیه السلام - زهر داد و مردم او را در زبان گرفتند، خواست تا آن را تلافی کند. کس فرستاد و پسرش ابو جعفر محمد بن علی التّقی را از مدینه بیاورد و اکرام کرد و او را به خویشتن نزدیک کرد. چون عقل و فضل و علم و ادب و حکمت و رأی و رزانت و رصانت «۱۰» و شهامت او دید با صغر سنّش، رغبت افتاد او را که دختر به او دهد، در ساز و اهبت «۱۱»

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/۳۳۴): پشه‌ای.

(۲). آج، وز، لب، آف، لت، آن: گزدم.

(۳). مج، وز، آج، لب، لت، آن را.

(۴). مج، وز: بنه کشد.

(۵). اساس، آف، لت، آن: اینکه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، وز، آف، آن: کیک و سر اشک و شپش، که بر اساس مرجح می‌نماید.

(۷). مج، وز، لت آن را.

(۸). مج، وز، آج، لب، لت و.

(۹). مج، وز: خواجه‌یش.

(۱۰). مج، وز، مت: صیانت.

(۱۱). مج، وز، لت، مت آن.

صفحه : ۱۵۲

گرفتن ایستاد. بنو العیّاس خبر یافتند «۱»، بیامدند و مجمعی ساختند و باتّفاق پیش مأمون رفتند، او را گفتند: زینهار «۲» یا امیر المؤمنین؟ شاید که کاری که پدران و اسلاف توبه رنج خود را و اعقاب خود را «۳» کرده‌اند و مرتبه و شرفی که در خانه ما حاصل شده است ضایع کنی و از دست بدهی! گفت: آن چیست! گفتند: اینکه عزم که کرده‌ای که با پسر رضا پیوندی کنی «۴»، دختر به

او «۵» دهی و ما ایمن نباشیم که اینکه کار با ایشان افتد و از خانه ما بشود، و تو را معلوم است [۳۸-ر]

که از میان ما و ایشان و اسلاف ما و ایشان قدیما و حدیثا چه معادات و دشمنیها بوده است، و پدران تو با پدران ایشان چه کرده‌اند از قهر و اذلال و طرد و تبعید و تخویف ایشان، و آن که «۶» یکی را از ایشان تمکین نکردند که در خانه خود ایمن بنشینند «۷» تا او را طمع نیفتد «۸»، و ما تا به امروز در غم و اندیشه آن بودیم که «۹» رضا را ولیعهد کرده بودی، چون خدای کار او کفایت کرد دگر باره کاری خواهی کرد «۱۰» که ما از آن رنجور و اندیشناک «۱۱» شویم. به خدای بر تو که از اینکه کار «۱۲» بگرددی و اینکه کار در توقف نهی و از اهل بیت «۱۳» خود یکی «۱۴» را اختیار کنی که اینکه پیوند با او کنی و در پسر رضا و آل بو طالب «۱۵» رغبت نکنی و طریقه پدران خود رها نکنی.

مأمون جواب داد ایشان را که: اما آنچه گفتم «۱۶» که میان شما و آل بو طالب «۱۷» هست سبب شما [بی] «۱۸» در آن، و اگر انصاف بدهی «۱۹» دانی «۲۰» که ایشان به اینکه کار و

- (۱). اساس، آن: خبر یافتن، معج، وز، مت: خبر بداشتند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
- (۲). معج، وز، مت، لت: زنهار.
- (۳). معج، مت، وز، آج، لت، لب: لب تحصیل.
- (۴). معج، وز، لت، آن و.
- (۵). آج: با او.
- (۶). معج، وز، آف، لت: آنکه.
- (۷). آج: نشینند، آف، آن، لب، لت: بنشینند.
- (۸). معج، وز، مت، لت: نیوفتد.
- (۹). معج، وز، مت، لت تو.
- (۱۰). معج، وز، لت: کردن.
- (۱۱). آج، لب: اندیشه‌ناک.
- (۱۲). معج، وز: اینکه رای.
- (۱۳). معج، وز، لت: اهل البیت.
- (۱۴). معج، وز، لت: کسی.
- (۱۷-۱۵). معج، وز، لت، آن، مر: ابو طالب. [.....]
- (۱۶). گفتی / گفتید.
- (۱۸). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.
- (۱۹). بدهی / بدهید.
- (۲۰). اساس: دانید، با توجه به معج، وز تصحیح شد.



ایشان کردند؟ و به خدای [بر من] «۲» که من پشیمان نبودم بر ولیعهد کردن رضا. و من می «۳» خواستم که اینکه کار از گردن خود بیفکنم و بکلی در کردن او کنم، و لکن او ابا کرد و چون با جوار رحمت خدا شد و کار از آن بگشت و خدای تقدیری دگر کرد فرمان خدای راست.

اما پسر او ابو جعفر: من عزم مصمم کرده‌ام بر آن که دختر به او دهم و با او پیوند کنم از آن که «۴» شناخته‌ام [او را] «۵»، [و عقل و فضل و ادب و رای و صیانت او، و آن که در عهد خود از اقران خود و جز اقران خود قرین ندارد، و این شاء الله که آنچه من از او شناخته‌ام] «۶» شما نیز بدانید، و مردمان را معلوم شود و بدانند که رای من صواب است درین باب. گفتند: چون چنین است که امیر المؤمنین را به او رای است و در او رشدی می‌بیند، توقّف کند «۷» تا او چیزی بیاموزد و پاره‌ای فقه برخواند که ما دانیم که اینکه سن که او راست علمی و فقهی نباشد او را. گفت: من اینکه جوان را از شما بهتر دانم و بر احوال او مرا وقوف تمام است، او از اهل بیته «۸» است که ماده فضل و علم ایشان از خدای باشد و الهامی که خدای تعالی او را و پدران او را داد، که ایشان در علم دین به کسی محتاج نباشند، و همه جهان به ایشان محتاج باشند «۹»، و ایشان در اینکه معنی به درجه کمال باشند «۱۰»، و آنان که جز ایشان بودند از رعایا ناقص همه از ایشان گرفتند و آموختند، و اگر خواهی «۱۱» تا بدانی «۱۲» که اینکه چنین است که من گفتم امتحان کنید «۱۳» اینکه جوان را با آنچه شما خواهید از مسایل در فنون علم تا پیدا شود [شما را اینکه که من می‌گویم. گفتند: روا باشد، رها کن ما را تا ما کسی را نصیب کنیم که او را مسأله پرسد از فقه و شریعت تا پیدا شود] «۱۴» آنچه مقصود ماست، اگر

(۱). لت از. (۱۴-۶-۵-۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳). لت: و من خود.

(۴). مع، وز، مت: از آن جا که.

(۷). مع، وز، مت، لت: توقّف فرماید.

(۸). مع، وز، مت: اهل البیته.

(۹-۱۰). مع، وز، مت: بودند.

(۱۱). خواهی / خواهید.

(۱۲). بدانی / بدانید.

(۱۳). مع، وز، مت، بم: کنی / کنید. [.....]

صفحه: ۱۵۴

جواب دهد بصواب مردمان را سداد رای امیر المؤمنین پیدا شود [گفت: روا باشد] «۱»، و بر اینکه اتفاق کردند.

آنگه بیامدند و یحیی اکثم را- و او «۲» قاضی القضاة «۳» وقت بود- از او درخواستند و گفتند: ایها القاضی؟ ما را آرزویی است بر تو. گفت: چیست آن! گفتند: می‌باید که روزی «۴» مجمعی بزرگ باشد و جمعی بسیار حاضر آیند پیش امیر المؤمنین مأمون- علیه ما یتحق- تو مسأله‌ای مشکل اختیار کنی و از پسر رضا بپرسی و او را پیش مأمون و جماعت حاضران خجل کنی، و او را بر آن مالی بسیار وعده دادند. گفت:

روا باشد، هم چنین کنم «۵»، بنزدیک مأمون آمدند «۶» گفتند: ما یحیی اکثم را که قاضی است از قبل تو اختیار کردیم «۷» تا از او مسأله پرسد تا اینکه حال معلوم «۸» شود، روزی تعیین فرمایی. گفت: هم چنین کنم.

آنگه روزی اختیار کرد «۹» و مجمعی [عظیم]

بساختند و یحیی اکثم را بیاوردند» (۱۰) و حاضر آمدند و مأمون بفرمود در «۱۱» برابر دست او برای محمد بن علی تقی «۱۲» دستی باز کردند [و بالشها بنهادند] «۱۳» و او بیرون آمد و در دست «۱۴» راست بنشست و یحیی اکثم در پیش او بنشست، و تقی را - علیه السلام - در اینکه حال «۱۵» نه سال بود و چند ماه، و مردم هر کس بر مراتب خود بنشستند و بایستادند و مأمون در دست [۳۸-پ] خود بنشست.

یحیی اکثم گفت یا امیر المؤمنین دستور باشی که اینکه سید را یعنی محمد بن علی التقی را مسأله‌ای پرسم، مأمون گفت: دستوری از او خواه، یحیی رو به او کرد و گفت: جعلت فداک، دستور باشی «۱۶» که مسأله‌ای پرسم ابو جعفر - علیه السلام -

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۲). آج، لب، لت: که او.

(۳). مع، وز، مت: قاضی.

(۴). مع، وز، مت: که.

(۵). مع، وز، مت: تا.

(۶). مع، وز، مت: و.

(۷). مع، مت: اختیار کنیم.

(۸). مع، وز، مت، لت: پیدا.

(۹). مع، وز، مت: کردند.

(۱۱-۱۳). مع، وز، مت، لت: را برگرفتند، که بر اساس مرجح می‌نماید.

(۱۰). مع، مت، آج، لب: تا، وز: تا ورا.

(۱۲). مع، وز، مت: محمد علی تقی.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به آج، لب افزوده شد.

(۱۵). مع، وز، مت، لت: وقت. [.....]

(۱۶). آن: دستور باش.

صفحه: ۱۵۵

گفت: بپرس، گفت: چه گویی در محرمی که صیدی را بکشد! ابو جعفر گفت: اینکه صید را در حلّ کشد یا در حرم عالم باشد با «۱» آن، یا جاهل، بنده باشد یا آزاد، بزرگ باشد یا کوچک، مبتدی باشد یا معید، صید از ذوات الطیر باشد یا از وحوش، از بزرگان باشد صید [یا «۲» از خردان «۳» مصرّ باشد بر آن یا پشیمان، به شب باشد یا به روز، محرم به حج احرام دارد یا به عمره، یحیی اکثم که اینکه بشنید متحیر شد و کلامش ملجلج شد و عجز و انقطاع بر او ظاهر شد چنان که اهل مجلس بدانستند، مأمون گفت: الحمد لله علی هذه النعمه و التوفیق فی الزای، آنکه به «۴» آن جماعت نگرید که آن ملامت می‌کردند گفت: بدانستی «۵» که رأی من مصیب بود در آنچه دیدم آنکه روی به ابو جعفر کرد، محمد بن علی «۶» - علیهما السلام - گفت: می‌خواهی دختر مرا! گفت: آری، گفت: بخواه که من پسندیدم تو را به دامادی، و دختر را به تو می‌دهم، و اگر چه قومی به رغم من می‌باشند از اینکه

کار. ابو جعفر - علیه السلام - گفت:

الحمد لله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لوحدايته و صلى الله على سيد برئته و الاصفياء من عترته.

۷. امّا بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه: و انكحوا الايامى منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع عليم».

آنکه گفت: من که محمد بن علی بن موسی ام خطبه می کنم و می خواهم امّ الفضل بنت عبد الله المأمون را و بذل کرد [م] «۸» از «۹» صدق مهر جدّه ام فاطمه زهرا - علیها السلام - و آن پانصد درم سیره سره است تو بدادی ای امیر المؤمنین دختر را به من بر اینکه صدق! مأمون گفت: به تو دادم دخترم را امّ الفضل را بر اینکه صدق که گفتم،

(۱). مع، مت، وز، آف: به.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۳). وز: مردان، مر: خوردان.

(۴). مع، مت، آج، لب، لت، مر: با.

(۵). آج، لب، آف، لت، آن، مر: دانستید.

(۶). مع، مت، وز، مر: ابو جعفر محمد بن علی کرد.

(۷). سوره نور (۲۴) آیه ۳۲.

(۸). اساس، آف، آن: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). مع، مت، وز: آن.

صفحه: ۱۵۶

تو قبول کردی! گفت: قبول کردم و راضی شدم.

آنکه مأمون بفرمود تا مردم «۱» بر «۲» مراتب خود بنشستند خواص و عوام که نگاه کردیم آوازی برآمد که آواز ملّاحان را مانست، بنگریدیم خادمان بودند که کشتی از سیم پیراسته پر از غالیه کرده می کشیدند به رسنها و طنابهای ابرشمین «۳» و از آن غالیه محاسن حاضران مطیب کردند، آنکه به سرای عوام بردند [و] «۴» عوام «۵» را نیز از آن نصیب کردند و بفرمود تا به هر دو سرای خان «۶» نهادند و خواص و عوام نان بخوردند و بفرمود تا هر گروهی و هر جماعتی را بر قدر مرتبه خود عطا و صله دادند و خلعت پوشیدند «۷».

چون زحمت پراکند شد و جمعیت خفیف تر شد و خواص مانندند، مأمون گفت:

یابن رسول الله؟ اگر بینی «۸» آن مسائل فقهی را بیان کنی تا ما را فایده‌ای باشد.

گفت: [آری. آنکه گفت]: «۹» محرم چون «۱۰» صیدی بکشد در حل و صید از ذوات الطیر «۱۱» باشد و از مرغان بزرگ بود بر او گوسپندی «۱۲» باشد «۱۳» اگر در حرم کشد بر او جزا و قیمت باشد مضاعف، و اگر مرغ بچه باشد بر او برّه باشد و اگر در حرم کشد بر او جزا و قیمت باشد و اگر صید از وحش باشد اگر خر کوهی بود بر او گاوی باشد و اگر شتر مرغ بود بر او شتری بود، و اگر آهو بود «۱۴» بر او گوسپندی «۱۵» باشد و اگر از اینک چیزها «۱۶» در حرم کشد «۱۷» جزا مضاعف شود بر او، یعنی جزا و قیمت، و چون احرام به حج گرفته

- (۱). لت: مردمان.
- (۲). آج، لب: به، لت: در.
- (۳). مج، مت، وز: ابریشم.
- (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]
- (۵). مج، مت، وز، لت، مر را.
- (۶). مج، مت، وز، آف، لت، مر: خوان، آج، لب، آن: خانها.
- (۷). لت، مر: پوشانیدند.
- (۸). مج، مت، وز، لت، مر: رایت باشد که.
- (۹). اساس، بم، آف، آن، ندارد، با توجه به مج افزوده شد.
- (۱۰). آج، لب: چون محرم.
- (۱۱). وز: دواب الطیر.
- (۱۲-۱۵). آج، لب، بم، آف، آن، مر: گوسفندی.
- (۱۳). آج، لب، آف، آن و.
- (۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: آهوی باشد.
- (۱۶). وز، لت، مر چیزی.
- (۱۷). مج، مت، وز، لت: بکشد.

صفحه: ۱۵۷

باشد آنچه بر او لازم بود به منا کشد و اگر به عمره محرم باشد «۱» به مکه کشد و جزاء صید بر عالم و جاهل لازم و واجب باشد و اگر عمد کند با لزوم جزا مأثوم و بزهکار باشد، اگر بخطا رود از او بر او اثم نباشد «۲» اگر کشنده آزاد باشد جزا بر او بود [۳۹-ر]

و اگر بنده «۳» باشد بر سیدش باشد «۴» و کوچک را بر او کفارت نبود و بر بزرگ کفارت بود و پشیمان را به توبه و پشیمانی عقاب آخرت ساقط شود، و مصرّ را در آخرت عقاب باشد و مبتدی «۵» را بر او کفارت بود و معید را خدای تعالی انتقام کشد. مأمون گفت: احسن یا ابا جعفر؟ احسن الله جزاک «۶» تو نیز نشاط «۷» کنی «۸» که «۹» از قاضی مسأله بیرسی. ابو جعفر - علیه السلام - گفت «۱۰»: روا باشد یحیی اکتّم گفت:

پرس، اگر دانم بگویم و اگر ندانم فایده گیرم از تو، گفت: چه گویی در مردی که بامداد در زنی نگرَد بر او حرام باشد چاشتگاه بر او حلال بود، نماز پیشین حرام بود نماز دیگر بر او حلال شود، نماز شام بر او حرام بود نماز خفتن بر او حلال بود، نیم شب بر او حرام بود، چون صبح بر آید بر او حلال بود. یحیی اکتّم گفت: من اینکه مسأله ندانم و راه نبرم به او، اگر کرم کنی «۱۱» ما را فایده دهی. گفت: اینکه زن «۱۲» پرستاری باشد از آن کسی، مرد اجنبی در او نگرَد نظرش در او حرام بود چاشتگاه بخرد او را، حلال شود بر او، نماز پیشین آزادش کند بر او حرام شود، نماز دیگر بر او نکاح بنده حلال شود بر او، نماز شام ظهار کند از او بر او حرام شود، نماز خفتن برده‌ای آزاد کند بر او حلال شود، نیم شب طلاقش دهد بر او حرام شود، صبح بر آید رجعت کند بر او حلال شود.

- 
- (۱). مج، مت، وز، لت، مر آنچه بر او لازم باشد.

- (۲). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر و. [.....]
- (۳). مع، مت، وز، لت، مر: برده.
- (۴). آج، مع، مت، وز، لت، مر، بود.
- (۵). اساس، بم، آف: مبتد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۶). آج، لب: جزاك الله.
- (۷). آج، لب، لت: نشاطی.
- (۸). مع، مت: نكنی.
- (۹). آج، لب: اگر.
- (۱۰). آج، لب: گفت علیه السلام.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز بم و.
- (۱۲). آج، لب: ندارد.

صفحه : ۱۵۸

مأمون روی به ایشان کرد و گفت: از شما و اهل «۱» بیت «۲» شما کس هست که اینکه مسایل داند و اینکه را جواب گوید «۳»! گفتند: نه [رای «۴»] امیر المؤمنین صواب بود در آنچه دید مأمون گفت: کار اینکه اهل بیت «۵» بخلاف کار دیگران است، و ایشان مخصوص اند از خدای تعالی به انواع فضل و نعمت و صغر سن ایشان را منع نکنند از کمال، ندانی «۶» که رسول - علیه السلام - علی (ع) را دعوت کرد به اسلام و او را ده سال بود و جز او کس را دعوت نکرد در مثل آن سن با ایمان و ایمان از او قبول کرد و حسن و حسین (ع) را بیعت گرفت و ایشان را «۷» شش سال تمام نبود «۸» و هیچ کودک را جز ایشان را «۹» بیعت نگرفت و اینکه اهل بیت ذریتی اند بعضی از بعضی، یجری لآخرهم ما یجری لأولهم آخرشان را همان «۱۰» برود «۱۱» که اولشان را «۱۲». گفتند راست گفتم یا امیر المؤمنین، پس پراکنده شدند، بر دگر روز به تهنیت باز آمدند مأمون بفرمود تا سه طبق بیاوردند سیمین بر هر یکی «۱۳» بندقتها «۱۴» مشک و زعفران سرشته پر کرده «۱۵»، و در میان آن «۱۶» خطها تعبیه کرده به اقطاع و ولایت «۱۷» شهرها و دهها «۱۸» و یکی را خطها به خلعتها و عطاها و یکی را زر سرخ بر کرده «۱۹»، آن یکی بر وزراء و ندما و خواص نثار کردند و دیگر «۲۰» بر حجاب و عمال و قواد و زر بر حاشیه و خدم، هر که «۲۱» را از آن بندقی «۲۲» یا دو یا «۲۳» سه بدست افتاد بشکستند «۲۴» و آنچه در آن جا

(۱). لب و.

(۲-۵). مع، مت، وز، لت، مر: البیت.

(۳). مع، مت، وز، لت: داند گفتن، مر: تواند دادن.

(۴). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۶). لت: ندانید.

(۷). مع، مت، وز از اینکه، مر: زیر.

(۸). مع، مت، وز، لت: بود.

(۹). آج، لب: ندارد.

- (۱۰). مع، مت، وز، لت، مر: هم آن.  
 (۱۱). آج، لب: رود.  
 (۱۲). آج، لب همان.  
 (۱۳). مر: یکی را.  
 (۱۴). مع، مت، وز، لت، مر: بنادق.  
 (۱۵). مع، مت، وز، مر: بر او کرده بود، بم: پر کرده.  
 (۱۶). لت: بر سر او.  
 (۱۷). مع، مت، وز و.  
 (۱۸). آج، لب، آن: دیها.  
 (۱۹). مع، مت، وز، آج، لب، بم، آف، لت، مر: پر کرده. [.....]  
 (۲۰). آج، لب را.  
 (۲۱). مع، مت، وز، لت، مر: هر کسی.  
 (۲۲). لت یکی.  
 (۲۳). آج، لب: ندارد.  
 (۲۴). مع، مت، وز، مت، مر: بشکست.

صفحه : ۱۵۹

بود از خزینه و دیوان طلب کردند «۱» بدادند او را و مأمون بفرمود تا درویشان را صدقات بسیار دادند و آن مدّت که پیش او بود او را اکرام «۲» و تعظیم و تجلیل می کرد و تقدیم و تفضیل می داد بر اهل بیت «۳» خود تا آنکه که با مدینه رفت. و بر قراءت آن کس که خواند: «فجزاء» به تنوین «۴»، بر تقدیر آن آن «۵» باشد که فعلیه جزاء، «مثل ما قتل» در جای صفت اوست، و مثله قوله: ففدیه، ای فعلیه فدیة بقوله «۶»: فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ «۷»، ای فعلیه عدّه، و اینکه قراءت اولیتر است برای آن که کلام بر ظاهر خود «۸» است با اینکه قراءت، و با آن قراءت که بر اضافت است تقدیر زیادتی می باید کردن. قوله: يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدَلٍ مِنْكُمْ، که به آن حکم کنند «ذوا عدل» یعنی دو گواه عدل از اهل بصیرت «۹».

قیبصه بن جابر روایت کرد که ما سالی به حج بودیم چون نماز بامداد بگزاردیم «۱۰» راحله [۳۹-پ]

بر دست گرفتیمی «۱۱» و پیاده می رفتمی «۱۲»، آهوی «۱۳» پدید آمد «۱۴» من سنگی به او انداختم خون آلود «۱۵» شد و بیفتاد و بمرد، چون به مکه رسیدیم، من از عمر خطاب «۱۶» پرسیدم که: چه حکم باشد اینکه را. عبد الرحمن عوف در پهلوی او نشسته بود، او عبد الرحمن را گفت: چه گویی در اینکه مسأله! گفت: گوسپندی «۱۷» باشد بر او، چنین می دانم. عمر گفت: من هم چنین دانم. من برفتم و صاحبی و رفیقی بود مرا. او را «۱۸» گفتم مسأله ای پرسیدم از عمر «۱۹»، او از عبد الرحمن عوف پرسید،

- (۱). وز، لت، مر: طلب کرد.  
 (۲). آج، لب کرد.  
 (۳). مع، مت، وز، لت، مر: اهل البیت.

- (۴). آج، لب و.
- (۵). همه نسخه بدلها بجز آف: ندارد.
- (۶). مج، مت، وز، لت، مر: و قوله.
- (۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴.
- (۸). مج، مت، وز، لت، مر: ندارد.
- (۹). بم، آف: بصره. [.....]
- (۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: بگردمانی، بم: بگذاردمی، آن: بگذاردمی.
- (۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: گرفتمانی، آج، لب، بم، آف، آن، گرفتمی.
- (۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: می رفتمانی.
- (۱۳). آج، لب: آهوئی.
- (۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: برآمد.
- (۱۵). مج، مت، آن: خون آلوده، لت: خونآلود.
- (۱۶). اساس رضی الله عنه.
- (۱۷). آج، لب، بم، آف، آن، مر: گوسفند.
- (۱۸). مج، مت، وز، مر او را.
- (۱۹). لت و.

صفحه : ۱۶۰

همانا ندانست «۱» اینکه «۲» مسأله، کسی برفت و او را باز گفت. نگاه کردم، می آمد دژه «۳» بر گرفته و علانی بها و مرا به دژه بزد و گفت: در حرم صید کشی «۴» و حاکم را در حکومت متهم داری، ندانی «۵» که خدای تعالی گفت: *يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ*، فهذا عبد الرحمن و انا عمر، من برای [آن] «۶» با عبد الرحمن عوف باز گفتم تا به دو «۷» عدل حکم کرده باشیم «۸» دو عدل فقیه در [او] «۹» حکم کنند به قیمت عدل.

و خلاف کردند در آن که به قیمت کجا باید که «۱۰» قیمت کنند صید را. ابراهیم نخعی گفت و حماد و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد: به قیمت آن جایگاه که در او اصابت صید بوده باشد، و اگر به خراسان بود یا به شهری دیگر. و شافعی گفت و دیگر فقها: به قیمت مکه باید. و نیز خلاف کردند در آن که اینکه طعام کجا بدهد «۱۱»، بعضی گفتند: به مکه باید دادن، و اینکه قول عطاست و مذهب شافعی.

هیدياً بالغ الكعبة، نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل، و روا بود که مصدری بود محذوف الفعل، و التقدير يهدى به الی بیت الله هدياً. و گفته‌اند: بر حال است، و بالغ الكعبة، صفت «هدی» است، و اگر چه صورت معرفه دارد به اضافه با معرفت بر تقدیر انفصال است، برای آن که اضافه نه حقیقی است، و تقدیر آن است که: هدياً بالغاً الكعبة، كقولهم: مررت برجل ضارب زید، و التقدير: ضارب زید، و قولهم: هذا رجل حسن الوجه، أي حسن وجهه. و «هدی» باید که به صفت اضحیت باشد، تمام خلق بی عیب. و شافعی گفت: روا باشد که به صفت اضحیت نبود، تا اگر مرغی باشد روا بود. و ابو علی گفت: خونی [باید] «۱۲»، هر چه باشد. اما لفظ «نعم» اطلاق بر شتر و گاو و گوسپند کنند.

- (۱). مج، مت، وز: بدانست.
- (۲). مج، مت، وز، لت، مر: آن.
- (۳). مج، مت، آن: در ره: آف، مر: درّه.
- (۴). مج، مت، آج، لب: کنی. [.....]
- (۵). مج، مت، وز: بدانی.
- (۶). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.
- (۷). مج، مت، وز: در دل.
- (۸). مج، مت، وز، آج، لب: باشم.
- (۹). اساس، مج، مت، وز: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۱۰). مر: تا که.
- (۱۱). آج، لب: بدهند.
- (۱۲). اساس: ندارد، مر: باشد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۶۱

أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامِ مَسَاكِينٍ، «أَوْ» حرف عطف است، و التَّقْدِيرُ: فعلیه جزاء أَوْ كَفَّارَةٌ. و «طعام» مرفوع است به آن که بدل کفّارت است، و آن که اضافت کرد [گفت] «۱»: برای آن که چون سه چیز بگفت در آیت از «جزا» و «صیام» و «طعام»، تخصیص کرد آن را به اضافت، فکأنه قال: كَفَّارَةٌ طَعَامٍ، لا كَفَّارَةٌ هَدِيٍّ، و كَفَّارَةٌ صِيَامٍ.

و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که جزا قیمت کنند به مانند چهار پای، آنگه بهای آن با طعام کنند، و اینکه قول عطاست و بعضی مفسران، و مذهب ما اینکه است. و قولی دیگر آن است که قتاده گفت: نفس صید را قیمت باید کردن که آنگه [که] «۲» زنده بود چه ارزید، آنگه با قیمت طعام باید کردن. أَوْ عِدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا، تا آن را به روزه برابر کنند به هر نیم «۳» صاع یک روز روزه دارد عندنا و عند ابی حنیفه.

و شافعی گفت: از هر مدّی روزی روزه دارد. و «صیاما» نصب او بر تمیز است، و روا بود که مفعول دوم عدل باشد، يقال: عدل الدّقیق تمرا و بالتّم، و اینکه اولیتر است.

لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ، یعنی اینکه کفّارت بر وجه عقوبت و نکال است، و اصل «و بال» من قوله طعام و بیل اذا كان غیر مریء و هنیء لا یوافق الطّبع، و قال کثیر:

فقد اصبح الزّامون اذ انتم بها سموم [۰۴- ر]

البلاد یشتون «۴» و بالها

عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ، در او دو قول گفتند، یکی آن که: عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ من امر الجاهلیّه، خدای تعالی عفو بکرد آنچه در جاهلیت بود پیش «۵» اسلام. قولی دگر آن که: خدای تعالی عفو کرد «۶» آنچه در مقدّمه اسلام رفت. وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ، و هر که با سر آن شود، خدای تعالی از او انتقام کشد.

خلاف کردند بر «۷» آن که در معاد «۸» جزا باشد یا نه. عطا و ابراهیم و سعید بن جبیر



- (۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.
- (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۳). معج، وز، مت نیم.
- (۴). آج، لب: تشتکون.
- (۵). آن، مر از.
- (۶). وز، آج، لب، لت: بکرد. [...]
- (۷). معج، مت، وز: در.
- (۸). معج، وز، مت: که بر معاود، لت: که بر معادل.

صفحه : ۱۶۲

و مجاهد گفتند: جزا لازم باشد او را، و اینکه قول بعضی اصحابان ماست، دوم آن که عبد الله عباس و شریح «۱» و ابراهیم گفتند: بر او جزا نباشد و او را به خدای باز گذارند «۲» که خدای تعالی از او انتقام کشد، و اینکه مذهب بیشتر اصحاب «۳» ماست، و مذهب بیشتر فقها قول اول است.

در «أو» خلاف کردند که بر وجه تخییر «۴» است یا نه. عبد الله عباس و شعبی و سدی و ابراهیم گفتند: اینکه بر وجه تخییر نیست، بر وجه ترتیب است، و اینکه مذهب ماست و اگر چه موضوع «أو» تخییر را باشد، و لکن حمل بر ترتیب کنند به دلیلی خارج به روایتی دیگر از عبد الله عباس و عطا و حسن. و روایت بعضی از اصحاب «۵» ما آن است که بر اصل موضوع خود مانده است، و مراد تخییر است.

و الله عزیر ذو انتقام، و خدای تعالی غالب است «۶»، هیچ چیز او را غالب نبود، و کینه کش است از آنان که پای از فرمان او برون نهند، و در آیت دلیل نیست بر صحت قیاس برای آن که رجوع با دو عدل در قیمت جزا بمثابت آن است که رجوع با دو مقوم «۷» در قیمت متاع، و اینکه را به قیاس تعلق نیست.

قوله تعالی: أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ - الاية. عبد الله عباس گفت و زید بن ثابت و سعید بن جبیر و سعید بن المسیب و سدی و مجاهد: آنچه به اینکه [آیت] «۸» حلال کردند محرم را صید ماهی تازه است اما ماهی شور خلاف نیست در آنچه حلال باشد، گفتند: آنچه از دریا بر آرند بر [سه] «۹» وجه باشد: ماهی است و اجناس آن آنچه از آن حلال باشد محل را، محرم را هم حلال باشد. و آنچه حرام باشد محل را، محرم را هم حرام باشد. و بعضی گفتند: آنچه در بحر حلال باشد، مثل آن در بحر حلال باشد، و مراد به بحر دریاست و جمله آنها از جویها برای آن که ماهی که از

- (۱). معج، مت، وز، لت، مر و حسن.
- (۲). معج، مت، وز، لت، مر: با خدای گذارند.
- (۳). معج، وز، مت، مر: اصحابان.
- (۴). بم، آف: تخییر.
- (۵). معج، وز، مت، مر: اصحابان.
- (۶). وز، لت، مر و.

(۷). وز: عدل.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). اساس، آج، لب، بم، آن: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۱۶۳

جویها بر آرند محرم را هم حلال باشد.

وَطَعَامُهُ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد آن است که آنچه در آب بمیرد از حیوان حلال و به موج با کناره افتد، و اینکه قول ابو بکر و عمر است و عبد الله عباس و عبد الله عمر و قتاده «۱»، قولی دگر از عبد الله عباس «۲» و سعید مسیب و سعید جبیر و مجاهد و ابراهیم «۳» آن است که: مراد ماهی شور است، و آنچه لایق است به مذهب ما آن است که: مراد به صید بحر آن است که هر ماهی تازه که از دریا برآرند، و بقوله:

مَتَاعًا، ماهی شور است، چه آنچه در دریا «۴» بمیرد «۵» بنزدیک ما حرام است محرم را و جز محرم را، و آن را طافی گویند، پس قول دوم مذهب ماست «۶».

بعضی دگر گفتند: مراد به متاع آن است که آنچه به آب دریا روید از نبات و ثمار، و اینکه قول زجاج است. مَتَاعًا لَكُمْ، نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل، و روا بود که مفعول له باشد ای لمتاعکم حسن بصری و قتاده گفتند معنی آن است که: منفعتی است مقیم و مسافر را.

وَ حُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا، و حرام کردند بر شما صیدی که بر خشک باشد ما دام «۷» تا محرم باشید «۸»، ظاهر «۹» اقتضای تحریم صید کند در حال احرام.

بعضی گفتند: محرم را حرام باشد هر صیدی که «۱۰» کند یا «۱۱» فرماید کردن، اما آنچه دیگری صید کند بی امر او، او را حلال باشد. و اینکه قول علی «۱۲» است «۱۳» به روایتی و قول عمر و عثمان و عبد الله عمر و سعید جبیر [۴۰-پ]، و بعضی فقها فرق کردند میان آن که در حال احرام صید کند و آنچه صید کند پیش از آن که او احرام گرفته باشد، و بنزدیک ما جمله حرام باشد.

(۱). اساس، آج، لب رضوان الله عليهم اجمعين، که به قیاس با نسخه‌های دیگر حذف گردید.

(۲). معج، وز، مت، لت آن است.

(۳). اساس، آج، لب رضی الله عنهم. [...]

(۴). معج، وز، مت، لت، مر: در آب.

(۵). اساس، آج، لب، بم، آف: بمیرند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). معج، وز، مت، لت، مر و.

(۷). لت که.

(۸). معج، وز، مت، لت: باشی / باشید.

(۹). لت او.

(۱۰-۱۱). معج، وز، مت، لت او.

(۱۲). مر: ابو علی آج، لب: امیر المؤمنین علی.

(۱۳). لت علیه السلام.

صفحه: ۱۶۴

اما آنچه محرم کشد از صید، شافعی گفت: او را حلال نباشد»<sup>۱</sup> و دیگران را حلال باشد، و بنزدیک ما حرام باشد و بمثابت مردار باشد»<sup>۲</sup>، و بنزدیک»<sup>۳</sup> ابو حنیفه نیز هم چنین است، و عموم آیت دلیل تحریم جمله می‌کند. وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ، و بترسی از خدای تعالی که حشر و جمع شما با اوست.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ، خدای تعالی گفت: خدای خانه کعبه را که خانه حرام است به قیام و قوام معایش و [مکاسب]<sup>۴</sup> مردمان کرد و قوام و صلاح دینشان، و «جعل» به معنی «صیر» است و متعدی است به دو مفعول. ابو علی فارسی گفت: تقدیر آیت آن است که «جعل الله حج الكعبة» او<sup>۵</sup> نصب الكعبة على حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه. و کعبه را برای ارتفاع و علوش کعبه خواند لأنها اعلى موضع فى الارض، بلندتر جاست در زمین، و منه الكعب لنتوه<sup>۶</sup> من الرجل، و منه قولهم: امرأة كاعب، زنی که پستان او پدید آمده باشد به مانند کعبی از جایی برخاسته، و تكعبت المرأة إذا صارت كذلك، البيت الحرام، خانه حرام محرم.

در خبر است که: در زیر مقام ابراهیم سنگی است بر او نوشته:

«۷» إني أنا الله ذو بكة حرمتها «يوم خلقت السموات» و الارض و يوم وضعت هذين الجبلين و حففتها بسبعة أملاك حنفاء من جاءني زائرا لهذا البيت عارفا بحقه مدعنا لي بالزبونية حرمت جسده على النار، من خدایم و خداوند بکه، و بکه نام زمین کعبه است، و مکه نام جمله شهر است. - و بعضی اهل علم گفتند: هر دو یکی است، و کلمه از باب ابدال است، «میم» بدل کرد به «با» لقرب المخرج، چنان که «مدح» و «مده»- اینکه را حرام کردم آن روز که آسمان و زمین آفریدم، و اینکه دو کوه نهادم- یعنی صفا و

(۱). اساس، آج، لب: باشد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مع، وز، مت، لت: بود.

(۳). مع، وز، مت، لت، مر: و مذهب.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج، لب، آف، مر: و. [.....]

(۶). آف: لتنوه.

(۷). اساس: حرمتها، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب: السماء.

صفحه: ۱۶۵

مروه- و گرد اینکه خانه هفتم هفت فرشته مسلمان مستقیم طریقه<sup>۱</sup> را، هر که به من آید به زیارت اینکه خانه حق او شناخته و گردن نهاده مرا به خداوندی، تن او را بر آتش دوزخ حرام کنم.

البيت الحرام، و آن را برای حرمتش حرام خواند که هر که پناه با او دهد محترم و محرم شود، کس او را نیازارد و نرنجاند و تعرض نرساند»<sup>۲</sup> و اگر همه قاتل پدر و برادر او باشد. و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند تا آهو با شیر و گرگ مستأنس باشند»<sup>۳</sup>، و کبوتر با باز و چرخ و مرغ به مردم نزدیک بود از آن که دانند که کس ایشان را تعرض نکند و اینکه از آیات کعبه [است]<sup>۴</sup> و نیز

حق تعالی زمین آن و درخت «۵» آن و گیاه آن حرام کرد، یعنی از آن حرام تا کسی «۶» خاک او بر نگیرد و درختش نبرد و گیاهش نچیند.

قیاماً لِلنَّاسِ، ابن عامر تنها خواند: «قیما» علی وزن «فعل» و آن مصدر باشد کالسَّبْعِ و العوج، و «قیام» مصدر قام یقوم باشد، و اصل او قوام بوده است برای آن که کلمه من ذوات الواو است، و لکن برای کسره فاء الفعل «۷» «واو» را «یا» کردند، و کذلک الصَّیَّامِ من صام یصوم. پس مراد به قیام، قوام است و قوام و ملائک کار آن باشد که بر او بایستند. و گفتند: برای آن قیام کردند تا مشتبه نشود به مصدر قاومه «۸» و قواما، چنان که جاوزه جوارا «۹» و حاوره حوارا، قال الرَّاجِز:

وام دنیا و قوام دین

و در معنی او چند قول گفتند: یکی آن که گفتند: امانا لهم، به امن «۱۰» ایشان کرد که ایشان به آن بر پای‌اند، و گفته‌اند: آن کرد «۱۱» آن را که مردمان را به آن و عبادت

(۱). آج، لب، لت: مستقیم الطَّریقَه.

(۲). لت، مر: نکند.

(۳). مج، وز، مت: باشد.

(۴). اساس، آف، آن: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مج، وز، مت، لت، آن، مر: درختان.

(۶). مج، وز، مت، لت: کس.

(۷). اساس، آف: فا بالفعل، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). آج، لب، لت، مر مقاومه.

(۹). لت: جاوزه جوارا.

(۱۰). مج، وز، مت: مأمن.

(۱۱). مج، وز که. [.....]

صفحه: ۱۶۶

آن و حج آن قیام باید کردن، و در نماز روی فرا آن «۱» باید کردن. و بعضی دگر [۴۱-ر]

گفتند: چون در مناسک و عبادت آن زاجری «۲» بود از قبیح، آن را بمثابت امامی کرد که قیام کند به کار رعیت در زجر از مناهی و مناکیب.

سعید جبیر گفت: صلاحاً لِلنَّاسِ یقوم به امر معاشهم و معادهم، و آنچه جامع است خیر «۳» دین و دنیا را از زیارت و تجارت و انواع برکات و ثمرات، قال الله تعالی:

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ «۴».

وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ، جمع خواست و به لفظ جنس گفت و مراد آن چهار ماه حرام است، منها اربعة حرم، واحد فرد و ثلاثة سرد «۵» ای متابعه، آنچه فرد است رجب است و آن که سرد است ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم. وَ الْهَيْدِي، و آنچه به خانه خدا براند «۶» به

هدیه از شتر و گاو و گوسپند، وَالْقَلَائِدَ، رواست که جمع قلاده باشد و رواست که جمع قلیده باشد، فعلیه (۷) بمعنی مفعولیه ای المقلده. در او سه قول گفتند:

در معنیش یکی آن که عرب از جوع و ضرر، حال ایشان به حدی رسد (۸) که پوست و دوال بر آتش نهند و بخورند و چون شتر هدی مقلد بینند (۹) تعرض نکنند (۱۰) آن را، حرمت داشت او را، و گفتند (۱۱): مراد آن است که مردی که از خانه بیامدی تا حج یا عمره کند و پیش از میقات احرام نتوانستی گرفتن پاره پوست درخت در گردن خود کردی چون قلاده (۱۲) تا هر که او را دیدی دانستی که حاج است (۱۳) یا معتمر و قولی (۱۴) دیگر آن است که: مرد (۱۵) که هدی رانده یا اشعار کند، یا تقلید و اشعار آن باشد که

- (۱). مج، وز: روی به او.
- (۲). مج، مت: را جز، آج، بم: را حرمی، آف: حری، آن: را اجری.
- (۳). وز، آج، لب: خبر.
- (۴). سوره حج (۲۲) آیه ۲۸.
- (۵). آج، لت: در حاشیه افزوده است: قیل لاعرابی ما تعرف الاشهر حرم! قال: نعم. ثلاثه سرد و واحد فرد. فالسرد: ذو القعدة و ذو الحجه و المحرم، و الفرد: رجب. تنها آج حرره: ص. ب. فی رمضان المبارک ۱۳۰۱.
- (۶). کذا: در اساس آج، بم، آف: دیگر نسخه بدلها: برند.
- (۷). وز، آج، لب، آن، مر: فعلیه.
- (۸). مت: رسیدی، مر: رسند.
- (۹). آج، لب: بیند.
- (۱۰). آج، لب: نکند.
- (۱۱). مح، مت، وز، لت، مر: گفته‌اند.
- (۱۲). وز، لت: قلاده‌ای.
- (۱۳). بم، آف: حاجی است.
- (۱۴). آج، لب، لت، مر: قول. [.....]
- (۱۵). آف، مر: مردی.

صفحه: ۱۶۷

کاردی در کوهان، شتر زند تا خون به او فرود آید و یک پای نعل به آن خون ملطخ کند و در گردن شتر فگند، و اینکه آن کس کند که حج قارن کند، من حاضری المسجد الحرام (۱)، و [اینکه] (۲) قول موافق مذهب ماست، ذلک لتعلموا، ای انما فعل ذلک لتعلموا، اینکه برای آن کرد تا بدانی که خدای تعالی داند آنچه در آسمان و زمین است و آن که خدا به همه چیزی داناست. اگر گویند: اینکه چه نسبت دارد با آنچه در مقدمه آیت برفت (۳)! گویم از اینکه چند جواب است: یکی آن که قدیم تعالی در اول اینکه سوره قصه موسی و عیسی و تورات و انجیل و احکام آن بگفت و اخبار امم سالفه، و از آن هیچ رسول ما نشنیده بود از کس و ندیده بود (۴) و در کتابی نخوانده بود، و کس در عصر او ندیده بود، باز نمود که اینکه اخبار بر اینکه وجه که موافق مخبر بود جز عالم (۵) نداند که (۶) به همه چیز (۷) عالم باشد.

جواب دیگر آن است که: خدای تعالی پیش از آن که آنچه در اینکه آیت گفت من جعل الکعبه البیت الحرام قیاما للناس، و هدی و قلاید و احکام شرع و آنچه نهاد در باب مصالح دین و دنیا از آن سبب کرد که مصالح بندگان در آن شناخت و مصالح آن داند که عواقب داند، و عالم باشد به آنچه در آسمان و زمین است و به همه چیز عالم باشد.

جواب دیگر آن است که: خدای تعالی پیش از آن که ایشان را آفرید دانست که ایشان ظلم و قتل و غارت خواهند کرد (۸) بر یکدیگر از سنت ابراهیم - علیه السلام - و شریعت مصطفی - صلی الله علیه و آله - چنان نهاد که آن خانه و پیرامن آن و ماههای حرام محترم و محرم باشند که کسی در او غارت و قتل نکند، و هر که در آن جا شود ایمن باشد به همه چیزی.

اعلموا ان الله شديد العقاب و ان الله غفور رحيم، حق تعالی در اینکه آیت

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳). وز، لت، مر: رفت.

(۴). مع، مت، وز، لت، مر: ندیده بود و از کسی نشنیده بود.

(۵). مع، مت، وز، لب، مر: عالمی.

(۶). مع، مت، وز، لت، مر: او.

(۷). آج، لب: چیزها.

(۸). لت: کند، مر: خواهند کرد.

صفحه: ۱۶۸

ترغیب و ترهیب کرد و وعید و وعده (۱) فرمود گفت: بدانی (۲) که خدای تعالی سخت عقاب است تا اینکه علم شما را داعی باشد با فعل طاعات (۳) و اجتناب مقبحات، و نیز چون بداند (۴) که خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده و کریم است او را [داعی] (۵) باشد به فعل طاعات و ترک معاصی، و اینکه از جمله الطاف باشد که خدای تعالی با مکلف کند برای آن که علم به منافع (۶) و مضار دعوت کند، خداوندش را با کردن اینکه و صرف کند از کردن آن و علم آن باشد [۴۱-پ]

که اقتضای سکون نفس کند و عقاب مضرتی باشد مستحق، مقرون به استحقاق و اهانه (۷) و جز مستحق نباشد لوقوعه عقیب الفعل. ما علی الرسول إلا البلاغ، حق تعالی چون (۸) تقریر ثواب و عقاب کرد (۹) و تحریر کرد (۱۰) مکلفان را بر آن باز نمود که آنچه به رسول تعلق [دارد در حق شما جز بلاغ و رسانیدن نیست، اما قبول و امتثال و ثواب و عقاب به رسول تعلق]

ندارد آن دو اول به مکلف تعلق دارد و اینکه دوی (۱۱) دیگر به مکلف، و فرق از میان رسول و نبی آن باشد که نبی الا پیغامبر (۱۲) خدا نباشد من التباؤه و هی الزفعه و رسول باشد که نه از خدای باشد و خدای داند آنچه آشکارا داری و آنچه پنهان کنی تا بر حسب آن جزا دهد شما را از ثواب و عقاب، و (۱۳) اینکه معنی به هیچ پیغامبر تعلق ندارد.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ، بگو ای محمد که راست نباشد پاک و پلید.

و «استوا» بر وجوه باشد: استوا در (۱۴) مقدار باشد و در پایه و منزلت باشد و در اتفاق باشد، و به معنی استیلا باشد و تمکن (۱۵) و آن مقابله باشد در اینکه چیزها بر وجهی که

- (۱). آج، لب، مر: وعد و وعید.
- (۲). آف، لت، مر: بدانید.
- (۳). آج، طاعت، لب: و طاعت.
- (۴). اساس، آج، لب، بم، آف، آن، مر: بدانید.
- (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. [.....]
- (۶). مج، مت: علم منافع، وز: علم او منافع.
- (۷). آج، لب، آف: اهانت.
- (۸). مج، مت، وز: ندارد.
- (۹). لت: بکرد.
- (۱۰). مج، مت، وز، آج، لت: تحریض کرد.
- (۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: دو.
- (۱۲). مج، مت، وز: پیغامبری، آج، لب، بم، آف، لت، آن: پیغمبر.
- (۱۳). مج، مت، وز، لت از.
- (۱۴). آج، لب: بر.
- (۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: تمکین.

صفحه: ۱۶۹

مزیت «۱» نباشد یکی را بر یکی، يقال: استویا فی المقدار، چون هر یکی به وزن و کیل چند یکدیگر باشند، و استویا فی الدرجه و المنزله، و استویا اذا اتفقا فی الرأی و غیره، و استوی علی الشیء اذا استولی علیه و تمکن «۲» منه. و در معنی خبیث و طیب دو قول گفتند: حسن گفت: حلال و حرام است. سدی گفت: مؤمن و کافر است.

و لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ، اعجاب ادخال العجب فی النفس باشد بر وجهی که به حد تعجب رسد، و عجب من کذا و فی کذا و لکذا، و تعجبت منه و اعجبت بکذا، و عجب تکبری باشد از سر تعجب، و اعجوبه چیزی باشد بغایت عجب و جمعش أعاجیب بود، و اعجاب در جای محبت به کار دارند و معنی تعجب باشد و دلیل [مبالغه] «۳» محبت کند چون به محبت به جایی رسد که تعجب آرد، يقال:

يعجبني من فلان كذا احبه و يطيب بقلبي، و اگر چه تو را تعجب آرد بسیاری پلید، و خبیث ردی باشد، و منه خبث الحديد.

گویند: یک روز معتزلی با اشعری حاضر آمد تا مناظره کند و معتزلی خفیف العارضین بود و اشعری کثیف اللحیه بود. اشعری بر سبیل تعریض گفت: وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا «۴»، معتزلی حالی جواب داد: قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ.

فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ، از خدای بترسی «۵» و عقاب او، ای خداوندان عقل به اجتناب معاصی و ادای «۶» طاعات تا باشد که فلاح و بقا و ظفر و نجاح یابید «۷».

قوله تعالی:

## [سوره المائدہ (۵): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۸]

## [اشاره]

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَّلَ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (۱۰۲) مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنَ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيَّةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۳) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۰۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُوهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَتُقَسِّمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنْآ إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ (۱۰۶) فَإِنْ عَثَرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنآ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۷) ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَن يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَن تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱۰۸)

## [ترجمه]

ای آنان که

(۱). اساس: در متن قربت و در حاشیه مزیت، بم، آف، آن: قربت.

(۲). آف: آن. یمكن.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

(۴). سوره اعراف (۷) آیه ۵۸. [...]

(۵). بترسی / بترسید.

(۶). معج، وز، مت: اداء.

(۷). لت و فوز به ثواب ابد و نعیم دائم.

صفحه : ۱۷۰

بگرویدید» (۱) «مپرسید از چیزهایی که اگر پیدا کنند شما را غمناک» (۲) کند شما را و اگر بررسی از آن آنکه که بفرستند قرآن پدید کند شما را عفو کرد خدا از آن و خدا آمرزنده و بردبار است.

[۴۲-ر]

خواستند آن را گروهی از پیش شما پس در روز آمدند به آن کافران.

نکرد خدا از شتر گوش شکافته و نه از فرو گذاشته و نه پیوند کننده و نه بازدارنده و لکن آنان که کافر شدند می‌بافند» (۳) بر خدا دروغ و بیشترشان خرد ندارند.

چون گویند ایشان را بیایی» (۴) به آنچه فرستاد خدا به رسول، گویند بس است ما را آنچه یافتیم بر او پدران خود را بودند پدران



ایشان ندانستند چیزی و راه نیافتند.

ای آنان که ایمان آوردید «۵» بر شما، تنهای شما رنجی ندارد شما را آن که گمراه شود چون راه راست داری شما با خداست بازگشت شما جمله، خبر دهد شما را به آنچه کردی باشی «۶».

ای آنان که بگرویده «۷»

(۱). لت: گرویده‌اید.

(۲). لت: دژم.

(۳). آن: می‌بافتند.

(۴). بیایی / بیاید.

(۵). مع، مت، لت: بگرویدید.

(۶). کرده باشی / کرده باشید.

(۷). مع، مت، وز، بم: بگرویدید.

صفحه: ۱۷۱

گواهی میان شما چون حاضر آید به یکی از شما موت مرگ وقت اندرز دو مرد خداوند راستی از شما یا دوی دیگر از جز شما اگر شما مسافر باشی «۱» در زمین برسد به شما رسیده مرگ باز داری ایشان را از پس نماز تا «۲» سوگند خورند به خدا اگر شک آرید شما را که ما نخریم به آن بها «۳» و اگر باشد خداوند نزدیکی، و ما پنهان نکنیم گواهی خدا را که پس ما از بزهکاران باشیم.

[۴۲-پ]

اگر مطلع شوند بر آن که ایشان مستحق شدند بزه «۴»، دوی دیگر که باشند «۵» به جای «۶» ایشان از آنان که مستحق باشند از آنان دو اولتر سوگند خورند به خدا که گواهی ما درست‌تر از گواهی ایشان و ما ظلم نکردیم که ما از جمله بیدادگران باشیم.

آن که بود نزدیکتر «۷» را بیارند به گواهی بر وجه خود یا بترسند که رد کنند سوگندها پس سوگندشان و بترسی «۸» از خدا و بشنوی «۹» و خدای هدایت ندهد گروه فاسقان را.

قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ مَفْسَرَانِ در سبب نزول آیت خلاف کردند. زهری و قتاده «۱۰» روایت کردند از انس و ابو صالح از ابو هریره که:

جماعتی از رسول- علیه السلام- چیزها می‌پرسیدند، تا رسول- علیه السلام- به خشم آمد برخاست «۱۱» و بر منبر شد و از سر غضب و خشم گفت: اکنون می‌پرسی «۱۲» از آنچه

(۱). مع، مت، وز: باشید.

(۲). مع، مت، وز: یا.

(۳). مع، مت، وز: بهای.

(۴). مع، مت، وز: دروغی را. [.....]

(۵). مع، مت، وز: بایستند.

(۶). مع، مت، وز: بر.

- (۷). مع، مت، وز: کمتر.  
 (۸). بترسی / بترسید.  
 (۹). بشنوی / بشنوید.  
 (۱۰). آج فاسقان را.  
 (۱۱). آج، لب، بم، مر: برخواست.  
 (۱۲). مت، آج: پرسید، لب: می پرسیدید.

صفحه : ۱۷۲

می خواهی به خدا «۱» که در اینکه مقام مرا هیچ نپرسی و الا بیان کنم شما را، اصحاب رسول بترسیدند از خشم رسول و اندیشه کردند که مبادا که عذابی فرود آید. هر کسی در خانه رفت «۲» و می گریست. مردی قرشی از بنی سهم برخاست نام او عبد الله بن حذافه و مطعون بود در نسب و مردم گفتندی که او منسوب نیست با پدرش و گفت: یا رسول الله، من ابی! پدر من کیست! گفت: حذافه بن قیس الزهری.

مادرش گفت: ما رایت ولدا اعق منک، من فرزندی از تو عاق تر ندیده‌ام، از کجا ایمن بودی که مادرت کرده باشد که در جاهلیت کردندی بر ملا از رسول خدا «۳» پرسیدی «۴» اگر چنان بودی او خبر دادی نه مادرت رسوا شدی! گفت: و الله که اگر مرا به بنده سیاه الحاق کردی که گردن نهاد «۵» می امر او را.

مردی دیگر برخاست «۶» گفت: یا رسول الله، اینکه انا، من کجام. گفت: به دوزخ. جماعتی صحابه برخاستند «۷» و پای رسول برگرفتند و بوسه «۸» دادند و گفتند: یا رسول الله رضینا بالله ربنا و بالإسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن اماما «۹»، ما مردمانی ایم قریب عهد «۱۰» به جاهلیت، ما را عفو بکن که خدای تعالی تو را عفو بکناد. رسول- علیه السلام- دل خوش شد و گفت: به آن خدای که جان من به «۱۱» امر اوست که در اینکه ساعت بهشت و دوزخ در برابر من مصور کرده بودند و من در وی «۱۲» نگریدیدم «۱۳» و اهل آن را در آن جا دیدم «۱۴».

عبد الله عباس گفت: قومی رسول را- علیه السلام- یک بار سؤال کردند «۱۵» به

(۱). مع، مت، وز، لت، مر: که به خدایی.

(۲). مع، مت، وز: هر کسی سر در جامه پیخت، مر: هر کسی سر در جامه پیچید.

(۳). مع، مت، وز، لت، مر: خدای.

(۴). آج، لب، مر: پرسیدی.

(۵). لب: بنهادی.

(۶). اساس، آج، لب، بم، مر: برخواست. [.....]

(۷). اساس، آج، لب، بم، مر: برخواستند.

(۸). مع، مت، وز، لت، مر بر او.

(۹). آج لب: کتابا.

(۱۰). آج، لب: قریب العهد.

(۱۱). مع، مت، وز، لت، مر: در.

(۱۲). مع، مت، وز، لت، مر: او.

(۱۳). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر: نگریدم.

(۱۴). مع، مت، وز، لت، مر: می دیدم.

(۱۵). آج، لب: کردند.

صفحه: ۱۷۳

تَعْنَت و یک بار به استهزاء «۱»، یکی می گفتی: من اَبی! و یکی می گفتی: اینکه مکانی! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. روایت از امیر المؤمنین - علی علیه السلام - که او گفت: سب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی حج واجب «۲» کرد مردی از بنی اسد برخاست «۳» نام او عکاشه بن محصن و گفت: اُفی کل عام یا رسول الله، گفت: هر سال باید کردن [۴۳-ر]

رسول - علیه السلام - روی بگردانید، دیگر «۴» باره گفت «۵». جواب نداد، سیم «۶» بار باز گفت.  
رسول گفت:

«۷» و یحک و ما یؤمنک «ان اقول نعم،

چه ایمنی از آن که گویم «۸» آری، و اگر بگویم واجب شود و اگر نکنی هلاک شوی، چرا رها نکنی؟ نمی دانی که آنان که پیش شما بودند به سؤال بسیار هلاک شدند، چون شما را چیزی فرمایم امتثال کنید و چون نهی کنم اجتناب کنی «۹». مجاهد گفت: آیت آنکه آمد که کافران و جماعتی مسلمانان رسول را - علیه السلام - از بحیره و سایه و وصیله و حام پرسیدند، نبینی که در آیت ذکر آن کرد نهی کرد خدای تعالی در اینکه آیت مؤمنان را از آن که از رسول - علیه السلام - سؤال کنند که ایشان را به کار نیاید، گفت: ای گرویدگان مپرسی «۱۰» از چیزها «۱۱» که اگر بر شما آشکارا کنند غمناک کند شما را. و در وزن اشیاء چند قول گفتند: کسائی گفت: وزن او افعال است، جز آن است که صرف «۱۲» او بستند «۱۳» تشبیها بحمراء و صفراء.

قول دوم اخفش گفت: وزن او «اشیاء» است کقولهم: هین «۱۴» و اهناء، و زجاج گفت: برای آن «هین» را بر «أهناء» جمع کردند که وزن او «هین»

(۱). مع، مت، وز، لت، مر و.

(۲). مع، مت، وز، بواجب.

(۳). آج، لب، بم، لت، مر: برخواست.

(۴). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر: دگر.

(۵). مع، مت، وز، لت، مر: بگفت. [...]

(۶). مع، مت، وز، لت، مر: سهام، آج، سیوم.

(۷). لب، بم: یوما.

(۸). مع، مت، وز، لت، مر: گویم.

(۹). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر: کنید.

(۱۰). مع، مت، وز، آج، لب، مر: پرسید.

- (۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: چیزها.  
 (۱۲). مج، مت، وز، لت، مر از.  
 (۱۳). کذا: در اساس، مج، مت، وز، آج، لت، مر: بستند.  
 (۱۴). اساس، لب، بم: هین، با توجه به مج تصحیح شد.

صفحه: ۱۷۴

بود علی وزن فعیل، کنصیب و انصباء. بر اینکه قول «شیء» «شیء» باشد علی وزن «هین».  
 قول سیوم، سیویه و خلیل گفتند: وزن او «فعلا» است مقلوب از افعال، و اصل «شیئا» بوده است، قلب کردند با اشیاء، چنان که قلب کردند «ایتق» را از «أتوق» و «قسی» را عن «قوس».  
 إِنَّ تَبَدُّ لَكُمْ يُقَالُ: بَدَا إِذَا ظَهَرَ، وَ أْبَدَا إِذَا أَظْهَرَ «۱».  
 تَسْؤُكُمْ، يُقَالُ: سَاءَ يَسُوءُ إِذَا اخْرَجَهُ، وَ أَكْرَهَا كُنِيَ «۲» تا آنگاه که قرآن فرود آید به حسب مصلحت، چون قرآن آمده باشد خود پیدا کند «۳» شما را و بیان کند «۴» برای شما «۵»، یعنی خدای تعالی در قرآن بیان کند. نهی است مؤمنان را از تعجیل سؤال و استکشاف از چیزها که خدای تعالی به وقت خود خواهد تا بیان کند تا «۶» صلاح در آن باشد که آن پوشیده یا مجمل باشد.  
 عَفَا اللَّهُ عَنْهَا، خدای تعالی عفو بکرد از آن. در ضمیر «عنها» دو قول گفتند، قولی آن که: عاید است با مصدر لَا تَسْأَلُوا، و آن مسأله باشد، أَى عَفَا اللَّهُ عَنْ مَسْئَلَتِكُمْ. و قولی دیگر آن که: راجع است با اشیاء.  
 وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ و خدای تعالی آمرزنده و بردبار است، گناه برحمت بیامرزد و بفضل تعجیل عقوبت نکند، چه تعجیل آن کس کند که از فوت ترسد.  
 قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكَ، جماعتی که پیش شما بودند از مثل اینکه سؤالها کردند، چون قوم صالح که از او ناقه خواستند، و قوم عیسی که از او خوان خواستند، و قوم موسی که از او سؤال رؤیت کردند. سدّی گفت، اینکه قوم گفتند رسول را که: از خدا در خواه تا کوه صفا «۷» باز کند. ابو علی گفت: پیغامبران «۸» را از چیزها پرسیدندی، چو «۹» ایشان گفتندی چنین است، ایشان گفتند: نه چنین است کافر

(۱). اساس، آج، لب، آف، مر: ظهر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آف: کنید.

(۳-۴). مج، وز، مت، لت: کنند.

(۵). آج، لب: شما را.

(۶). مج، وز، مت، آج، لت: یا. [...]

(۷). مر را.

(۸). وز: پیغامبر.

(۹). مج، وز، آج، لب: چون.

صفحه: ۱۷۵

شدندی. رمانی گفت: سؤال طلب چیزی باشد اما به احضار یا بیان، برای آن که سؤال خواستن باشد و پرسیدن باشد، یکی چون

سؤال مال باشد و یکی چون سؤال علم. سؤال مال به احضار «۱» باشد و سؤال علم به بیان باشد، و نزدیک «۲» محققان چنان است که رسول - علیه السلام - چون از خدای سؤالی خواهد کردن به حضرت قومش روا نباشد تا «۳» دستوری نخواهد، که باشد که مصلحت در ترک اجابت او باشد، پس مؤدی باشد با تنفیر و چون فیما بین و بین الله سؤال کند اگر پیغامبر باشد و اگر نه به شرط انتفاء وجوه قبح «۴» باید «۵» اما در لفظ و اما در ضمیر. پس بر اینکه قاعده نشاید که یکی از ما پیغامبر را سؤال کند که پدر من کیست، برای آن که خدای تعالی صلاح در آن شناخت که آن کس که بر فراش کسی بزیاد الحاق کنند او را به او، و اگر چه نه از آن «۶» او باشد. پس بخلاف مصلحت شناخت [۴۳- پ]

خدای «۷» سؤال کردن سفاهت باشد.

قوله: ما جعل الله من بحیره، اینکه آیت من ادل «۸» الدلیل است بر بطلان مذهب قول مجبره، که ایشان گفتند: اعمالی که بندگان می کنند از کفر و ایمان و طاعت و معصیت و مباح و قبیح فاعل آن بر حقیقت خداست، و در اینکه آیت خدای تعالی تصریح کرد که: آنچه مشرکان کردند و گفتند و نهادند، نه من گفتم و نه من نهادم.

و آیت اقتضای آن می کند که مشرکان با شرک جبر گفتند: بحیره و سایه و وصیله و حام بنهادند، و احکامی بر او نهادند عجب و در آن وضع «۹» طرفه بنهادند، آنکه با خدای حواله کردند تا خدای تعالی به رد و تکذیب ایشان بفرستاد. ما جعل الله من بحیره. و دلیل دیگر بر آن که مشرکان مجبر بودند، آن است که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که ایشان خواهند گفتن: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا

(۱). آج، لب، لت مال.

(۲). آج، لب، آف: بنزدیک.

(۳). مع، مت، لت: یا.

(۴). مت: قبیح.

(۵). مع، وز: بیاید.

(۶). مع، وز، مت، لت، مر: آب.

(۷). آج، لب را.

(۸). بم، آف، لت، مر: ادل.

(۹). مع، وز، مت، لت: وضعی.

صفحه : ۱۷۶

وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ... «۱»، اگر خدای خواستی ما شرک نیاوردیمی «۲» و نه پدران ما، و چیزی به آن حرام نکردیمی «۳» بدون او، در دگر آیت گفت: وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ «۴». پس هم مشرک بودند هم قدری تا در حق ایشان اینکه مثل معنی «۵» محقق شد «۶» که: مع کفره قدری.

ما «۷» وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، و لكن آنان که کافراند «۳» فرا می یافتند «۴» بر خدای دروغ «۵»، افترا افتعال باشد من الفریة و فریه دروغ بی سر و بن باشد و اصل او از «فری» باشد و آن قطع بود، يقال: انه ليفرى الفرى-ای یأتی بالعجب و فری اذا قطع على وجه الصيلاح و افرى اذا قطع على وجه الفساد. ای عجب مشرکان دروغی بر خدای نهادند از احکامی که ایشان نهادند؟ و گفتند: و آن در عقل

زشت نبود خدای تعالی از ایشان باز گفت: وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ، مجبّر هر قبایح و فضیحتی که در عقل زشت‌تر است و به اهل مروّت و حرمت حواله نشاید کردن به خدای حواله کردند، دگر مشرکان چهار دروغ به خدای حواله کردند از بحیره و سایه و وصیله و حام، حق تعالی اینکه همه در حق ایشان بگفت همانا با مجبّر کم از اینکه نباشد که چهارصد بار چهار صد «۶» هزار فعل زشت با خدای حواله کردند.

تعالی علوا کبیرا «۷»، آفت ایشان و اینان از جهل آمد که: وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ، بیشتر عقل ندارند، یعنی بیشتر عقل را کار نمی‌بندند و در اندیشه به وعظ «۸» کار نمی‌کنند. و قتاده و شعبی گفتند: با اکثر عوام ایشان را خواست که ندانستند که آنچه وضع محال است پنداشتند که آن خدای نهاده است و کمتر، که رؤسای ایشان بودند دانستند، ابو علی گفت: بیشتر جاهلند و باقی که کمتراند معانداند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ، چون گویند ایشان را یعنی آنان که اینکه محال «۹» اعتقاد کردند

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). اساس، آج، لب، آف، بم: گیا/ گیاه.

(۳). آج، لب: کافراند.

(۴). مع، وز، مت: فرو می‌بافند.

(۵). آف را.

(۶). وز: چهار هزار.

(۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳.

(۸). مع، مت، وز، آج، لت: عقل.

(۹). مع، مت، وز، لت به. [...]

صفحه : ۱۷۹

از بحیره و سایه که، بیایی «۱»، و اصل اینکه کلمه از «علو» باشد تعالی تفاعل بود از او پنداری آن را که تو دعوت می‌کنی، او در هبوط «۲» و نشیبی است از کار خود او را بر بلندی می‌خوانی از صواب رأی که تو بر آنی آنگه بسیار شد در استعمال تا به جای «هلم» به کار داشتند و اگر چه آن را که تو می‌خوانی جای او از جای تو بلندتر باشد یا رأی او از رأی تو قویتر باشد. إلی ما أَنْزَلَ [۴۴-پ]

اللّهُ، بیای اینکه کتاب قرآن که خدای - جل - جلاله - فرو فرستاد. وَ إلی الرّسول، و پیغامبر او ای محمّد، نبینی که هم کتاب و هم رسول بر درجه اعلانند از پایه و مرتبه و خیر «۳» و علوّ درجه، برای آن لفظ «تعالوا»، گفت، ایشان جواب دهند که: حَسْبُنَا، بس است ما را آنچه یافتیم بر آن پدران خود را، اینکه چنان «۴» است که به زبان ما گویند: بدبختی را گفتند بیا تا نیک بخت کنیم «۵»، گفت: مرا بدبخت می‌شاید ما را طریقه آبا و اسلاف بر تقلید و عمیا و جهالت می‌شاید چشم بر نکنیم و فکر برنگماریم «۶» و علمی «۷» حاصل نکنیم، و به اینکه جهل و کوری قناعت «۸» پدران خود قناعت کنیم که ما را اینکه بس است. تا به اینکه جایگاه حکایت سؤال و جواب ایشان است از آن جا ردّ است بر ایشان. أ و لَوْ كَانَ، پس اگر پدران ایشان چیزی «۹» ندانستند و مهتدی نبودند و ضال بودند، ایشان را نه علمی و نه هدایتی و آن را که علم نباشد چه اهتدا باشد، که هر چه نه بر علم و بصیرت بود بر عمی و جهالت بود

و آن ضلال بود هدی نبود. و در آیت دلیل است بر فساد «۱۰» تقلید که خدای تعالی ذمّ کرد آن «۱۱» را که تقلید پدران کردند و گفتند: حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا. قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ، قدیم - جلّ جلاله - چون حدیث کافران و گمراهان بکرد و آنچه ایشان کردند، باز نمود که: آنچه ایشان کردند شما

- (۱). بیایی / بیاید.
- (۲). مع، مت، وز، لت: هبوطی.
- (۳). آف، آن: جز.
- (۴). مع، وز، مت، لت مثل.
- (۵). مع، مت، وز، آف، لت، مر: کنیم.
- (۶). آج، لب: نگمارم.
- (۷). آج، لب: عمل.
- (۸). مع، مت، وز، لت: و اقتداء.
- (۹). لب: خبری.
- (۱۰). آج، لب: رضا.
- (۱۱). مع، وز، لت: آنان را.

صفحه : ۱۸۰

را زیان ندارد چون شما بر طریقه ایشان نباشید، و مورد آیت آن است که:

خدای تعالی زید را به گناه عمر [و] «۱» نگیرد. و «۲» اینکه جمله دلیل نکند که امر معروف و نهی منکر نباید کردن، و آیت که از پیش اینکه است بر اینکه جمله دلیل می کند و بعضی دگر از علما گفتند که: در آیت تقدیری محذوف «۳» است، و آن آن است که (لا یضرکم من ضل اذا امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر). و «انفسکم»، نصب بر اغراست، یعنی احفظوا انفسکم، خویشتن نگاه داری. و اینکه را از اسماء افعال گویند که عمل فعل کند، یقول «۴»: «علیک» «۵» زیدا ای الزم زیدا و دونک زیدا ای خذه و ایتاک و الفعل القبیح، ای احذره.

عبد الله مسعود گفت: آیت محمول است بر تقیّه، و مراد آنانند که امر معروف و نهی منکر نیارند کردن ایشان را گفت چون حال چنین باشد خود را و احوال خود را مراقبت کنید که اگر کسی گمراه باشد بر شما تاوان «۶» نیست و دلیل اینکه تأویل حدیث حسن بصری است که مرّة بن ربیع «۷» از او روایت کرد که او اینکه آیت بخواند و گفت:

الحمد لله بها و الحمد لله عليها ما كان مؤمن فيما مضى و لا مؤمن فيما بقى الّا و الى جانبه منافق يكره عمله، گفت: سپاس خدای را به اینکه آیت و برین آیت در روزگار گذشته و آینده هیچ مؤمن نبود و الّا در پهلوی او منافقی بود که مؤمن عمل او را کاره بود، یعنی اگر امر معروف و نهی منکر نتواند به دل منکر باشد آن را.

و ابو البحر «۸» روایت کرد از حدیثه که او گفت: چون آیت [بخواند] «۹» اذا امرتم و نهیتم. قیس بن حازم «۱۰» روایت کند از بعضی صحابه که او اینکه آیت بخواند و گفت:

شما اینکه آیت می خوانی «۱۱» و به جای خود نمی نهی «۱۲» و معنیش نمی دانید، و من از

- (۱). اساس: عمر، با توجه به آج افزوده شد، مج، وز، لت: کسی را به گناه کسی.
- (۲). مج، مت، وز، لت بر.
- (۳). مج، مت، وز، لت: محذوفی. [.....]
- (۴). مج، مت، وز، لت: تقول.
- (۵). آف: علیکم.
- (۶). مج، مت، وز، لت، مر: تابان.
- (۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: ضمرة بن ربیعة، با توجه به ضبط طبری تصحیح شد.
- (۸). مج، مت، وز، لت: ابو البختری.
- (۹). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.
- (۱۰). آف: قیس بن جازم.
- (۱۱). می خوانی / می خوانید.
- (۱۲). نمی نهی / نمی نهید.

صفحه : ۱۸۱

رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: مردمان چون منکری بینند و تغییر نکنند، خدای تعالی عقاب عام فرستد ایشان را، امر معروف و نهی منکر کنید و تهاونه «۱» مکنید در اینکه معنی و به اینکه آیت معذور «۲» م باشید که گویی چو من کار خود کرده باشم مرا با کسی سیلی نیست که به خدای اگر امر معروف و نهی منکر کنی «۳» و الا خدای تعالی [۴۵- ر]

مسلط کند بر شما بترین «۴» خلقان و بر شما نهد عذاب. بدان که نیکان شما ذلیل شوند ایشان را، و چون دعا کنند خدای تعالی اجابت نکند.

و أبو هریره گفت ما رسول خدای را گفتیم: یا رسول الله، اگر ما همه معروف به جای آریم و امر نکنیم و از همه منکر اجتناب کنیم و نهی نکنیم ما را زیان دارد!

رسول - علیه السلام - گفت: امر معروف کنید و اگر چه همه معروف به جای نیارید، و نهی منکر کنی «۵» و اگر چه از همه منکر اجتناب نکنی «۶».

بعضی دگر گفتند معنی آیت آن «۷» است که: بر شما باد که خود را نگاه داری «۸» چه اگر امر معروف و نهی منکر کنی «۹» و از شما قبول نکنند شما را زیان ندارد.

شقیق بن عقاب «۱۰» گفت، عبد الله عمر را گفتند: اگر بنشیننی «۱۱» در اینکه روزگار و امر معروف نکنی «۱۲» و اینکه آیت کاربندی «۱۳» که: عَلَیْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا یُضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ

عبد الله عمر گفت: مراد به اینکه آیت نه منم و اصحاب من، برای آن که رسول - علیه السلام - گفت:

الا فلیبلغ الشاهد الغایب

، الا و باید که شاهد «۱۴» به غایب رساند، ما حاضر بودیم و شما غایب، ما را به شما می باید رسانید «۱۵»، انما «۱۶»



- (۱). لت: تهاون.
- (۲). لت: مغرور. (۹-۵-۳). کنی / کنید.
- (۴). آف: بدترین.
- (۶). نکنی / نکنید. [.....]
- (۷). معج، مت، وز: اینکه.
- (۸). داری / دارید.
- (۱۰). آج، لب: سعید بن عقال، چاپ شعرانی (۴/۳۵۲): سعید بن عقار.
- (۱۱). لب: نبشتی، لت: بنشینید.
- (۱۲). معج، وز، لت: امر معروف و نهی منکر نکنی، لت: نکنید.
- (۱۳). کاربندی / کاربندید.
- (۱۴). معج، وز: حاضر.
- (۱۵). معج، وز، مت، لت، آن: رسانیدن.
- (۱۶). اساس: اما، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۲

مراد «۱» آیت آنان‌اند که از پس ما آیند که چون بگویند از ایشان قبول نکنند.

حسن «۲» و ربیع و ابو العالیه روایت کردند از عبد الله مسعود که: او را از اینکه آیت پرسیدند، گفت: اینکه نه آن روزگار است، می‌باید گفتن و امر معروف و نهی منکر می‌باید کردن «۳» ما دام تا بر آن کار می‌کنند «۴» و قبول می‌کنند، چون قبول نکنند به کار خود مشغول باید بودن و احوال خود را مراعات کردن. آنکه گفت: اینکه آیت قرآن بر وجوه مختلف فرود آمد، بعضی آن است که پیش از آن که فرود آمد تأویل آن گذشته بود، و بعضی آن است که تأویل آن در عهد رسول - علیه السلام - برفت، و بعضی آن است که تأویل هنوز پدید آمده نیست، و بود که در آخر زمان باشد و بود که تأویل آن روز قیامت بود از آیات حساب و کتاب و ثواب و عقاب «۵» ما دام تا دلها تان و هوا تان «۶» یکی باشد، و متفرق نباشی «۷»، هر کسی را با خود کار بود عند آن تأویل آیت باشد.

ابو ثعلبه الخشنی گفت: رسول - علیه السلام - را ازین آیت پرسیدم، گفت: امر معروف و نهی منکر می‌کنید «۸» تا آنکه که بینید «۹» که مردمان دنیا بر دین بگزینند «۱۰» و در فرمان بخیل شدند و متابعت هوای نفس بر دست گرفتند و هر کس به رأی خود معجب و مستبد شدند، آنکه هر کسی حصه نفس خود و آنچه به خاصه او بازگردد نگاه دارید «۱۱» و عوام را رها کنید «۱۲» به کار خود که از پس شما روزگاری خواهد بودن که «۱۳» ایام صبر باشد، در آن ایام هر کس که به طاعت خدای عمل کند ضلال دیگران او را زیان ندارد، بل ضلال و هلاک او بر او باشد. و آن کس که در آن روزگار مثل عمل شما کند، یک طاعتش را پنجاه ثواب باشد، و هر مردی را از ایشان پایه پنجاه مرد از شما دارند.

گفتند: یا رسول الله؟ یکی از ایشان و پنجاه از ما! گفت: یکی از ایشان و پنجاه

(۱). معج، وز به.

(۲). معج، وز: حسن بصری.

(۱۳-۳). معج، وز، مت، لت، مر: منکر بی کران.

(۴). لب: می کند.

(۵). آج، لب تا. [.....]

(۶). معج، وز، مت: دل‌هایتان و هوایتان.

(۷). نباشی / نباشید.

(۸). معج، وز، مت، مر: کنی.

(۹). معج، وز، مت، مر: بینی.

(۱۰). معج، وز، مت، لت: بگزیدند.

(۱۱). معج، وز، مت، داری / دارید.

(۱۲). معج، وز، مت: کنی / کنید.

صفحه: ۱۸۳

از شما، و به روایت دیگر گفت: نه، یکی از ایشان و پانصد از شما. بعضی دگر گفتند: آیت در اهل اهواء و بدع آمد. ضحاک گفت: علیکم انفسکم اذا اختلفت الأهواء ما لم یکن سیف أو سوط، گفت: خویشتن نگاه داری «۱» چون هواها مختلف شود ما دام تا تیغ و تازیانه نباشد، یعنی چون تیغ و تازیانه آمد، تو را نیز بتقیه متابعت رأی ایشان باید کردن. سعید جبیر گفت: آیت در اهل کتاب آمد، یعنی لا یضربکم من ضل من اهل الکتاب. کلبی گفت از ابو صالح از عبد الله عباس که: رسول- علیه السلام- نامه با اهل هجر نوشت و منذر بن ساوی التمیمی از قبل رسول- علیه السلام- آن جا بود، گفت: دعوت کن ایشان را با اسلام، اگر قبول کنند، و الا جزیتی بر ایشان نه. او نامه رسول- علیه السلام- عرضه کرد «۲» بر عرب، و جهودان و ترسایان و گبرکانی «۳» که آن جا بودند، [۴۵-پ]

ایشان گفتند: ما جزیت قبول کنیم و اسلام نیاریم. او رسول- علیه السلام- را خبر داد. رسول به او بنوشت که: اما از عرب قبول مکن الا با اسلام یا تیغ، فاما «۴» جهودان و ترسایان و گبرکان «۵» یا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند. او «۶» نامه عرضه کرد، عرب ایمان آوردند و اهل ذمه جزیه قبول کردند. منافقان در اینکه حدیث طعنه زدند، گفتند: عجب نیست کار محمد، می گوید: مرا فرموده اند که با مردمان کارزار کنم تا بگویند «لا اله الا الله»، آنکه از گبرکان «۷» هجر و اهل کتاب جزیه می ستاند و ایشان را بر کفر رها می کند، چرا ایشان را بر اسلام اکراه نمی کند و یا از عرب جزیه قبول نمی کند! مسلمانان را سخت آمد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یا ایُّها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضربکم من ضل اذا هتدیتم، بعد ان بلغ محید و اعذر و انذر، گفت: ای مؤمنان گرویده «۸»: بر شماست که خویشتن «۹» و احوال خویشتن مراعات کنید، شما را آن زیان ندارد ضلال آن کس که او ضال و گمراه شود چون شما مهتدی «۱۰»

(۱). آج، لب، مر: دارید.

(۲). آج، لب: عرض کرد. (۷-۵-۳). آج، لب: گوران.

(۴). معج، وز، مت، لت: و اما.

(۶). مع، وز، مت: و.

(۸). مع، وز، مت: گرونده.

(۹). آج، لب نگاه دارید. [...]

(۱۰). مع، وز، مت، لت باشید.

صفحه : ۱۸۴

و بر هدایت باشی «۱» و رسول - علیه السلام - دعوت کرده باشد و اعذار و انذار کرده. آنگه گفت: *إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا*، مرجع و بازگشت [شما] «۲» با خداست جمله ضال و مهتدی را. *فَيَبُئُّكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ*، خبر دهد شما را با آنچه کرده باشی «۳» از نیک و بد. و خبر دادن «۴»، کنایت است از جزا برای آن که در خبر فایده نبود و خیری و شری چون جزا با او مقرون نباشد. *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ - الْإِيَّةُ*. واقدی گفت و جماعتی از مفسران که: آیت در سه مرد آمد که ایشان به تجارت از مدینه به شام شدند: یکی عدی زبیدی «۵» بود و یکی تمیم بن أوس الداری - و ایشان ترسا شدند - [و بدیل] «۶» مولى عمرو ابن العاص مسلمان بود و از جمله مهاجر بود و در کنیت پدرش خلاف کردند، کلبی گفت پدرش [بدیل بن] «۷» ابی ماریه بود. قتاده و ابن سیرین و عکرمه گفتند: ابن ابی ماریه [محمد بن اسحق گفت: ابن ابی یم. و از باقر - علیه السلام - چنین آمد: تمیم الداری و برادرش عدی نام اینکه دو ترسا، و سلمان ابن ابی ماریه «۸»]، چون به شام شدند اینکه مرد مسلمان بیمار شد. نسخه بنوشت متاعی را که او داشت بتفصیل کرد و در میان بار خود تعبیه کرد و آن ترسایان را نگفت. و چون بیماری سخت شد بر او، ایشان را حاضر کرد و وصایت «۹» کرد ایشان را که [اینکه] «۱۰» متاع من به مدینه بری «۱۱» و به وارثان من سپاری «۱۲» و از دنیا برفت. ایشان سربار او باز کردند و انایی سیمین زر خو نهنده «۱۳» وزن آن سیصد درم، از میان بار او «۱۴» برگرفتند «۱۵» [و بار بیستند و ندانستند که

(۳-۱). باشی / باشید.

(۲). اساس، آج، لب: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۴). مع، وز، مت: و خبر اینکه جا.

(۵). کذا: در اساس، آج، لب، لت، آف، آن، مع، وز، مت، مر: عدی بن سدی، تفسیر قرطبی (۳۴۶/۶) عدی بن بداء. (۱۰-۷-۶). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۸). اساس، مع، وز، مت، آف، آن: ندارد، با توجه به آج، لت، مر افزوده شد.

(۹). آج، لب: وصیت.

(۱۱). بری / برید.

(۱۲). سپاری / سپارید.

(۱۳). اساس: زر خوسه، مع: زر خوسه‌نیده، وز: زر خونیده، لت، آج: زرکوب، لب، بم، آف، آن، زر خوسه، مر: زربهجهده.

(۱۴). آج: آن.

(۱۵). مع، مت، وز، لب، مر: بگرفتند.

صفحه : ۱۸۵

در میان بار نسخه‌ای هست چون بازرگانی خود بکردند بار برگرفتند[۱] و با مدینه آوردند و با[۲] اهل او تسلیم کردند. ایشان بار بگشاندند[۳] و آن نسخه بیافتند و برخواندند موافق بود مگر اینکه اناء سیمین که بر جای نبود اینکه[۴] ترسا را گفتند اینکه مرد در شام تجارتی کرد و چیزی فروخت، گفتند، نه گفتند: معاوضه کرد با کسی! گفتند نه گفتند در بیماری خرجی کرد! گفتند: نه، روز کی چند بیمار بود. گفتند: اکنون از بار او سیمینه در[۵] می‌باید وزنش سیصد درم و به خط او نوشته است. ایشان گفتند: ما خبر نداریم و آنچه او به ما داد به شما رسانیدیم. به حکومت پیش[۶] رسول[۷] آمدند، خدای تعالی آیت فرستاد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ. «شهادة»، مرفوع است به ابتداء و «بینکم»، ابو علی فارسی گفت: هو من الظرف المتسع فيه، یعنی بین ظرف است، باتساع در جای اسم نهاد برای آن که بر حقیقت او از آن ظرف نیست که تارة اسم باشد و تارة ظرف، کالیوم و اللیلة و غدو الشهر و السینة، لا تقول هذا بین حسن او واسع کما قلت هذا مکان واسع فلا یجری وجوه الاعراب، و لکن چون اتساع گردد و آن را جاری مجرای اسم کرد بر توسع، مجرور کرد آن را با ضافت، و علی هذا قراءه من قرأ لقد تقطع بینکم بالرفع [۴۶-ر]

و فسرّه بعضهم علی الوصل، فقالوا البین من الاضداد یكون بمعنی الفراق و بمعنی الوصال، قال الله تعالی: لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ[۸]، ای وصلکم. اینکه قولی دیگر است در آیت لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ[۹]، بر اینکه [قول] [۱۰] خود اسم صریح باشد و بر ظرف متسع آمد، قول الشاعر:

صادف بین عینیه الجبوبا

و الجبوب الارض و خبر او اثنان باشد علی تقدیر حذف المضاف و اقامه

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. [.....]

(۲). لت: به.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، آف، مر: بگشاندند، لت: بگشودند.

(۴). مج، وز، مت، لت دو.

(۵). مج، وز، مت، مر: ندارد.

(۶). لت: نزد.

(۷). آج، لب علیه السلام.

(۸-۹). سوره انعام (۶) آیه ۹۴.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۸۶

المضاف إليه مقامه، ای شهادة [اثنین] [۱] کقوله تعالی: وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ[۲]، ای اهلها.

قولی دیگر در رفع او آن است که: خبر مبتدا محذوف است، و آن ظرفی مقدم است و رفع او هم بر ابتداست، و التقدير: علیکم شهادة بینکم، قولی دیگر آن است که: شهادة مرفوع است به ابتدا. وَإِذَا حَضَرَ، در جای خبر اوست بر تقدیر آن که: اقامه شهادة بینکم وقت الحضور علی تقدیر وقت شهادة بینکم وقت الحضور، و اینکه قول ضعیف است برای آن که وقت اقامه شهادت وقت حضور مرگ موصی نباشد، بل وقت دعوی المدعی باشد و عند الحاجة الی الشهادة. و اثنان مرفوع باشد به فاعلیت از فعلی محذوف

که دلّ علیه لفظ الشّهاده و التقدير فليشهد اثنان. و بعض دگر گفتند تقدير چنین است که: شهادة بینکم ان یشهد اثنان، اینکه قریب است به قول اول از روی معنی. و قوله: إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ، چون حاضر آید به یکی از شما مرگ «حضور» به معنی قرب است به هر حال، برای آن که اگر مرگ حاضر آید و مرد بمیرد وصیت نتواند کردن و گواه گرفتن، و نظیره قوله: حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ (۳)، و قوله: حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۴)، چون مرده باشد نتواند اینکه سخن گفتن، و کذا قال: حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا (۵)، و مراد در اینکه مواضع مقاربت است.

و در معنی «شهادت» سه قول گفتند: یکی آن که گواهی (۶) است که عند اقامت آن استخراج حقوق کنند، و یکی آن که حضور است من قولهم: شهدت کذا اذا حضرته، و منه قوله تعالى: وَ لِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۷)، و سیوم (۸) آن که به معنی سوگند است من قولهم: اشهد بالله أى احلف بالله، و قوله تعالى: فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ، و قول اول قویتر است و لا یقتر است، به قصه آیت.

و قوله: حِينَ الْوَصِيَّةِ، نصب او بر ظرف است و نشاید که عامل در او شهادة

(۱). اساس، آف: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۸.

(۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۹۹.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۶۱.

(۶). معج: گواهی، آج، لب: گواهی. [.....]

(۷). نور (۲۴) آیه ۲.

(۸). معج، وز، لت: سهام، مر: سیم.

صفحه : ۱۸۷

بینکم، باشد برای آن که او در «اذا» عمل می کند، و یک عامل در دو معمول عمل نکند. در او سه وجه محتمل است: یکی آن که «موت»، در او عامل باشد، دگر آن که «حضر» در او عامل باشد، أى إذا حضر (۱) الموت حين أى وقت الوصیة، و سیم (۲) آن که بدل از «اذا» باشد، و اینکه بدل الكل من الكل باشد.

و قوله: ذَوَا عَدَلٍ، صفت «اثنان» است، یعنی اثنان عدلان در «منکم» خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد آن است که من المسلمین، و بعضی گفتند: مراد آن است که من اقرباء الموصی، از خویشان وصیت کننده، و قول اول قول عبد الله عباس [است] (۳) و سعید بن المسيّب و عبیده السلمانی (۴) و مجاهد و یحیی بن یعمر است و قول باقر و صادق است - علیهما السّلام - و قول دوم (۵) قول حسن و عکرمة است (۶).

أو آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ، یعنی أو شاهدان آخران من غیرکم (۷)، یا دو گواه دیگر که نه از شما باشند. در او دو قول گفتند: یکی آن که نه اهل ملت شما باشند، و اینکه قول باقر و صادق است - علیهما السّلام - و عبد الله عباس و ابو موسی اشعری و سعید مسیب و سعید جبیر و شریح و ابراهیم و ابن سیرین و مجاهد و ابن زید، قول دوم (۸) عکرمة گفت و عبیده و ابن شهاب و حسن: من غیر عشیرتکم، یعنی جز از قبیله و خویشان شما که وصیت خواهی کردن (۹) [۴۶-پ]. حسن گفت: برای آن که عشیرت او احوال او بهتر دانند از دیگران و اینکه اختیار زجاج است، گفت: [دگر] (۱۰) برای آن که گواهی کافران نشاید شنیدن (۱۱) با آن که کافر و

فاسق باشند، و معنی او اینکه جا تفصیل است نه «۱۲» تخییر، برای آن که معنی آن است که: «أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ، إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ» و اینکه قول باقر و

(۱). مع، وز، مر: حضره.

(۲). مع، وز، مت: سهام.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مع، وز، مت: عبید السّلمانی.

(۵-۸). مر: دویم.

(۶). مع، وز، مت: قول حسن بصری است و عکر مه.

(۷). اساس، آج، لب: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). مع، وز، مت: خواهید کردن.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۱۱). اساس، بم: شاید شنیدند، معج، وز، مت: نتواند شنیدن، با توجه به آج، لب تصحیح شد.

(۱۲). مع، مت: ندارد.

(۱۳). مسلمانانی / مسلمانانید. [.....]

صفحه : ۱۸۸

صادق است - علیهما السلام - و شریح و یحیی بن یعمر و عبد الله عباس و سعید جبیر و سدی، و بعضی دگر گفتند: «أَوْ» تخییر راست بر حسب آن که موصی وصایت کند «۱» و گواه گیرد و امین «۲» دارد اگر کافر بود [و] «۳» اگر مسلمان، و بعضی مفسران گفتند:

مراد به «آخران» دو وصی اند، [نه] «۴» دو گواه، برای احتیاط را گفت وصایت به دو وصی کنند «۵» از «۶» تهمت و خیانت دورتر باشد، و اینکه قول ضعیف است بمخالفة سیاقه الایة.

إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ، إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ، اگر شما در زمین ضرب کنید، یعنی اگر مسافر باشید و در زمین سیر کنید. فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ «۷»، به شما رسد مصیبت مرگ، یعنی مرگ به شما رسد. تَحْبِسُونَهُمَا، در کلام محذوفی هست تا معنی مستقیم شود، و آن اینکه است: و قد أوصیتهم و اشهدتم علی وصایتکم شاهدین فاتهم الورثة الشاهدين وقت اقامة الشهادة ینبغی ان تحبسونهما من بعد الصلاة، که مرگ به شما رسد و شما وصایت کرده باشی «۸» و مال با ایشان داده باشی «۹» و ایشان ادا کنند و ورثه را ربیبی و شکی حاصل آید که آن مال بتمامی ادا کردند یا نه، و ایشان را متهم دارند و بر ایشان دعوی کنند، حکم آن است که: ایشان را باز دارند از پس نماز. و مراد به «حبس» وقف است یعنی یستوقفونهما «۱۰» من بعد الصلوة.

خلاف کردند که «۱۱» کدام نماز است - بر سه قول: باقر و صادق «۱۲» گفتند و شریح و سعید جبیر که نماز دیگر است برای کثرت مردم که حاضر آیند، و برای تخویف ایشان به حرمت وقت نماز چون از نماز فارغ شده باشند. حسن بصری گفت: نماز پیشین یا دگر «۱۳»، و قول سیم «۱۴» عبد الله عباس گفت: نماز اهل دین ایشان، بر آن قول که

(۱). آج، لب: وصیت کند.

(۲). مج، وز، مت: امیر.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت، لت، مر: کند.

(۵). وز همه.

(۶). آج، لب: لمخالفة.

(۷). مج، وز، لت و.

(۸-۹). باشی / باشید.

(۱۰). مج، وز: تستوفونهما.

(۱۱). مج، وز، لت اینکه، مر آن.

(۱۲). بم، آف، مر علیهما السلام.

(۱۳). لت، مر: دیگر.

(۱۴). آج، لب، آف: سیوم.

صفحه: ۱۸۹

گفت: مِنْ غَیْرِکُمْ، مراد کافراند برای [آن که] «۱» ایشان وقت نماز ما را حرمت ندارند، و از اینکه جا گفت شریح که: چون مرد به زمین غربت باشد و کسی را نیابد که فرا او «۲» وصایت کند و گواه کند، او را بر وصایت شاید که از اهل ذمه دو کس را گواه کند و گواهی ایشان مقبول باشد، و هیچ جای «۳» گواهی «۴» کافر مقبول نباشد الا در باب وصیت در سفر لمکان هذه الایة. و شعبی گفت: مردی مسلمان را به دقوا وفات نزدیک «۵» رسید، چون رنجور شد کس را نیافت که بر وصایت خود گواه کند، دو مرد را از اهل کتاب گواه کرد.

ایشان به کوفه آمدند «۶» بنزدیک ابو موسی اشعری و گواهی بدادند، او گفت: اینکه حکمی است که پس از آن که در عهد رسول افتاد دگر نیفتاد، و ایشان را بفرمود تا سوگند خورند «۷» و حکم براند، و مذهب ما هم چنین «۸» است که گواهی کافران در هیچ جای بر مسلمان قبول نکنند الا در وصیت در حال ضرورت.

فَیَقْسِمَانِ بِاللَّهِ، ایشان - یعنی آن دو گواه - سوگند خورند به خدای. و گواه را در اینکه موضع برای آن سوگند می دهند که او خصم است - مدعی علیه ایشان، اعنی ورثه بر اینان «۹» که گواهی «۱۰» وصیت بودند دعوی خیانت کردند و گواه نداشتند «۱۱»، لا بد ایشان را سوگند بایست خوردن که و الیمین علی من انکر.

إِنْ اِرْتَبْتُمْ، اگر شما را که ورثه «۱۲» شک افتد در آن که ایشان خیانت کردند و سوگند بر اینکه خوردند که اینکه گواهی «۱۳» بخلاف راستی نمی دهیم تا بدین «۱۴» عوضی اندک بستانیم یا حقی از آن کسی ببریم «۱۵» یا حق را منکر شویم، و قوله: «به»، روا باشد

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۲). مج: ها او، آج، لب: با او.

(۳). مج، وز: جایگاه.

(۴). آج، لب، لت: گواهی.

- (۵). مج، وز: ندارد.
- (۶). اساس و، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.
- (۷). مج، وز، آج، لب: خوردند.
- (۸). مج، وز: هم چونین.
- (۹). مج، وز، مت: ورثه اینان، لت: ورثه برایشان.
- (۱۰). آج، لب، لت، مر: گوده، بم، آف: گواهی.
- (۱۱). مج، وز، مت: بداشتند.
- (۱۲). آج، لب، آف، لت، مر: ورثه‌اید.
- (۱۳). آج، لب، بم، آف، لت: گواهی.
- (۱۴). مج، وز، مت، لت، مر: بر آن.
- (۱۵). اساس: بریم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

صفحه: ۱۹۰

که راجع باشد با قسم که سوگند است یعنی ما اینکه سوگند به عوض آن چیزی اندک که بر ما دعوی می‌کنند نخواهیم کردن، و شاید «۱» که راجع باشد [۴۷-ر]

با چیزی متعلق به شهادت یعنی بتحریف شهادتنا عن وجهها، برای آن «به»، گفت: «بها» نگفت که حذف مضافی تقدیر کرد. و قوله: لا-نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا، در او دو وجه گفتند: یکی آن که مراد به «اشترای» معاوضه است برای آن که در بیع و شری به معنی معاوضه باشد، یعنی ما سوگند را و «۲» تحریف شهادت خود برابر متاع اندک نهیم. و وجه دیگر آن که مراد آن است که: لا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا، ای ذا ثمن، برای آن که بها نخرند، متاع «۳» به بها نخرند، یعنی تحریم «۴» چیزی که آن را بهای اندک باشد، یعنی حطام دنیا و متاع او که اندک است به سوگند به تحریم «۵»، و كذلك قوله: اشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا «۶»، ای ذا ثمن، ای متاعا ذا ثمن قليل، و اینکه وجهی غریب است و لطیف، در اینکه آیت و در هر آیت که اینکه لفظ آید در او.

و لو كان ذا قُرْبَى، و اگر چه مشهود له آن را که برای او گواهی «۷» می‌دهیم خویشی نزدیک باشد، و تخصیص «ذو القربی» «۸»، برای آن کرد که میل مردم به او باشد.

و لا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ، و گواهی خدا پنهان باز نکنیم، و وجه اضافه شهادت با خدای تعالی از آن جاست که از فرمان اوست و نهاد شرع او، و شاید که اضافه به معنی «لام» بود، ای شهادة لله، و «لام» اختصاص را باشد و معنی راجع با آن که اول گفتیم، و شعبی در شاذ خوانند: و لا نَكْتُمُ شَهَادَةَ، بتنوین الله، به جر علی تقدیر و الله به حذف حرف قسم، و ما هیچ گواهی «۹» پنهان باز نکنیم به حق خدای، و پس از اینکه در کلام محذوفی است و تقدیر آن است که: فَاِنَّا ان كَتَمْنَاهَا، انا اذا لمن الاثمين، چه اگر گواهی پنهان کنیم از جمله بزهاران باشیم. و ابو جعفر خواند به

(۱). بم، آف، نشاید، آن: بنشاید.

(۲). مج، وز، مت، لت: سوگند او.

(۳). لت: متاعی.



(۴). لت: نخیریم.

(۵). لت: بنخیریم.

(۶). سوره توبه (۹) آیه ۹.

(۷-۹). آج، لب، بم، آف، لت، مر: گواهی.

(۸). معج، مر: ذا قریبی.

صفحه : ۱۹۱

تنوین: وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ، چنان که قسم تعلق به کلام اول ندارد، آن جا وقف باشد که شهادة، آنگه ابتدا کند «۱» [به سوگند] «۲» که: اللَّهُ أَنَا إِذَا لَمِنَ الْإِثْمِينَ أَنْ فَعَلْنَا ذَلِكَ وَ كَتَمْنَا الشَّهَادَةَ، و یعقوب خواند به تنوین و «الف» استفهام در «اللَّهِ» به عوض [حرف] «۳» قسم که بیفگند و جرّ «اللَّهِ».

چون آیت فرود آمد، رسول- علیه السلام- اینکه دو ترسا را بخواند، و چون نماز دیگر گزارده بود «۴» ایشان را بنزدیک منبر بداشت و سوگند بداد که ایشان از اینکه اناء سیمین که بر ایشان دعوی است بی خبراند و خیانتی «۵» نکرده‌اند، سوگند بخوردند. رسول- علیه السلام- رها کرد ایشان را چون سوگند خورده بودند، آنگه اناء بر دست ایشان ظاهر شد، سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که: اناء بر دست کسی با دیدار آمد «۶»، از اهل مکه در او آویختند، گفتند: ما از تمیم و عدی خریدیم و بعضی دگر گفتند: بر دست ایشان پدید آمد. وارثان مرد در آن «۷» آویختند، ایشان دعوی کردند که: ما اینکه از او خریدیم «۸»، گفتند: پس چرا اول نگفتی «۹»! گفتند: برای آن که گواه نداشتیم اینکه دعوی نکردیم. ایشان بیامدند و رسول- علیه السلام- را خبر دادند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. گفتند: وارثان در اناء «۱۰» آویختند و دعوی کردند گواه «۱۱» نداشتند، رسول- علیه السلام- به ظاهر شرع ایشان را سوگند داد که سوگند «۱۲» بر مدعی علیه باشد.

قوله: فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا، اگر اطلاع افتد و واقف شوند، و اصل «عثار» شکر فیدن «۱۳» و افتادن باشد، چنان که در عبارت ما گویند، من به سر آن کار افتادم، و اعشی می گوید در عثار به معنی سقوط «۱۴».

(۱). معج: انتفا کند.

(۲-۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۴). معج، وز، مت، آج، لب، بم: گزارده بود.

(۵). اساس، بم: کلمه به صورت «جنایتی» هم خوانده می شود.

(۶). معج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: پدید آمد.

(۷). آج، لب: در آنان، لت: در ایشان در. [...]

(۸). معج، مت: بخیریدیم.

(۹). آج، لب، مر: نگفتید.

(۱۰). آج، لب، لت: آنان.

(۱۱). معج، وز، مت: و گواه.

(۱۲). لت: که بینه.

(۱۳). معج، وز، مت: شکر فیدن.

(۱۴). مج، وز، مت شعر.

صفحه: ۱۹۲

بذات لوث عفرناة اذا عثرت فالتعس ادنی لها من ان أقول لعا

و اعثرت غیری «۱» علی کذا اذا اطلعتہ علیہ و منه قوله: وَ كَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَلَيْهِم «۲»، و العثیر الغیار الشاطع. عَلٰی أَنْهَمَا، بر آن که ایشان دو «۳»، یعنی آن دو وصی با «۴» آن دو گواه، اسْتَحَقَّا إِثْمًا، مستحق بزه و عقوبت شدند به سوگند دروغ که خوردند، و معنی آن است که: چون معلوم شود که ایشان سوگند به دروغ خوردند، فَأَخْرَانَ يَقُومان مَقَامَهُمَا، دو مرد دیگر از جمله ورثه به جای ایشان بایستند. من-الذین-استحقّ، حفص خواند: «استحق» به فتح «تا» و «حا» [۴۸-ر]

علی الفعل المستوی، و معنی آن که «استحق» ای حق- و وجب علیهم الاثم، یقال:

حقّ و استحقّ و وجب بمعنی واحد، و باقی قراء «استحق» خواندند به ضمّ «تا» و کسر «حا» علی الفعل المجهول، و معنی قراءت مجهول آن باشد [که] «۵»: من الذین استحقّ فیهم و لأجلهم الاثم [و آن وارثان مرد باشند برای آن که حالف بر مال ایشان سوگند می خورد، چون سوگند به دروغ بود به سبب ایشان باشد که مستحق اثم] «۶» گردد فهذا معنی القراءتین اعنی قراءة الحفص و قراءة الباقین، و حمزه و ابو بکر و یعقوب و خلف خواندند: «الأولین» بتشدید «واو» علی الجمع جمع اولّ و فتح «نون» علی انه نون جمع السیلامه، و باقی قراء: «الاولیان» به سکون «واو» و «نون» مکسوره علی انها نون التثنیه من بناء افعال التفضیل، حسن بصری خواند در شاذ: «الاولان» علی تثنیه الأول.

و در معنی «اولیان» سه قول گفتند: یکی سعید جبیر گفت و ابن زید: مراد آن است که دو کس آنان که بمرده و میراث اولیتراند، قول دوم عبد الله عیاس گفت و شریح: دو کس که اولیتر باشند به گواهی یعنی سوگند من قوله: فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ «۷»- الایه قول سهام «۸» زجاج گفت: دو کس برخیزند از آنان که اولیتر باشند به آن که سوگند دهند خصم را یعنی آن دو ترسا که اول سوگند خوردند اکنون سوگند دهند که

(۱). اساس، لب: غیر، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۱.

(۳). مج، وز، مت: بو، آج، لب: هر دو.

(۴). آج، لب: یا .

(۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۷). سوره نور (۲۴) آیه ۶.

(۸). آف: سیوم، مر: سیم. [.....]

صفحه: ۱۹۳

ایشان ولیّ سوگندانند و در رفع «اولیان» چند قول گفتند: یکی آن که: اسم ما لم یسم فاعله است بر قراءت آن کس که استحقّ خواند علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، و التقدير استحقّ علیهم اثم الاولین ای استحقّ منهم.

دوم آن که: بدل ضمیر است فی یقومان المعنی یقوم الاولیان مقامها، و گفتند: بر «۱» معنی امر باشد، ای فلیقم الاولیان من الذین استحقّ علیهم الوصیة و اینکه اختیار زجاج است.

سهام «۲» آن که بدل «آخران» است. و ابو علی فارسی گفت: رفع او شاید که بر ابتدا بود و او مبتدای مؤخر بود، و تقدیر چنین باشد: فالاولیان بامر المیت آخران من اهله او من اهل دینه یقومان مقام الخائنین الذین عثر علیهما کقولهم، تمیمی «انا، اینکه وجه چهارم است و وجهی نیکو است.

و وجه پنجم ابو علی گفت: روا باشد که خبر مبتدا باشد محذوف و تقدیر آن که: فآخران یقومان مقامهما الاولیان. و قول ششم ابو الحسن اخفش گفت: صفت «آخران» باشد، با آن که آخران نکره است و اولیان معرفه است به «لام» تعریف، برای آن که اگر چه نکره است به وصف معرّف «۳» و مخصوص شده من قوله: یقومان مقامهما.

و اما قراءت آن کس که «اولین» خواند به جمع از اتباع الذین باشد و محلّ او جرّ بود، و تقدیر آن بود که: من الاولین الذین استحقّ علیهم الایضاء و الاثم.

و در «علیهم» چند قول گفتند: یکی آن که: «علی» به معنی «من» باشد، ای استحقّ منهم، كما قال الله تعالى: الذین إذا اکتالوا علی الناس «۴» ای من الناس، دوم آن که: معنی آن باشد که «۵» استحقّ علیهما مال بالشهادة و معنی علی وجوب باشد برای آن که به گواهی «۶» گواهان «۷» [حق] «۸» واجب شود بر مدعی علیه چون گواهی به

(۱). وز: اینکه.

(۲). بم، آن: سیم، آف: سیوم.

(۳). معج، وز، مت: معروف.

(۴). سوره مطففین (۸۳) آیه ۲.

(۵). آن ای.

(۶). آج، لت: گواهی.

(۷). معج، وز، مت، آج، آن: گواهان.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۱۹۴

دروغ داده باشند آنچه به گواهی «۱» ایشان از مدعی علیه بستانند «۲» غرامت «۳» بر ایشان واجب بود. سیم «۴» آن که: «علی» به معنی «فی» باشد چنان که خدای تعالی گفت:

وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ «۵»، ای فی ملک سلیمان، و بر عکس چنان که «فی» به معنی «علی» آمد فی قوله: وَ لَأَصْلَبُنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ «۶»، ای علی جدوع النخل، آن جا «علی» به معنی «فی» آمد یعنی الذین استحقّ فیهم و لاجلهم الاثم و هم ورثة المیت استحقّ الحالفان بسببهم. اگر گویند: روا باشد که اولیان «۷» مرفوع باشد باسناد «۸» استحقاق [۴۸- ر]

با ایشان! گوئیم: نه، برای آن که مستحقّ وصیت است یا «۹» آنچه از وصیت در چیزی باشد و اولیان مستحقّ نتواند بودن تا اسناد استحقّ با ایشان کنند.

زجاج گفت: اینکه آیت دشخوارتر آیتی است در قرآن به اعراب، و چون اعراب دشخوار باشد معنی مشتبه بود، چه معنی از اعراب

استخراج توان کردن و خلاصه اینکه است که: اگر مطلع شوند بر آن که آن گواهان یا وصیان که سوگند خوردند بر وجهی خوردند که مستحق اثمی و عقوبتی شدند- با «۱۰» آن که بخلاف راستی خوردند- دو مرد «۱۱» باید که اولیتر باشد به متوفی و به میراث آن «۱۲» به آن که گواهی و شهادت را قیام نمایند به معنی سوگند، یعنی که سوگند خوردند چه خصم و مطالب ایشان باشند که بیایند و سوگند خوردند به خدا «۱۳» که شهادت ما، یعنی سوگند ما حقتر و درست تر است از سوگند آن دو گانه که پیش از اینکه سوگند خوردند، و ما در اینکه سوگند اعتدا و ظلم نمی کنیم، چه اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم.

اگر گویند اولیای مرده از کجا مطلع شوند بر خیانت ایشان یا ایمن باشند که

(۱). مع، مت، وز: گواهی، آف، آن: گواهی.

(۲). لب: ستانند.

(۳). مع، مت، وز، آج، لت آن.

(۴). مع، وز، مت: سهام، آج، لب: سیوم.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۲.

(۶). سوره طه (۲۰) آیه ۷۱. [.....]

(۷). لب مستحق.

(۸). وز و.

(۹). وز: به.

(۱۰). مع، وز، مت: به.

(۱۱). مع، وز، مت: دیگر.

(۱۲). مع، وز، مت: او.

(۱۳). وز، مت: خدایی.

صفحه : ۱۹۵

سوگند خوردند و دروغزن نباشند! گوئیم: اما به آن که در او دعوی کرده باشند در دست ایشان بینند یا آن که ایشان انکار کرده باشند علم و خیر آن را یا آن که ایشان اعتراف دهند یا به آن که گواهی «۱» دهند دو عدل بر ایشان به خیانت، قوله: «إذا» و «لا» «۲» جواب شرطی محذوف باشد، و التقدير: ان اعتدینا انا اذا لمن الظالمین.

قوله: ذلک ادنی ان یأتوا بالشهادة علی وجهها- الآیه، «ذلک» اشارت است به سوگند خوردن «۳» یا به حکم، یعنی آن سوگند یا آن حکم نزدیک گرداند و داعی باشد خداوند گواهی «۴» را که گواهی «۵» بر وجه [خود] «۶» به راست یا سوگند به راست خورد برای آن که چون داند که در شرع حکمی «۷» هست که رد الیمین کنند با مدعی و سوگند «۸» مقبول خواهد بود او را ردع و زجر کنند «۹» از آن که سوگند به دروغ خورد یا گواهی «۱۰» به دروغ دهد خلاف کردند در آن که بر گواه سوگند باشد هیچ جا «۱۱» یا «۱۲» نباشد. عبد الله عیاس گفت: چون گواه کافر بود بر او سوگند بود و دگر جایگاهها بر او سوگند نبود- و اینکه مذهب ماست. و بعضی دگر گفتند که «۱۳»: بر هر دو گواه که وصی باشند و در حق ایشان تهمتی حاصل شود «۱۴» ایشان را سوگند باید خوردن.

و خلاف کردند مفسران در آن که آن دو آیه مقدم حکم آن منسوخ است یا نه.

عبد الله عیاس و نخعی و جبایی گفتند که: حکم آن آیتها منسوخ است، و حسن بصری و دگر مفسران گفتند: حکم آن منسوخ

نیست، و آنچه اخبار ما و مذهب ما اقتضا می‌کند اینکه است. و ابو القاسم بلخی گفت: بیشتر اهل علم بر آنند که منسوخ نیست، و اجماع علماست بر آن که سوره المائده به «۱۵» آخر قرآن آمد هیچ از آن منسوخ نیست، و رسول- علیه السلام- در خطبه حجّه الوداع گفت:

انّ سورة المائدة من

----- (۱۰-۵-۴-۱). مع، وز، مت: گواهی، آج، لب، آف، آن: گواهی. (۲). مع، وز، مت، آج، لب: لام. (۳). بم: خوردند. (۶). اساس، بم، آف، آن: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مع: حکم. (۸). مع، وز، مت، لت او، مر آن. (۹). مع، وز، مت، آج، لب، مر: زجر کند. [.....]

(۱۱). مع، وز، مت، مر: جای. (۱۲). مع، وز، مت: ما. (۱۳). اساس که، که زاید می‌نماید. (۱۴). لب: حاصل آید. (۱۵). مع، وز، مت، لب: تا، آن: من. صفحه: ۱۹۶ الله‌اخر القرآن نزولاً- فأحلوا حلالها و حرّموا حرامها} ، و آن کس که گفت منسوخ است، گفت: برای آن که در شرع هیچ جای بر گواه سوگند نیست، اینکه آنگه بود که از شرط گواه عدالت نبود چون فرود آمد: و أشهدوا ذوی عدل منکم «۱»، اینکه حکم منسوخ شد و ذی عدل نباشد و نه از گواهان پسندیده گوئیم. اما آنچه گفتمی از سوگند برای آن است که ورثه مطلع شوند بر خیانت «۲» بر او دعوی خیانت کنند «۳» او مدعی علیه شود. چو ایشان «۴» گواه ندارند، او را سوگند باید خوردن که و اليمين على المدعى عليه. و امّا تعديل شهود قوله: مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ «۵»، روا باشد که در شرع جای بود که اضطرار «۶» حمل کند بر آن که گواهی «۷» اهل ذمه قبول باید کردن برای استظهار [۴۸-پ]

ایشان را سوگند باید دادن به وقت عبادت و «۸» نماز ایشان تا رادع باشد ایشان را از آن که «۹» سوگند به دروغ خوردند. و قوله: أو يخافوا أن تُردَّ أيمانهم، یا ترسند یعنی وصیان ذمی که ردّ سوگند کنند با خصمان ایشان که اولیای مرده‌اند. و قوله: بعد أيمانهم، ضمیر اهل ذمه «۱۰» است، چه «۱۱» ایشان اول سوگند خورده‌اند. و اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا، و از خدای بترسی «۱۲» و از معاصی او و گواهی به دروغ و سوگند به دروغ و خیانت کردن در وصیت و جز آن و بشنوی «۱۳» وعظ خدای تعالی، و خدای تعالی هدایت ندهد فاسقان را اما بر سبیل عقوبت به وجه خذلان و اما در قیامت ره بهشت نماید ایشان را، و فاسق خارج باشد از طاعت خدای تعالی و اما حکم نکند با «۱۴» آن که مهتدی است و نام هدایت بر او نهد. قوله تعالی «۱۵»:

[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۹ تا ۱۲۰]

[اشاره]

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۰۹) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفِخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۱۰) وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرُّسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنْ

الشَّاهِدِينَ- (۱۱۳) قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ- (۱۱۴) قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ- (۱۱۵) وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتَ قُلْتُهُ فَقَدِ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶) مَا قُلْتَ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتَ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۱۸) قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹) لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

### [ترجمه]

----- (۱). سورة طلاق (۶۵) آیه ۲. (۲). مع، وز، مت، آج، لب، لت، مر وصى. (۳).  
لت: کند. (۴). مع، وز، مت، لت، مر: اینان. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲. (۶). آج، لب: اضطراب. (۷). مع، وز، مت: گواهی. (۸).  
مع، وز، مت به. (۹). مع، وز، مت، لت، مر: آنچه. [.....]

(۱۰). آج، لب: فدیة. (۱۱-۱۴). مع، وز، مت، لت: مر: به. (۱۲). بترسی / بترسید. (۱۳). بشنوی / بشنوید. (۱۵). وز: عزّ و اعلا، مت: عزّ و جلا. صفحه: ۱۹۷ آن روز که جمع کند خدای پیغامبران را گوید چه جواب دادند «۱» شما را گویند نیست هیچ علمی ما را تویی که داننده کارهای پنهانی. «۲» [۴۹-ر]

چون گفت خدا ای عیسی «۳» مریم یاد کن نعمت من بر تو و بر مادر تو چون قوت دادم ترا به جبرئیل، سخن می گفتمی با مردمان در گهواره و پیر «۴»، و چون بیاموختم تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل و چون می کردی از گل چو شکل «۵» مرغ به فرمان من در می دمیدی در او می شد مرغی به فرمان من و عافیت می دادی ناینای مادر زاد را و سپس را به فرمان من و چون بیرون می آوردی مردگان را به فرمان من، و چون بازداشتم «۶» فرزندان یعقوب را از تو چون به ایشان آوردی حجتها، گفتند آنان که کافر بودند از ایشان: نیست اینکه مگر جادویی آشکارا. و چون وحی کردم «۷» به حواریان «۸» که ایمان آری «۹» به من و پیغامبر من، گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانانیم «۱۰». چون گفتند حواریان «۱۱»: ای عیسی پسر -----  
-- (۱). آج، لب: اجابت کردند. (۲). لت: پوشیده. (۳). مع، وز، مت، آف، لت پسر. (۴). آج، لب: کهولت. (۵). مع، وز، مت، آج، لب، آف، لت، آن: چون. (۶). مع، وز، مت: پاداشتم. (۷). آف: کردم. آج، لب: فرستادیم. (۸). آج، لب: یاران. (۹). آری / آرید. [.....]

(۱۰). لت: مسلمانیم. (۱۱). آج، لب: یاران. صفحه: ۱۹۸ مریم بتواند «۱» خدای تو که فرو فرستد بر ما خوانی «۲» از آسمان. گفت: بترسی «۳» از خدا اگر شما ایمان دارید. گفتند می خواهیم تا بخوریم از آن و ساکن شود دلهای ما و بدانیم که تو با ما راست گفتی و باشیم در آن از جمله گواهان. گفت: عیسی پسر مریم، ای بار خدای ما بفرست بر ما خوانی از آسمان تا باشد ما را عیدی «۴» اول ما را و آخر ما را و علامتی از تو، و روزی ده ما را و تو بهترین روزی دهندگانی. گفت: خدای من بفرستم آن را بر شما هر که کافر شود پس از آن من عذابی کنم او را که نکرده باشم کس را از جهانیان. [۴۹-پ]

و چون گفت خدای ای عیسی پسر مریم تو گفتی مردمان را بگیری (۵) مرا و مادر مرا دو خدا از فرود خدا گفت منزهی تو نباشد مرا که گویم آنچه نبود مرا بحق، و اگر گفته بودمی تو دانستی دانی آنچه در نفس (۶) من است و من ندانم آنچه در نفس (۷) تو است تو دانای غیبهایی. (۸) ----- (۱). آج، لب: هیچ تواند، لت: تواند. (۲). آج، لب آراسته. (۳). بترسی / بترسید. (۴). آج، لب: زمان شادی. (۵). بگیری / بگیری. (۶). آج، لب: ضمیر. (۷). آج، لب: معلوم ذات. (۸). آج، لب: نیک دانند اسرار نهانی. صفحه: ۱۹۹ نگفتم ایشان را مگر آنچه فرمودی مرا به آن که بپرستی (۱) خدای را خدای من و خدای شما و بودم بر ایشان گواه تا بودم در ایشان چون وفات دادی مرا بودی تو نگاهبان بر ایشان و تو بر همه چیزی گواهی. اگر عذاب کنی ایشان را ایشان بندگان تواند و اگر بیماری ایشان را تو غالبی و محکم کار (۲). گفت خدا اینکه روز است [که] (۳) سود دارد راست گویان را راستی شان، ایشان راست بهشتها می رود از زیر آن جویها همیشه باشند در آن، خوشنود بود خدا از ایشان و خوشنود باشند ایشان از خدا آن رستنی (۴) بزرگ بود. خدای (۵) راست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در آن جاست و او بر همه چیزی تواناست. قوله: یوم یجمع الله الرسل، در عامل نصب «یوم» دو قول گفتند، یکی آن که: فعلی محذوف است و تقدیر آن است که «اذکروا» و «احذروا»، یاد کنی و بترسی (۶) از روزی، دگر زجاج گفت: «و اتقوا الله» که در آیت اول است. قول سهام (۷) مغربی گفت، قوله: و الله لا یهدی، خدای در آن روز هدایت نکند، یعنی راه بهشت نماید فاسقان را. و بر قول زجاج و بر قول اول ظرف نباشد، [۵۰-ر]

بلکه مفعول به باشد و ظرف (۸) مفعول فیه باشد، و بر هر دو قول «حذر» و «تقوی». و «ذکر» تعلق به مضافی محذوف داشته باشد، و تقدیر اینکه بود که: هول یوم و عقاب یوم، حق تعالی گفت: ----- (۱). آج، لب: پرستید. (۲). آج، لب: تویی غالب و توانا، درستکار و درست گفتار. (۳). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۴). معج، وز، مت: رستگاری. [.....]

(۵). آج، لب: مر خدای. (۶). همه نسخه بدلها، بجز آج، لب: یاد کنید و بترسید. (۷). آف: سیوم، آن، مر: سیم. (۸). اساس، آف، بم: ظرف، با توجه به معج، وز تصحیح شد. صفحه: ۲۰۰ بترسی (۱) از روزی که خدای تعالی در آن روز پیغامبران را جمع کند و از ایشان پرسد به حضور امتان مکذب که: ما ذا أُجِبُّم، شما را فرستادم به اینان رفتی (۲) و دعوت کردی (۳)، ایشان چه جواب دادند [شما را] (۴) با آن که خدا (۵) به آن عالمتر باشد، و لکن غرض توییح و تقریب و تخجیل آن مکذبان کافران باشد که تکذیب پیغامبران کرده باشند. صورت استفهام است و معنی تقریر با پیغامبران است، و غرض تقریب کافران است و رسوایی ایشان بر سر جمع. رسولان جواب دهند که (۶): لا علم لنا، ما را علمی نیست. در اینکه سه قول گفتند: حسن بصری و مجاهد و سدی گفتند از عظم (۷) هول آن روز هر چه دانند فراموش کنند تا چون اینکه سؤال شنوند جواب ندانند دادن، دوم عبد الله عباس گفت، معنی آن است که: علم (۸) تو نیست بنزدیک ما جز آن که تو از ما به دانی، پس علم ما با ضافت با علم تو چون معدوم باشد با ضافت با موجود. قول سهام (۹) آن است که: علمی نیست ما را به باطن احوال ایشان که ثواب و عقاب بر آن باشد، چیزی است که تو دانی ما ندانیم. قولی دیگر آن است که: لا علم لنا بما احدثوا بعدنا، ما را علمی نیست با آنچه (۱۰) پس ما احداث کردند، علم تو راست (۱۱) که علم الغیوبی و علم غیبهها و کارهای پوشیده بنزدیک تست. و «فعل» بنای مبالغه باشد، و روا بود که برای آن گفت که اضافه با جمع کرد، لقولهم (۱۲): فتاح الابواب. قوله: إذ (۱۳) عن الله عن الله مریم - الایة، عامل در إذ (۱۵). مقدری باشد، ----- (۱). همه نسخه بدلها: بترسید. (۲). همه نسخه بدلها: رفتید. (۳). معج، وز، مت: دعوی کردند، لت، آن،



مر: دعوت کردید. (۴). اساس، آف آن: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۵). معج، وز، مت، لت: خدای. (۶). مر قالوا. (۷). اساس، آج، لب بم، آف، آن: عظیم، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۸). معج، وز: علمی. (۹). مر: سیم. (۱۰). معج، وز، مت، لت از: [.....]

(۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: ترا. (۱۲). مر: کقولهم. (۱۳). اساس، معج، وز، آج، لب، بم، مل: و إذ، با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد. (۱۴). لت، آن مر: عیسی بن. (۱۵). اساس آج، لب، آف: او، مر: آن، با توجه به معج، وز تصحیح شد. صفحه: ۲۰۱ و التقدیر: اذکر اذ قال الله، و روا بود که عامل در او یجمع الله الرسل باشد، و مثال او در کلام چنان باشد که کسی گوید: وردنا بلد کذا و صنعنا فيه و فعلنا فینا نحن اذ صاح بك صائح فاجبته و ترکنی، و بر اینکه قول اینکه حدیث روز قیامت باشد، گفت: یاد کن ای محمّد [تا] «۱» چون روز قیامت باشد، خدای گوید: ای عیسی پسر مریم «۲»، و محل عیسی نصب است، و بصریان گفتند: فتح باشد چون اینکه در میان دو اسم علم افتد بنا کنند بر فتح بنای عارض، چنان که: یا زید بن عمرو. و اگر دو اسم علم نباشد بر ضمّه خود بماند چنان که: یا زید بن اخینا، و ابن به همه حال منصوب باشد برای آن که مضاف است و صفت منادی است، و قال الحرمازی: یا حکم بن منذر بن جارود انت الجواد بن الجواد بن الجواد حق تعالی در اینکه آیت حکایت خطابی می کند که با عیسی کرد یا خواهد کردن به قیامت در باب تذکیر «۳» نعمتهای من بر تو «۴» و بر مادرت، و مراد به واحد جمع است چنان که گفت: و إن تُعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا «۵»، و المعنی نعم الله، برای آن که احصاء و عدد «۶» در واحد صورت نبندد، و از آن نعمتها که بر او کرد آن است که او را تأیید و تقویت کرد به جبرئیل - علیه السّلام. و تأیید تفعیل باشد من الاید و هو القوّة، و مجاهد خواند: «اذ آیدتک» «۷» بر وزن فاعلتک «۸»، مفاعله باشد از اید و معنی آن که: عاونتک. و روح القدس نام جبریل است کعبد الله، برای آن که روح نام اوست، و قدس من اسماء الله اضافه کرد «۹» او را با خود اضافه التخصیص و التّشريف، کبیت الله و ناقه الله و اضافه الفعل الی فاعله. تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا، با مردم سخن می گفتی و تو در گهواره «۱۰»، حسن بصری گفت مراد به گاهواره «۱۱» کنار مادر است چه آن جا که مریم بود یا جز آن «۱۲» حال ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۲). معج، وز، مت: عیسی مریم. (۳). معج، وز، مت: تذکر. (۴). معج، وز، مت: خود بر او. (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۸. (۶). وز: عدّ. (۷). معج، مت: اتیک. (۸). مت، آن: فعلتک. (۹). آج، لب: بکرد. [.....]

(۱۰). مر بودی. (۱۱). آف، آن: گهواره. (۱۲). معج، وز، مت آج، لب، لت، مر: با چنان. صفحه: ۲۰۲ گاهواره ساخته نبود «۱» و بعضی [۵۰- پ]

دگر گفتند که: مراد آن است که در حالی که اهل گهواره بودی و اگر چه در گهواره نبودی و نیز به کهولت «۲» یا و کهل آن بود که میان پیر و جوان، قیل: تکلم الناس فی المهد صبیا و کهلا نبیا. عبد الله عباس گفت: خدای تعالی عیسی را به سی سالگی بفرستاد و او در قوم خود سی ماه پیغامبری کرد، و دگر مفسران گفتند: خدای تعالی او را در گهواره عقل تمام داد «۳» و پیغامبر کرد - و قصه اینکه در جای خود بیاید. إن شاء الله - در سوره مریم. و إذ عَلَّمْتُكَ، و نیز یاد کن از جمله نعمتهای من چون تو را کتاب انجیل در آموختم و احکامی که در انجیل بود. و گفتند: مراد به «کتاب» جمع است چنان که در نعمت گفتیم و مراد کتب اوایل، و گفته‌اند: مراد به «کتاب» کتابت «۴» است، یقال، کتبت الكتاب کتابا و کتبا و کتابه، برای آن که توریث و انجیل باز «۵» آورد، تا تکرار نباشد و بر اینکه قول مراد به حکمت کلمات حکمت است که پند باشد و وصایا. و إذ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ، و نیز یاد کن آن نعمت که تو خلق می کردی و اینکه خلق تقدیر باشد نه خلق احداث، برای آن که جسم مرغان که از گل بود نه فعل عیسی بود، فعل خدای بود - جل



جلاله- و حد خلق اخراج مقدر بود از عدم به وجود با ضربی تقدیر، و بر اینکه قاعده افعال خدای تعالی همه خلق خوانند و مخلوق برای آن که هیچ نباشد الا مقدر بر وجه حکمت و صواب. و از اینکه جاست که یکی را از ما بر اطلاق، خالق نخوانند جز بر تقیید، و خدای را- جل جلاله- بر اطلاق خالق خوانند که افعال او تعالی همه «۶» مقدر بود بر وجه خود. و یاد کن چون تو می کردی و می انداختی از گل به هیأت و شکل مرغ. مفسران گفتند: شبیازه «۷» بود و طیر، هم واحد باشد و هم جمع و هم جنس، آن که گفت: جمع است گفت واحدش طایر است کراکب و ركب و ضائن و ضآن «۸» و آن کس که گفت واحد است، گفت: --  
----- (۱). معج، وز، مت: شناخته نبود. (۲). اساس: کهو، با توجه به معج و فحوای کلام  
تصحیح شد. (۳). معج، وز، مت، لت: بگرد. (۴). اساس، بم، کتابیست. (۵). معج، وز، مت: به او. (۶). معج، وز، مت: همیشه. (۷).  
اساس، بم، آف، آن: شبیازه، معج، وز، لب، شغیازه، مت: شغیازه. (۸). اساس: صائن و صان، با توجه به معج تصحیح شد. صفحه: ۲۰۳  
جمعش اطيوار و طیور باشد، مثل: قیل و اقیال و ذیل و اذیال و بر فحول کفحل و فحول و دخل و دخول، و گفتند: اطيوار جمع  
طایر باشد، کصاحب و أصحاب و شاهد و أشهاد، و آن که «۱» جنس گفت، برای «لام» گفت. یاذنی، به فرمان من و اراده من نه به  
فرمان و اراده خود. فَتَنْفُخُ فِيهَا، در او دمیدی تا مرغ گشت به فرمان من. در خبر چنین است که عیسی - علیه السلام - از گل، مرغی  
که خواستی بگردی به شکل آن مرغ و باد «۲» در او دمیدی خدای تعالی او را مرغ کردی از گوشت و خون و روح در او دمیدی تا  
پیریدی، و روا بود که اینکه کنایه باشد از آن که به دعای او خدای تعالی روح در او آفریدی، و اگر آن جا «۳» نفخی حقیقی نبودی  
و نفخ برای تشبیه نفخ گفت با روح، فان الروح ریح و چنان باشد که خدای تعالی گفت در حق آدم: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي «۴»، و  
چنان که رسول - علیه السلام - گفت در حق جنین: ان الله يبعث اليه ملكا عند تمام مائة و عشرين يوما فينفخ فيه الروح و يكتب اجله  
و رزقه و شقی هذا و سعید، گفت: جنین را در شکم مادر خود چون صد و بیست روز «۵» تمام شود خدای تعالی فرشته «۶» بفرستد  
تا روح در او دمد و اجل و روزیش بنویسد و شقاوت و سعادتش. و معلوم است که فرشته در شکم مادرش نشود، و انما خدای  
تعالی بیافریند فرشته را و اعلام کند فرشته را. وَ تَبْرِي الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ ياذنی، و نیک می کردی نابینا مادرزاد را و پیس را و اینکه  
دو چیز است که اطبا از علاج آن عاجز باشند، و نسبت اینکه چیزها با عیسی برای آن کرده که به دعای او بود. وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى،  
و چون برون می آوردی مردگان «۷» را [۵۱- ر]

از گورها «۸» زنده کرده، یعنی [من] «۹» به دعای تو زنده می کردم ایشان را. «۱۰» و -----  
----- (۱). آن: کس. (۲). معج، وز، مت از دهن، لت، مر: از دهن خود. (۳). معج، وز، مت، لت، مر: اگر چه آن را، آج، لب: اگر چه  
آنجا. [.....]

(۴). سوره حجر (۵) آیه ۲۰. (۵). لت مر بر او. (۶). معج، وز، مت، آج، لب، مر را. (۷). وز، معج، مت: مردمان. (۸). اساس، بم:  
گوروا، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۹). اساس، بم: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). مر و إِذْ كَفَفْتَهُ  
بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنكَ صفحه: ۲۰۴ چون بازداشتم بنی اسرائیل را که جهودان بودند از تو تا ترا نکشند و ایذا نکنند «۱». آنگه تو به  
ایشان آمدی به ادای رسالت با بینات و معجزات با کفر و عناد ایشان «۲». و روا بود که منع ایشان به الطافی باشد از قبل او- جل  
جلاله- و روا باشد که «۳» به قهر و غلبه بود «۴»، و روا بود که آن خواست که چون قصد کشتن او کردند، خدای تعالی شبه او بر  
یکی از ایشان افگند تا او را به جای او بیاویختند. آنگه باز نمود که: چون تو که عیسی «۵» به بنی اسرائیل آمدی با معجزات «۶»،  
کافران ایشان گفتند: نیست اینکه مرد الا- ساحر مبین، مگر جادوی آشکارا. و اینکه قراءت کسائی و حمزه و خلف است اینکه «۷»  
جا، و در اول سوره یونس و در هود و در سوره الصّفّ ابن کثیر و عاصم در سوره یونس موافقت کردند ایشان را بر اینکه قراءت،

«هذا» اشارت باشد به عیسی و بر قراءت باقی قرا که سحر خواندند اشاره به اظهار آیات و بیّنات و معجزات باشد. مجاهد روایت کرد از عبید (۸) بن عمیر که: در اینکه وقت که خدای تعالی اینکه نعمتها بر عیسی شمرد، در آن وقت جامه پشمین پوشیدی (۹) و گیاه زمین خوردی، و اگر چیزی بودی او را بدادی و برای فردا ذخیره نکردی و خانه‌ای نداشت که اندیشه کردی که ویران (۱۰) شود و نه فرزندی که [گفتی] (۱۱) بمیرد، هر کجا شب دریافتی او را آن جا بختی. قوله: وَ إِذْ أَوْحَيْتَ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ، و نیز یاد کن ای محمّد چون من وحی کردم به حواریان. و اینکه «وحی» گفتند: الهام است، چنان که در حق نحل گفت: وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ (۱۲)، و گفتند: به معنی امر است، چنان که در حق مادر ----- (۱). مر إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ (۲). آج، لب: اینان. (۳). مج، وز، مت: بود که. (۴). مج، وز، مت، مر: باشد. (۵). مج، مت: چون تو به عیسی، باز نمود که تو که عیسی. (۶). مر لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا (۷). آج، لب، بم: آن. [...]

(۸). اساس، مر: عبیده، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۹). مج، مت: جامه پوشیدی پشمین. (۱۰). مج، وز، مت: بران. (۱۱). اساس، آج، لب، مر: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۸. صفحه: ۲۰۵ موسی گفت: وَ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ (۱)، و گفتند: به معنی القاست، کما قال الشاعر: الحمد لله الذي استقلت باذنه السماء و اطمأنت وحى لها القرار فاستقرت و روى وحى لها القرار، و هما لغتان، و ابو القاسم بلخی گفت: مراد آن است که او حیت الی عیسی فی الحواریین، و نیز اینکه نعمت یاد کن که چون من وحی کردم به حواریان - و آن خواص اصحاب عیسی بودند. حسن بصری گفت: گازران بودند برای آن ایشان را حواری خواندند لتحویرهم الثیاب، ای تبيضهم. مجاهد گفت: صیادان بودند، و بعضی دگر گفتند: ملاحان بودند. قتاده گفت: وزرای عیسی بودند، بعضی گفتند: چهل مرد بودند. عکرمة گفت، دوازده مرد بودند: فطرس و یعقوب و یونس (۲) و بخنس و اندرائیس (۳) و فیلس (۴) و تلمنا و منتا و توماس و یعقوب (۵) خلقانا و قداوسیس (۶) و قنایا (۷) و تودس. وحی کردم به ایشان که ایمان آری (۸): [به من] (۹) و پیغامبر من عیسی - علیه السلام. ایشان گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم. إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ، نیز یاد کن چون گفتند حواریان: یا (۱۰) عیسی هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ، کسائی خواند: هل يستطيع ربك، بر تقدیر هل يستطيع ان تسأل ربك و تدعو ربك [به تاء] (۱۱)، و نصب «ربك» و بتوان (۱۲) کردن که تقدیر اینکه محذوف نباید کردن، و معنی آن بود که: ممکن باشد تو را و رونده بود تو را و اعتماد داری که اگر بگویی روان باشد، چنان که یکی از ما گوید: هل تملك فلانا، هل تستطيعه، و هل ----- (۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۷. (۲). آج، لب: یعقوبس، چاپ شعرانی (۳۶۹/۴): یعقوبس. (۳). اساس: انداس، با توجه به مج تصحیح شد. (۴). آج، لب: قیلس. (۵). مج، وز، آج، لب بن. (۶). مج، وز: قداوستیس. (۷). وز: قنایا. (۸). آری / آرید. (۹-۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [...]

(۱۰). آج، لب: یا عیسی، مر: یا عیسی ابن مریم (۱۲). مر: نتوان. صفحه: ۲۰۶ تقدیر علیه، فلان را به دست داری که برای تو اینکه کار بکنند و بر [او] (۱) اعتماد و امان آن داری که اگر بگویی تو را باز نزنند. و باقی قراء خواندند: هل يستطيع ربك، به «یا» و رفع «باء» [از] (۲) ربك باسناد الفعل الیه. تواند خدای تو که فرو فرستد! و در آن که حواریان چرا گفتند که خدای تو تواند و شاک بودند در قدرت خدای تعالی یا نبودند، در اینکه سه قول گفتند: یکی آن که اینکه در اول حال گفتند که هنوز خدای را نیک نشناخته بودند که (۳) چه بر او روا باشد و چه روا نباشد [۵۱-پ]

از آن سبب (۴) عیسی بر ایشان انکار کرد، بقوله: اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. و قول دوم آن است که حسن بصری گفت: معنی آن است که هل يفعل ربك و یختاره، خدای تو اینکه کند و اختیار کند و حکمت راه دهد که اینکه کند، چنان که یکی از ما گوید:

توانی که بیایی تا فلان را بپرسیم» (۵)، و اینکه کار بتوانی کردن برای من و او شاک نباشد در قدرت او، و لکن به اینکه معنی گوید که اشارت کردیم. قول سهام آن است که: هل يستجيب لك ربك، و بر اینکه معنی قوله استطاع به معنی اطاع باشد و اطاع به معنی أجاب باشد، چنان که شاعر گفت «۶»: رب من انضجت غيظا صدره قد تمنى لي موتا لم يطع أي لم يجب، و اطاع و استطاع سیبویه گفت: به یک معنی باشد، چنان که اجاب و استجاب به یک معنی باشد، و مثل اینکه وجه در قراءت کسائی برود که گویند: استطاع به معنی استجاب باشد، و معنی آن بود که: هل يستجيب ربك، أي هل تسألها الاجابة، چنان که اجاب و استجاب به یک معنی نباشد» (۷)، بل استجاب بمعنی طلب الاجابة باشد، و «سین» طلب را بود و اینکه وجهی دگر مستأنف باشد در وجه قراءت کسائی اینکه قول زجاج است. و فرق «۸» میان استطاعت و قدرت آن است که استطاعت انطباع «۹» الجوارح للفعل باشد، و قدرت آن بود که ایجاب قادری کند، ----- (۲-۱). اساس ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۳).

معج، وز، لت: نشناختند و ندانستند که. (۴). معج، وز، مر: از اینکه کار را. (۵). بم: پرسیم. (۶). معج، وز، مت شعر. (۷). اساس: باشد، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۸). معج، وز، مت از. (۹). اساس به صورت «از طباع» هم خوانده می‌شود. صفحه: ۲۰۷ برای آن خدای تعالی را «۱» قادر خوانند و مستطیع نخوانند، تواند خدای تو ای عیسی «۲» که فرو فرستد برای ما «۳» خوانی از آسمان. «مائده» خوان باشد و لکن آنکه مائده خوانند [او را] «۴» که بر او طعام باشد، و چون بر او طعام نباشد آن را مائده نخوانند، چنان که کأس آن انا را گویند که در او شراب باشد، و تا در او شراب نباشد آن را کأس نخوانند. و اریکه «۵» تخت آراسته بود و تا آراسته نبود اریکه «۶» نخوانند، و اصل او من «۷» ماد یمید اذا تحرک و مال «۸» باشد، قال الله تعالی: وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ «۹»، أي تمیل بکم و تحرککم، برای آتش چنین خوانند که تمیل بأهلها الیها، اهل خود را به خود میل دهد، و گفته‌اند: فاعله به معنی مفعوله است، کقولهم: ماء دافق و عیشه راضیه [أي مرضیه] «۱۰»، برای آن که مردم به او میل کنند، و بعضی دگر گفتند: اصل او من ماده و امتاده اذا اعطاه است، و منه قول رؤبه: یهدی روس المترفين الانداد الی امیر المؤمنین الممتاد ای المعطى، و يقال: ماد القوم یمیدهم اذا اطعمهم علی المائده. قال اتقوا الله، عیسی - علیه السلام - گفت: از خدا بترسی «۱۱» اگر ایمان داری «۱۲»، و بعضی مفسران گفتند: اینکه سؤال، جهله قوم عیسی کردند بر زبان حواریان که اینان را با عیسی اینکه انبساط نبود، گفتند: عیسی را بگوی تا از خدای در خواهد تا خوانی از برای ما از آسمان بفرستد چنان که قوم موسی از خدای رؤیت خواستند بر زبان موسی. قالوا نريد أن نأكل منها، در معنی اراده «۱۳» دو قول گفتند: یکی آن که به معنی میل طبع است و محبت، و یکی آن که به معنی قصد است و مراد آن که غرض ما در اینکه کار آن است که از اینکه خوان طعام بخوریم و معاینه بینیم و صدق تو بدانیم و ----- (۱). معج، وز، مت: خدای را تعالی. (۲). مر آن يُنزل عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ (۳). معج، وز، مت: بر ما.

(۱۰-۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. [.....]

(۵-۶). اساس، معج، وز، مت، آج، لب، بم، آف: اریکه، با توجه به ضبط دیگر نسخه بدلها و معنی درست کلمه تصحیح شد. (۷). معج، وز، مت: از. (۸). معج، وز: و أمال. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۱۱). بترسی/ بترسید. (۱۲). داری/ دارید. (۱۳). معج، وز: ارادت. صفحه: ۲۰۸ دل ما به علم ساکن شود، و بر اینکه وجه سؤال قوم باشد بر زبان حواریان. و وجهی دگر در تَطْمِئِنَ قُلُوبُنَا، آن باشد که از کلام حواریان باشد جاری مجرای قول ابراهیم، و لکن لیطمئن قلبی، یعنی تا مرا یقین بر یقین بیفزاید و طمأنینه بر طمأنینه و آنچه به دلیل می‌دانیم به ضرورت بدانیم بر وجهی [۵۲- ر]

که شبهت را در او مجال نباشد. وَ نَعْلَمُ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا، و بدانیم که آنچه تو با ما گفتی راست گفتی. وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ، و بر آن از جمله گواهان باشیم. قال عیسی ابن «۱» أَنْزَلَ عَلَيْنَا، فرو فرست بر ما خوانی از آسمان. تُكُونُ «۳» أَنْزَلَ، چه اگر چنان

بودی مجزوم بودی و تقدیر آن است که مائده کائنه عیداً لنا و مثله قوله: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثِي «۴»، ای وارثا لی. و قوله: فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي «۵» لِأَوْلَانَا وَآخِرِنَا، اَوَّل و آخِر ما را، یعنی ما را و آنان را که از پس ما باشند. عبد الله عباس گفت: مراد آن است که آخر مردمان آن «۱۱» بخورند چنان «۱۲» که اَوَّل مردمان. وَ آيَةٌ مِنْكَ، آیتی «۱۳» و دلالتی و علامتی و حجّتی. وَ ارْزُقْنَا، و ما را روزی کن آن، و تو بهتر «۱۴» روزی دهند گانی. ----- (۱). اساس، آج، بم: ابراق، با توجه به مع تصحیح شد. (۲). مع، وز، مت، آج، لب، لت، مر: کنیم، مر: گفتیم. (۳). مر: در. (۴). مت: ابو بکر انبازی. (۵). آف، آن: برح. (۶). اساس، بم: تو نگر، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس: بهر، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۸). مع، مت: شتر. (۹). مع، مت: نیک باشد. [...]

(۱۰). مع، مت: بزلن بزولا، وز: بزل بزولا. (۱۱). مع، وز، مت، مر: او، چاپ شعرانی (۳۷۲/۴): از آن. (۱۲). مع، مت: چنانچه. (۱۳). مت: و آیتی. (۱۴). مع، وز، مت، آج، لب، مت، مر: بهترین. صفحه: ۲۱۰ قال الله تعالی خدای تعالی، گفت به جواب عیسی که: من اینکه خوان بفرستم. مدنیان و شامیان و عاصم خواندند: مُنْزَلُهَا بِالْتَّشْدِيدِ، از تفعیل برای تکثیر فعل گفتند برای آن که چند بارها فرود آمد، و در خبر هست که: چهل بامداد فرود می آمد «۱»، و باقی قراء خواندند: «منزلها» بالتخفيف من الانزال، و لکن شرط آن است که هر که [۵۲-پ]

پس از آن، یعنی پس از «۲» نزول آن کافر شود من او را عذابی کنم که هیچ کس را از جهانیان چنان عذاب نکرده باشم. خدای تعالی خوان بفرستاد و ایشان کافر شدند و خدای تعالی ایشان را مسخ کرد با خوک و بوزینه «۳» کرد. عبد الله عمر گفت: از اهل دوزخ آنان که ایشان را عذاب «۴» سخت «۵» باشد منافقان باشند و آنان که کافر شدند به مائده از قوم عیسی و آل فرعون. علما خلاف کردند در آن که [مائده] «۶» فرود آمد یا نیامد [مجاهد گفت: فرود نیامد، و اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد. حسن بصری گفت: مائده فرو نیامد] «۷» برای آن که قوم چون اینکه شرط بشنیدند که: فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، استغفار خواستند و گفتند: نخواهیم «۸». و درست آن است که گفتند: مائده «۹» فرود آمد برای آن که ظاهر قرآن دلیل آن می کند، خدای تعالی گفت: إِنِّي مُنْزَلُهَا، من فرو فرستم آن را، و اینکه خبری است مطلق و در اخبار او تعالی خلاف نبود. دگر اخبار متواتر آمد از صحابه و تابعین و اهل علم. کعب الأحبار گفت: روز یکشنبه فرود آمد، برای آن ترسایان آن را عید گرفتند. مفسران خلاف کردند در کیفیت آن و آنچه بر او بود از طعام. قتاده روایت کرد از «۱۰» «۱۱» بن عمرو عن عمّار بن یاسر که رسول - علیه السلام - گفت: مائده فرود آمد بر او نان و گوشت بود، و ایشان درخواستند از ----- (۱). مع، وز، مت، آج، لب: فرود آمد. (۲). مع، وز: ندارد. (۳). مع، وز، مت: بوزنه. (۴). آج، لب: عذاب ایشان. (۵). مع، وز، مت، آج، لب، آف، لت، مر: سخت تر. (۶-۷). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۸). وز: نخواهیم. (۹). مع، وز، مت: خوان. (۱۰). مع، وز، مت: عن. [...]

(۱۱). مع، وز: خلاص، آف: خلاص. صفحه: ۲۱۱ عیسی طعامی که از آن می خوردند «۱» و آن را بن «۲» در نیاید عیسی - علیه السلام - گفت: اینکه چنین باشد مادام تا خیانت نکنی «۳» و پنهان چیزی برنگیری «۴» و ذخیره نکنی «۵»، شرط کردند، چون فرود آمد روز به شب نرسید تا خیانت کردند «۶» و پنهان کردند و ذخیره نهادند «۷». اسحاق بن عبد الله گفت: بعضی از آن بدزدیدند و گفتند نباید که دگر فرود نیاید، خدای تعالی ایشان را مسخ کرد. عبد الله عباس گفت: عیسی - علیه السلام - بنی اسرائیل را گفت: سی روز روزه دارید آنگه چیزی که می خواهی بخوای «۸». ایشان سی روز روزه داشتند. چون مدت به سر آمد، گفتند: یا روح

اللّٰه؟ روزه بداشتیم» (۹) و گرسنگی بردیم، و آن کس که «۱۰» عملی کند مزدی توقع کند، و ما عملی کردیم توقع می‌کنیم که: از خدای در خواهی تا برای ما خوانی بفرستد از آسمان. عیسی - علیه السّلام - دعا کرد و فرشتگان «۱۱» می‌آمدند خوانی بر گرفته بر آن «۱۲» جا هفت نان نهاده و هفت ماهی تا پیش عیسی بنهادند، جمله قوم از آن بخوردند اول و آخرشان. عطاء بن الشائب روایت کرد عن زادن و میسره که ایشان گفتند: خدای تعالی خوانی فرستاد و پیش عیسی بنهاد، آنگه بفرمود تا انواع طعام بر آن بیارند «۱۳» از هر جنسی مگر گوشت که بر او نبوده سعید جبیر گفت از عبد الله عیّاس که: بر آن خوان همه چیزی نهاده مگر نان و گوشت. عطاء گفت: بر او گوشت نبود و ماهی، عطیة العوفی گفت: بر آن جا ماهی بود بزرگ که در او «۱۴» طعم همه چیزی «۱۵» بود قتاده و عیّار گفتند: بر آن خوان از میوه‌های بهشت بود. وهب متبه گفت: بر او نانی چند بود از جو و ماهی چند بود، خدای به برکت مضاعف می‌کرد تا همه قوم از آن «۱۶» بخوردند. ----- (۱). وز، آج، لب، مت: می‌خورند. (۲). اساس، آف: اینکه، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۳-۵). نکنی / نکنید. (۴). برنگیری / برنگیرید. (۶). اساس، آن: کردن، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۷). مع، وز، مت: کردند. (۸). می‌خواهی بخواهی / می‌خواهید بخواید. (۹). مع، وز، مت: ما روزه داشتیم. (۱۰). مع، وز، مت او. (۱۱). مع، مت: فریشتگان. (۱۲). آج، لب: و آن. (۱۳). مع، وز، مت: بیارید. (۱۴). اساس، بم، آف، آن بر آن جا، با توجه به مع، وز تصحیح شد. [.....]

(۱۵). مع، وز: هر چیزی. (۱۶). مع، وز، مت: از او. صفحه: ۲۱۲ کلبی و مقاتل گفتند: چون ایشان از عیسی خوان خواستند، خدای تعالی گفت: «۱» بفرستم، و لکن شرط آن است که هر که ایمان نیارد او را عذابی سخت کنم. عیسی - علیه السّلام - شمعون صفا را بخواند - و او وصی عیسی بود - و او را گفت: بنزدیک تو طعامی هست! گفت: بلی، شش نان و دو ماهی کوچک. گفت: بیار، بیاورد. عیسی - علیه السّلام - آن نانها پاره کرد و آن ماهیان «۲» پاره کرد و بر سر آن دعا کرد تا خدای تعالی بر آن برکت کرد، و آن نانها درست بکرد هر پاره نانی شد [۵۳- ر]

و هر پاره «۳» ماهی شد «۴». آنگه عیسی - علیه السّلام - برخاست و به دست خود هر یکی را پاره‌ای از آن «۵» پیش می‌نهاد، آنگه گفت: بخورید به نام خدای، آن طعام می‌فزود تا به زانوی ایشان برسید چندان که توانستند بخوردند و پنج زنبیل بماند، و حاضر «۶» پنج هزار مرد و پسر بودند، شکر خدا بگزارند «۷» و یک بار دگر خواستند. عیسی - علیه السّلام - دعا کرد، خدای تعالی خوانی بفرستاد چند نان بر او و چند ماهی. عیسی - علیه السّلام - چنان «۸» [کرد] «۹» که در اول کرده بود «۱۰». ایشان از آن بخوردند و با شهرها و دیهه‌های «۱۱» خود رفتند «۱۲» و دیگران را خبر دادند باور نداشتند ایشان را، و گفتند: شما را مسحور کرد و چشمهای شما خطا دید. عیسی - علیه السّلام - بر ایشان دعا کرد، خدای تعالی ایشان را مسخ کرد. قتاده گفت: آن خوان هر بامداد و شبانگاه فرود می‌آمد «۱۳» هر جا که ایشان بودند چنان که من و سلوی بر قوم موسی. عطاء بن ابی رباح روایت کرد از سلمان فارسی - رحمه الله «۱۴» - که او گفت: و الله که عیسی - علیه السّلام - هیچ چیزی را از مساوی متابعت نکرد، و هرگز هیچ یتیم ----- (۱). مع، وز، مت، لت، آن، مر من. (۲). آج، لب: ماهی. (۳). لت، آن، مر ماهی. (۴). چاپ شعرانی (۳۷۴/۴): ماهی، ماهی درست شد. (۵). مع، وز، مت: هر یکی را از آن پاره‌ای در. (۶). مع، وز، مت، آج، لب، مر: حاضران. (۷). مع، مت، لب، بم، آن: بگزارند. (۸). مع، وز، مت، مر: همچنان. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). اساس: بودند، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۱۱). مع، وز، مت: دهها. (۱۲). مع، وز، مت، آج، لب، مت، مر: شدند. [.....]

(۱۳). مع، مت: فرود آمدی، وز: فرود می‌آمدی. (۱۴). مع، وز، آج، لب، آف: رحمه الله علیه. صفحه: ۲۱۳ را باز نزد و به قهقهه

نخندید، و مگس از روی خود نراند، و از بویهای کریه بینی به دست نگرفت» (۱)، و هرگز بازی نکرد، و چون حواریان از او خوان خواستند. جامه صوف در پوشید و بگریست و گفت: «اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء فارزقنا» علیها طعاما ناکله، و انت خیر الزاقین، خدای تعالی سفره سرخ بفرستاد از میان دو ابر (۳) و ایشان در او می‌نگریدند که از هوا می‌درآمد (۴) و (۵) پیش ایشان فرود آمد عیسی - علیه السلام - بگریست و گفت: اللهم اجعلنی من الشاکرین، بار خدایا ما را (۶) از جمله شاکران کن (۷). اللهم اجعلنا رحمۃ و لا تجعلها مثلۃ و عقوبۃ، بار خدایا رحمت کن و مثله و عقوبت مکن. و جهودان می‌نگریدند (۸) در او (۹) بتعجب و بویی شنیدند از او که از آن خوشتر نبود. عیسی - علیه السلام - گفت: کسی که (۱۰) نیکو عملتر (۱۱) است باید که برخیزد و دستار از روی اینکه خوان (۱۲) بگیرد (۱۳). شمعون صفا (۱۴) گفت: یا روح الله تو اولتری. عیسی - علیه السلام - وضوی نماز تازه کرد و نمازی دراز کرد (۱۵) و بسیاری (۱۶) بگریست، آنکه به نام خدای (۱۷) دست فراز کرد و دستار از روی خوان برگرفت و گفت: بسم الله خیر الزاقین، بر آن جا (۱۸) ماهی بود بریان کرده بر او فلس نبود و در او شوک نبود روغن از او (۱۹) می‌چکید، بنزدیک سرش نمک نهاده بود و بنزدیک پایانش (۲۰) سرکه نهاده بود، و پیرانش انواع تره بود جز گندنا و بر آن جا پنج نان (۲۱) بود: بر یکی زیتون و بر یکی انگبین و بر یکی گاو روغن (۲۲) و بر یکی پنیر و بر ----- (۱). وز، آج، لب: بینی نگرفت. (۲). مج، وز، مت، لت: و ارزقنا. (۳). مج، وز، مت: ابروی. (۴). بم، آف، آن: در می‌آمد. (۵). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: تا. (۶-۷). مج: مرا، که بر اساس مرجح می‌نماید. (۸). مج، وز، مت: می‌نگرند. (۹). لت: آن. (۱۰). لت از همه. (۱۱). لت صالح تر باشد. (۱۲). لت که از آسمان آمده است. (۱۳). لت: بردارد. [.....]

(۱۴). لت: شمعون بن صفا که وصی عیسی علیه السلام بود. (۱۵). لت: بگزارد. (۱۶). مت، آج، لب، بسیار، لت دعا و زاری کرد و. (۱۷). لت تعالی. (۱۸). لت: خوان. (۱۹). آن: وی. (۲۰). لت، مر: دنبالش، آن: پایش. (۲۱). لت نهاده. (۲۲). مج، مت: کاف. صفحه: ۲۱۴ یکی قدید (۱). شمعون (۲) گفت: یا روح الله اینکه از طعام دنیاست یا از طعام بهشت! گفت: نه از طعام دنیاست و نه از طعام آخرت، و لکن طعامی است که خدای تعالی در هوا مخترع بیافرید (۳). گفت: بخوری به نام خدا گفتند: یا روح الله، اگر ما را در اینکه آیت آیتی دیگر (۴) باز نمایی! عیسی - علیه السلام - دعا کرد، خدای تعالی آن ماهی زنده کرد، و به جنبش آمد (۵) و فلس و خار (۶) بر او پدید آمد، ایشان (۷) بترسیدند. عیسی - علیه السلام - گفت: عجب از کار شما چیزی بخواهی (۸)، چون بدهند شما را کاره شوی (۹) آن را. گفتند: یا روح الله، دعا کن تا با (۱۰) حال اول شود. عیسی دعا کرد (۱۱)، ماهی همچنان بریان شد. گفتند: یا روح الله اول تو بخور (۱۲). گفت: معاذ الله (۱۳) من بخورم آن را (۱۴) آن کس خورد که خواست، ایشان بترسیدند و نیارستند (۱۵) خوردن (۱۶). عیسی - علیه السلام - بیماران را و خداوندان آفات و عاهات را بخواند تا از آن بخوردند و شفا (۱۷) یافتند، هیچ نابینا نخورد الا بینا شد (۱۸)، و هیچ مقعد نخورد الا به رفتن آمد، و هیچ درویش نخورد و الا توانگر شد. مردمان چون دیدند ازدحام کردند بر او. عیسی - علیه السلام [۵۳-پ]

نوبت نهاد میان ایشان، چهل روز بامداد فرود (۱۹) آمدی وقت چاشت تا آن گاه که سایه بگردیدی از بس (۲۰) نماز پیشین نهاده بودی و گروه گروه (۲۱) به مناوبه می‌آمدندی و از (۲۲) او می‌خوردندی، آنکه به (۲۳) آسمان شدی و ایشان (۲۴) ----- (۱). بم، آف: قدیر. (۲). لت: شمعون صفا. (۳). مج، وز، مت، لت: آنکه. (۴). لت: دگر. (۵). لت: در آمد. [.....]

(۶). مج، وز، مت: تبه. (۷). لت از آن. (۸). مج، مت: نخواهید، وز، آج، لب، آف، لت: بخواهید. (۹). مج، وز، مت: شوید. (۱۰).



آن: به. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر تا. (۱۲). مج، وز، مت، لت، مر او. (۱۳). لت که. (۱۴). لت: اینکه. (۱۵). آج، لب، آف، نیارستن. (۱۶). مج، وز، مت: بخوردن. مر: بخورند. (۱۷). لت صحت. (۱۸). لت: گشت. (۱۹). آج، لب، آن: فرو. [.....]

(۲۰). مج، وز، مت: کس. (۲۱). لت فوج فوج. (۲۲). لت طعام. (۲۳). لت: با. ۲۴. لت جمله. صفحه: ۲۱۵ در او می‌نگریندی تا از چشم ایشان «۱» ناپدید شدی «۲» و گفتند: بغب فرود آمدی، روزی آمدی و روزی نه، چو ناقه صالح که روزی شیر دادی و روزی نه. خدای تعالی گفت: من اینکه خوان «۳» برای درویشان «۴» فرستادم. توانگران را در آن «۵» نصیب نیست از آنچه از شک و نفاق ایشان شناخت «۶»، عند آن اظهار کفر کردند و گفتند: اینکه چه محال باشد، کس دید خوانی که از آسمان «۷» فرود آید خدای تعالی وحی کرد به عیسی «۸» که «۹»: من بر مکذبان شرط هلاک کرده‌ام. عیسی - علیه السلام - گفت: ای قوم مستعد باشی «۱۰» عذاب خدای را: عیسی - علیه السلام - گفت: *إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ*، آنکه عذاب فرستاد و سیصد و سی و سه مرد را از ایشان مسخ کرد با قرده «۱۱» و خنازیر. به شب بختند «۱۲» به «۱۳» حال صحت و سلامت بامداد برخاستند «۱۴»، به اینکه صفت در راهها و تونها «۱۵» می‌گشتند و پلیدی می‌خوردند. مردم چون آن دیدند فرغ کردند با عیسی و با او گرویختند «۱۶» و بر ایشان بگریستند و عیسی - علیه السلام - یک یک را از ایشان به نام می‌خواند و ایشان جواب نمی‌توانستند «۱۷» دادن، به سر اشاره می‌کردند سه روز همچنین «۱۸» بماندند، آنکه هلاک شدند. و قولی دیگر به روایت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - برفت در خبر «۱۹» دراز فی قوله تعالی: *مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ* «۲۰»، به اعادت ----- (۱). لت: همه‌شان. (۲). لت: گشتی. (۳). لت از. (۴). لت مستحقان. (۵). لت روزی. (۶). لت: شناختم. (۷). لت زمین. (۸). لت علیه السلام. (۹). لت ای عیسی. [.....]

(۱۰). مج، وز، مت، آج، لب، مر: باشید. (۱۱). آج، لب: قروده. (۱۲). مج، وز، مت: بختند. (۱۳). مج، وز، مت، لت: با. (۱۴). اساس، آن: برخواستند، با توجه به مج تصحیح شد، مج، وز، مت، لت: در روز آمدند. (۱۵). لت صحراها. (۱۶). مج، وز، مت، آف، لت: گریختند. (۱۷). آن: نمی‌دانستند. (۱۸). لت: اینکه چنین. (۱۹). مج، وز، مت، لت: خبری. (۲۰). مج، وز، مت، لت، مر: معنی آن که. صفحه: ۲۱۶ حاجت نباشد. *وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ*، یاد کن ای محمّد چون گفت، یعنی چون گوید خدای تعالی روز قیامت عیسی مریم را که تو گفتی مردمان را که مرا و مادرم را به خدایی «۱» گیری «۲» بدون خدای تعالی. و بعضی «۳» گفتند: معطوف است علی ما قبلها، و عامل در او *يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ* «۴»، ثم قال و ذلك إذ يقول الله «۵» له يا عيسى ابن مريم «۶» *اذكر نعمتي* و يقول له: *أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ*. ابو القاسم بلخی «۷» گفت: اینکه ماضی است بر حال و صورت خود، و اینکه آنکه بود که خدای تعالی «۸» عیسی را به آسمان برد، و هم ابو القاسم بلخی گفت: «اذ» به معنی «اذا» استعمال کنند تا آیت محمول بود بر آن که اینکه قول روز قیامت باشد، و مثله قوله تعالی: *وَلَوْ تَرَى إِذِ فِرْعَوْنُ فَلَا قُوَّةَ* «۹»، کأنه تعالی قال: *اذا يفزعون*، و قال الله تعالی: *وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ* «۱۰»، و قوله: *وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ* «۱۱»، قال ابو النجم: ثم جزاه الله عنا إذ جرى جنات عدن في علالي العلى والمعنى «اذا»، و قال الأسود: و الان اذا هازلتهن و انما يقلن الا- لم يذهب المرء مذهبها هذا البيت اخرم. فاما استعمال «اذا» به معنی «اذ» يقول بعض اهل اليمن: و ندمان يزيد الكأس طيبا سقيت اذا تغورت النجوم مراد ماضی است آن «۱۲» جا، و اما لفظ ماضی به معنی مستقبل «۱۳» بسیار است در ----- (۱). لت، مر: به خدای. (۲). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، مر: گیرید. (۳). مج، وز، مت دگر، لت

مر دیگر. [.....]

(۴). لت است. (۵). لت تعالی. (۶). اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجه به ضبط قرآن مجید افزوده شد. (۷). لت قدس سره. (۸). لت: خداوند تبارک و تعالی. (۹). سوره سبا (۳۴) آیه ۵۱. (۱۰). سوره سبا (۳۴) آیه ۳۱. (۱۱). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۲. (۱۲). لت: اینکه. (۱۳). لت در میان عرب و اهل نجات. صفحه: ۲۱۷ قرآن نحو «۱» قوله: وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ «۲» وَ نَادَى أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ «۳»، و بر عکس مستقبل گویند و مراد ماضی چنان که «۴» گفت: «۵» فاذا مرتت بقبره فانحر به خوص الرکاب و کل طرف سابع و انضح جوانب قبره بدمائها فلقد یکون اخادم و ذبائح ای لقد کان. اگر گویند: شاید که خدای [۵۴-ر]

تعالی ملامت کند عیسی را- علیه السلام- به چیزی که او را در آن گناه نبود، و غرض در اینکه استفهام و تقریر چه باشد، و خدای تعالی دانست که عیسی - علیه السلام- اینکه نگفته باشد! جواب آن است که گوئیم: اینکه صورت استفهام است و مراد تقریر و تویخ آن قوم «۶» که اینکه اعتقاد کرده بودند، و اینکه چنان باشد که یکی از ما گوید کسی را که: تویی که فلان کار کردی، کاری که داند که او نکرده است، به حضور آن کس که دعوی کند و حواله کند آن کار بر او و غرضش تکذیب او باشد. جوابی «۷» دیگر از اینکه سؤال آن است که: عیسی - علیه السلام- بی خبر بود از آن که ترسایان «۸» در حق او و مادر او گفتند از پس او، خدای تعالی اینکه بگفت به صورت استفهام و مراد اعلام عیسی «۹» تا او بداند که قوم او از پس او در او چه محال گفتند. عیسی - علیه السلام- جواب دهد: سبحانک، منزهی و دور از عیب «۱۰» مرا نباشد که چیزی گویم که حق من نباشد اگر من گفته بودمی تو دانستی که گفته من است «۱۱»، برای آن که آنچه در نفس من است تو دانی و آنچه در نفس توست «۱۲» من ندانم. بدان که لفظ «نفس» در لغت منقسم «۱۳» بود بر اقسامی «۱۴» مختلف: نفس نفس آدمی باشد و جز آن از حیوان و آن به معنی روح و حیات و مهجه «۱۵» بود چون آن باطل ----- (۱). لت: نیز آمده است. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸. (۴). لت شاعر. [.....]

(۵). مع، وز، مت شعر. (۶). لت را. (۷). آج، لب: جواب. (۸). اساس، بم: درسایان / ترسایان. (۹). آج، لب، لت بود. (۱۰). آن: غیب. (۱۱). مر تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ (۱۲). اساس تست. (۱۳). مت، آن: مستقیم. (۱۴). آج، لب: اقسام. (۱۵). مع، بم، آن: بهجت. صفحه: ۲۱۸ شود آدمی از آن بشود «۱» که حی باشد، و منه قوله تعالی: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ «۲». و نفس تن و جان به یک جای «۳» باشد، چنان که: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ «۴»، و نفس شیء و ذات او و عین او یکی باشد، و منه قولهم: فعل فلان نفسه و جاءني «۵» الآخر بنفسه، و «نفس» به معنی انفت «۶» باشد و حمیة، چنان که گویند: لیس لفلان نفس ای حمیة، و انفة «۷» و نفس به معنی ارادت و عزم باشد فی قول الشاعر: فنفسای نفس قالت ائت این بحدل تجد فرجا من کل عمی تهابها و نفس تقول اجهد نجاه ک لا- تکن کخاضبة لم یغن یوما خضابها مردی بنزدیک حسن بصری آمد و گفت: من حج نکرده‌ام، یک نفس مرا می گوید حج کن دیگر نفس می گوید زن کن. حسن گفت: نفس یکی است و لیکن تو را دو همت است یکی می گوید: حج کن و یکی می گوید زن کن، و او را حج فرمود، و قال الممزق العبدی «۸»: الا من لعین قد تأها حمیمها و أرقتی بعد المنام همومها فبات له نفسان شتی همومها فنفس تعزیهها و نفس تلومها و از اقسام او چشم «۹» بد که به مردم رسد آن را نفس خوانند «۱۰» و در خبر است که رسول- علیه السلام- در رقیه گفت «۱۱»: بسم الله ارقیک و الله یشفیک من کل داء هو فیک من عین عاین و نفس ناس و حسد حاسد. ابن الأعرابی گفت: نفوس آن باشد که مردم را به چشم بزند و اعرابی مردی را وصف کرد و گفت: کان و الله حسودا کذوبا «۱۲» نفوسا، و قال عبد الله بن قیس الرقیات «۱۳»: یتقی «۱۴» اهلها النفوس علیها فعلی نحرها «۱۵» الرقی و التمیم ----- (۱). مع، مت: شود. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۵. (۳). مع، وز، مت، لت: جا. [.....]



(۴). سوره المدثر (۷۴) آیه ۳۸. (۵). اساس، لت، آن، مر: جانی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷-۶). اساس، لب، بم، آن: انفسه، با توجه به مج تصحیح شد. (۸). مج، وز، مت، آج، لت، مر: الممزق العبدی. (۹). اساس بم، آن: جسم، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۰). لت: گویند. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر: گفتی. (۱۲). مج، وز، مت و. (۱۳). آن: عبد الله بن قیس الرقباب. (۱۴). آن: بقی، مج، وز، مت: بقی. (۱۵). لب، لت: بحر. صفحه: ۲۱۹ و نفس از دار و دباغ آن مقدار باشد که «۱» به او دباغت کنند. اما در آیت مراد به «نفس» غیب است، یعنی آنچه در دل و غیب من است تو دانی، و آنچه در غیب و علم تو است من ندانم. و گفته‌اند: از اقسام نفس یکی عقوبت است فی قوله: وَیَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ (۲)، ای عقوبته، و گفته‌اند: مراد به اینکه «نفس» ذات است، و معنی آن است که: و یحذرکم الله (۳) ایاه. اگر گویند: «غیب» را چرا نفس خواند! گوئیم: برای آن که محل آن در تن پوشیده باشد چون محل نفس که حیات است و اگر نفس در حق عیسی - علیه السلام - حقیقت است و در حق قدیم تعالی بر سبیل ازدواج هم وجهی دارد (۴). إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، که تو داننده غیبه و کارهای پوشیده‌ای. قوله تعالی: مَا قُلْتَ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ، عیسی جواب آنچه خدای تعالی گفت: أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ، گفت: بار خدایا من نگفتم ایشان را الا آنچه تو مرا فرمودی: [۵۴-پ]

أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ. در معنی و محل او خلاف کردند. سیبویه گفت: «أَنْ» به معنی ای مفسره است. نبینی که اینکه تفسیر و بیان آن است که خدای تعالی فرمود او را و مثله قوله: وَأَنْطَلِقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ اَمْشُوا (۵)، یعنی ای امشوا، برای آن که مفسر آن است که پیش اوست. و روا بود که محل او نصب بود به آن که بدل «ما» ست، و «ما» در محل نصب است، و شاید که در محل جر بود به آن که بدل باشد از «به» به تقدیر عادت حرف جر «ما امرتني به، بان اعبدوا الله». و شاید که محل او رفع بود خبر مبتدای محذوف، و التقدير و هو ان اعبدوا الله. بار خدایا من ایشان را هیچ نگفتم مگر آنچه مرا فرمودی از دعوت ایشان با عبادت خدای که خدای من است و خدای شما، وَ كُنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا، و تا در میان ایشان بودم گواه بودم بر ایشان، با آنچه می کردند. فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي، چون مرا بمیرانیدی و جان برداشتی. و گفتند: اینکه لفظ دلیل است بر آن که خدای تعالی عیسی را بمیرانید و آنگه زنده کرد و به آسمان برد، و كذلك قوله: إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ (۶). و ----- (۱). مج، وز، مت، مر یکبار. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۸. (۳). آج، لب و. [.....]

(۴). مج، وز، مت، لت، مر: باشد. (۵). سوره صاد (۳۸) آیه ۶. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۵. صفحه: ۲۲۰ بعضی دگر گفتند: توفی قبض باشد، بر قبض روح حمل نباید کردن چون مطلق بود مگر به قرینه، نبینی که خدای تعالی اینکه لفظ فرمود در قرآن و مراد به آن نه قبض روح فی قوله تعالی: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا (۱). خفته را که مرده نباشد متوفی خواند (۲) و قول اول درست تر است برای آن که اگر چه در وضع لغت توفی بر اطلاق، قبض باشد، به عرف مخصوص شده است به مرده و اینکه عرفی مستقر است و مستمر، نبینی (۳) که آن کس که گوید: فلان متوفی است از اطلاق او هیچ مقبوض ندانند و [نه] (۴) نیز خفته جز مرده! كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ، بار خدایا (۵) چون مرا وفات دادی و از میان ایشان بردی، تو نگهبان بودی بر ایشان. و «رقیب» نگهبانی باشد که نیک محافظت کند بر آنچه او را رقیب آن کرده باشند، يقال: رقبه يرقبه رقبا و رقبه، قال: علی رقبه من سائل و مسؤول، بار خدایا نه آن است که تو نگهبان ایشان، تو به همه چیزی حاضری و بر همه چیزی گواهی (۶) و رجوع معنی همه (۷) با عالمی باشد. قوله تعالی: إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ - الاية، آنگه عیسی - علیه السلام - چون خدای تعالی گفت: فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۸)، گفت: بار خدایا: اگر عذاب کنی ایشان را بندگان تواند، کس را نبود و نرسد که تو را منع کند از آن و بر تو اعتراض کند. وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ، و اگر بیامرزی ایشان را تو خداوند عزیزی (۹) و حکیمی. اگر گویند: نه در

اینکه آیت «غفور» (۱۰) رحیم» لایق و بهتر بودی از «عزیز حکیم» گوئیم: نه، برای آن که غرضی عیسی - علیه السّلام - در اینکه جا» (۱۱) استغفار ایشان است و استرحام برای ایشان، دگر آن که غفران و رحمت بر دو وجه -----  
 ----- (۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. (۲). آج، لب، لت: خوانند. (۳). مج، وز، مت، آج، لب، لت: نبینی. (۴). اساس: ندارد، با  
 توجّه به مج، وز افزوده شد. (۵). آف: خدای. (۶). مج، وز، مت، گوائی، آف، آن: گواهی، لت: گواه. (۷). مج، وز، مت، لت: هر  
 دو. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۵. (۹). مج، وز، مت، لت، مر: خداوندی عزیز، آج، لب: خداوند عزیز. (۱۰). اساس، آف، لت، آن  
 و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر نه. [.....]

صفحه : ۲۲۱ باشد از فاعلش: بر وجه حکمت باشد و بر وجهی بود که حکمت اقتضا نکند، پس اینکه لفظ عامتر است و در فایده  
 شاملتر. دگر آن که غرض عیسی - علیه السّلام - آن است که باز نماید که اگر تو عذاب کنی ایشان را، تو را عزّت و غلبه و قهر» (۱)  
 است، و با آن که چنین است بحکمت و صواب [کنی، و اگر بیامرزی هم بر وجه حکمت و صواب] «۲» باشد. قال الله هذا يوم ينفع  
 الصادقين صدقهم، نافع خواند: «یوم» به نصب، و باقی قرءاء به رفع. حجت آنان که به رفع خوانند آن است که: «هذا» مبتدا بود و  
 «یوم» خبر او، و حجت نافع آن است که نصب باشد علی الظرف من «قال»، کأنه تعالی قال: ان هذا القول يقع منه يوم ينفع الصادقين،  
 و «یوم» مضاف است با جمله فعلی، و تقدیر آن است که: هذا يوم ينفع الصادقين قولهم، و «قال» به معنی يقول است - چنان که  
 گفتیم، و قوله: هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم، تعلق دارد به اینکه قصه که از پیش رفت من قوله: أنت قلت للناس «۳»، و به جواب  
 عیسی - علیه السّلام - که گفت: ما قلت لهم إنا ما أمرتني به، بار خدایا؟ من نگفتم ایشان را الا آنچه [۵۵- ر]

تو فرمودی مرا، و اینکه سخن راست باشد، و درست آن است که صدق راجع نیست با روز قیامت، بل راجع است با دنیا، و تقدیر  
 آن است: که يوم ينفع الصادقين صدقهم فی الحیوة الدنیا، برای آن که صدقی و تصدیقی که در قیامت کنند بر آن ثواب نباشد برای  
 آن که ملجأ باشند با آن و علم ضروری حاصل باشد «۴» ایشان را که اگر ایشان خواهند تا معصیت کنند تمکین نکنند ایشان را و منع  
 کنندشان از آن، و دگر مضرت عظیم عاجل از عذاب دوزخ معلوم و معاینه باشد، و اینکه هم سبب الجاست، نبینی که حق تعالی از  
 ابلیس حکایت کرد: وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ «۵» - الایه، و اینکه جمله حکایت که از او کرد هم  
 راست است، و با آن که راست است هیچ نفع نکند ابلیس را. و آنگه جزا و ثواب صادقان گفت که ایشان را چه باشد: لَهُمْ جَنَاتٌ  
 تَجْرِي، ایشان را بهشتها باشد که ----- (۱). مج، وز، مت، لت، مر: قهر و غلبه. (۲).

اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶. (۴). مج، مت: شود، وز، لت، مر: بود. (۵). سوره ابراهیم  
 (۱۴) آیه ۱۲. صفحه : ۲۲۲ در زیر درختان آن جویها می رود و ایشان در آن جا مخلّد و مؤیّد و منعم باشند بر وجهی که نعیم  
 مقیمان «۱» را زوال نبود. آنگه ایشان را در بهشت چیزی باشد به از بهشت «۲»، و آن رضای خداست از ایشان، خدای تعالی از ایشان  
 راضی باشد به طاعات و ایمان ایشان در دار دنیا، و ایشان از خدای تعالی راضی باشند به ثواب و نعیم که داده باشد «۳» ایشان را و  
 آن فوز و ظفر بزرگ باشد، يقال: فاز بكذا اذا ظفر به و حازه. آنگه گفت «۴»: ملك آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است همه  
 خدای راست و در تصرف اوست، و او بر آن قادر است که چنان که خواهد می گرداند و می دهد و می ستاند، و کس را نرسد که او  
 را از آن منع کند یا بر او اعتراض کند، و بیرون آن بر همه چیز قادر و تواناست از آنچه مقدرات اوست بر هر وجه که صحیح بود  
 که مقدور باشد. ----- (۱). مج، وز، مت، لت، مر: مقیمشان، آج، لب، بم: مقیم آن.  
 (۲). مر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ «۳». مج، وز، مت: نعیم بی داد و بود. (۴). مر لِّلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ صفحه : ۲۲۳ سوره  
 الأنعام عبد الله عباس و مجاهد و قتاده [گفتند] «۱»: اینکه سورت مکی است، و یزید بن رومان گفت: بهری مکی است و بهری مدنی

است، و شهر بن حوشب گفت: سورت مکی است مگر دو آیت: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ (۲)، و آن آیت که از پس اینکه است. عبد الله عباس گفت: سوره الانعام به یک بار فرود آمد به مکه هفتاد هزار فرشته (۳) با آن بودند به تسبیح و تهلیل و تحمید. و اینکه سورت صد و شصت (۴) و پنج آیت است در عدد کوفیان، و شش در عدد بصریان و هفت در عدد مدنیان. و انس مالک روایت کند که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هیچ سورت بر من فرود نیامد به یک بار مگر سوره الانعام که چون فرود آمد پنجاه فرشته (۵) او (۶) پنجاه هزار - شک (۷) از راوی (۸) است - با آن بودند و در پیرامن آن بودند، ایشان را زجلی و آوازی بود به تسبیح و تهلیل بر من خواندند (۹) و در دل من قرار دادند آن را چنان که آب را در حوض قرار دهند، و خدای تعالی مرا و شما را به اینکه سورت عزّی داد که پس از [آن] (۱۰) ذلّ نبود، در اینکه سورت دحض حجت مشرکان کرد و وعده داد، وعده‌ای که خلاف نکند. کعب الأخبار گفت: خدای تعالی افتتاح توریت به معنی ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱. (۳). وز: فریشته. (۴). مع، وز، مت: شصت، آج، لب، بم، آف، آن، مر: بیست. (۵). مع، وز، مت: فریشته. [.....]

(۶). مر: با او. (۷). مر: و اینکه شک. (۸). لت، مر: واقدی. (۹). مع، وز، مت، مر: خواند، آج، لب، بم، بر می خواندند. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. صفحه: ۲۲۴ [اینکه] (۱) آیت کرد که: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۲)، و ختمش به معنی اینکه آیت کرد: وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا (۳)، چون (۴) اینکه سورت جبرئیل علیه السّلام - بر رسول - صلی الله علیه و آله - خواند (۵)، رسول گفت: سبحان الله العظيم، و به روی در آمد به سجده، [۵۵-پ]، آنکه کتاب را بخواند تا هم در شب بنوشت. اما فضل قراءت او، عبد الله عباس روایت کند از ابی کعب که رسول - علیه السّلام - گفت: سوره الانعام انزله کرد بر من دفعه واحده، به یکبار، در شیعیت او هفتاد هزار فرشته (۶) از آسمان بر (۷) زمین آمدند. هر که اینکه سورت بخواند، [آن] (۸) هفتاد هزار فرشته (۹) بر او صلوات (۱۰) فرستند به عدد هر آیتی که در اینکه سورت است شبانه روزی (۱۱). جابر بن عبد الله انصاری روایت کند از رسول - علیه السّلام - که (۱۲) گفت: هر که او از سوره الانعام سه آیت بخواند از اول او الی قوله: وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۱۳)، خدای تعالی چهل هزار فرشته را بر وی (۱۴) موکل کند تا مثل ثواب عبادت خود می نویسند او را تا به روز قیامت، و فرشته (۱۵) را از آسمان هفتم فرو فرستد با عمود آهنین تا بر او موکل باشد، چون شیطان خواهد که او را وسوسه کند یا چیزی در دل او کند (۱۶)، یکی از آن عمود بر او زند، چندانش بیندازد که از میان او و او هفتاد حجاب باشد. چون روز قیامت باشد، قدیم تعالی گوید: بنده من؟ در سایه من برو و از بهشت من می خور و از آب کوثر نوش می کن و از چشمه سلسبیل غسل می کن که تو بنده منی و من خداوند توام. ----- (۱). اساس، آف، آن: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱. (۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۱. (۴). آج، لب: و چون. (۵). مع، وز، مت، لت: بخواند. (۶-۹). وز: فریشته. (۷). مع، وز، مت: به. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۱۰). آج، لب، آف: صلوات. [.....]

(۱۱). مع، وز، مت، آج، لب: شبان روزی شبان روزی. (۱۲). مع، مت او. (۱۳). سوره انعام (۶) آیه ۳. (۱۴). مع، وز، مت، لت: برو/ بر او. (۱۵). بم، لت، مر: فرشته‌ای. (۱۶). مع، وز، مت: فکند، لت: افکند. صفحه: ۲۲۵ قوله تعالی:

## [اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲) وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ بُونَ (۳) وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴) فَ قَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَ سَوْفَ يَا تِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۵) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أُنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (۶) وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقَضَىٰ الْأَمْرَ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (۸) وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (۹) وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰)

## [ترجمه]

سپاس «۱» خدای را آن که بیافرید آسمانها و زمین «۲» و بیافرید «۳» تاریکیها و روشنائی «۴» پس آنان که کافر شدند به خدایشان شرک می آرند. اوست آن که آفرید شما را از گل پس حکم کرد وقتی و وقتی نام نهاده نزدیک او پس شما شک می کنی «۵». و اوست خدا در آسمانها و در زمین می داند «۶» نهان شما و آشکار شما و می داند آنچه می کنی «۷» شما، و نیاید به ایشان از آیتی «۸» از آیتهای خدایشان مگر بودند از آن برگردیده گان «۹». بدروغ داشتند حق را چون آمد به ایشان زود بود که بیاید به ایشان خبرها آنچه به آن فسوس کردند «۱۰». ----- (۱). مل، مر: ترجمه آیات ندارد. (۲). معج، وز، مت: زمینها، آج، لب را. (۳). معج، وز، مت، لت: آفرید، آج، لب: پدید آورد، آن: بیافریدی. (۴). آج، لب: روشنی، آن: روشنائی. (۵). معج، وز، مت، لت: می کنی. (۶). معج، وز، مت، لت: داند. (۷). معج، وز، مت، لت، آف: می کنی، آج، لب: می اندوزید. (۸). آج، لب: هیچ دلیل از دلایل قدرت. [.....]

(۹). معج، مت، لت: برگردنده، آج، لت: روی گردانندگان. (۱۰). معج، مت، وز، لت: کردندی، بم، آن کردن. صفحه ۲۲۶: ندیدند که چند هلاک کردیم از پیش ایشان از گروهی که ممکن کردیم «۱» ایشان را در زمین آنچه نکردیم «۲» شما را و بفرستادیم باران بر ایشان شباروزی «۳» و کردیم جویها روان از زیر «۴» ایشان هلاک کردیم ایشان را به گناهانشان و بیافریدیم از پس ایشان گروهی دیگر. اگر بفرستیم بر تو کتابی «۵» در کاغذی بسایند «۶» به دستهایشان «۷» گویند آنان که کافر شدند نیست اینکه مگر جادوی پیدا «۸». گفتند چرا فرود نیامد بر او فرشته و اگر بفرستیم فرشته بگزاراند «۹» کاری پس مهلت ندهند ایشان را. و اگر کنیم او را فرشته کنیم او را مردی و بپوشانیم بر ایشان آنچه می پوشانند. و بدرستی که فسوس داشتند پیغامبرانی از پیش تو در رسید به آنان که فسوس داشتند از ایشان آنچه بودند که به آن فسوس داشتند. قوله: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، مقاتل گفت: سبب نزول سوره «۱۰» آن «۱۱» بود که مشرکان با رسول - علیه السلام - محاجه کردند گفتند من ربك خدای تو -----

----- (۱). معج، مت، وز، لت: تمکین کردیم، آج، لب: جای دادیم. (۲). آج، لب: جای ندادیم. (۳). معج، مت: بارنده، وز: برنده، آج، لب: ریزان. (۴). آج، لب: فرود جایها. (۵). معج، مت، وز، لت: نامه، آج، لب: نبشته. (۶). اساس، بم، آف: بسایند، با توجه به معج، وز تصحیح شد، آج، لب: پس بسایند. (۷). آج، لب هر آینه. (۸). معج، وز، مت، لت: روشن، آج، لب:

هویدا، بم، پیدا. (۹). مج، وز، مت، آف، آن: بگذارند، لت: بگرارید. (۱۰). آف آیه، وز اینکه آیه. (۱۱). مج، وز، مت، آج، لب: ندارد. صفحه: ۲۲۷ کیست! ای محمّد! گفت خداوند آسمانها و زمینها، ایشان جحود کردند و تکذیب او کردند در اینکه حدیث خدای تعالی اینکه سوره فرستاد و گفت سپاس خدای را که آفریدگار آسمانها و زمین است. مفسّران گفتند: خدای تعالی آسمان به دو روز آفرید یک شب و دوشنبه و زمین به دو روز آفرید سه شب و چهارشنبه، وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ، «جعل» آن جا به معنی «خلق» است برای آن که متعدی است به یک مفعول، و بعضی علما گفتند: «جعل» صله است، أعنی زیاده، و تقدیر آن است که: خلق السَّمَوَاتِ وَ الارضِ وَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ. سدّی گفت: مراد به ظلمات و نور شب و روز (۲) است، قتاده گفت: مراد بهشت و دوزخ است، بعضی دگر گفتند: مراد حقیقت روشنایی است و تاریکی، و اینکه اولیتر است برای دو وجه (۳): یکی برای عموم را و دیگر برای حمل کلام علی ظاهره و حقیقه. بعضی دگر گفتند تقدیر آن است که: خلق السَّمَوَاتِ [وَ الارض] (۴) و قد جعل الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ، فایده «قد» اینکه جا (۵) تقریب الفعل من الوجود (۶) باشد یعنی آسمان و زمین بیافرید و ظلمات و نور آفریده بود پیش از آن بر اینکه قول «او» حال باشد، عطف نباشد. قتاده گفت خدای تعالی آسمان پیش از زمین آفرید (۷) و بهشت پیش از دوزخ آفرید و ظلمت پیش از نور و کیفیت [۵۶-پ]

خلق آسمان و زمین در مجلّد اوّل رفته است. ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ، قطرب گفت: در کلام محذوفی هست و تقدیر آن است که: ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ پس کافران بعد از اینکه بیان بتان و معبودان خود را که جماداتند (۸) با (۹) خدای تعالی برابر می‌کنند. و «عدل» برابر کردن چیزی با (۱۰) چیزی باشد، يقال: عدلت الشيء بالشيء فاعتدل، و ----- (۱). مج، وز، مت، آج، لب: ندارد. [.....]

(۲). بم، آف، آن: قدر. (۳). مج، وز، مت، مر، را، لت: چیز. (۴). اساس، بم: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۵). آج، لب، بم، آف، آن: آنجا. (۶). وز: الوجوه. (۷). مج: بیافرید. (۸). مج، وز، مت، آف، لت، آن: جماداتند. (۹). مج، وز، مت، لت، مر: به. (۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: به، آن: بر. صفحه: ۲۲۸ «عدل» که خلیف (۱) جور (۲) باشد از آن جاست برای آن که راستی بود، و «عدل» تنگ (۳) باشد برای آن (۴) که معادل آن دیگر بود، و نضر بن شمیل گفت: «با» به معنی «عن» است اینکه جا، و تقدیر آن است که: ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَنْ رَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ، من العدول، پس کافران از خدایشان عدول و اعراض می‌کنند و عرب با آن که [«باء» را (۵)]

یک بار به معنی «عن» گویند و یک بار به معنی «من» چنان که خدای تعالی گفت: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ (۶)، و المعنی منها چنان که عنتره گفت: (۷) شربت بماء الدّحرضین فاصبحت زوراء تنفر عن حياض الدّيلم و المعنی شربت من ماء الدّحرضین. هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ، او آن خداست (۸) که بیافرید شما را از گل، یعنی پدر شما را که آدم بود و اصل شما بود و اگر گویند نه اینکه مناقضه بود که در یک آیت گفت آدم را از خاک آفریدم و در اینکه آیت گفت: از گل. و در دگر آیت از حمأ (۹)، و در دگر آیت از صلصال، اینکه مناقضه به چه زایل خواهی کردن! جواب آن است که گوئیم: در اخبار چنین آمد که خدای تعالی بفرمود تا خاک آدم بر در بهشت بیفگندند (۱۰)، و به یک روایت دیگر میان مکّه و طایف چهل سال [خاک بود چون چهل سال بگذشت خدای تعالی فرمان داد تا چهل شبان روز باران بر او بارانند (۱۱) تا گل شد چهل سال گل بماند] (۱۲) آنکه متغیّر شد (۱۳) حمأ مسنون شد، گل سیاه رنگ سالخورده چهل سال چنان بماند، آنکه خشک شد صلصال گشت، خدای تعالی صورت آدم بر آن صلصال نگاشت (۱۴) و جثّه آدم از آن مصوّر کرد چنان که صورت و شکل آدمی است. فرشتگان (۱۵) بر او گذر (۱۶)

می‌کردند» (۱۷) و می‌گفتند: خدای ما خلقی خواهد ----- (۱). میج، وز، مت، لت، مر: خلاف. (۲). آف: جود. (۳). لت: تنگ بار. (۴). میج، وز، مت: از. (۵). اساس: ندارد، با توجه به میج، وز، افزوده شد. [.....]

(۶). سوره دهر (۷۶) آیه ۶. (۷). میج، وز، مت شعر. (۸). میج، مت: خدایی، وز، لت، مر: خدای. (۹). وز: جماد. (۱۰). آف: بیفکنند. (۱۱). وز: باریدند، آج، لب، لت: بیارید. (۱۲). اساس، بم: ندارد، با توجه به میج افزوده شد. (۱۳). میج، وز، مت، لت، مر: کشت. (۱۴). میج، مت: بکاشت، لت: بنگاشت. (۱۵). میج، وز: فریشتگان. (۱۶). اساس، آن: گزر. (۱۷). آج، لب: کردند. صفحه: ۲۲۹

آفریدن» (۱). ابلیس روزی با جماعتی فرشتگان» (۲) بر او بگذشت گفت: خدای تعالی از اینکه خاک و گل خلقی خواهد آفریدن، اگر شما را طاعت او فرماید» (۳) چه خواهی کردن» (۴)! گفتند: انقیاد و سمع و طاعت. ابلیس گفت: اما من طاعت ندارم اینکه را که من می‌بینم که اصل او چیست تا بدانی که ابلیس همیشه کافر بود و لکن نفاق می‌ورزید. آنگه روح در آدم دمید و او را خلقی سوی تمام بیافرید، ثم قضی أجلاً و أجلاً مَسْمِیَّ عِنْدَهُ، پس حکم کرد بر او اجلی و وقتی، و اجلی» (۵) نامزد کرده بنزدیک اوست. حسن و قتاده و ضحاک گفتند: اجل اول از وقت خلق او بود تا به وقت مرگش، و اجل دوم از وقت مرگ است تا به وقت بعث مدّت مقام در برزخ، برای آن گفت: «عنده» که در آن وقت به منزل اول باشد از منازل آخرت و روی به سرای حکم خدای دارد که دار جزاست. مجاهد و سعید جبیر گفتند: «اجل» اول اجل دنیاست و «اجل» دوم اجل آخرت» (۶)، برای آن گفت: «عنده» که آن جا حکم او را باشد دگر کس را آن جا حکم نباشد، و عطیه گفت از عبد الله عباس که: مراد به اجل اول خواب است که یشبه الموت و هو أخوه، او را در خواب بدارد تا به وقت بیداری، و مراد به اجل دوم وقت مرگ است و برای آن گفت «عنده» که علم آن بنزدیک اوست، و بعضی دگر گفتند: هر دو اجل یکی است، و تقدیر کلام آن است که: قضی لکم اجلا و هو اجل مسمی عنده، شما را وقتی و اجلی بر زد و آن وقت و اجل، مسمی است بنزدیک او، کس علم آن نداند مگر او و کس از آن در نگذرد. و گفته‌اند: برای آن گفت «عنده» که آجال در لوح محفوظ نبسته» (۷) است و آن آن جاست که کس را حکم نباشد جز او را. و بعضی دگر گفتند: به اجل اول ----- (۱). بم، آف: آفرید. (۲). میج، وز: فریشتگان. [.....]

(۳). لت: فرماید. (۴). میج، وز، مت، آج، لب، آف، آن، مر: خواهید کردن. (۵). آج، لب: اجل. (۶). میج، وز، لت است. (۷). آف: بنوشته. صفحه: ۲۳۰ [۵۷- ر]

اجل آنان خواست که پیش ما بودند و رفتند، و به اجل دوم اجل آنان که مانده‌اند و از پس ما آیند. اما «أجل» وقت باشد من قولهم: دین مؤجل، ای موقت. و «وقت» عبارت است از حرکات فلک، و گفته‌اند: وقت حادثی باشد یا آنچه تقدیرش تقدیر حادث بود» (۱) که حدوث غیری به او تعلق دارد. اما حادث چنان بود مثلاً که قدم زید مؤجل کنند به طلوع آفتاب، چون قدم زید معلوم نباشد و طلوع آفتاب معلوم بود» (۲)، اینکه حادثی است معلق به حادثی، و آنچه تقدیرش حادث باشد» (۳) و اگر چه بر حقیقت او حادث نبود و چنان بود که قدم زید مشروط کنند به انتفای دخول عمرو در شهر یا» (۴) به انتفای حیات شخصی، و اینکه امری» (۵) مجدد باشد و حادث نبود بل در تقدیر حادث بود، و معنی آن که: اگر» (۶) در وجود داشتی حادث بودی، پس چون چنین باشد اجل دین وقت و خوب قضایش باشد، و اجل مرگ وقت حصول مرگ باشد، و اجل قتل وقت حصول قتل باشد. و اجل بنزدیک ما یکی باشد مرد را اگر وفاتش به مرگ باشد و اگر به قتل و آن وقت» (۷) که اگر او را بنکشند» (۸) تا به آن وقت بماندی آن را بر مجاز اجل خوانند» (۹) برای آن که چون حدوث فعل در آن وقت نباشد [آن را اجل آن فعل گفتن مجاز باشد چنان که آن را که در معلوم چنان بود که اگر به او دهند صلاح او باشد و نداده باشند]» (۱۰) از مال و ملک آن را رزق و ملک [او]» (۱۱) نخوانند الا بر مجاز. و ابو



القاسم بلخی. گفت «۱۲»، و بغدادیان نیز گفتند: اجل دو است، یکی آن که قتل در او حاصل شود، و یکی آن که در معلوم باشد که اگر بنکشندی او را یا به آن آفت بنمردی تا به آن «۱۳» وقت بماندی، و به اینکه آیت تمسک کردند «۱۴» که ما در -----  
 ----- (۱-۲). (۱). معج، وز، مت: بدلها: باشد. (۳). آج، لب: بود. (۴). معج، وز، مت: ندارد. (۵). آج، لب، آن: امر. (۶). معج، وز، مت، لت در، چاپ شعرانی (۳۸۶/۴) اینکه قول ۷. معج، وز، مت، لت را. (۸). معج، وز، مت: بنکشندی. (۹). معج، وز، مت، لت: خوانند. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. [.....]

(۱۱). معج، وز، مت: ندارد. (۱۲). معج، وز، مت، آف، لت: تا. (۱۳). معج، وز، مت، آف، لت: او را تا به آن. (۱۴). معج، وز، مت: کرد، کج، لب، کردند. صفحه: ۲۳۱ اویم «۱» من قوله: ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ، تفسیر بر آن داد که أجل اول وقت قتل است یا مرگ به غرق و هدم، و أجل دوم آن وقت است که خدای داند که اگر بنکشندی او را یا به آن آفت بنمردی تا به آن وقت بماندی، و دگر به اینکه آیت تمسک کردند «۲» که گفت: وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ «۳»، و جواب از آن آیت آن است که گفته شد از اقوال مفسران که: یکی أجل مرگ است و یکی أجل حیات - بر اختلافی که رفت. و جواب از اینکه آیت دوم آن است که: اینکه را خدای تعالی بر مجاز أجل خواند، و كذلك قوله: وَ يُؤَخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى «۴»، و قرآن از مجاز خالی نیست. اما تبقیه المقتول، و آن که او را اگر بنکشندی بماندی یا در حال بمردی قطع نیست بر هیچ دو، [و] «۵» هر دو مجوز است، چنان که یکی از ما «۶» هر ساعت و هر وقت مجوز است و ممکن که بمیرد یا بماند، چه اینکه به مصلحت تعلق دارد و روا بود که مصلحت او «۷» مرگ باشد یا زندگانی باشد و ما را به آن طریقی نیست. پس قطع کردن بر او محال باشد، بل روا بود که مصلحت در حیات بود او را خدای تبقیه کندش، و روا بود که در احترام بود او را وفاتش دهد پس قطع را وجهی نبود و اگر چنان بودی که آن را که بکشند «۸» اگر او را بنکشندی لا- محال هم در حال بمردی واجب کردی که آن کس که او جمله چهار پای او را «۹» به ظلم بکشتی بایستی تا «۱۰» منع «۱۱» بودی بر او و احسان کرده بودی «۱۲» و او را شکر او واجب بودی، چه اگر او «۱۳» بنکشندی در حال بمردی «۱۴» و تلف شدی بر وی و خلاف اینکه معلوم است و ما دانیم بضرورت که «۱۵» مستحق ذم و عقوبت و لعنت باشد از ما و از خدای تعالی دگر واجب -----  
 ----- (۱). معج، وز، مت: در آنیم. (۲). معج، وز، مت، لت: کرد. (۳). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱۰. (۴). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۰. (۵). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۶). آج، لب: از ما یکی. (۷). معج، وز، مت، لت: که او را مصلحت. (۸). مت: بکشند. (۹). معج، وز، مت، لت: چهار پای کسی را. (۱۰). معج، وز، مت: که. [.....]

(۱۱). معج، مت: متعجب. (۱۲). آج، لب، لت بر او. (۱۳). آف را. (۱۴). معج، وز، مت، لت: بمردندی. (۱۵). معج، وز، مت، لت او. صفحه: ۲۳۲ کردی که آن ظالم که کسی را به ظلم می کشد «۱» مستحق ذم و عقاب نبودی، چه اگر او بنکشندی او را او خود در حال بمردی قطعاً و یقیناً، و خلاف اینکه معلوم شده است عقلاً و شرعاً. قوله: ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ، خطاب است با مشرکان، گفت: پس از اینکه همه نعم و آیات و بینات از خلق آسمان و زمین و ابداع غرایب و بدایع [۵۷-پ]

و اظهار انواع صنایع در او [و] «۲» خلق شما از آدم و خلق آدم از گل و هر یکی را اجلی و وقتی نهادن و حکم و قضا کردن با اینکه همه نعمت هم شک می کنی «۳» در وجود و الهیت و وحدانیت من و نظر و تفکر نمی کنی «۴» تا شما را علم حاصل شود و شک برخیزد. وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ، اینکه آیت محتمل دو معنی است: یکی آن که او خداست در آسمانها و زمینها، یعنی معبود است و منفرد به تدبیر و تقدیر در او، کس را [با او] «۵» در آن شرکت نیست چنان که یکی از ما گوید: هو الامیر فی البلد و

الملک فی الولاية، و مراد نه حلول و نزول باشد، و کذا «۶» هو الخلیفه فی الشرق و الغرب، و محال است وجود او در یک حال به مشرق و مغرب «۷»، پس معنی اینکه باشد که گفتیم که: او مدبر است در شرق و غرب و پادشاه است «۸» بر بحر «۹» و بر «هو» مبتداست و «الله» بدل است از او، و فی السموات و فی الأرض، در محل خبر مبتداست، و تقدیر آن که: هو الله المعبود فی السموات و فی الارض المدبر فیهما «۱۰»، و روا بود که خبر بعد خبر باشد چنان که گفت: وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ «۱۱»، کقولهم: هذا حلو حامض، و تقدیر آن بود: و الله فی السموات و الله فی الارض. وجه دوم «۱۲» در معنی آیت آن است که: کلام تمام باشد عند قوله: وَ هُوَ اللَّهُ، و اینکه ----- (۱). مع، وز، مت: می بکشد. (۵) - (۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۳). می کنی / می کنید. (۴). آف: نمی کنید. (۶). مع، وز، مت: کذلک. (۷). آج بود. (۸). اساس: پادشاست. (۹). مت: در بحر. (۱۰). مع، وز، مت، لب، لت: فیها. [...]

(۱۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۴. (۱۲). لب، مر: دویم. صفحه: ۲۳۳ جمله باشد از مبتدا و خبر، آنگه ابتدا کرد و گفت: فی السموات و فی الأرض یعلم سرکم و جهرکم، و تقدیر آن که: یعلم سرکم و جهرکم فی السموات و فی الارض، و اینکه ظرف باشد من قوله: یعلم سرکم و جهرکم فی السموات، برای آن که خلقان یا جن و انس اند یا فرشتگان، اینان [در] «۱» آسمان اند و آنان «۲» در زمین، و قدیم تعالی به احوال همه عالم است و هیچ بر او پوشیده نیست، یعنی اگر در آسمان باشی «۳» و اگر در زمین باشی «۴» من سرتان و جهرتان «۵»، پنهان و آشکارتان «۶» دانم و بر من پوشیده نماند، آنچه در دل داری «۷» و آنچه بر زبان رانی «۸» و آنچه کنی «۹» از خیر و شر و اندک و بسیار «۱۰». مورد آیت مورد زجر و تهدید است، یعنی من دانم و بر من پوشیده نیست تا هر یکی را جزا دهم به حسب عمل خود تا باشد که ایشان را وعظی بود و زجری از آنچه می گویند و می کنند. آنگه خبر داد از ایشان و سوء صنیعتشان «۱۱» و در باب عدول و اعراض و تولی و انحراف از آیات و بینات و اعلام «۱۲» معجزات و حجج و دلالات، گفت: هیچ آیت از آیات من به ایشان نیامد، و مراد به آیت دلالت و حجت است اما ایشان اعراض می کنند و عدول می نمایند و انقیاد نمی نمایند «۱۳» و «من» اول زیادت است، نه آن که بی فایده است، بل فایده او تأکید نفی است، اینکه را مؤکده النفی گویند، چنان که یکی از ما گوید: ما جاءنی من رجل. و «من» دوم تبعیض باشد، چنان که: زید من القوم. آنگه گفت: برون «۱۴» آن که اعراض می کنند تکذیب می کنند حق را و حق به دروغ می دارند. و آن تکذیب از آن اعراض می آید که چون نظر و تأمل نمی کنند، علم - ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مع، وز، مت، لت: ایشان. (۳). آف: باشید. (۴). باشی / باشید. (۵-۱۰). مع، وز، مت، لت و. (۶). مع، وز، مت: آشکارایتان. (۷). آف: دارید. (۸). آف، مر: رانید، مع، وز، مت: آری / آرید. (۹). آف، مر: کنید. (۱۱). مع، وز، مت، لت، مر: صنیعتشان. (۱۲). مت و. (۱۳). مع، وز، مت، لت: نمی کنید. [...]

(۱۴). مع، وز، مت، آج، لب، مر: بیرون. صفحه: ۲۳۴ حاصل نمی شود ایشان را، لا جرم حق را به دروغ می دارند، «۱» به ایشان آید خبر «۲» آنچه به دروغ می دارند سخریت و استهزاء می کنند و فسوس می دارند، و اینکه هم «۳» کنایت است از تهدید و وعید، چنان که یکی از ما گوید: خبرش با تو آید و بینی «۴» و بدانی آنچه کرده‌ای، یعنی مقاسات کنی جزای آن را. و مراد به «حق» دین اسلام است و کتاب قرآن و محمّد مصطفی - صلی الله علیه و آله - آنچه شما را بازی و فسانه و فسوس می آید فردای «۵» قیامت علم آن بدانی «۶» و خبر آن به شما رسد و عاقبت آن بدانی «۷» و وبال «۸» مآل آن بچشی «۹». قوله: [۵۸- ر]

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ، همزه استفهام راست و مراد تقریر و تقریر است و ملامت، و «لم» حرف جزم است و علامت



جزم سقوط «نون» است، گفت: نمی بیند اینکه کافران، یعنی نمی دانند که ما چند هلاک کردیم، یعنی بسی هلاک کردیم. و «کم» تکثیر را باشد - پیش ایشان. من قرن، «من» اول ابتدای غایت است و دوم تبیین راست. و «قرن» گفتند: جماعتی مردمان باشند، و گفتند: مدتی از زمان باشد حسن بصری گفت: بیست سال باشد، ابراهیم گفت: صد «۱۰» سال باشد، ابو میسره گفت: ده سال باشد، زجاج گفت: اهل روزگاری باشد که در او پیغامبری باشد «۱۱» یا معروفانی از اهل علم، گفته‌اند: هشتاد سال بود، و گفته‌اند: صد «۱۲» سال بود، و بر اینکه اقوال مراد اهل قرن باشد. مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِّنْ لَكُمْ، آن تمکین کردیم ایشان را که شما را نکردیم و آن مکنت و قوت و استطاعت دادیم ایشان را که شما را ندادیم. عبد الله عباس گفت: مراد به تمکین امهال «۱۳» و طول عمر است ایشان را عمرهای ----- (۱). اساس و آن تکذیب از آن اعراض می آید

چون، که با توجه به معج، وز زاید می نماید. (۲). وز، لت، آج: جزای. (۳). وز: حکم. (۴). اساس: بینی، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). آن: فردا در. (۶-۷). آج، لب، آف: بدانید. (۸). آج، لب و. (۹). آج، لب، آف: بچشید. (۱۰). معج، وز، مت: چهار، لت، مر: چهل. (۱۱). معج، وز، مت: یا سیدی. (۱۲). لت: صد و هشتاد. (۱۳). اساس، لب، بم، آف، آن: اهمال، با توجه به معج تصحیح شد. صفحه: ۲۳۵ دراز دادیم که شما را ندادیم و قوت اجسام که شما را نیست و مدد اموال و فرزندان چندان که شما را نیست چون قوم نوح و عاد و ثمود، يقال: مکنته و مکنت له و أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا، حقیقت آسمان اینکه است که ما از بالای خود می بینیم آنگه بر مقاربت «۱» ابر را سما خوانند برای آن که سموی دارد یا برای آن که به آسمان نزدیک است، آنگه باران را برای آن که از ابر باشد «۲» سما خوانند. و کل ما کان فوقک فاطلک فهو سماء ک و کل ما کان تحتک فاقلک فهو ارضک، و اینکه معنی مستقصبی برفته است. و «مدرار» مفعال باشد از در، و در مصدر در یدر درآ و درورا و الدر اللبن لانه یدر و فی الدعاء در دره ای کثر «۳» لبنه، آنگه مستعمل شد «۴» تا در همه چیزی «۵» استعمال می کنند، و کذا قولهم: لله دره، ای لله خیره، و اصله فی اللبن حق تعالی باز گفت از نعمتها که بر ایشان کرد و بارانها «۶» که ایشان را داد و آنچه ثمره باران باشد از خصب و سعه و نعمت و مفعال بناء مبالغه باشد کقولهم معطار و مذکار و مئناث «۷» و مؤنث و مذکر در او یکی باشد بی تاء تانیث و جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ، و جویهای روان ساختیم در زیر آن یعنی در زیر قصور و ذرو «۸» ایشان، آنگه به اینکه همه نعمتها و تمکین و پایندگی که ایشان را دادیم. فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ، ایشان را هلاک کردیم به گناهایی «۹» که کردند و گروهی دگر را بیافریدیم به بدل ایشان. و انشاء ابتدای کار باشد، يقال: انشاء فلان يفعل کذا، ای ابتداء. و انشاء الشعر ابتداءه، آغاز کردن شعر را و گفتن و انداختن آن را انشاء خوانند، و آن کس که از خویشان نامه نویسد بر طریقه مترسیلان او «۱۰» را منشی خوانند. و «کم» در آیت استفهام است و محل او نصب است باهلکنا، برای آن که او را صدر کلام باشد جز فعلی در او عمل نکند که از پس او بود. قوله: وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ، اینکه جواب آنان است که «۱۱» از جمله ----- (۱). معج، وز، مت، لت، شعرانی ج ۴ ص ۳۸۹: مقارنه. [.....]

(۲). معج، وز، مت، مل، آف، لت، مر آن را. (۳). آج، لب: کثیر. (۴). معج، وز، مت: باشد. (۵). وز: خیری. (۶). آف: باران را. (۷). همه نسخه بدلها: مینا. (۸). معج، وز، مت، مل، مر: دو ور. (۹). آج، لب: گناهان. (۱۰). لت: آن. (۱۱). معج، وز، مت، لت، مر گفتند. صفحه: ۲۳۶ مشرکان. وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَقَيْكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ «۱»، خدای تعالی گفت: اگر چنان که ما کتابی بر تو فرو فرستیم بر کاغذی نوشته ایشان به دست بیساوند «۲». مفسران گفتند: یعنی اگر کتابی خدای تعالی بفرستد بر آن جا نوشته که: یا فلان بن فلان هذا کتاب من الله الیک آمن بمحمد «۳»، ای فلان پسر فلان اینکه نامه ای است از خدای تعالی به تو که ایمان آر به محمد، با اینکه همه هم ایمان نیارند و گویند اینکه جادوی و سحر است «۴». مقاتل و کلبی گفتند: سبب نزول «۵» آیت آن بود که نصر بن الحارث و عبد الله بن ابی امیه و نوفل بن خویلد گفتند: یا محمد ما به تو ایمان نیاریم تا کتابی نیاری خاص برای ما با «۶»

چهار فرشته که گواهی (۷) می‌دهند و می‌گویند اینکه از نزدیک خداست و تو رسول خدایی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و قالوا لو لا أنزل علیہ ملک، گفتند: چرا فرشته (۸) بر او نمی‌فرستد (۹). آنگه خبر داد از عناد و جحود [۵۸-پ]

ایشان و گفت: اگر چنان باشد که ما فرشته‌ای را فرو فرستیم (۱۰) بر حسب اقتراح ایشان، ایشان هم ایمان نیارند و آنگه مصلحت اقتضای تعجیل هلاک ایشان کند بر آن که (۱۱) ایشان را مهلت ندهند (۱۲) در هلاک، و اینکه خلاف مصلحت باشد. و قوله: لَقَضِيَ الْأَمْرُ، زَجَّاج گفت: معنی آن است که اتم (۱۳). و قضا بر معانی (۱۴) آمده است و مرجع و معانی جمله به اتمام کار رفتست (۱۵). قوله: فَوَكَّرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ، و كما قال ابو ذؤيب: ----- (۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۳. (۲). معج، مت: نیابند، وز: بسایند، آج، لب: بساوند، لت: بسایند، مل، مر: می‌سایند. (۳). وز: من لمحمّد، مل: ام من محمّد. (۴). معج، مت، وز، لت، مر: سحر و جادوی است. [.....]

(۵). معج، مت، وز، مر اینکه. (۶). مت: یا. (۷). معج، وز، مت، لت: گواهی. (۸). معج، مت، وز، مل: فریشته را. (۹). مل، لت: فرو نمی‌فرستند. (۱۰). معج، مت، وز: فرو فرستم. (۱۱). کذا در اساس، آج، لب، آف، دیگر نسخه بدلها: و آنگه. (۱۲). معج، مت، وز: بدهند، آج، لب: دهد. (۱۳). اساس، بم، آف، آن اقم، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح گردید. (۱۴). وز، لت، مر: مرجع معانی. (۱۵). معج، مت، وز، مل، لت، مر: به اتمام کار است، آج، لب: به اتمام کار رفت. صفحه: ۲۳۷ و علیهما مسرودتان قضاها داود او صنع الشوابع تبع ای احکم و اتم نسجهما، مجاهد گفت: مراد به قضی الأمر آن است که قیامت برخیزد و وقت عذاب ایشان در آید و نیز مهلت ندهند ایشان را. آنگه گفت: اگر مراد ایشان بدهیم (۱) و فرشته (۲) فرو فرستیم (۳) هم به صورت مردی باشد. «ها» راجع است فی قوله: جَعَلْنَاهُ با رسول الله - علیه السلام - بر یک قول (۴)، و بر دگر قول راجع باشد الی المرسل الیهم کل رسول کان، اگر ما پیغامبری که به ایشان فرستیم او را (۵) فرشته کنیم هم بر صورت مردی باشد تا ایشان او را بتوانند دیدن، چه مادام تا او به صورت فرشته (۶) باشد از لطافت ترکیب - و اینها قلیل الشّعاع باشند - فرشته را نتوانند دیدن. نبینی که جبرئیل - علیه السلام - که بنزدیک رسول آمدی بر صورت دحیه الکلبی آمدی و آن فرشتگان که بر ابراهیم رفتند به صورت مهمانان رفتند (۷)، و آن فرشتگان که بنزدیک داود رفتند بر صورت دو خصم بودند. و چون چنین باشد و ایشان بر صورت مردان باشند، ایشان ندانند که آن فرشته است (۸) بر ایشان ملتبس شود و آنگه آن لبس را با خود (۹) حواله کرد برای آن که خلق آن فرشته بر صورت مرد از فعل او بود. گفت: ما بر ایشان پیوشانیم آنچه بر عوام و ضعفای پیوشانیدن (۱۰). چه ایشان عوام را و ضعیف رایان را گفتندی: اگر اینکه محمّد پیغامبر بودی فرشته بودی یا با او فرشته بودی. و بعضی دگر گفتند: مراد به التباس آن است که ایشان اعتقاد کرده‌اند (۱۱) که فرشتگان دختران خداوند و به صورت زنان‌اند و اینکه اعتقادی (۱۲) فاسد است. اگر ما فرشته به زمین فرستیم به صورت مردی باشد بر ایشان ملتبس بود (۱۳)، يقال لبست الثوب البسه لبسا و لبست علیهم الامر البسه لبسا و اللبوس ما یلبس من الثياب و اللبیس، الثوب الذی قد لبس (۱) و استعمال. اگر گویند: نه اینکه (۲) آیت دلیل آن می‌کند که خدای تعالی تلبیس ادله کند لب: فرو فرستم. [.....]

(۴). آج، لب: با رسول ما به یک قول. (۵). آج، لب هم. (۶). معج، مت، وز: فریشته‌ای. (۷). معج، مت، وز، مل، لت، مر: بودند. (۸). آج، لب: که ایشان فرشته‌اند. (۹). آج، لب: بر خود. (۱۰). کذا: در اساس، بم، آن و دیگر نسخه بدلها: پیوشانیدند. (۱۱). معج، مت، وز، مل، لت، مر: کرده بودند. (۱۲). آج، لب: اعتقاد. (۱۳). آج، لب: باشد، مل: شود. صفحه: ۲۳۸ الباسا و اللبوس ما یلبس من الثياب و اللبیس، الثوب الذی قد لبس (۱) و استعمال. اگر گویند: نه اینکه (۲) آیت دلیل آن می‌کند که خدای تعالی تلبیس ادله کند

و چیزی به صورت چیزی دگر نماید! جواب گوئیم: بر اینکه تفسیر که ما دادیم اینکه سؤال لازم نیاید. دگر آن که: حق تعالی نگفت من چنین کردم یا کنم یا روا دارم که کنم، بلکه گفت: اگر کنم چنین باشد. و اینکه تقدیر باشد و تقدیر محال روا بود چو مستمر «۳» علم باشد گفت «۴» کنم و نکرد. چون نکرد، تلبیس نکرده باشد و اینکه را نظیر بسیار است، منها قوله: لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ «۵»، اگر خدای خواستی تا فرزندی گیرد، برگزیدی از خلقان خود آن را که خواستی، و اینکه نکرد خدای تعالی و محال است بر او، و كذلك قوله: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا «۶» و قوله: قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ «۷» و مانند اینکه از آیات، و لَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ «۸». آنکه بر سبیل تسلیه «۹» رسول - علیه السلام - و دلخوشی او اینکه آیت فرستاد و گفت: یا محمد اگر اینکه کافران بر تو فسوس می‌دارند و سخریه می‌کنند، پیش از تو بر رسولان دیگر هم فسوس داشته‌اند «۱۰» لکن به خود «۱۱» زیان کرده‌اند هم اینان و هم ایشان و جزا و وبال آنچه کردند از استهزاء به ایشان بازگشت و الحقیق، اشتمال المکروه علی الانسان بفعله، و حیق آن باشد که [۵۹-ر]

آدمی را وبال فعل بد بر او مشتمل شود، قال الله تعالی: وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ «۱۲»، ای لا یحیط و لا یلحق، به ایشان رسید آنچه سزا و جزای ایشان بود و عقوبت کردار بد ایشان بود در دنیا، چون عذاب قوم نوح و قوم لوط «۱۳» و عاد و ثمود با آن که ایشان را نهاده است از عذاب آخرت. ----- (۱). اساس، بم، و آن: یلبس، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج: گویند از اینکه، لب: گویند زین. (۳). چاپ شعرانی (۴/۳۹۱)، آیه ۴. (۴). مج، مت، وز، لت، مر اگر. [.....]

(۵). سوره زمر (۳۹)، آیه ۴. (۶). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۲. (۷). سوره زخرف (۴۳)، آیه ۸۱. (۸). سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۴۱. (۹). لت: تسلیه. (۱۰). آج، لب، آن: داشتند. (۱۱). آج، لب: با خود. (۱۲). سوره فاطر (۳۵) آیه ۴۳. (۱۳). آج، لب: نوح و لوط. صفحه: ۲۳۹ قوله تعالی:

### [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱ تا ۲۰]

#### [اشاره]

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۱۱) قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲) وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳) قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذَ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُهُ وَ لَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۴) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۱۶) وَ إِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱۸) قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ هَذَا الْقُرْآنِ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ أِنَّكُمْ تَنْتَهُدُونَ أَنْ مَعَ اللَّهُ إِلَهٌ آخَرٌ قُلْ لَا - أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰)

#### [ترجمه]

بگوی بر روی «۱» در زمین پس بنگری «۲» چگونه بود آخر کار آنان که بدروغ داشتند رسولان را. بگو که راست آنچه در آسمانها و در زمین! بگوی خدای راست. بنوشت بر خود رحمت خود را جمع کند شما را روز قیامت. شک نیست در او آنان که زیان «۳» کرده باشند، ایشان نگروند. او راست آنچه ساکن شود در شب و روز، او شنوا و داناست. بگوی که جز خدای بگیرم یاری! آفریننده آسمانها و زمین، او طعام دهد «۴» و او را طعام ندهند بگو که مرا فرموده‌اند که باشم نخستین که «۵» اسلام آورد و مباش از جمله انباز گویان. بگوی من می ترسم اگر نافرمانی کنم خدایم را عذاب روزی بزرگ. هر که بگردد از او آن روز بر او رحمت کرده باشند و آن ظفری پیدا بود «۶». اگر برساند به تو خدای بلا «۷» گشاینده نباشد آن را مگر او، و اگر برساند «۸» به تو نیکی، او بر همه چیزی قادر است. و او قهر کننده است بالای ----- (۱). مچ، وز، مت، آف: بروید. (۲). آج، لب: نگرید. (۳). مچ، مت، وز، لت خود. (۴). آج، لب: او حوزش می دهد. (۵). آج، لب: نخست کسی که. [.....]

(۶). آج، لب: و اینکه صرف عذاب پیروزی ظاهر است. (۷). آج، لب: گزندی را. (۸). بم: برسانند. صفحه: ۲۴۰ بندگانش و او محکم کار است و داناست. بگو چه چیز بزرگتر است بگواهی! بگوی خدای گواست «۱» میان من و میان شما و وحی کردند به من اینکه کتاب تا بترسانم شما را به آن و هر که برسد شما گواهی می دهید که با خدا خدایان دیگر هستند! بگو که من گواهی نمی دهم، بگو او یک خداست و من بیزارم از آنچه انباز می گیرید. آنان که دادیم ایشان را کتاب، شناسند او را چنان که شناسند پسرانشان را، آنان زیان کردند خود را ایشان ایمان نمی آرند. قوله: قُلْ سَيُزَوِّا فِي الْأَرْضِ - الاية، امر کرد اینکه مکذبان را که در زمین بروید «۲» و بنگری عاقبت آنان که مرا و آیات و پیغامبران مرا به دروغ داشتند که با ایشان چه رفت؟ بهری را به باد هلاک کردم و بهری را به آب هلاک کردم و بهری را به صاعقه هلاک کردم، بهری را به صیحت هلاک کردم و بهری را به سنگ هلاک کردم و بهری را به خسف هلاک کردم و بهری را به مسخ. آنگه بگو ایشان را و پیرس از ایشان که کراست «۳» آنچه در آسمان و زمین است! اگر جواب دهند بصواب بر ایشان حجت است و اگر ایشان جواب ندهند، تو جواب ده که خدای راست به ملک و ملک، برای آن که او آفریده است. و از عدم او به وجود آورده است از حیوان و جماد. و «ما» ما لا یعقل «۴» را باشد و لکن برای تغلب را که ما لا یعقل بیشتر از ما یعقل است، «ما» گفت «۵»، «من» نگفت. كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، رحمت بر خود ----- (۱). آج، لب: گواه است. (۲). لت: بروی. (۳). اساس، بم، آف، آن: کدامست، با توجه به مچ و فحوای آیه تصحیح شد. (۴). اساس، بم، آف، آن: ما لما یعقل، مچ، مت، وز: ما لا یعقل، با توجه به آج تصحیح شد. (۵). آج، لب و. صفحه: ۲۴۱ نوشته است، یعنی حکم کرده است به آن بر خود و واجب گردانیده. و مراد به «نفس» در حق خدای تعالی ذات او باشد. و اینکه عبارت است از آن که آن جا واسطه در میان خدا و بنده نیست. چون خواهد که بر بنده رحمت کند و اینکه لفظ استعطف کرد بندگان را و استمالت تا به طاعت او نزدیک شوند و روی با درگاه او نهند. ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی نوشته ای نوشت از بالای عرش و آن اینکه است که: ان رحمتی سبقت غضبی. عمر خطاب از کعب الأحبار پرسید که: اول چیزی که خدای تعالی نوشت چه نوشت! گفت: کتابی نوشت نه به قلم و مداد «۱»، بل به زبرجد و لؤلؤ و یاقوت که «۲»: انا الله لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی. سلمان فارسی «۳» - رحمه الله - روایت کرد که خدای را - جل جلاله - صد جزء رحمت است «۴»: یکی از آن میان بر اهل «۵» دنیا «۶» قسمت کرد بر جن «۷» و انس و فرشته و وحوش و طیور هر چه میان ایشان رفته «۸» است و رحمت و شفقت، همه از آن یک جزو رحمت است چون روز قیامت باشد آن یک جزو رحمت پراکنده را ضم کند با دیگران و جمله بر سر گناهکاران بدارد و ایشان را به رحمت بیامزد قوله: لَيَجْمَعَنَّكُمْ، «لام» جواب قسمی محذوف است و تقدیر آن که: و الله لیجمعنکم، اینکه «لام» و اینکه «نون» مشدد برای آن تأکید است و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که در کلام تقدیم و تأخیری هست و معنی آن که: لیجمعنکم یوم القیمة الی الذین خسرو انفسهم، یعنی جمع کنم روز قیامت میان شما و

ایشان و جمع کنم، میان اوّل و آخر کفّار تا به هم مجتمع شوند برای روزی که در آن روز ربیبی و شکی نیست، و قول دوم -----  
 ----- (۱). معج، مت، وز، لت، مر: کتابتی نوشت به قلم و مداد. (۲). معج، مت، وز فی. (۳). معج،  
 وز، مت، مل، لت: پارسی. (۴). وز چون. (۵). معج، مت، وز، مر: میان اهل. (۶). مل را. [.....]

(۷). آن و یکی. (۸). اساس، مل: رقت، با توجه به وز، معج تصحیح شد، آف، رأفت. صفحه: ۲۴۲ آن است که کلام «۱» بر ظاهر  
 خود است و معنی آن که جمع کنم میان شما [و] «۲» روز قیامت یعنی حساب و احوال و احوال و عذاب قیامت علی حذف المضاف  
 و اقامه المضاف الیه مقامه. آنکه ابتدا کرد و گفت: الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، «الَّذِينَ» مبتدا «۳»، «فهم» مبتدای دوم «۶۰»  
 [ر]

باشد «۴». لَا يُؤْمِنُونَ، خبر مبتدای دوم باشد. آنکه جمله دوم در جای خبر مبتدای اوّل باشد، مثال «۵» آن که: زید ابوه منطلق، و اینکه  
 قول بهتر است و با ظاهر موافقت. آنکه گفت: هر چه در شب و روز ساکن است یعنی هر چه [شب] «۶» و روز بر او مشتمل است، بر  
 سبیل توسّع شب و روز را مسکن کرد و اینکه [از] «۷» جمله عبارات فصیح و استعارات ملیح باشد که کلام خدای تعالی از آن خالی  
 نیست [و نابهغه گفت - شعر: «۸» فأنك كالليل اللمدى هو مدركى و ان خلت ان المتأى عنك واسع شب را بمثابة کسی کرد که به  
 دنبال او باشد در طلب و آن که دریابد او را و مثله «۹»: سالت باعناق المطى الاباطح و اینکه را نظایر بسیار باشد و اینکه بابی فراخ  
 است حق تعالی گفت: هر چه در شب و روز آرام دارد و اینکه اوقات بر او مشتمل است همه مراست. [ابو روق گفت: مراد آن است  
 که هر که در شب مستقرّ باشد و در روز منتشر همه مراست] «۱۰». عبد العزيز بن يحيى و محمّد بن جریر گفتند: آنچه آفتاب بر او  
 آید و فرو شود، یعنی جمله آنچه در زمین است از جماد و حیوان برای آن که هیچ چیز نیست و الاّ شب و روز بر او مشتمل است،  
 بعضی دگر گفتند: معنی آن است که هر کس و هر «۱۱» چیز که شب و ----- (۱). وز،  
 معج، مت، مل، لت خود. (۲). اساس، بم، مل، آف، آن: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۳). معج، وز، مت، آج، لب، لت باشد.  
 (۴). معج، وز، مت، آج، لب، مر و. (۵). معج، وز، مت، لت او. (۶-۷-۸-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۹). معج، وز  
 شعر. (۱۱). معج، وز، مت: همه. صفحه: ۲۴۳ روز بر او «۱» می گذرد همه خدای راست. بعضی «۲» اهل معانی گفتند که مراد آن  
 است که: و له ما سكن و تحرّك فى اللیل و النهار، هر چه در حیث وجود است از ساکن و متحرّك همه او راست. آنکه ذکر متحرّك  
 بیفکند لدلالة الكلام عليه، چنان که دگر «۳» جا گفت: سَرَابِيلٌ تَقِيكُمُ الْحَرَّ «۴»، و مراد آن است که تقیكم الحرّ و البرد، و لكن اكتفا  
 کرد «۵» به ذکر یکی از دیگر و هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، أَى السَّمِيعُ لِأَقْوَالِهِمُ الْعَلِيمُ، او گفتار ایشان می شنود و احوال ایشان  
 می داند. کلبی گفت سمیع است به مقاله «۶» ناسزای قریش که در حق او می گویند علیم است به صلاح در بقیه ایشان و روزی  
 دادن «۷» ایشان. قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا، کلبی گفت: سبب نزول «۸» آیت و آن که پیش از اینکه است آن بود که کفّار قریش گفتند:  
 یا محمّد، ما می دانیم که تو را درویشی و حاجت بر اینکه «۹» داشته است تو از اینکه گفتن امساک کن که ما مالهای [خود] «۱۰» با  
 تو مقاسمت کنیم، اندی «۱۱» که تو خدایان ما را بخوانی یا «۱۲» بپرستی، خدای تعالی اینکه آیتها فرستاد که رسول مرا به مال  
 می فریبی «۱۳» و هر چه شب و روز بر او «۱۴» می گذرد «۱۵» مراست و او را با عبادت جز من می خوانی «۱۶» بگو ای محمّد که من  
 خدای را بپرستم «۱۷» یا جز او یاری و خداوند گاری گیرم «۱۸»! پس از آن که بدانسته ام که او آفریننده آسمانها و زمینهاست. و  
 «فطر» ابتدای آفریدن باشد، و فطر، نیز شکافتن باشد «۱۹». إِذَا السَّمَاءُ ----- (۱). مل  
 می گردد. (۲). اساس: یعنی، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۳). معج، وز، مت، لت: خدا. (۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۱. [.....]

(۵). معج، وز، مت، آف: کردند. (۶). وز: به مقابله. (۷). مل: روزی رسانیدشان. (۸). معج، وز، مت، مل، لت، مر اینکه. (۹). مل: آن. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). وز، لب: امدی. (۱۲). معج، وز، مت: تا. (۱۳). آج، لب، مل، آف، مر: می فریبید. (۱۴). معج، وز، مت: بر آن. (۱۵). اساس: می گرزد. (۱۶). آج، لب، آف، مر: می خوانید. (۱۷). معج، وز، مت، مر: جز خدا خدای پرستم. (۱۸). آج: نگیرم. [.....]

(۱۹). معج، وز، مت، آج، لب، لت، مر منه قوله. صفحه: ۲۴۴ انفطرت «۱»، و قوله: هیل تری من فطور «۲»، ای من شقوق، و الفطر العجن و منه الفطیر، فعیل به معنی مفعول. عبد الله عباس گفت: من معنی «فاطر» نمی شناختم تا دو مرد از عرب در حکومت چاهی «۳» بر من آمدند یکی دعوی کرد، دیگر «۴» گفت: انا فطرتها، من بدانستم که فطر ابتدا کرد [ن] «۵» باشد. و «فاطر» مجرور است بر صفت «الله» و رفع و نصب روا باشد در عربیت و کس نخواند «۶» به رفع بر خبر مبتدای محذوف و نصب بر مدح. وَ هُوَ يُطْعِمُهُم، او روزی دهد و طعام دهد و اطعام «۷» کند و او را طعام و روزی ندهند «۸»، چنان که گفت: ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ «۹»، و عكرمه و أعمش خواندند «۱۰»: و لا يطعم، أي لا يأكل الطعام، يقال: طعمت الطعام و اطعمته غیری [۶۰-پ]

و اشهب العقيلي خواند: و هو يطعم و لا يطعم، أي يرزق و يحرم، او طعام دهد آن را که خواهد و آن را که خواهد ندهد. ابو منصور الأزهري گفت: هو يطعم و لا- يستطعم، معنی آن است که او طعام دهد و طعام نخواهد از کس، عرب گوید: اطعمت بمعنی استطعت، و قال الشاعر «۱۱»: انا لنطعم عند الصييف مطعمنا و في الشتاء اذا لم يونس القرع أي مستطعنا. و الطعمه ما يؤكل و الطعمه الضيعة، و الطعام اسم لما يؤكل، و الاطعام اطعامك الغير، و الاستطعام سؤال الطعام، قال الله تعالى: استطعما أهلها «۱۲»، قال «۱۳»: مطعم للصيد ليس له غيرها كسب على كبره و قال علقمة بن عبيدة «۱۴»: ----- (۱).  
سوره انفطار (۸۲) آیه ۱. (۲). سوره ملک (۶۷) آیه ۳. (۳). آف، لت، آن: جایی. (۴). آج، لب، لت، آن: دیگری. (۵). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۶). کذا در همه نسخه‌ها، ظاهرا «بخواند»، تصحیح می نماید. (۷). مر: ندهد، لب: بدهند. (۸). معج، وز، مت، مل، آف، لت، مر: انعام. (۹). سوره الذاریات (۵۱) آیه ۵۷. (۱۰). معج، وز، مت: خواند. (۱۱). معج، وز، مت، لت، مر شاهدها لهذا. (۱۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۷. (۱۴-۱۳). معج، وز شعر. [.....]

صفحه: ۲۴۵ و مطعم الغنم يوم الغنم مطعمه أتى توجه و المحروم محروم ای مستطعمه. آنچه گفت بگوی ای محمّد که: مرا فرموده‌اند تا اول مسلمان که گردن نهض فرمان خدای را و انقیاد نماید اوامر او را من باشم، برای آن که آنچه او دعوت می کرد خلق را به آن اول مکلف به آن [او] «۱» بود، چه اگر او ایمان نداشتی «۲» به آن، کس از او قبول نکردی و او را اجابت نکردی. و لا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، التقدير و قيل لي «۳»: لا- تكونن من المشركين، و نیز مرا گفتند که از جمله مشرکان مباش که با او انباز گیری «۴»، و معنی [آن که] «۵» رسول- علیه السلام- مأمور است به هر دو: به اسلام پیش از همه جهانیان، و به ترک کفر و شرک. و رسول به یکی مأمور است و آن «۶» یکی منهی عنی شرک، و در آیت دلیل است در آن که خدای تعالی مرید ایمان است و کاره شرک، برای آن که به اینکه امر می کند و از آن «۷» نهی می کند، و امر به ارادت آمر باشد و نهی به کراهت، أعني بارادة الامر بالمأمور به و كراهة النهي المنهي عنه. قُلْ إِنِّي أَخَافُ، بگو ای محمّد که: من می ترسم اگر در خدا عاصی شوم و نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ- یعنی روز قیامت، چه «۸» من با پایه و منزلت خود از عصیان او ترسم شما اولیتری «۹» که از آن بترسی «۱۰»، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آن کس که او گفت: هر که معلوم از حال او آن باشد که او عصیان نکند، وعید قرآن تناول نبود او را، برای آن که معلوم از حال رسول- علیه السلام- [عصمت است] «۱۱» و آن که او هیچ معصیت نکند، با همه می گوید «۱۲»:



می‌ترسم، و تا وعید متناول نباشد او را نترسد. مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ قَرَأَ كُوفَه خوانند (۱۳) - مگر حفص و یعقوب: «یصرف» به ---  
 ----- (۱۱-۵-۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۲). مع، وز، مت: بداشتی.  
 (۳). مع، مت و. (۴). آج، لب: انبازی گیری. (۶). آج، لب، مل: از. (۷). آج، لب، لت: و به آن. (۸). مع، وز، مت، مل: چون، لت:  
 چو. (۹). آج، لب، آف: اولیتیرید، لت، مر: اولیتر. (۱۰). آج، لب، لت: که از عصیان او بترسید. (۱۲). مل که. (۱۳). مع، وز، مت،  
 بم، مل: خواندند. صفحه: ۲۴۶ فتح «یا» و کسر «را» بر فعل مستقیم، یعنی مَنْ یصْرَفُ اللَّهُ عَنْهُ الْعَذَابُ، هر که خدای تعالی عذاب از  
 او بگرداند اندر (۱) روز قیامت بر او رحمت کرده بود (۲). و باقی قَرَأَ خواندند: «من یصرف» به ضم «یا» و فتح «را»، علی ما لم یسم  
 فاعله، و معنی آن که هر که عذاب از او بگرداند بر او رحمت کرده بود خدای تعالی، و بر قراءت آن کس که «یصرف» (۳) خواند،  
 تقدیر بر ضمیر مرفوع مستکن کرد تا راجع بود با نام خدای تعالی فی قوله: إِنْ عَصَيْتَ رَبِّي (۴)، و نیز ضمیر منصوب متصل محذوف  
 است، و تقدیر آن که: من یصرفه یا (۵) ضمیر راجع بود با عذاب فی قوله: عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ، و شرح تقدیر اینکه که: من یصرف الله  
 العذاب عنه يوم القيمة (۶) فقد رحمه، و اینکه مانند آن نیست که گفت: أ هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ (۷)، و التقدیر بعثه الله، و قوله: وَ سَلَامٌ  
 عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى (۸)، ای اصطفا هم برای آن که اینکه جا ضمیر با موصول می‌شود، و در آیت ما ضمیر با «من» نمی‌شود، بل  
 با عذاب می‌شود، پس اینکه جا حذف (۹) ضمیر مستبدعتر است، و در قراءت ابی ضمیر آمد- و او چنین خواند: من یصرفه عنه  
 [یومئذ] (۱۰) فقد رحمه الله، اینکه وجه مقوی قراءت آنان است که ایشان «یصرف» خواندند بر فعل مستقیم، برای آن که اینکه فعل  
 نیز مستوی است، مصروف [نیست] (۱۱) از فاعل به مفعول، وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ، و اینکه فوزی و نجاتی و ظفری باشد به مراد روشن  
 ظاهر، و يقال: فاز بكذا اذا حازه و ظفر به. و «فوز» و «حوز» متقارب است به معنی. وَ إِنْ يَمَسُّ سِكَ اللَّهِ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، حق  
 تعالی در اینکه آیت تنبیه کرد (۱۲) غفلت مشرکان را بر آن که معبودان ایشان بر هیچ چیز از خیر و شرّ و نفع و ضرّ -----  
 ----- (۱). مع، وز، مت، بم، مل، لت: ندارد. (۲). مع، وز، مت: کرده شود. (۳). آج، لب، مل، لت:

من یصرف. [.....]

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۵. (۵). مع، وز، مت، آج، مل، لت، مر: تا. (۶). آج، لب: عنه یومئذ. (۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۱.  
 (۸). سوره نمل (۲۷) آیه ۵۹. (۹). اساس: کلمه به صورت «حرف» نیز خوانده می‌شود. (۱۰). اساس، مع، وز، مت: ندارد، با توجه به  
 آج، لب افزوده شد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۱۲). مع، وز، مت و. صفحه: ۲۴۷ قادر نهاند [۶۱-۶۲] ر،  
 گفت: یا محمد اگر خدای تعالی به تو ضرّی و آفتی و بیماری و درویشی و نکبتی رساند، کشف آن کس نتواند کردن مگر هم او،  
 و اگر تو را خیری رساند و راحت و منفعت، او بر همه چیز قادر است. عبد الله عیّاس روایت کرد که: رسول را- علیه السلام-  
 کسری پارس شتری فرستاد به هدیه. یک روز رسول- علیه السلام- بر آن شتر نشسته بود و مرا ردیف کرده در راه رو با من نگرید،  
 مرا گفت: ای غلام؟ گفتم: لیبیک یا رسول الله. گفت: احفظ الله یحفظک، احفظ الله تجده امامک، تعرّف الی الله فی الرّخاء  
 یعرفک فی الشّدّة و اذا سألت فأسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله، قد مضی العلم بما هو کائن فلو جهد الخلاق أن ینفوک بما لم  
 یقضه الله لک لما قدروا علیه و لو جهدوا ان یضروک بما لم یکتبه الله علیک لما قدروا علیه فان استطعت من العمل بالصّبر مع الیقین  
 فافعل فان لم یستطع فاصبر فان فی الصّبر علی ما تکره خیرا کثیرا، و اعلم أنّ الصّبر مع الّصبر و أنّ الفرح مع الّکرب و أنّ مع العسر  
 یسر، مرا گفت: ای غلام خدای را نگاه دار تا تو را نگاه دارد و خدای را نگاه دار تا در پیش خودش یابی و با خدای در راحت،  
 آشنایی در افگن (۱) تا در شدّت تو را شناسد، و چون خواهی از خدای خواه، و چون یاری طلبی از او طلب. علم او برفت به هر چه  
 بودنی هست، اگر خلاق جهد کنند تا تو را نفعی کنند که خدای تعالی به آن قضا نکرده باشد تو را نتوانند، و اگر خواهند تا (۲)  
 مضرّتی کنند به تو که خدای تعالی آن بر تو نوشته نباشد نتوانند، اگر توانی تا صبر کنی با یقین به یک جای بکن، و اگر نتوانی

صبر کن که صبر بر آن که تو آن را کاره باشی آن را در او خیری بسیار است، و بدان که نصرت با صبر است و فرج (۳) با اندوه است و با دشواری خواری است. آنکه حق تعالی گفت: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، او قاهر و غالب است بر بالای بندگانش، کس او را قهر نتواند کردن، و او حکیم است، آنچه کند به حکمت کند تا [کسی را] (۴) گمان نبود که آن قهر که کند به ظلم کند، بل به عدل کند و خیر ----- (۱). آج، لب: در آن کن. (۲). آج، لب تو را. (۳). مل، لت، آف: فرج. (۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. صفحه: ۲۴۸ است و عالم به احوال بندگان و مصالح ایشان در خیر و شر و نفع و ضرر و صحت و سقم و ضیق و سعت، تا به حسب آنچه داند می‌فرماید کرد. قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ، کلبی گفت سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان مکه بنزدیک رسول آمدند و گفتند: یا محمد!؟ هیچ پیغامبر اینکه نگفت که تو می‌گویی و کس را نمی‌بینیم که تو را تصدیق می‌کند بر آن (۱) که تو می‌گویی، و ما جهودان و ترسایان را پرسیدیم (۲) از احوال تو، گفتند: ما ذکر او در کتاب (۳) نمی‌یابیم آخر گواه تو کیست! بر اینکه دعوی خود گواهی بیار، او گفت: گواهی من خداست، گفتند: ما گواهی خدا نمی‌بینیم در حق تو، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: بگو ای محمد که چه چیزی است که عظیمتر است به گواهی از خدای - جل جلاله. پیرس از ایشان و بگو چیست که گواهی او بزرگتر است اگر ایشان جواب دهند و الا هم تو جواب ده، بگو: خدای است که چنین است، و بگوی که: خدا گواه است میان من و شما و در آیت دلیل است بر آن که لفظ شیء بر خدای تعالی اجرا کنند که خدای تعالی در (۴) آیت خود را شیء خواند. وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ، و بگوی که اینکه قرآن بر من وحی کرده‌اند و فرستاده تا (۵) من شما را به آن بترسانم. وَمَنْ بَلَغْ، و نیز آن کس را که اینکه قرآن به او رسد یعنی اهل عصر خود را و آنان را که از پس من باشند تا به دامن قیامت، و تقدیر اینکه است که: (و من بلغه)، یعنی هذا القرآن. و عرب ضمیر مفعول از کلام بیفکنند (۶) چون عاید باشد با صله از «الذی»، و «من» و «ما» و اینکه از باب آن است که أ هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (۷)، و المعنى بعثه الله، تقول (۸) الذی ضربت زید و من اكرمت (۹) عمرو: اخذت مالک، و التقدير ضربته و اكرمته و اخذته [۶۱-پ]

و در آیت دلیل است بر آن که اهل عصر رسول - علیه السلام - و آنان ----- (۱). معج، وز، مت: به قراین. [.....]

(۲). معج، وز، مت: پرسیدیم. آج، لب: مر، پرسیدیم. معج، وز، مت، آج، مل، لت، مر خود. (۴). معج، وز، مت، لت، مر اینکه. (۵). آج، لب: با. (۶). لت: می‌فکنند. (۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۱. (۸). آف: اکرمته. (۹). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهراً «تقول» صحیح است. صفحه: ۲۴۹ که (۱) پس (۲) ایشانند تا به دامن قیامت به قرآن مکلفند و مخاطبند و اگر چه از روی ظاهر خطاب به (۳) اهل عصر رسول تعلق داشت. أ إِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ آنکه گفت: شما می‌گویی (۴) و گواهی می‌دهی (۵) که با خدای تعالی خدایانند دگر، رسول - علیه السلام - گفت: بَلِّغُوا عَنِّي و لو آیه از من برسانی (۶) و اگر همه آیتی باشد و هر کس (۷) که آیتی از قرآن به او رسد فرمان خدای به او رسیده باشد. حسن بن صالح گفت: مجاهد را پرسیدند که کس هست که دعوت رسول به او نرسیده باشد (۸)! گفت: هر کجا قرآن رسیده دعوت رسیده باشد، و قرآن در خود نذیر است. آنکه اینکه آیت بر خواند. مقاتل گفت: هر کس که قرآن به او رسید (۹) اعدار و انذار به او رسید (۱۰). محمد بن کعب القرظی گفت: هر کس که قرآن به او رسید همچنان باشد که رسول را - علیه السلام - دیده و از او شنیده. آنکه گفت: شما گواهی می‌دهی (۱۱) که با خدای تعالی خدایانند، و برای آن «آخری» گفت و آخرین نگفت که آن را صفت جمع کرد و جمع مؤنث باشد، و مثله قوله: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۱۲)، و قوله: فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى (۱۳). آنکه گفت: بگو که من اینکه گواهی نمی‌دهم و بگوی که خدا یکی است و جز یکی نیست و نیز بگو که من بیزارم از آنچه شما او (۱۴) را به انباز او کرده‌اید. الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ، تا به اینکه جا از اول سوره



احتجاج است بر مشرکان از اینکه جا حدیث اهل کتاب آغاز کرد و آن جهودان و ترسایان‌اند و مراد به «کتاب» تورات و انجیل است، گفت: آنان که ایشان را کتاب دادیم «۱۵». یَعْرِفُونَهُ، می‌شناسند ----- (۱). آج، لب از. (۲). آف پس. (۳). معج، وز، لت، مت، مر: با. (۴). معج، وز، مت، لب، مل، آف، آن، مر: می‌گویند. (۵). معج، وز، مت، آج، لب، مل، آف، آن، مر: می‌دهید. (۶). معج، وز، مت، مل، آف، مر: برسانید. [.....]

(۷). معج، وز، مت، لت، مر را. (۸). معج، وز، مت، رسیده است. (۹). لب: رسد. (۱۰). لت، مر: رسیده. (۱۱). معج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، آن، مر: می‌دهید. (۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۰. (۱۳). سوره طه (۲۰) آیه ۵۱. (۱۴). معج، وز، مت، مل، لت، مر: آن. (۱۵). مل، لت: دادم. صفحه: ۲۵۰ او را، یعنی محمد مصطفی را - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - به نام و نعت و صفت و عین و نسبتش چنان که فرزندان خود را شناسند. کلبی گفت: چون رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - هجرت کرد و از مکه به مدینه آمد، عمر خطاب گفت عبد الله سلام را که: تو پیغامبر را چگونه شناسی! گفت: و الله! او را چنان شناسم به اسم و عین و صفت که پسر خود را و بلکه او را به از آن شناسم که فرزند «۲» خود را، و چون او را بدیدم پنداشتی که دگر بارش «۳» دیده‌ام از قوت معرفت من او را، و چگونه شناسم او را و خدای تعالی او را در کتاب ما وصف کرده است بلیغتر و صفی. عمر گفت: صدق الله و صدق رسوله وَفَقَكَ اللهُ يَا بْنَ السَّلَامِ خدای تعالی همچنین فرستاد در کتاب مجید و اینکه آیت برخوردار: الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، آنان که ایشان زیان کردند خود را ایمان نیارند ایشان. اینکه جمله‌اند «۴» از مبتدا و خبر و خبر او هم جمله است چنان که گفتیم. قوله تعالی:

### [سوره الأنعام (۶): آیات ۲۱ تا ۳۲]

#### [اشاره]

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱) وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتِنَتُهُمْ إِلَّا - أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ - (۲۳) انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلِمًا مِنْ آيَةٍ لَا يُوْمِنُوهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ - (۲۵) وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَأْتُونَ عَنْهُ وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ - (۲۶) وَ لَوْ تَرَى إِذِ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبَّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - (۲۷) بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ - (۲۸) وَ قَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ - (۲۹) وَ لَوْ تَرَى إِذِ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ - (۳۰) قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (۳۱) وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ - (۳۲)

#### [ترجمه]

کیست ستمکارتر از آن که فرا «۵» بافد بر خدای دروغی یا دروغ دارد حجت‌های او را ظفر نباشد «۶» بیدادکاران «۷» را. و آن روز که ما جمع کنیم «۸» جمله «۹» را پس گوئیم «۱۰» آنان را که شرک آوردند «۱۱» کجاند انبازان شما آنان که شما دعوی می‌کردی «۱۲». پس نباشد «۱۳» عذر ایشان مگر آن که گویند به خدا که خداوند ماست ما نبودیم انباز گویندگان «۱۴». ----- (۱). معج، وز، مت، لت، مر که. (۲). آج، آف: فرزندان. (۳). لت: دگر بار. (۴). لت: آن جمله‌ای است. (۵).

مِج، وِز، مِث، لِث: فرو بافد، آج، لب: از خود پدید کند. [.....]

(۶). مِج، وِز، مِث، لِث: نیابد. (۷). آف: بیداد گران. (۸). آج، لب: گرد آریم. (۹). آف: همه. (۱۰). آج، لب مر. (۱۱). لِث: آرند. (۱۲). مِج، وِز، مِث، آف: می کردید. (۱۳). آج، لب: نبود. (۱۴). مِج، وِز، مِث، لِث، انباز گیرنده، آف: گیرندگان، آج، لب: اهل شرک. صفحه: ۲۵۱ [۶۲- ر]

بنگر که چگونه دروغ گفتند بر خویشان «۱» و گم شد «۲» از ایشان آنچه فرا می‌بافند «۳». و از ایشان کس هست که گوش وا کند «۴» با تو «۵» و کردیم ما بر دلهای ایشان پوششها که بدانند «۶» او را و در گوشه‌هایشان گرانی و اگر بیند هر حجتی ایمان نیارند به آن تا به تو آیند خصومت می‌کنند با تو، می‌گویند «۷» آنان که کافر شدند نیست اینکه مگر افسانه «۸» پیشینیان. و ایشان نهی می‌کنند از او و دور می‌شوند از او و هلاک نمی‌کنند «۹» مگر خود را و نمی‌دانند. و اگر ببینی چون بدانند ایشان را بر دوزخ گویند ای کاش ما را باز پس بر نند «۱۰» و به دروغ نداشتی «۱۱» آیات خدای ما و بودیمی «۱۲» از گرویدگان «۱۳». بل پدید آمد ایشان را آنچه «۱۴» می‌پوشیدند «۱۵» از پیش آن «۱۶» و اگر باز آرند ایشانرا، با سر آن شوند که «۱۷» نهی کرده‌اندشان از آن و ایشان دروغ‌زنان‌اند. و گفتند نیست [اینکه] «۱۸» ----- (۱). مِج، وِز، مِث، لِث: خود. (۲). آج، لب: غایب شوند. (۳). مِج، وِز، مِث: فرو بافند، لِث: فرو بافتند. (۴). مِج، وِز، مِث، لِث: باز کند، آج، لب: گوش می‌کنید. (۵). آج: سوی تو. [.....]

(۶). اساس، آف، آن: ندانند، با توجه به مِج تصحیح شد، آج، لب: دریابند. (۷). مِج، وِز، مِث: می‌گوید. (۸). مِج، مِث، آج، لب: افسانه. (۹). مِج، وِز، مِث، آن: می‌کنند. (۱۰). مِج، وِز، مِث، لِث، آن: بردندی، آف: برندی. (۱۱). وِز، لِث: نداشتمانی. (۱۲). مِج، وِز، مِث، لِث: بودمانی. (۱۳). مِج، وِز، لِث: از جمله مؤمنان. (۱۴). مِث پنهان. (۱۵). آج، لب: آنچه بودند که نهان می‌داشتند. (۱۶). مِج، وِز، پیش از آن. (۱۷). مِج، وِز که اینان را. (۱۸). اساس: ندارد، با توجه به مِج، افزوده شد. صفحه: ۲۵۲ مگر زندگانی دنیا «۱» و نیستیم ما برانگیختگان. و اگر ببینی چون بدارد [ند] «۲» ایشان را بر خدایشان، گوید نیست اینکه درست! گویند: آری، به خدای ما، گوید: بچشی «۳» عذاب به آنچه کافر شدید. «۴» زیان کردند آنان که به دروغ داشتند «۵» ثواب خدای تا چون آید به ایشان قیامت ناگاه، گویند: ای حسرت ما بر آنچه تقصیر کردیم در آن و ایشان بر گیرند بارهای گران «۶» بر پشته‌هایشان بد بر می‌گیرند بارهای گران. «۷» «۸» نیست زندگانی دنیا «۹» مگر بازی و هزل و سرای باز پسین بهتر است آنان را که پرهیزگار باشند، [خرد نداری شما] «۱۰»، [۶۲- پ]. قوله: وَ مَنْ أَظْلَمَ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، حق تعالی در اینکه آیت بر سییل تعجب گفت: کیست ظالمتر و بیدادگرتر از آن کس که دروغ بر خدای تعالی فرا بافد «۱۱» یا آیات او را تکذیب کند و به دروغ دارد، یعنی در جهان از اینان ظالمتر و حظ نفس خود نقصان کننده‌تر و واضعتر چیزی را نه به موضع خود نباشد. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ «۱۲»، ظالمان و بیدادگران فلاح و ظفر «۱۳» نیابند، و ظلم اینکه جایگه «۱۴» کفر ----- (۱). مِج، وِز، نزدیکتر. [.....]

(۱۰-۲). اساس: ندارد، با توجه به مِج، افزوده شد. (۳). بچشی / بچشید. (۴). مِج، وِز، مِث: کفروا. (۵). مِج، وِز، مِث: که کافر شدند به. (۶). مِج، مِث: گران‌شان. (۷). مِج، وِز، مِث: ما الحیاء. (۸). اساس، مِج: یعقلون، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید آورده شد. (۹). مِج، وِز: نزدیکتر. (۱۱). مِج، وِز، لِث، مِث: فرو بافد. (۱۲). وِز: الظالمین. (۱۳). مِج، وِز: بهره. (۱۴). مِج، وِز، مِث، لِث، مِث: جایگاه. صفحه: ۲۵۳ است «۱». وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ، یعقوب «یحشرهم» خواند به «یا»، ثم یقول، و باقی قراء خواندند به

«نون». آن که به «یا» خواند رد کرد علی اسم الله تعالی فی قوله عَلَيَّ اللَّهُ، و آن که به «نون» خواند ابتدای کلامی باشد. قوله: یوم، نصب او بر ظرف، و عامل در او فعل مقدر، یعنی اذکر، یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم، یعنی جمع کنیم جمله را. و نصب «جمیعاً» بر حال است، ای مجتمعین، و روا باشد «۲» که تأکید باشد از ضمیر منصوب متصل فی هم. آنگاه گوئیم آنان را که مشرک شدند و با خدای تعالی انباز گرفتند کجااند آن انبازان شما که دعوی کردی «۳» شرکت ایشان با خدای تعالی. ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتَهُمْ، حمزه و کسایبی و یعقوب خواندند: «یکن» به «یا» لتقدم الفعل و لأن الاسم هو «ان» مع الفعل، و باقی قراء به «تا» خواندند. ابن کثیر و ابن عامر و عاصم خواندند «۴»: فتنتم، بالرفع علی اسم کان، و باقی قراء به نصب خواند علی انه خبر کان. حمزه و کسایبی و خلف خواندند: «و الله ربنا»، به فتح «با» علی حذف حرف النداء، و التقدير: یا ربنا. و باقی قراء به جرّ «با» خواندند. حجت آن کس که «یکن» خواند به «یا» و به نصب «فتنه» آن است که آن مع الفعل در جای اسم نهاد، و مثله: ما كان حجتهم إلا أن قالوا «۵»، و بر قراءت آن کس که به رفع «فتنه» خواند، «یا» برای آن گفت که فعل مقدم است و تأیید نه حقیقی است، و آن کس که به «تا» خواند و رفع «فتنه» برای آن که فتنه مؤنث اللفظ است و اسم کان است و آن مع الفعل در محل نصب باشد و «۶» و خبر کان، و تقدیر اینکه بود که: لم یکن «۷» فتنتم ألما قولهم. و آن کس که «و الله ربنا» خواند، لفظ «الله» را صفت «رب» کرد، و آن که به نصب خواند بر تقدیر «الله» به حذف حرف قسم، و «ربنا» بدل باشد یا صفت. و وجهی دگر آن است که: به تقدیر حذف حرف ----- (۱). اساس، بم، آف، آن: نیست، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۲). مع، وز، مت، لت:

بود. [.....]

(۳). کردی / کردید. (۴). اساس: خواندند، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۵). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۵. (۶). مع، وز، مت، مل، لت: بر، مر: وبر. (۷). مع، وز: لم تکن. صفحه: ۲۵۴ ندا، و التقدير و الله [یا] «۱» ربنا و اینکه وجه قریبتر است و وجهی دگر آن است که و الله اعنی ربنا به تقدیر فعلی مضمّر و «ربنا» فصل باشد بین القسم و المقسم علیه. و معنی آیت آن است که چون خدای تعالی ذکر مشرکان کرد و افتتان ایشان به شرکشان و اقامت اصرارشان «۲» بر آن گفت محمول «۳» اینکه همه جز آن نبود که تبرا کردند از کفر و شرک خود و گفتند و الله ربنا ما کنا مشرکین [یعنی با اینکه هم «۴» چنین فتنه بودند بر کفر عاقبت آن بود که تبرا کردند از او و گفتند یعنی فتنه اعتذار است اینجا یعنی لم تکن معذرتهم ألما ان قالوا، بیش از اینکه عذر نداشتند که گفتند و الله ربنا ما کنا مشرکین. «۵» بیان کردیم که اصل فتنه اختبار باشد، اگر گویند مذهب شما آن است که اهل آخرت ملجأ باشند به ترک قبیح و از ایشان قبیح در وجود نیاید که «۶» آن جا معارف ضروری باشد و ایشان بضرورت دانند که اگر محاوله «۷» آن کنند. حیل بینهم و بین ذلک، دگر آن که ثواب و عقاب و «۸» بهشت و دوزخ در برابر باشد و به هر یکی از آن عاقل ملجأ شود به فعل واجب و ترک قبیح. پس چون است که در اینکه آیت از ایشان حکایت کرد که ایشان جحود کنند و انکار «۹» خود را و بر آن سوگند خورند تا خدای از ایشان باز گوید: انظر کیف کذبوا علی أنفسهم، جواب گوئیم در اینکه چند وجه گفتند: یکی آن که ابو القاسم بلخی گفت: اینکه جماعت دروغ گویند بر خویشان بر حقیقت «۱۰» و لکن ندانند که آن که «۱۱» می گویند دروغ است «۱۲»، برای آن که پندارند که ایشان در آن گفتار صادق اند که ایشان باعتقاد و ظن و یقین «۱۳» خود مشرک نباشند چون -----

----- (۱). اساس، مع، وز، مت، آج، لب، بم، مل: آف، لت، آن: ندارد، با توجه به مر افزوده شد. (۲). مع، وز، مت: اضرار. (۳). وز، مت، مر: محصول. (۴). وز، آج، لب، لت، مر: همه. (۵). اساس، بم، آف، آن: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مع، وز، مت، لت: از آن جا که. (۷). مع، مت، لت، آن: مجادله. (۸). وز: بر. (۹). مع، وز، مت، لت، مل شرک.

[.....]

(۱۰). آج، لب: به حقیقت. (۱۱). آج، لب: آنچه. (۱۲). آج، لب از. (۱۳). مج، وز، مت، مل، لت: بر نفس. صفحه: ۲۵۵ جهودان و ترسایان و از خویشتن نفی شرک و بت پرستی کنند و ندانند» [۶۳-ر]

که آن اعتقاد که ایشان دارند در تثلیث هم شرک است، و اینکه بر «۲» حقیقت دروغ باشد، برای آن که دروغ چیزی «۳» باشد که مخبر به خلاف آن «۴» باشد «۵» سواء اگر گویند و دانند «۶» که چنان است و اگر ندانند. «۷» و لکن برای آن تعاطی کنند که ندانند «۸» که دروغ است از اینکه وجه ملجأ نباشند «۹». جواب دیگر «۱۰» آن است که ابو علی گفت: اینکه خبری است که خدای تعالی داد از ایشان که ایشان در قیامت گویند و خبر دهند از احوال و اعتقاد خود در دنیا، گویند: و الله ربنا ما كنا مشركين في الدنيا في ظنونا و عند انفسنا ما در دار «۱۱» دنیا چنان گمان بردیم که ما بر کاری ایم و بر عملی و اینکه بتان را برای شفاعت می پرستیم و ظن ما به مذهب و اعتقاد ما نکو «۱۲» بود، امروز آن معبودان ما از ما گم شدند و عمل و عبادت ما ایشان را باطل شد «۱۳» فذلک قوله: وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانوا يفترون. جواب سیوم از او آن است که: ایشان در قیامت که گویند در حال دهش «۱۴» و تحیر و بی عقلی گویند که از احوال و آفات قیامت بدیشان چیزی «۱۵» رسد که به آن عقل ایشان بر جای نماند، پس به مثبت مست و دیوانه باشند، بیانش قوله تعالی: وَ تَرَى النَّاسَ سُيَّكَارِي وَّ مَا هُمْ بِسُيَّكَارِي وَّ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ «۱۶»، و اینکه جواب این الاخذ است، و مذهب نجار «۱۷» است که اهل بهشت و اهل دوزخ روا باشد که در ----- (۱). مج، وز، مت: بدانند. (۲). آج، لب: بهر. (۳). لت: خبری. (۴). آج، لب: خبر. (۵). مل، لت: گوید. (۶). مج، وز، مت، مل، لت: گوینده داند. (۷). مج، وز، لت، مل، لت: ندانند. (۸). مج، وز، مت، مل، لت: تعاطی کند که ندانند، آف: تعاطی کنند که ندانند. (۹). مج، وز، مت، آج، لب، مل، لت: نباشد. (۱۰). مج، وز، مت اینکه، مل از اینکه. [.....]

(۱۱). آج، لب، آن: ندارد. (۱۲). مج، وز، مت، آن: نیکو. (۱۳). مل: گم شد. (۱۴). آف: دهشت. (۱۵). آف، آن: خبر. (۱۶). سوره حج (۲۲) آیه ۲. (۱۷). مج، وز، مت، آج، مل، لت، مر آن. صفحه: ۲۵۶ بهشت و دوزخ کافر شوند «۱» و آن جا هم چنان تکلیف و اختیار «۲» باشد «۳» که اینکه جا هست و اینکه مذهب باطل است از جوهری که ذکر آن در کتب اصول مشروح است. و جواب دیگر از اینکه آن است که: لفظ کذب مراد به او خبیث است و آن چنان باشد که چون اهل دوزخ «۴» را در عذاب کشند «۵» استغاثت «۶» کنند به کلماتی که گمان برند که ایشان را در آن نجاتی خواهد بود چنان که حکایت فرمود از ایشان که گویند: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا «۷» - الایه، و قوله: لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ «۸»، و چنان که: رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ نَجَعَلَهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا «۹» - الایه، [و قوله: لولا انتم لکننا مؤمنین]

اینکه از آن جمله است که بر سبیل تعلل «۱۰» گویند: وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، و پندارند که اینکه گفتار ایشان را «۱۱» سود خواهد داشتن چون ظن و امل ایشان دروغ شود «۱۲» نو مید شوند حق تعالی از اینکه جا گفت: انظر كيف كذبوا على أنفسهم، أي كيف خابوا فيما املوا و كذب ظنهم و املهم فيه، قال الشاعر: «۱۳» كذبتم و بيت الله [لا] «۱۴» تأخذونها مراغمة ما دام للسييف قائم و قال اخر: «۱۵» كذبتم و بيت الله لا تنكحونها بنى شاب قرناها، تصر «۱۶» و تحلب «۱۷» أي كذبكم «۱۸» املككم: وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانوا يفترون و آن دروغ و فریبه و ----- (۱). لت: شود. (۲). اساس، لب، بم، آف، آن: احبار، با توجه به مج وز، تصحیح شد، مر: اختبار. (۳). مج، وز، مت، لت، مر چنان. (۴). مج، وز، مت، لت، مر: آخرت. (۵). مج، وز، مت: کشتند. (۶). مج، وز، مت، آج، لب: استعانت. (۷). سوره مومنون (۲۳) آیه ۱۰۶. [.....]

(۸). سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۱. (۹). سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۹. (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۱۰). آن: تقلد. (۱۱). معج، وز، مت: ندارد. (۱۲). معج، وز، مت، آج، لب، مت، مر و. (۱۵-۱۳). معج، وز، مت شعر. (۱۶). معج، وز، مت: تمر، لت: قصر. (۱۷). معج، وز، مت، آج، لب: تخلص. (۱۸). وز، آج، لب: کذبتم. صفحه: ۲۵۷ اقتراحات «۱» و اعتقادات باطل و معبودان مزور ایشان از ایشان گم شوند «۲» و سعی ایشان باطل شود. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، کلبی گفت: سبب نزول «۳» آیت آن بود که ابو سفیان و ولید مغیره و عتبه و شیبه - پسران ربیعہ - و امیہ و ابی - پسران خلف - و نصر بن الحارث و حارث بن العامر بیامدند و حدیث رسول - علیه السلام - بشنیدند و قرآن که می خواندند، سماع کردند آنکه با یکدیگر گفتند: چگونه می دانی «۴» اینکه که محمد می خواند و می گوید! نصر گفت: از جنس آن اساطیر است که من با شما گویم، و نصر بن الحارث مردی بود که اخبار گذشتگان «۵» یاد داشت و بسیار گفتی، خدای «۶» تعالی اینکه آیت فرستاد «۷» گفت [۶۳-پ]: وَ مِنْهُمْ، از ایشان یعنی از کافران. مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، کس هست که گوش با سخن تو می کند و «من» کلمتی «۸» است موحد اللفظ، مجموع المعنی برای آن گفت یستمع به لفظ واحد، و آنکه گفت: عَلَي قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةٌ أَنْ يَفْقَهُوهُ، و او نکره موصوفه «۹» است آن جا «۱۰» مجاهد گفت: مرادش قریش اند، و بلخی گفت: مرادش مشرکان و جهودان و ترسایان اند، حق تعالی گفت: سخن تو می شنوند و لکن اندیشه نمی کنند، لا جرم علم حاصل نمی شود ایشان را، پس بمثابه کسی اند که بر دل پوششی دارد که مانع «۱۱» بود از آن که چیزی بداند و علم در او شود از آن که با کفر و ضلال الفت دارند و سخن تو در گوش ایشان جای گیر نیست، و اینکه بر سیل تشبیه است. و از اینکه بلیغتر آن که گفت: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا ... وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا «۱۲»، و از هر دو بلیغتر «۱۳» فی ذلک لَذِكْرِ لَمَنْ كَانَتْ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ «۱۳»، نفی دل کرد از ایشان در مبالغه نفی ----- (۱). لب: افراحات. (۲). معج، وز، مت: شدند. (۳). معج، وز، مت، مر اینکه. (۴). آج، آف، مر، لب: می دانید. [.....]

(۵). اساس: گذشتگان، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). معج، وز، مت: حق. (۷). معج، وز، مت، لت، مر: بفرستاد. (۸). لت: کلمه. (۹). آج، لب: موصوف. (۱۰). آج، لب، لت: اینکه جا. (۱۱). آف آن. (۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. (۱۳). سوره ق (۵۰) آیه ۳۷. صفحه: ۲۵۸ علم گفت: دل ندارند، برای آن که دل برای دانستن باید چون نمی دانند همان انگار که دل ندارند و نفی حضور کرد از ایشان، گفت: در ناشنودن چون غایبانند چون مستمع «۱» نمی شوند، انگار که نمی شنوند، چون نمی شنوند انگار که خود نیستند، حضور و غیبتشان یکی است، مرگ و زندگانی شان یکسان است. سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ «۲»، و یزید آن شهودهم کالغیاب، از ایشان توقع علم چگونه کنی که ایشان گویی دل ندارند که محل «۳» علم باشد. فقر الجهول بلا قلب الی ادب فقر الحمار بلا رأس الی رسن أَكِنَّةٌ، جمع «کنان» باشد و آن غطاء و پوشش باشد به مثال و معنی، کنان و اکنه، کغطاء و اغطیه. أَنْ يَفْقَهُوهُ، اُی من ان يفقهوه، از آن که ندانند، اُی من العلم و الفقه. وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا، اُی و جعلنا فی آذانهم «وقرا» و «وقر» گرانی گوش باشد و «وقر» حمل باشد، يقال: وقرت اذنه توقر «۴» وقرا و قال «۵»: و كلام سبئ «۶» قد وقرت اذنی منه و مالی من صمم اوقرت الدایة اذا اثقلتها بالحمل، و وقر الرجل من الوقار فهو وقور، و وقرت اذنه توقيرا و وقرت من الوقار ایضا و قال شاهدها للأول: ولی اذن قد وقر الصوت سمعها. و اینکه نیز هم بر طریق مبالغه در تشبیه باشد، یعنی در قلت سماع و استماع و فهم و انتفاع با کسی مانند که گوش ندارند «۷» یا گوشش گران باشد، و مثله قول الشاعر: «۸» اعمی اذا ما جارتی خرجت حتی یواری «۹» جارتی الخدر و یصم عمیا کان بینهما اذنی و ما بی غیره وقر و «جعل» نیز به معنی حکم و تسمیه باشد، يقال: جعل القاضی فلانا عدلا و جعله مفلسا، اُی حکم به و سماء، و منه قوله: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادٌ ----- (۱). معج، وز، مت، مل، مر: منتفع. (۲). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۱. (۳). آن: محمل. (۴). اساس: یوقر، با توجه به معج تصحیح شد، لب، بم، آف آف: یوقر. (۵). معج، وز، مت شعر. [.....]

(۶). معج، وز، مت، آن: شیء. (۷). معج، وز، مت، آف، لت: ندارد. (۸). معج، وز، مت شعر. (۹). اساس: تواری، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. آج، لب آف، آن: تواری. صفحه: ۲۵۹ الرَّحْمَنِ إِنَّا تَأْتَا»۱، قال الشاعر: جعلتني باخلا- كلاً و ربّ منى ائى لأسمح كفا منك فى اللّزب اى سمّيتنى، و ابو على گفت: اینکه عبارت باشد از خذلان و منع لطف از ایشان على سبيل العقوبه على كفرهم فى الزّمان الماضى و اینکه نیز هم وجهی «۲» از وجوه که گفتیم آیت را از آن به در آرد که مجبّره را به او تمسّك باشد، و بیان اینکه قول: وَ إِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا»۳، گفت [اگر] «۴»: هر آیت که در جهان هست ببیند ایمان نیارند. آیت در حقّ کسانی است که معلوم از حال ایشان آن است که بر کفر می‌روند «۵» تا رسول- علیه السلام- دل عزیز خود به ایمان ایشان معلق ندارد و امید بردارد و از ره انتظار برخیزد و مستريح شود از آن بند که اليأس احدى الرّاحتين، آنکه مبالغه زیاده کرد گفت: کار ایشان در اینکه باب- اعنى عناد و اصرار بر کفر و ضلال و تمادى در غى، [۶۴- ر]

به حدی است که به تو می‌آیند و با تو جدل و خصومت می‌کنند و می‌گویند: اینکه نیست الا افسانه «۶» پیشینان و حدیث اولینان. يُجَادِلُونَكَ، در جای حال باشد و تقدیر «۷» اینکه است: جاءوك مجادلين لك، و «يقول» هم حال است، و «ان» به معنی ماى نفى است. و «أساطير» جمع اسطوره باشد، كاقليم و اقاليم و اقنوم و اقانيم، و اشتقاق او من سطرت الكتاب اذا اكتبته «۸» باشد قال الرّاجز: «۹» ائى و اسطار سطران سطران لقاتل يا نصر نصر «۱۰» نصرا و «سطر» هم مصدر باشد هم اسم. چون اسم باشد جمعش اسطار بود، و اساطير جمع جمع بود. آنکه حق تعالی وصف کرد اینکه کافران را که ذکرشان برفت گفت: وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مردمان را از او و از ایمان به او و ----- (۱).  
سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹. (۲). معج، وز، مت، آج، لب، لت باشد. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۶. (۴). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۵). معج، وز، مت: می‌میرند. (۶). آف مگر افسانه. (۷). آج، لب: آن. (۸). معج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: کتبه. (۹). معج، وز، مت شعر. (۱۰). معج، وز، مت، لت، مر در، آن به. [.....]

صفحه: ۲۶۰ سماع کلام او و مجالست به او و نظر در معجزات او نهی می‌کنند و ایشان نیز از آن دور می‌باشند، و اینکه قول بیشتر مفسّران است. و قولی دگر آن است که: آیت در أبو لهب آمد که اگر «۱» مجمعی و موسمی حاضر بودی کسی خواستی که رسول را ایذا کند یا طعن زند او رها نکردی و ذب و نهی کردی برای خویشی را و لکن خویشتن «۲» از او و «۳» ایمان «۴» دور داشتی و مخالفان در تفسیر آورده‌اند که: آیت در شأن ابو طالب آمد که او حمایت رسول کردی و مردم را از ایذاء او نهی کردی و به او ایمان نیاوردی، و در اینکه باب حدیثی و شعری متناقض روایت کنند، و آن آن است که گفتند «۵» رسول- علیه السلام- گفت: یا عمّ چرا به من ایمان نیاری «۶»! گفت: من می‌دانم که تو رسول خدایی و صادقی در نبوت و لکن من از ملامت مردمان احتراز می‌کنم و چون جماعت قریش خواستند که رنجی به او رسانند، گفت: «۷» و الله لن يصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد فى التراب دفينا فاصدع بامرک ما عليك غضاضة و ابشر و قرّ بذاک منك عیونا و عرضت دینا لا محاله انه من خیر ادیان البریة دینا و دعوتنى و زعمت اّتك ناصحى و لقد صدقت و كنت ثمّ أمینا لولا الملامة او حذارى سبّه لوجدتنى سمحا بذاک مینا هر عاقل که اینکه «۸» ایبات را تأمل کند داند که بیت آخرین ملحق است و نه ملایم ایبات اول است نه به قوت و متانت و به معنی «۹»، و مناقضه که حاصل است میان اینکه بیت با ایبات اول، برای آن که بیت اول متضمّن نصرت و هواخواهی است و قطع طمع کفار است از آن که رنجی به او رسانند و با وجود او و تا او زنده باشد. بیت دوم [امر] «۱۰» است او را به ادای رسالت و تحریض و تقویت او به آن و اینکه نه از ----- (۱). اساس و همه نسخه بدلها: نصرا، با توجه به کتب ادب عرب تصحیح شد.



(۲). مج، وز، مت: خویشی. (۳). لت از. (۴). مج، وز، مت، لت به او، مر او. (۵). آج، لب، بم، آف که. (۶). آن: نمی آری. (۷). مج، وز، مت شعر. (۸). مج، وز، مت: ندارد. (۹). مل، مت، مر، لت: نه به معنی. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. صفحه : ۲۶۱ نشان «۱» کافران باشد، و نیز متضمن بشارت و روشنایی چشم است او را به رسالت و نبوت که او دعوی می کرد. اما بیت سیوم «۲» که گفت: لقد صدقت و كنت ثم امینا اینکه عین ایمان است برای آن که در لغت هیچ فرق نباشد میان «امنت بک» و «صدقتک» و میان آن که گویند: انک صادق فی دعواک، پس اینکه ایمان باشد و اگر اینکه دلیل کفر کند یا لیت شعری که ایمان چه باشد. اما بیت چهارم که گفت: من خیر ادیان البریه دینا و اقرار به آن که دین او بهترین دینهاست، هم ایمان باشد و اگر اینکه کفر باشد پس در جهان ایمان نباشد پس آیات جمله دلیل ایمان او می کند و اینکه بیت بازپسین همه عقلا دانند که مجانس آن نیست بل مناقض آن است، و چون او مردی محال است که در بیستی چند «۳» مناقضه گوید. و قوله: یأون، ای یعدون من التای و هو البعد. و ان یهلکون، ای انفسهم، «ان» به معنی «ما» ی نافی است و هر «ان» که در عقب او «ال» آید به معنی «ما» ی نفی باشد. و ما یشعرون، «ما» هم نفی است - و نمی دانند که زیان و هلاک به خود می کنند. و قالوا ان هی ایلاً حیاتنا «۴»، آنگه حکایت گفتار ایشان کرد که ایشان گفتند: ان هی، و المعنی ما هی، نیست اینکه زندگانی الّا زندگانی دنیا، یعنی هم اینکه حیات است که ما در آنیم. نموت و نحیا، زنده ایم اکنون و پس بمریم و پس از مرگ ما را بعثی و نشوری نباشد، آنگه گفت [۶۴-پ]: در آیت دلیل است بر اصحاب معارف برای آن که خدای گفت ایشان خود را در هلاک - که عقاب دوزخ است - نهاده اند و نمی دانند که معارف ایشان ضروری بودی خدای تعالی نگفتی که نمی دانند، آنگه بر سبیل تعجب گفت: یا محمد، اگر بینی «۵» ایشان را در آن حال که ----- (۱). لت: شأن. (۲). مج، وز، مت: سهام، آج، لب، آن، مر: سیم، لت: سئوم. (۳). مج، وز، مت، آج، لب، لت: چند بیت. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۲۹. [.....]

(۵). مج، وز، مت، لت، مر: بینی، لب: بینی. صفحه : ۲۶۲ ایشان را بر کنار دوزخ بدارند فی قوله: و لو ترى إذ وقفوا علی النار، و وقف هم لازم است هم متعدی، يقال: وقفت الدایة، و وقفت للمساکین وقفا بمعنی جعلته واقفا لا بیرح عن حکمه و لا یجری علیه حکم الملک و وقفت انا وقوفا، و وقفت علی کذا بمعنی علمته. و حمل اینکه لفظ بر هر دو وجه شاید کردن هم بر حقیقت خود که ایشان را بر شفیر دوزخ بدارند، و هم بر آن که چون اعلام کنند ایشان را و واقف گردانند بر عذاب دوزخ. و وجهی دگر را محتمل است و آن آن است که: چون ایشان را بر آتش دوزخ وقف کنند، و اینکه عبارت باشد از لزوم و خلود ایشان در دوزخ، من قولهم: وقفت وقفا للمساکین، چون حال «۱» چنین باشد گویند و تمنا کنند: یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا، کاش «۲» ما را با دنیا بردندی و ما تکذیب نکردیمی «۳» آیات خدای را و از جمله مؤمنان بودیمی «۴». حمزه و یعقوب و حفص خواندند: و لا نکذب و نکون، به نصب «با» و «نون» از اینکه دو فعل مضارع، و این عامر در «نکون» به نصب موافقت کرد ایشان را، و باقی قراء هر دو به رفع خواندند. آن کس که به رفع خواند، قراءت «۵» او را دو وجه باشد: یکی آن که معطوف بود علی «نرد»، بر اینکه وجه داخل باشد در تمنا، یعنی کاشکی ما را با «۶» دنیا بردندی و کاشکی ما تکذیب نکردیمی «۷»، و کاشکی مؤمن بودیمی «۸»؟ تمنا به هر سه تعلق دارد. و وجه دیگر آن است که: کلامی مستأنف بود و داخل نبود در تمنی، بل تقدیر آن باشد که: و نحن لا نکذب و نکون، و قول اول اختیار بلخی و جیبایی و زجاج است. و مثال وجه دوم اینکه باشد که: دعنی و لا اعود، ای فانی ممن لا یعود، و اینکه اختیار ابو عمر است، و گفت دلیل آن که داخل نیست در تمنی آن است که گفت: و انهم لکاذبون، و «کذب» در تمنا نشود در خیر باشد. و اما آن کس که «۹» ----- (۱). مج، وز، مت: حالت. (۲). مج، وز، مت: کاشکی. (۳). لت، مر: نکردمانی. (۴). لت، مر: بودمانی. (۵). اساس: مراد، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۶). مج، مت: در. (۷). لت، مر: نکردمانی. (۸). مج، وز، مت، لت، مر: بودمانی. (۹). مر به. صفحه : ۲۶۳ نصب خواند در «نکذب» «۱» و نکون «حیث او آن است که «واو»

جاری مجرای «فا» کرد و در جواب تمنا و جواب تمنا به «فا» منصوب باشد، چنان که گفت: یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزاً عظیماً» (۲)، بر اینکه قول تمنا به همه تعلق دارد، [جمله در تحت تمنی آید، هم رد و هم انتفاء تکذیب و هم ایمان، و روا باشد که «واو» به معنی «واو» جمع باشد، چنان که: «لا تأکل السمک و تشرب اللبن»، المعنی مع «أن» ای لا تجمع بینهما، و تقدیر آن باشد که: یا لیتنا نرد مع أن لا نکذب و نکون. بر اینکه وجه «۳» تمنی به همه تعلق دارد [۴] و آن که نکذب و نکون خواند دوم را حمل کرد «۵» بر استیناف. اگر گویند: چگونه شاید که ایشان تمنای رجوع با دنیا کنند و معارف ایشان ضروری باشد و بضرورت دانند استحاله اینکه! گوئیم: واجب نیست که جمله معارف اهل آخرت ضروری باشد، بل معرفت ایشان به خدای -جل جلاله- و ذات و صفات او ضروری باشد از آن جا که هر آیت و حجت که ایشان از احوال آخرت به خبر شنیده باشند، از عرش و کرسی و لوح و قلم و ترازو و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و صراط و فرشتگان هم معاینه بینند، چون خبرشان عیان شود گمانشان یقین شود. اما دگر چیزها واجب نبود که به ضرورت دانند و روا دارند که روا باشد که «۶» ایشان را با دنیا آرند. و جواب دیگر آن است که: تمنای محال علم ضروری را خلل نکند، برای آن که یکی از ما در دار دنیا تمنای محال بسیار کند و علم و عقل از او مانع نبود با آن که داند که محال است اما بگوید و به «۷» زبان راند و در دل آرد و هیچ منع نباشد از آن علم و عقل را، و در قرآن از اینکه بسیار است که ایشان تمناهای صحیح و محال کنند، ----- (۱). اساس: تکذیب، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۷۳. (۳). آج، لب، لت، مر هم. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۵). اساس، آن: گردن، آج، لب، آف: کردند، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۶). مت: روا دارند کسی را که. (۷). مع، وز، مت، لت: بر. صفحه: ۲۶۴ منها قوله: یا لیتنی کنت ثراباً» (۱)، یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزاً عظیماً» (۲)، یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً» (۳)، یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً» (۴)، یا لیت قومی [۶۵-ر]

یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» (۵)، و ابو عمرو و حمزه و کسائی اماله کردند «تری» را. بل یداً لهم ما كانوا یخفون من قبل، «بل» برای اضراب باشد عن الأول الى الثاني، یعنی اعرض من ذلك المحال و اخذ» (۶) فی هذا، تمنای محال ایشان رها کن، اینکه بگو که پیدا شود ایشان را آنچه پوشیده می داشتند. در او چند قول گفتند: یکی آن که «۷» احوال و احوال قیامت و بعث و نشور و ثواب و عقاب که رؤسای کفار و معاندان ایشان از سفله و ضعف پوشیده می داشتند. قولی دیگر آن که پیدا شود ایشان را آنچه از خود پوشیده می داشتند و بر خود تلبیس می کردند و می گفتند: همانا باشد که نه چنین باشد، که محمد -صلی الله علیه و آله، می گوید: و بر اینکه وجه اخفای از خویشان مجاز باشد، چنان که خیانت با خویشان فی قوله: عِلْمَ اللّٰهِ اَنْكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ اَنْفُسَكُمْ» (۸)، و وجه سیم «۹» آن است که: آن معاصی که ایشان پوشیده داشتندی از خلقان فردا آن ظاهر شود خلقان را از آن که نامهای ایشان بر اینکه «۱۰» گواهی دهد و اعضای ایشان بر آن سخن گوید. قول چهارم ابو علی گفت: مراد به آیت منافقانند که در دار دنیا نفاق کردند و کفر پنهان «۱۱» داشتند و اظهار ایمان کردند، فردا پیدا شود آنچه ایشان نمان می داشتند از کفر و نفاق. قوله: من قبل مبنی است بر ضم «۱۲» بنای عارض برای حذف مضاف الیه «۱۳» به او -----

(۱). سوره نبأ (۷۸) آیه ۴۰. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۷۳. (۳). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۷. (۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۸. (۵). سوره یس (۳۶) آیه ۲۷. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/۴۰۹): آخذ. (۷). مع، وز، مت یکی. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۷. (۹). لت: ستوم. (۱۰). مع، وز، مت، آج، لب: بر آن. (۱۱). مع، وز، مت: نمان. [.....]



(۱۲). مج، وز، مت، لت: ضمیر. (۱۳). مج، مت، مج، مت، آج، لب، بم، لت، مر چه اگر مضاف الیه. صفحه: ۲۶۵ دهند با حال اعراب شود، و تقدیر آن است که: من قبل ذلک، و کذا قوله: لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ «۱»، و کذا الجهات کلها، و کوفیان اینکه را رفع علی الغایه خوانند، و مذهب بصریان درست است. وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ، آنکه حق تعالی از ایشان و احوال ایشان گفت: اینکه گویند و اگر ایشان را با دنیا برند هم با سر کفر و معاصی شوند و با طریقه اول که بر آن بوده باشند. وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، و ایشان دروغزنند. در اینکه سه قول گفتند: یکی آن که اینکه خود صفت ایشان است امروز در دار دنیا که حق تعالی وصف کرد ایشان را به آن، گفت: عادت و سیرت ایشان است دروغ گفتن، نه آن که اینکه دروغ در قیامت گویند چه آن جا دروغ نگویند و ملجأ باشند به دروغ ناگفتن. قولی دگر آن است که ابو القاسم گفت: خدای تعالی خبر داد از حقیقت کار و اینکه وصف ایشان است در قیامت، و لکن در عزم ایشان نباشد آن «۲» ساعت که اینکه حدیث دروغ کنند جز که چون خدای تعالی از مال «۳» کار ایشان دانست که ایشان وفا نکنند، گفت: دروغ می گویند. قول سیم «۴» آن است که: اینکه کذب راجع باشد با وقت عود ایشان با دنیا و، اینکه قول ضعیفتر اقوال است. اما مذهب ما و مذهب اهل عدل آن است که: اهل آخرت قبیح نکنند و کفر نیارند و معارف ایشان ضروری بود. و در اینکه چند طریقه گفتند: یکی آن که وجه الجاء ایشان آن باشد که ایشان به ضرورت دانند که اگر خواهند تا کنند «۵» فرشتگان منع کنند ایشان را از آن بقهر، چنان که یکی از ما ملجأ است که روز بار که «۶» پادشاه بار عام دهد پیش تخت او نرود و تاج از سر او بر ندارد و بر سر خود نهد و او را بر نخیزاند و به جای او ننشیند «۷» اگر چه او را آن آرزو بود و تمنا باشد و لکن ملجأ باشد به آن که نکند از آن جا که داند که اگر کند منع کنند میان او و آن فعل. -----

----- (۱). سوره روم (۳۰) آیه ۴. (۲). مج، مت، وز، لت: اینکه. (۳). آن: حال. (۴). مج، وز، مت، مر: سهام، آف: سیوم، لت: سؤم. (۵). لب: نکنند. (۶). اساس: کی / که. (۷). بم، آف: نشیند. صفحه: ۲۶۶ و وجهی دگر آن که گفتند: اگر اهل آخرت ملجأ نباشند به ترک قبیح، باید تا مزجور باشند از فعل قبیح به امر و نهی و ثواب و عقاب و الا مغرا باشند به قبیح، و اگر چنین باشد آن سرای تکلیف باشد نه سرای جزا و محال است که آن جا تکلیف باشد، برای آن که تکلیف با الجاء محال بود و مکلف مخیر باید تا فعل آنچه او را تکلیف کرده باشند از او حاصل آید علی ما کلف به. و وجهی دگر در الجاء اهل آخرت حضور و حصول ثواب و عقاب باشد [۶۵-پ]

بر آن اوصاف که بهشت و دوزخ هست، و ما دانیم که اگر آتشی برافروزند یکی را از ما گویند «۱»: فلان کار کن و فلان مکن اگر نه «۲» تو را در اینکه آتش افکنند، او ملجأ باشد به فعل و ترک. و همچنین اگر گویند او را: کلمه‌ای بگویی که در آن رنجی نباشد، یا کاری کن که در آن رنجی اندک باشد و چندان که ملک دنیاست بستان، ما دانیم که ملجأ شود و لا محال آن فعل که از او در خواهند از فعل و ترک به جای آرد. پس اینکه جمله دلیل است بر آن که اهل آخرت مکلف نباشند و ملجأ باشند به ناکردن قبیح، خلاف آن که مذهب نجار است. وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، آنکه خبر داد از منکران بعث و نشور که ایشان گفتند در دار دنیا، «إِنْ» به معنی «ما» ی نفی است، یعنی ما هی و «هی» کنایت است از حیات، یعنی ما «۳» الحیوة الا حیاتنا الدنیا، زندگانی نیست ما را مگر اینکه زندگانی دنیا. و دنیا تأنیث ادنی «۴» باشد نزدیکتر، یعنی اینکه زندگانی عاجل که در سرای دنیا است. و ما نحن بمبعوثین، و ما را بعثی و نشوری نخواهد بودن. اینکه آنگاه گفتند «۵» که رسول - علیه السلام - ایشان را به قیامت و بعث و نشور و عقاب دوزخ بترسانید، ایشان اینکه گفتار بگفتند از آن جا که اعتقاد ایشان «۶» بود. حق تعالی ردّ بر ایشان گفت بر سبیل تعجب و مبالغه: وَ لَوْ تَرَى، ای محمد اگر بینی که ایشان را بدارند. عَلٰی رَبِّهِمْ، بر خدایشان، یعنی بر آن موعود که -----

----- (۱). مج، وز، مت: گوید. (۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: و الا. (۳). آن هی. (۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: ادون، با توجه به فحوای کلام و کتب لغت تصحیح شد. (۵). آج، لب: بگفتند. [.....]

(۶). معج، وز، مت آن. صفحه: ۲۶۷ خدای تعالی کرده باشد از ثواب و عقاب و آن خبر که داده باشد از حشر و نشر و بعث و حساب و کتاب - علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، و قیل «۱»: علی حکم الله و قضائه، و معنی کلمه آن که گفتیم پیش از اینکه خدای تعالی عند آن گوید ایشان را، اَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ اینکه حق هست و درست «۲»! نه حق و درست اینکه که می‌بینی «۳»، ایشان گویند: بلی وَ رَبَّنَا، آری به خدای ما که حق است و صدق است. حق تعالی گوید: اکنون بواجب و استحقاق بچشی عذاب آنچه به آن کافر بودی، و در آیت حَجَّتِي نیست نه مشبّهه «۴» را و نه اشاعره «۵» را در اثبات رؤیت برای آن که مخصوص است به کفار و به اتفاق کافران خدای را نخواهند دیدن. و اما آنچه مشبّهه «۶» گفتند از تجسیم ظاهر فساد است برای آن که مشاهده و وقوف حقیقت جز با اجسام و الوان صورت نبندد و خدای تعالی «۷» به صفت اجسام و الوان نیست - تعالی «۸» علوا کبیرا «۹». آنگه گفت: زیانکارند آنان که لقای من و ثواب و عقاب من به دروغ دارند. و لقاء و ملاقات بر حقیقت مقابله باشد یا مقاربه «۱۰»، و اینکه بر خدای تعالی روا نباشد و لا - بد حمل باید کردن بر آنچه ملاقات بر او روا باشد از اجسام چون بهشت و دوزخ. بِلِقَاءِ اللَّهِ، اى بقاء ثواب الله و عقابه، بر حسب آنچه آیت یا خبر اقتضا کند. اما قوله: «۱۱» تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ «۱۳». و اما قوله: فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ «۱۴»، اى يقون عذابه، و كذا قوله - عليه السلام: لقي الله و لا وجه له عنده، و اینکه در حق ----- (۱). معج، وز، مت: قل. (۲). معج، وز، مت، لت، مر هست. (۳). آج، لب: می‌بینید. (۴). اساس: مشبه، با توجه به آف تصحیح شد، معج، وز، مت: مشبهان، مر: مشبهان. (۵). معج، وز، مت: اشعریان، مر: اشعری. (۶). اساس: مشبه، با توجه به معج تصحیح شد. (۷). معج، وز، مت، لب، مر: جل جلاله. (۸). مر الله عن ذلك. (۹). مر قد حَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ (۱۰). معج، وز، مت: مقارنه. (۱۱). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، متن قرآن مجید: (من). (۱۲). سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۵. (۱۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۴. [.....]

(۱۴). سوره توبه (۹) آیه ۷۷. صفحه: ۲۶۸ کافران است و دلیل بر آن که چنین است، اینکه خبر متفق علیه است من قوله - علیه السلام: من احب لقاء الله احب لقاءه و من كره لقاء الله كره الله لقاءه، هر که لقای خدا دوست دارد خدای تعالی لقای او دوست دارد، و هر که لقای خدای تعالی کاره بود «۱» خدای تعالی لقای او را کاره بود، معنی آن است که: هر کس «۲» که خواهد که با جوار رحمت خدای شود، خدای تعالی او را خواهد که با جوار رحمت خود برد، و هر که اینکه خیر به خود نخواهد خدای تعالی با او نخواهد، به آن معنی که چون اینکه راه نسپرده باشد از ایمان و طاعت، خدای تعالی کاره باشد ثواب او را. پس محال است در اینکه خبر حمل «لقاء» بر رؤیت کردن برای آن که [۶۶-ر]

احب الله لقاءه و كره الله لقاءه، از اینکه طرف محمول نتواند بودن به رؤیت، پس معلوم شد که مراد به «لقاء» خروج است با سرای آخرت آن جا که حکم خدای را باشد - جل جلاله. حق تعالی گفت: زیانکار شوند «۳» آنان که دروغ داشتند حشر و نشر و ثواب و عقاب را. حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً، تا کار به جایی رسید «۴» که قیامت به ایشان آید ناگاه، يقال: بغته «۵» الامر بیغته بغتا و بغته اذا فاجأه، قال الشاعر: و لکنهم بانوا «۶» و لم اخش بغته و افطع «۷» شیء حین یفجأک البغت چون حال چنین باشد، گویند: یا حَسْرَتْنَا، اى حسرت ما پنداری حسرت را می‌بخوانند به منزلت آن کس که او را بخوانند، گویند: بیای که جای تو است و وقت تو است، و اینکه عبارت باشد از شدت «۸» ندم، و اصل او من حسر البعیر اذا كل و اعیاء، و منه قوله: يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصِيرُ خَاسِمًا وَ هُوَ حَسِرَةٌ «۹»، اى کلیل، پنداری که نادم از بس «۱۰» پشیمانی که خورده است خسته و مانده شده است چنان که چهار پای در راه بماند و اینکه حسر «۱۱» بر اینکه نهاد برای مبالغه باشد و معنی تنبیه مخاطب باشد بر غایت ----- (۱).

مَج، وز، مت: خدای را کاره باشد. (۲). وز: کسی. (۳). مَج، وز، مت: شدند. (۴). مَج، وز، مت: آج، لب، بم، مل، لت، مر: رسد (۵). مَج، وز، مت، لب: بگتته. (۶). مَج، وز، مت: باتوا. (۷). مَج، وز، مت: و اقطع. (۸). اساس و، با توجه به مَج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۹). سوره ملک (۶۷) آیه ۴. (۱۰). مر: ندارد، مَج، وز، مت: پس. (۱۱). مَج، وز، مت، لت، مر: سخن، لب: خبر. صفحه : ۲۶۹ پشیمانی آن کس که حکایت از او رود. علی ما فَرَطْنَا فِيهَا، بر آن تقصیر که ما کردیم و تضييع. در ضمير خلاف کردند که راجع با چیست «۱»، بعضی گفتند: راجع است با طاعت، بعضی دگر گفتند: راجع است با ساعت، یعنی قالوا في الساعه أی فی القيامة: (یا حسرتنا علی ما فرطنا و قصرنا) «۲» محمّد بن جریر گفت: راجع است با صفت و اگر چه ذکر صفت نرفته است، چون ذکر خسران رفته است و ربح و خسران در صفت و بیعت باشد، یقال خسرت صفتته و ربحت صفتته و تعلق دارد به خسر، و التقدیر: قَدْ خَسِرَ الدِّينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ، فی صفتهم بعضی دیگر «۳» گفتند: «فیها» راجع است با حیات دنیا، و المعنی فَرَطْنَا فی الدنیا «۴» فی اوامر الله و نواهیة. سدی گفت: مراد آن است که فَرَطْنَا فی عمل اهل الجنّة فی الدنیا، بیان آن خبر که ابو هریره و ابو سعید خدری روایت کنند که «۵» رسول- علیه السلام- گفت: فردای قیامت که اهل دوزخ درجات و منازل اهل بهشت بینند، گویند: یا حَسْرَتْنَا عَلٰی مَا فَرَطْنَا فِيهَا. وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلٰی ظُهُورِهِمْ، و ایشان بار گران بر پشت دارند. و «أوزار» جمع وزر باشد، و وزر ثقل و گرانی باشد و روا بود که مراد به ثقل «۶» عقوبات گناه باشد. سدی گفت و عمرو بن قیس که: چون مؤمن از گور برخیزد، شخصی به استقبال او آید با صورتی هر کدام نیکوتر و بوی هر کدام خوشتر «۷»، او را گوید: مرا شناسی! گوید: نه، جز آن که دانم که خدای تعالی صورت رویت «۸» نیکو آفریده است و بویت خوش است، او گوید: من عمل صالح توام، دیری است «۹» که در دار دنیا من بر تو نشستام امروز تو بر من نشین، و بر خواند: يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًا «۱۰»، اى ركبانا. و کافر چون از گور برخیزد، شخصی پیش او آید با ----- (۱). مَج، وز، مت، مر: راجع است با چه. (۲). مَج، وز، مت، مل و. [.....]

(۳). مَج، وز، مت: دگر. (۴). آج، لب و. (۵). آج، لب: از. (۶). آج، لب گرانی. (۷). مَج، وز، مت و. (۸). آج، لب: خدای تعالی صورتت. (۹). وز: دیرست/ دیر است. (۱۰). سوره مریم (۱۹) آیه ۸۵. صفحه : ۲۷۰ صورتی زشت و بویی ناخوش «۱»، او را گوید: مرا شناسی! گوید: نه، جز آن که خدای تعالی صورت تو گریه آفریده است و بوی تو ناخوش، گوید: من عمل بد توام دیر «۲» است تا تو بر من نشستهای «۳»، امروز من بر تو خواهم نشست «۴»، فذلک قوله: يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلٰی ظُهُورِهِمْ، و اینکه بر وجه تشبیه و توسع باشد و آیت همچین، برای آن که گناه مانده باشد به بار گران [۶۴- پ]

از آن جا که او را رنج و مشقت باشد بر صاحبش، و بار بر پشت کشند، و در دعای ائمه آمد: هربت الیک بنفسی باثقال الذنوب علی ظهري. زجاج گفت: معنی آن است که از ایشان خالی نباشد چنان که گویند: انت نصب عینی و شحن قلبی ألا ساء ما یزرون، بد چیزی است آنچه ایشان بر گرفته اند از گناه، و لکن در هر حمل استعمال نکنند جز در گناه که اشتقاق او از وزر است و قوله: وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرٰی «۵»، اى لا تحمل نفس حامله ثقل اخرى، یعنی هیچ نفسی بار دیگری بر نگیرد، یعنی به گناه دیگری دیگری را نگیرند. و «وزر» ملجأ و معتصم باشد، و «وزیر» را از آن «۶» جا گویند که ملجأ پادشاه باشد، و وزر الرجل اذا اثم فهو موزور و منه الحدیث ارجعن موزورات غیر مأجورات زنانی را «۷» که برای مزد به جنازه ای «۸» رفته بودند، گفت: باز گردی «۹»، بزه «۱۰» کار نه مستحقّ مزد. وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، «ما» نفی است، حق تعالی مذمت و منقصت کرد زندگانی دنیا را تا مردمان در او رغبت نکنند و دست از اعمال آخرت بندارند «۱۱»، گفت: نیست زندگانی دنیا مگر بازی. و فرق از میان «لعب» و «لهو» آن است که لعب بازی باشد که کودکان کنند، کالعبث «۱۲» الّذی لا فائدة فیہ. و لهو بازی جوانان باشد از سماع و ضرب ملاحی و مانند آن. و وجه تشبیه

آن است که اینکه را نیز ----- (۱). میج، مت: ناخوش بوی. (۲). آج، لب: دیری. (۳). آج، لب: نشسته بودی. (۴). میج، وز، مت، مر: خواهم نشستن. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۴. (۶). میج، وز، مت، لت، مر: اینکه. [...].

(۷). میج، وز، مت، مر گفت. (۸). میج، وز، مت: چاره‌ای. (۹). میج، وز، مت، آج، لب، آف، آن: گردید. (۱۰). میج، وز، مت: بر. (۱۱). مر: بنه دارند. (۱۲). میج، مت: کالبعث. صفحه: ۲۷۱ عاقبتی «۱» و ثباتی نباشد، چنان که لعب و لهو را. وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ، و سرای باز پسین یعنی بهشت، و اینکه لفظ بر اطلاق عبارت باشد از آن جا که در او حشر مردم بود از عرصه قیامت و به قرینه حمل کنند بر بهشت و دوزخ، و سرای باز پسین که سرای ثواب است بهتر باشد متقیان را. جمله «۲» قَرَأَ خواندند «۳»: وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ، به دو «لام» و «دال» مشدد، و آخرت به رفع بر آن «۴» که آخرت صفت «دار» باشد، مگر ابن عامر که او خواند: و لدار الاخره، به یک «لام» و تخفیف «دال» و جرّ آخرت علی الاضافه، و چون اضافه کنند صفت دار نباشد برای آن که صفت را با موصوف اضافه نکنند از آن جا که آن هر دو چیز یکی باشد و صفت بدون موصوف چیزی مستقل نباشد، و اینکه بمنزله اضافه الشیء الی نفسه باشد، گفتند تقدیر آن «۵» است که: و لدار الساعه الاخره، و اگر چه دنیا و آخرت صفت است بمنزله اسم است از آن جا که استعمال کنند مفرد بی موصوف و به جای موصوف بدارند کالابطح و الابرق، و قوله: وَ لَلآخِرَةُ خَيْرٌ لِّكَ مِنَ الْأُولَى «۶»، و كَقَوْلِ الشَّاعِرِ: نَمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثَبُوتٌ نَمَا الدُّنْيَا كَبِيَّتْ نَسَجْتَهُ الْعَنْكَبُوتُ و قوله - علیه السلام - الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ، و اینکه را حدی نیست. فَرَأَى كَفْتًا: اگر چه صفت است و با موصوف یکی باشد چون لفظ مختلف شد اضافه روا داشتند و بمنزله دو اسم کردند و مثله: حَقُّ الْيَقِينِ و یوم الخمیس و مسجد الجامع، چنان که در عطف روا داشتند، لاختلاف اللفظین فی قوله: و هند اتی من دونها التّأی و البعد و قوله: و الفی قولها کذبا و مینا «۷»، و اینکه مذهب کوفیان است و درست در اینکه باب «۸» مذهب بصریان است که اول گفتیم. أَفَلَا تَعْقِلُونَ، عقل ندارند اینان، یعنی عقل کار نمی‌بندند. اهل مدینه و ابن عامر و حفص و یعقوب خواندند: افلا تعقلون به «تا» ی خطاب، کأنه عدل عن ذلك ----- (۱). آن: عاقبت. (۲). میج، وز، مت: ندارد. (۳). میج، وز، مت: خوانند. (۴). لت: برای آن. (۵). میج، وز، مت: اینکه. (۶). سوره ضحی (۹۳) آیه ۴. (۷). آف: میتا. (۸). میج، وز، مت: آیات. [...].

صفحه: ۲۷۲ و خاطب جمیع الخلائق و عطا لهم و تذکیرا [۶۷- ر]

بهذه الموعظة. و آن که به «یا» خواند بر مغایبه، گفت: مراد کافراند که اندیشه نمی‌کنند. و العقل و التّهی و الحجی و الحجر واحد برای آنش عقل خوانند که عقال باشد صاحبش را و برای آنش نهی خوانند که نهی کند صاحبش را و برای آن حجی خوانند که فرود آرد صاحبش «۱» را از نابایست، يقال: حجا إذا مكث، قال الشاعر: هنّ یعكفن به اذا حجا ای مكث، و برای آنش حجر خوانند که حجر کند خداوندش را. قوله تعالی «۲»:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۳ تا ۴۵]

[اشاره]

قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَمَا نَهْمُ لَا- يُكَذِّبُونَكَ- وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ- (۳۳) وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أَوْذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ- (۳۴) وَ إِنْ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سِلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ

الجاهلین- (۳۵) إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ- (۳۶) وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ- (۳۷) وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحِهِ إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ- (۳۸) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ- (۴۰) بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ- (۴۱) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ- (۴۲) فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ- (۴۳) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ- (۴۴) فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ- (۴۵)

### [ترجمه]

ما می دانیم که اندوهگین «۳» می کند «۴» تو را «۵» آن که ایشان می گویند ایشان به دروغ «۶» نمی دارند تو را و لکن کافران «۷» به آیات خدا انکار می کنند. و به دروغ داشتند «۸» پیغامبران را از پیش تو صبر کردند «۹» بر آنچه ایشان را بدروغ داشتند «۱۰» و برنجاندند تا آمد به ایشان یاری ما و بدل کننده «۱۱» نباشد سخنهای «۱۲» خدای را و «۱۳» آمد به تو از خبر فرستادگان «۱۴». ----- (۱). معج، وز: خداوندش. (۲). معج، مت، عز و جلا. (۳). معج، وز، مت: دژم. (۴). آج، لب، لت: می گرداند. (۵). آج، لب، لت هر آینه. (۶). آج، لب، لت نسبت. (۷). آج، لب، لت: مشرکان. (۸). آج، لب، لت: به حقیقت تکذیب نمودند. (۹). معج، وز، مت: شکیبایی. (۱۰). آج، لب، لت: تکذیب نمودند. (۱۱). آج، لب، لت: به او هیچ تغییر کننده نیست. (۱۲). آج، لب، لت: مواعید. (۱۳). آج، لب، لت بحقیقت. (۱۴). آج، لب، پیغامبران فرستاده علیه السلام. [.....]

صفحه : ۲۷۳ و اگر بزرگ می آید بر تو بر گردیدن «۱» ایشان اگر توانی تا بجویی پناهی در زمین یا نردبانی در آسمان بیاری به ایشان حجتی و اگر خواهد خدا «۲» گرد آرد ایشان را بر ایمان، مباش از جمله نادانان «۳». اجابت کنند آنان که بشنوند و مردگان را زنده کند «۴» خدا پس به او شوند «۵». و گفتند چرا «۶» نفرستاد بر او «۷» حجتی از خدایش بگو که خدا تواناست بر آن که فرو فرستد حجتی «۸» و لکن بیشتر «۹» ایشان نمی دانند. و نیست هیچ جنبه‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که ببرد «۱۰» به بال خود مگر جماعات اند چون شما، تفصیر نکردیم در نوشته از چیزی پس با خداشان «۱۱» جمع کنند. [۶۷-پ]

و آنان که دروغ داشتند آیات ما را کرانند و گنگانند در تاریکیها و هر که خواهد خدا گمراه کند او را و هر که خواهد کند او را بر راه راست. بگو بینی «۱۲» اگر آید به شما عذاب خدا یا آید به شما قیامت جز خدای را خوانی «۱۳» اگر راست گویانی «۱۴»! ----- (۱). آج، لب: روی گردانیدن. (۲). آج، لب، لت هر آینه. (۳). آج، لب، لت: سر قدر. (۴). آج، لب، لت: بر انگیزاند ایشان را. (۵). آج، لب، لت: پس سوی جزای او باز گردانند ایشان را. (۶). آج، لب، لت: فرو. (۷). آج، لب، محمید ص. (۸). آج، لب: آیتی. (۹). معج، وز، مت: بیشترین. (۱۰). آن: بر پرد. (۱۱). آف: خدایشان. (۱۲). آف: ببینید. (۱۳). آف: خوانید. (۱۴). معج، مت: راست گیری، وز: راست گیرید، آج، لب: راست گویان، آف: راست گویانید. [.....]

صفحه : ۲۷۴ بل او را خوانی «۱» تا برگشاید آنچه خوانی «۲» او را اگر خواهد و فراموش کنید آنچه انباز گرفته باشید «۳». و بفرستادیم به امتانی «۴» پیش از تو بگرفتیم ایشان را بسختی و درویشی «۵» تا مگر اینان زاری و لابه کنند. چرا چون آمد به ایشان

عذاب ما زاری نکردند و لکن سخت شد دلهاشان و بیا راست ایشان را دیو آنچه می کردند. چون فراموش کردند آنچه یاد دادند به آن بگشادیم بر ایشان درهای (۶) هر چیزی تا چون شاد شدند به آنچه دادند ایشان را بگرفتیم ایشان را ناگاه که دیدند ایشان نومیدان. بپریدند اصل گروه آنان که بیداد کردند (۷) و سپاس خداوند جهانیان را. قوله: قَدْ نَعَلَمُ، حق تعالی به اینکه آیت تسلیت و دلخوشی رسول - علیه السّلام - داد، گفت: ما دانیم که تو را دلتنگ می کند (۸) آنچه ایشان می گویند و مثله قوله: وَ لَقَدْ نَعَلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ، و اینکه آیات و مانند اینکه متضمّن باشد دو معنی را: یکی تسلیت رسول - علیه السّلام - و دیگر (۹) وعید کفار، گفت: ما می دانیم و بی خبر نه ایم (۱۰) از آنچه اینکه کافران می گویند و دل تو به آن تنگ می کنند و تو را ----- (۲-۱). آف: خوانید. (۳). آج: شرک می آرید، لب: شرکی می آرید. (۴). آج، لب: گروهها. (۵). آج، لب: فقر. (۶). آج، لب خیر و نعمت. (۷). مع، وز، مت: بیدادکاران. (۸). آن می کنند. (۹). مع، مت: ذکر، وز: و دگر. (۱۰). اساس آن: نیثم، مع، وز، مت: نه ایم. صفحه: ۲۷۵ محزون و غمناک می دارند تو دل خوش دار که به حق ایشان برسم و سزای ایشان بدهم و جزای ایشان در کنارشان کنم، چه آنچه ایشان تو را می گویند و به «یا» آن نسبت می کنند از سحر و کهان و جنون و تعلّم و مانند آنچه او را گفتند پوشیده نیست بر من. جمله قراء خواندند: «لیحزنک» به فتح «یا» و ضم «زا» من حزنه یحزنه حزننا فهو حازن و المفعول محزون، مگر نافع که او خواند: «لیحزنک» به ضم «یا» و کسر «زا» من «۲» الاحزان يقال حزن الرجل و حزنه و احزنه [۶۸- ر]

بمعنی، فعل لازم باشد و فعل و افعال متعدّی باشد و خلیل فرق کرد بین حزنه و احزنه به آن که گفت: احزنه متعدّی باشد حزن را کما تقول (۳): دخل و ادخلته و خرج و اخرجته، اى جعلته داخلا- خارجا، و نه چنین است حزنه، که حزنه آن باشد که جعلت فیه حزننا کما تقول: کحلته و دهنته، اى جعلت فیه کحلا و دهننا. و «حزن» و «احزن» مستعمل است، جز آن که حزن بیشتر است از احزن. سیویه گفت: اینکه لغت بعضی عرب است که ایشان گویند: افتنت الرجل و احزنه و ارجعته و اوقفته و اعورت عینه، اى جعلته كذلك. فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذُبُونَكَ، نافع و کسائی و اعشى خواندند الّا نَقَّار «لا یکذبونک» به ضم «یا» و تخفیف «ذال» من الاكذاب، و اینکه روایت کرده اند از امیر المؤمنین و از صادق - علیهما السّلام و باقی قراء به تشدید خواندند من التّکذیب. بعضی اهل لغت گفتند: «کذب» و «اکذب» یکی باشد، هر دو متعدّی کذب باشد چنان که اخرجته و فرجته و افرحته و فرحته و مانند اینکه. و بعضی دگر فرق کردند، گفتند: افعلته اذا نسبتة الى ذلك الفعل اى لا ینسبونک الى الکذب، يقال: اکفرتة و افسقته اذا نسبتة الى الکفر و الى الفسق، قال الکمیت: (۴) فطائفه قد اکفرونی بحبکم و طائفه قالوا مسیء و مذنب و مثله: ابخلته و اجبنته اذا نسبتة الى البخل و الجبن و فَعَلْتَهُ جَعَلْتَهُ كَذَلِكُ و ----- (۱). مع، وز، مت: با. (۲). مع، وز، مت، مر احزنه یحزنه فهو محزن و المعقول محزن. (۳). مع، وز، مت: يقول. (۴). مع، وز، مت شعر. صفحه: ۲۷۶ در معنی متقاربان و بر تحقیق فرقی حقیقی نیست، بل چنان است که قلته و اقلته و کثرتة و اکثرته. کسائی گفت: فرق آن است که «اکذبت» آن باشد که خبر دهی که جاء یکذب و کذبته اذا قلت انه کذاب محصول آن است که کذب بلیغتر می نماید از اکذب. اگر گویند چگونه گفت: فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ، ایشان تو را تکذیب نمی کنند، و معلوم است بضرورت که ایشان تکذیب کردند رسول را! گوئیم از اینکه چند جواب است: بر قراءت آن کس که بتخفیف خواند، صادق - علیه السّلام - گفت معنی آن است که ایشان چیزی نیارند و شبهتی (۱) که تو را به آن دروغزن کنند و حق تو به آن باطل کنند، و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که تو را دروغزن نیابند، چنان که گویند: سألتها فما ابخلته و قابلته (۲) فما اجبنتها، اى ما وجدته بخيلا- و لا- جبانا، فراء گفت: معنی آن است که ایشان تو را با کذب نسبت نکنند که بر تو دروغی نیازموده اند اینکه را که تو آورده ای از کتاب و نبوت منکرند و می گویند نمی شناسیم و اینکه قول ضعیف است برای آن که اینکه معنی تکذیب باشد. و بر قراءت آن که به تشدید خواند، معنی آن است که: ایشان حجتی نیارند و



نتوانند آوردن که تو را به آن دروغزن کنند، و اینکه معنی قول صادق است - علیه السّلام - که در قراءت بتخفیف «۳» برفت. و وجهی دگر آن است که: تو را به دروغزن نمی‌دارند که ایشان تو را پیش از اینکه به تصدیق «۴» و امانت آزموده‌اند و وصف کرده، چنان که در اخبار آمد که: کافران رسول را - علیه السّلام - پیش از دعوت نبوت محمّد امین خوانند «۵» و به اینکه معروف بود تا ابو طالب - رحمه الله - در حق او گفت: انّ ابن امنه الامین محمّدا، و وجهی دگر آن است که: معنی اینکه است که آیت مخصوص است به قومی معاندان که دانستند که او راست می‌گوید و لکن جحود و عناد پیشه گرفتند و به زبان منکر شدند آن را که به --- (۱). آف: تهمتی. [.....]

(۲). مج، وز، مت، آج: قائلته. (۳). مج، وز، مت: مخفف. (۴). مج، وز، مت، مر: صدق. (۵). آج، لب، لت، خواندند. صفحه: ۲۷۷  
دل می‌شناختند، و جواب معتمد و قول بهتر در اینکه باب آن است که حق تعالی اینکه بر سیبیل تسلیت گفت رسول را - علیه السّلام - گفت: اینکه تکذیب نه با تو می‌کنند و نه در حق تو می‌کنند با من است برای آن که تو رسول منی و مؤدی از منی چنان که یکی از ما گوید ناپیش را چون به او بی‌حرمتی کنند: اینکه بی‌حرمتی نه تو را دادند مراست، و اینکه بر من است و به جواب و جزای آن مرا [۶۸-پ]

قیام باید کردن، و ظاهر دلیل اینکه می‌کند. و دیگر اقوال متعسف است آنچه خلاف قول صادق است، بیانش: وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ، اینکه نه تکذیب تست، و لکن جحد و انکار آیات من است. آنگه هم بر سیبیل تسلیت رسول - علیه السّلام - گفت: اگر با تو اینکه معامله کنند دل تنگ مکن که با آنان که پیش تو بودند هم اینکه کردند. وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ، به دروغ داشتند پیش از تو ای محمّد رسولانی را که بودند از آن من، ایشان صبر کردند بر آن تکذیب و ایذاء و رنج نمودن که با ایشان کردند و انتظار فرج کردند تا نصرت و یاری من به ایشان آمد که انّ النّصر مع الصّبر و انّ الفرج مع الکرب، نصرت با صبر یکجا بود و فرج با غم بود. وَ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۱»، و با سختی آسانی بود، و تو نیز یا محمّد صبر کن که آنچه من گفتم آن را کس بدل نتواند کردن و در آن خلاف نبود. وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ، به تو آمد خبر پیغامبران پیشین. «من» زیادت است و شاید که تبعیض را بود، برای آن که جمله اخبار پیغامبران بکلی به رسول ما نرسید و خدای تعالی با او نگفت، بیانش: مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ «۲». وَ إِن كَان كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ، ای محمّد اگر بر تو بزرگ می‌آید و تو را سخت می‌آید اعراض و عدول اینان، اگر توانی که راهی در زیر زمین بسازی یا نردبانی فرا آسمان نهی «۳» و برای ایشان آیتی و علامتی «۴» آری که ایشان را الجا کند «۵» به --- (۱). سوره انشراح (۹۴) آیه ۶. (۲). سوره مؤمن (۴) آیه ۷۸. (۳). مر فتابهم بآیه. (۴). مج، وز، مت: کلامتی. (۵). مج، وز: ابا. صفحه: ۲۷۸ ایمان، و جواب «۱» از کلام محذوف است بیفگند برای دلالت کلام بر او و المعنی فاعل. اگر توانی کردن بکن، و اینکه بر سیبیل تسلیت رسول - علیه السّلام - گفت و قطع «۲» طمع او از ایمان ایشان. و مراد به آیت آیتی است که ملجی باشد ایشان را با ایمان و الا آیاتی که اگر ایشان نظر کنند در آن که ایمان آرند و به علم رسند خدای تعالی بسیار کرده است، چه اگر خدای تعالی دانستی که در معلوم آیتی و دلالتی هست که ایشان عند آن ایمان آرند، واجب بودی که اظهار کردی و لکن اینکه جماعت اند که خدای تعالی از ایشان داند که هر آیت که در مقدور است با ایشان بکنند ایمان نیارند، و مثله قوله: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ «۳»، و قوله: وَ لَئِن آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ «۴»، آنگه چون اینکه گفته بود، خواست تا از اله ابهام کند تا بی‌اندیشه گمان نبرد که ایشان را به اصرار بر کفر و ترک اجابت با ایمان که می‌کنند تعجیز خدای کرده‌اند، گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى «۵»، اگر خدا خواهد ایشان را جبر کند «۶» بر ایمان و به اکراه و قهر بر ایمان دارد، چه او قادر است بر اینکه، و لکن برای آن نمی‌کند که حکمت مانع است از اینکه، و

مثله قوله: *إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ* (۷)، و كذلك قوله: *وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا* (۸). و اما بر وجه ايثار و اختيار خداى تعالى مرید است ايمان همه كافران را به دلالت آن که آمر است به آن، و آمر لابد مرید باشد مأمور به را على ما بين فى غير موضع. اميا قوله: *فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ*، نهی است رسول را- عليه السلام- از آن که کار جاهلان کند، از جزع (۹) و ناشکیبایی بر آن که ایشان ايمان نمی آرند، و اینکه دلیل نکند بر آن که جهل کند یا کار جاهلان کند، چه نهی از آن کنند که مرد نکرده ----- (۱). *مج، وز، مت، مر آن. (۲). مج، وز، مت و. (۳). اساس:* و لو انزلنا عليهم الملائكة، با توجه به ضبط قرآن مجید و نسخه مج تصحیح شد. (۴). *سوره بقره (۲) آیه ۱۴۵. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۳۵. [.....]*

(۶). *مج، وز، لت، آن: خبر کند. (۷). سوره شعراء (۲۶) آیه ۴. (۸). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. (۹). آف: حزن، آن: حیرت. صفحه: ۲۷۹* باشد و قادر باشد برای آن که چون نکرد از آن برفت که نهی به آن تعلق دارد (۱)، اگر او را نهی کنند از آن پس از مثل آن منهی باشد نه (۲) از آن، و مثله قوله: *لَئِنْ أَشْرَكَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ* (۳)، گفت: اگر شرک آری عملت باطل شود [۶۹- ر]، اینکه دلیل نکند که او وقتی شرک آورد، اميا بیان آن می کند که عمل با شرک بموقع قبول نیفتد (۴). و «نفق» منفذی باشد در زمین که گذرگاه دارد و منه النافق ليجر اليربوع، و منه المنافق لأنه كاليربوع فى نفقاته (۵) لا یدری من أى (۶) ابوابها یخرج. و سلم را اشتقاق از سلامت است لأنه یسلک الی مصعدك، تو را برساند به مصعدك، پس او آلت تسلیم است که تو را به سلامت برساند. قوله: *إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ*، آنکه حق تعالى مبالغه فرمود در وصف ایشان به قلت فهم و علم و انتفاع به وعظ و ترك استماع به آن (۷)، گفت: جواب آن دهد و اجابت دعوت آن کند که چیزی شنود، فاما آن کس که مرده باشد از او (۸) توقع کردن که چیزی شنود! و ایشان بر حقیقت مرده نبودند، و لکن بمنزله مرده بودند در ترك استماع و قلت انتفاع، چنان که در دگر آیت گفت: *فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ* (۹)، و چنان که شاعر گفت: *لقد (۱۰) أسمع لو ناديت حيا و لكن لا حياة لمن تنادي و بحتری* گفت (۱۱): *على نحت القوا فى من مقاطعها و ما على اذا لم يفهم البقر و الموتى يبعثهم الله*، اما مردگان را خدای زنده تواند کردن، یعنی ایشان ----- (۱). *آج، لب، بم و. (۲). مج: ندارد. (۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. (۴). مج، آج، لب، بم، آف، مر: نیفتد. (۵). مج، وز، مت، آج، لب، بم، مر: نافقائه. (۶). اساس: این، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز، مت، مر: با آن. (۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/ ۴۲۰) چه. (۹). سوره روم (۳۰) آیه ۵۲. (۱۰). اساس: او، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و منابع دیگر تصحیح شد. [.....]*

(۱۱). *مج، وز، مت شعر. صفحه: ۲۸۰* بمنزلت مردگانند، جز که خدای تعالى با ایشان فعلی کند به جبر که ایشان ايمان آرند و الا با اختيار با ايمان نزدیک نشوند که ایشان در سماع دعای تو و اجابت تو با مردگان مانند. آنکه گفت: رجوعشان بعاقبت با من است به جزای ایشان بسزا برسم چنان که من دانم که ایشان مستحق اند. مجاهد گفت: *إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ*، معنی آن است که اجابت دعوت تو مؤمنان کنند که گوش با دعوت تو کنند، اما كافران بمثابت مردگانند خدای ایشان را با مردگان برانگیزد. حسن بصری گفت: معنی آن است که اجابت آن کند که سماع کند و اندیشه کند در دلالت، اما كافران (۱) چون مردگانند، خدای تعالى ایشان را به قیامت زنده کند از (۲) اینکه جهل که اندر او اند تا معارف ضروری حاصل شود ایشان را، و قول اول است که معتمد است- و الله الموفق للصواب. و قالوا لو لا- *نزل عليه آية من ربه*، گفتند: یعنی كافران لو لا نزل (۳) *أى (۴) هلمنا نزل*، چرا فرو نفرستادند بر او یعنی بر محمد (ایه)، آیتی و علامتی و دلالتی از آن مقترحات ایشان که کردند که چرا فرشته فرو نیاید! و چرا کتابی برای هر یکی نیارد! و چرا چشمه آب برای ما از زمین بر نیارد (۶)! و آنچه گفت فی قوله: *لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّى تَفْجَرْنَا مِنَ*



الأرض یتبوعاً» (۷)، تا به آخر آیت، برای آن که آیات و بیانات دگر خدای تعالی فرستاده بود، حاجت نبود به سؤال کردن و به اقتراح درخواستن «۸». جواب ده یا محمد و بگو که: خدای تعالی قادر است بر آن که اینکه آیت که شما می‌خواهید بفرستد «۹». ابن کثیر خواند: «ینزل» بتخفیف من الانزال، و دیگران بتثقیل من التّنزیل. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که چرا آیتی نفرستد چنان که پیغامبران مقدم را بود ----- (۱). (۱). معج، وز، مت: اما مشرکان که. (۲). آج، لب، بم: در. (۳). اساس، آج، لب، آف، لت، آن: انزل، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۴). معج، وز، مت: ندارد. (۵). آن، مر: نیامد. (۶). معج، وز، مت: برنیارند. (۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۰. (۸). معج، مت: درخاستن. (۹). معج، مت: بفرستید. صفحه: ۲۸۱ از فلق دریا و ید بیضاء و احیای موتی و مانند اینکه، حق تعالی گفت «۱»: قادرم، و لکن بیشتر «۲» ایشان نمی‌دانند. خلاف کردند در آن که چه نمی‌دانند. بعضی گفتند: شاکه‌اند در قدرت من از آن جا که مرا به صفات کمال نمی‌شناسند. بعضی دگر گفتند: نمی‌دانند که [اگر] «۳» من آن آیت که ایشان می‌خواهند بفرستم هم ایمان نیارند [که معلوم از حال ایشان خلاف اینکه است. بعضی دگر گفتند: نمی‌دانند که اگر من آن آیت بفرستم و ایشان ایمان نیارند] «۴»، کلمه عذاب بر ایشان واجب شود و ایشان را استیصال باید کردن. آنکه گفت: و ما من دایه فی الأرض، «ما» نفی است و «من» مؤکّد نفی است، گفت: نیست هیچ رونده «۵» در زمین و نه هیچ پرنده‌ای در هوا و ایشان امتان و جماعات اند «۶» همچون شما مخلوق «۷» مرزوق آفریده روزی خور. بعضی گفتند: وجه تشبیه اینکه است «۸»، بعضی دگر گفتند: وجه تشبیه آن است که هم «۹» چون شما اجناس و اصناف و اشکال مختلف هر صنفی [۶۹-پ]

مشمول بر عدد بسیار نر ماده متوالد «۱۰» متناسل. بعضی دگر گفتند: وجه تشبیه آن است که چنان که در خلق شما و حسن تقدیر و لطف تدبیر شما دلیل است بر آن که شما را خالق و صانع و مدبری و مقدری هست در هیچ صنف نیست، و الا متأمل ناظر را دلیل است بر آن که او را خالق قادر، عالم «۱۱»، حی، موجود است حاصل بر صفات کمال. بعضی گفتند: [معنی] «۱۲» آن است که همچون شما زنده‌اند و همچون شما بمیرند و همچون شما زنده شوند برای انتصاف «۱۳» اعواض تا حق تعالی حق هر صاحب حقی به او رساند و هیچ مظلومی را ----- (۱). معج، وز، مت من. (۲). معج، وز، مت: بیشترین، مر: بیشترین. (۱۲-۴-۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۵). معج، وز، مت: دونده. [.....]

(۶). معج، وز، مت: جماعتند. (۷). آج، لب، مر. (۸). معج، مت: عبارت «بعضی گفتند...» را ندارد. (۹). اساس، آج، لب، بم، آف، لت: من، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۰). معج، وز، مت: متولد. (۱۱). مل: و عالم. (۱۳). آج، لب، لت و. صفحه: ۲۸۲ حقی نماند بر ظالمی، چنان که «۱» گفت - علیه السلام: ان الله تعالی ینتصف من الشاء القراء الی الشاء الجماء، گفت: عدل خدای تعالی تا آن جا باشد که فردای قیامت «۲» آن دو گوسفند «۳» را که یکی سرو داشته و یکی نداشته، از آن سرو دار بر آن بی‌آلت ظلمی رفته باشد هر دو را زنده کند و انتصاف کند میان ایشان و انتقام کشد از او برای اینکه، برای آن که عوض الم از او بستاند و به اینکه مظلوم دهد. در خبر است که: روز قیامت چون خلائق را در موقف عرض بدارند، بساط عدل بگسترند و ترازوی عدل بیاورند منادی ندا کند از قبل ربّ العزت: الا هر مظلومی که او حقی دارد بر ظالمی برخیزند و داد خود از او بخواهند. که اگر امروز مثقال ذره‌ای ظلم ظالمی بر مظلومی برود، آن ظلم من کرده باشم. آنکه حق تعالی جمله حیوانات را که بر او عوض دارند یا بر یکدیگر عوض خواهند همه را جمع کند و انتصاف کند میان ایشان، آنکه ایشان را گوید: خاک شوید، خاک شوند علی ما رواه، ابو هریره و عطا گفتند: کافران چون آن بینند تمنای حال ایشان کنند، گویند: یا لیتنی کنتُ ثراباً «۴»، و اینکه خبر دلیل صحت مذهب ما می‌کند بر انقطاع عوض خلاف آن که ابو القاسم بلخی گفت عوض چون ثواب مؤبد «۵» باشد گفت برای آن که اگرشان «۶» بمیرانند «۷» متألم شوند و بدان «۸» نیز هم مستحق عوض شوند تا مسلسل شود بما لا نهائیه له، و اینکه نیک «۹» نیست برای آن که

خدای تعالی تواند که ایشان را بمیراند، بی آن که الم رساندشان» (۱۰). بعضی دگر گفتند: امم «۱۱» فی التّصویر امثالکم فی التّسخیر همچون «۱۲» شما مصوّراند و همچون شما مسخّرند. عطا گفت: امثالکم فی الایمان فی المعرفه، همچون «۱۳» -----  
 ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/۴۴۲) رسول. (۲). اساس: فردا قیامت. (۳).  
 معج، وز: گویند. (۴). سوره نبأ (۷۸) آیه ۴۰. (۵). اساس، بم، آف، لت، آن: مؤثر. (۶). لب: ایشان. (۷). معج، وز، مت، مر: بمیراند.  
 [.....]

(۸). معج، وز، مت: بر آن. (۹). آج، لب: شک. (۱۰). معج، وز، مت: رسد ایشان را. (۱۱). بم، آف، آن، مر: اهم. (۱۲-۱۳). آج، لب، لت: همچو. صفحه: ۲۸۳ شما مؤمن و معترف‌اند، و اینکه خطاست برای آن که ایمان با کمال عقل و نظر در ادله باشد و اینکه از بهایم و طیور بی عقل محال است. امّا قوله: وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحِهِ طاعنان قرآن گفتند: طیران جز به جناح نباشد، چرا گفت: بِجَنَاحِهِ، نه اینکه حشو باشد! گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که تأکید است، چنان که: رأیت بعینی و سمعت باذنی و تأکید در کلام فایده ظاهر است، و جواب دیگر از او آن است: تا بدانند که آن طیران حقیقت است و نه بر وجه استعاره و مجاز است برای آن که سفینه را طیاره خوانند به تیز رفتن تشبیهاً بالطائر الذی یطیر فی الجوّ، و نیز اسب تیز رو را طیار گویند، يقال: طار به فرسه و طارت به السّفینه، قال: «۱»: طارت بی علی لقم الطریق و قال آخر: فلو أنّها تجری علی الأرض ادرکت و لکنّها تهفو بتمثال طائر و قال آخر: فطرت بمنصلي فی یعملات دوامی الأید یخبطن السّریحا ای اسرعت «۲». مغربی گفت: برای آن که تا فرق باشد میان طیران به جناح و میان فوز و ظفر به حاجت، يقال: طار بكذا اذا فاز به و ظفر به و ذهب به، قال مزاحم العقيلي: و طیری بمخراق أشمّ كأنه سلیل جیاد «۳» لم تنله الزّعانف [۰۷- ر]

ای فوزی و اغنمی. بعضی دگر گفتند: تا فرق باشد میان مرغ هوا و ماهی آب که ماهیان را من طیارات الماء خوانند، جز آن که او بال ندارد و مرغ بال دارد. ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، ما تقصیر «۴» نکردیم در کتاب. بیشتر مفسران -----  
 ----- (۱). معج، وز، مت شعر. (۲). اساس، بم، آف، لت: سرعت، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۳). اساس، بم، آف، لت، آن: حادم، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۴). آج، لب: تقصیری. صفحه: ۲۸۴ گفتند: مراد به «کتاب» لوح محفوظ است، نظیره: وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ «۱»، و بعضی گفتند: مراد به کتاب قرآن است، یعنی از اتیان «۲» به احکام حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار در اینکه کتاب تقصیر نکردیم، بهری مجمل بهری مفصّل آنچه مجمل است بیانش بتفصیل رسول باز گذاشتیم که: ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا «۳»، و آنچه متشابه است از آن بیانش به راسخان علم تفویض کردیم که جز ایشان ندانند، و ما یعلم تأویلہ إِلَّا اللّهُ وَالرّاسخون فی العلم «۴». و ابو القاسم بلخی گفت: مراد آن است که در اینکه کتاب هیچ بازنگذاشتیم از احتجاج بر هر فرقه از فرق ضلالت و الا بیان کردیم آنچه حجت است اهل حق را بر اهل باطل. و امت بر وجوه مختلف است، و اینکه «۵» بیان کرده شده است، و در اینکه جا مراد جماعت است، نظیره قوله: وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ «۶»، و قوله: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ «۷». ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ، پس همه را با خدای تعالی حشر کنند و جمع کنند مکلفان را برای حساب و جزا از ثواب و عقاب، و نامکلفان را برای «۸» عوض - چنان که بیان کردیم. اما آن که از جمله [نا] «۹» مکلفان بر خدا عوضی ندارد و بر دیگری، و کس را بر او عوضی نباشد، بر خدای واجب نیست که او را حشر کند و برانگیزد. وقفی تمام است عند قوله: إِلَّا أُمَّةٌ أَمْثَالُكُمْ. قوله: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، آنکه وصف کافران و «۱۰» مکذبان کرد گفت: و آنان که آیات و بینات مرا تکذیب کردند، کزان و گنگان‌اند. در او دو قول گفتند: یکی آن که از جهل و عمایت و نادانی بمثابه کزان و گنگان‌اند که در تاریکی ----- (۱). سوره انعام (۶) آیه ۵۹. (۲). معج، وز، آج،

لب: بیان. (۳). سوره حشر (۵۹) آیه ۷. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۷. (۵). معج، وز، مت را. [...]

(۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۴. (۸). وز حساب و جزا. (۹). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۰). معج، وز: ندارد. صفحه: ۲۸۵ بمانند و ایشان را هدایتی نبود، گوش «۱» ندارند که «۲» بشنوند، زبان ندارند تا بگویند، و استعانت و استغاثت کنند و در تاریکی مانده باشند و راه نبینند، و اینکه بر سیبل مبالغه در تشبیه است - چنان که گفتیم. و قولی دگر «۳» آن است که: ایشان در قیامت کز آن و گنگان باشند، چیزی نشنوند که ایشان را خوش آید، از بشارت کر باشند و از حجت گنگ باشند، و در ظلمات قیامت گرفتار باشند عقبه لهم علی کفرهم. مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ، هر که را خدای خواهد اضلال کند، و هر که را بخوهد بر راه «۴» راست بدارد لابد آیت را به ادله عقل و قرآن و سنت و اجماع تخصیص باید کردن، چه خدای تعالی اضلال پیغامبران و اولیاء نخواهد، و نه اضلال مؤمنان و آنان را که اضلال ایشان کرد و خواست، در دگر آیت بیان کرد فی قوله: وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ «۵»، و قوله: وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ «۶»، و آنان را که به ایشان هدایت خواست در آیات دیگر گفت «۷» و بیان کرد فی قوله: وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى «۸»، وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا «۹»، و به استقصاء کلام در ضلال و هدی بگفته ایم، اما در اینکه آیت محتمل باشد دو وجه را: یکی آن که هر که خدای تعالی خواهد که او را خذلان کند و لطف نکند با او بر سیل عقوبت علی کفره المتقدم «۱۰» چون بسیاری ادله متواتر مترادف و آیات و براهین واضح بر او عرض کند و او تعرض نظر نکند در آن، خویشتن در معرض اندیشه آن ننهد، خدای تعالی خواهد که او را عرضه هلاک کند، و روا بود که مراد آن باشد که: هر که خدای خواهد او را از ره بهشت و ثواب گمراه کند، چون نه «۱۱» اهل بهشت و ثواب باشد، و آن را که خواهد به بهشت راه نماید چه اهل آن باشد «۱۲» با ایمان و طاعات «۱۳». و اضلال خود اهلاک باشد ----- (۱). معج، وز: کش. (۲). معج، وز، تا. (۳). معج، وز، مت: قول دیگر. (۴). معج، وز، مت: ره. (۵). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۶. (۷). معج، وز: ندارد. (۸). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۷. (۹). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹. [...]

(۱۰). آج، لب: المقدم. (۱۱). آف از. (۱۲). معج، وز، مت: باشند. (۱۳). معج، وز، مت، آج، لب: طاعت. صفحه: ۲۸۶ [۷۰-پ]

بر اطلاق و ضلال هلاک، من قولهم: ضل الماء فی اللبن اذا ذهب فيه فلم يتبين، و بر اینکه تفسیر «۱» دادند اینکه آیت را. وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ «۲»، ای یهلاکهم و یعدبهم. قوله: قُلْ أَرَأَيْتُمْ كَسَائِي خَوَانِد «۳»: هر کجا اینکه لفظ باشد و در او همزه استفهام بود. بتخفیف همزه، عین الفعل: أَرَأَيْتُمْ عین الفعل «۴» را حذف کند برای تخفیف اریتم و اریتم و اریتم و مانند اینکه. و باقی قراء تخفیف همزه کنند، مگر اهل مدینه که ایشان بین بین خوانند: بین التحقيق و التخفیف، و چون همزه استفهام نباشد اجماع کردند بر تحقیق «۵» همزه، و مثله فی تخفیف همزه قولهم فی الکلام و یلمه، و کما قال: ان لم اقاتل فالبسونی برقعاً اراد فالبسونی فحفف همزه و قال ابو الاسود یا بالمغیره رب امر معضل، اراد یا ابا «۶» المغیره، و در شاذ خوانند به تخفیف همزه بی همزه استفهام و احتجاج کردند به قول راجز «۷»: اریتم «۸» ان جئت به املودا مرجلا- و یلبس البرودا بدان که افعال شک و یقین از میان همه افعال تعدی بنفسها الی نفس الفاعل یقال «۹» اریتمی و اریتمکم و اریتما کما و کذا الباقی، و در دگر افعال اینکه جاری «۱۰» نباشد، لا تقول: ضربتک و لا قتلتک، انما یقال، ضربت نفسک و قتلت نفسک و کذا الباقی و اینکه آنگاه باشد که رؤیت به معنی علم باشد من رؤیه القلب و تعدی کند به دو مفعول قال: انی اذا خفی الرجال وجدتنی کالشمس لا تخفی «۱۱» بکل مکان ----- (۱). اساس، بم، آف: تقدیر، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷. (۳). آج، لب، بم: گفت. (۴). اساس، معج، بم، آف، آن: عن الفعل، به با توجه به وز و معنی عبارت تصحیح شد. (۵). آف، لت،

آن: تخفیف. (۶). معج، وز، مت: با. (۷). معج، وز، مت شعر. (۸). لب، بم، آن، مر: لریت. (۹). معج، وز، مت: تقول. (۱۰). معج، وز، مب، رونده‌ای مر: رونده. [.....]

(۱۱). وز، آج: لا تخفی. صفحه: ۲۸۷ اما در آیت چنین نیست بل کاف حرف خطاب است و اسم نیست و زیادت است و از اعراب محلی ندارد و بمشابه «کاف» ذلک و هنا لک باشد، و تقدیر آن است که: اُرأیتُم، اینکه قول زجاج و ابو علی فارسی است «ا» و محققان از «۲» نحویان، و فزّاء گفت: «کاف» اسم است و محلّ او نصب است و اینکه خطاست «۳»، دلیل بر اینکه آن است که «تا» خطاب را باشد اگر «کاف» هم ضمیر مخاطب باشد جمع کرده باشی بین ضمیری خطاب، و اینکه روا نباشد چنان که جمع نکنند بین علامتی تأنیث، و مثله قوله: اُرأیتکَ هَذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ «۴»، معنی آن است که: اُرأیتَ هَذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ، چه محال است گفتن «۵» که معنی اینکه باشد که: اُرأیتَ نفسکَ هَذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ سِوای، که اگر اینکه رؤیت متعدی باشد به دو مفعول باید که مفعول دوم هم مفعول اول بود و اینکه «کاف» خطاب است با خدای تعالی، و الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ آدمی است، پس فساد آنچه فزّاء گفت پدید آمد، حق تعالی گفت: یا مَحْمَدِ بگو اینکه کافران را که بینی اگر عذاب خدای به شما آید چنان که به کافران دیگر آمد پیش از شما از عاد و ثمود، یا قیامت به شما آید ناگاه. زجاج گفت: «ساعت» نام آن وقت است که بندگان از آن وقت بجمله بمیرند و آن وقت بجمله زنده شوند و آن عند نفخ صور دوم و سیوم «۶» باشد در وقت چنان شما جز خدای را خوانی! «۷» چون در وقت درماندگی جز خدای را نخوانی «۸» چرا در وقت آسایش و راحت به او ایمان نیاری، در آن وقت شما «۹» جماد را خوانی «۱۰» که هیچ نشنوند و ندانند و هیچ جواب ندهند و بر هیچ خیر و شر قادر نباشند اگر راست گویی در دعوی الهیت معبودتان. آنگاه گفت: بَلْ إِیَّاهُ تَدْعُونَ، بل او را خوانی «۱۱»، یعنی خدای را - جلّ جلاله - تا «۱۲» -----

(۱). معج، وز، مت، مر: ابو علی الفارسی. (۲). آج، لب: و. (۳). اساس: خطاب، با توجه به معج تصحیح شد. (۴). سوره اسراء (۶۳) آیه ۱۷. (۵). معج، وز، مت: گفت. (۶). معج، وز، مت: سرام، لت: سوم، آن، مر: سیم. (۷-۱۰-۱۱). خوانی / خوانید. (۸). نخوانی / نخوانید. (۹). معج، وز، مت، بتان. (۱۲). معج، وز، مت او. صفحه: ۲۸۸ کشف کند و برگشاید آنچه شما او را برای آن خوانده باشی «۱» [۷۱-ر]

و دعا کرده از ضروب بلا «۲» اگر خواهد که کشف کند و مصلحت در آن داند. وَ تَسْؤُنَ مَا تُشْرِكُونَ، در چنان حال معبودان خود را که به انباز «۳» او کرده فراموش کنید، حق تعالی اینکه ملامتی است که کرد کافران را «۴» بر سبیل تنبیه ایشان بر آن که در عبادت اصنام مخطی اند آنگاه گفت: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ، ما «۵» پیش از تو پیغامبران فرستادیم «۶» به امتان تا ایشان را دعوت کنند و با راه «۷» من خوانند و ما ایشان را بگرفتیم چون فرمان پیغمبران فرا «۸» نبردند و در ایشان عصیان کردند به بأساء، یعنی شدت «۹» و سختی و ضراء به مضرت. بعضی دگر گفتند: بأساء گرسنگی و قحط بود، و ضراء نقصان مال و نفس. بعضی دگر گفتند: بأساء خوف بود و ضراء درویشی بود. لَعَلَّهُمْ، تا باشد که ایشان تضرع کنند و لابه نمایند در من. مفسران گفتند: «لعل» را معنی لکی «۱۰» باشد تا چنین کنند، و زجاج گفت: ترجی بر اصل خود است، و لکن راجع است با بندگان نه با خدای تعالی، نبینی که در حق فرعون با موسی و هارون چه گفت: لَعَلَّهُ يَنْدَكُرُ أَوْ يَخْشِي «۱۱»، یعنی بر اینکه امید بر وی «۱۲» که او متذکر شود و بترسد چه اگر اینکه امید ندارند ایشان را داعی نبود به رفتن. فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنًا تَضَرَّعُوا، المعنی فهَلَّا تَضَرَّعُوا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنًا، چرا تضرع نکردند «۱۳» چون عذاب ما به ایشان آمد، آنگاه گفت و لکن دلهاشان سخت شده است و -----

----- (۱). آف، لت: باشید. (۲). معج، وز، مت: ضروبلا. (۳). معج، وز، مت: به ابعاد، آن: انبازان. [.....]

(۴). معج، وز، مت، مر مشرکان. (۵). معج، وز، مت: من. (۶). معج، وز، مت: فرستاده ام. (۷). آج، لب: اراده. (۸). معج، وز، مت: ما. (۹). معج، وز، مت: بشدت. (۱۰). اساس، آف، لت، مر: لکن، با توجه به معج تصحیح شد. (۱۱). سوره طه (۲۰) آیه ۴۴. (۱۲). معج، وز، مت: امید بردی، مر: امید بروید. (۱۳). معج، مت ولایت، وز: لابه. صفحه: ۲۸۹ شیطان اعمال ایشان بیاراسته است برای ایشان تا آن محال و باطل بر چشم ایشان مزین است، و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجبره «۱» که گفتند: کفر بر چشم و دل کافر خدای بیاراست، و خدای تعالی گفت: من ایمان بر دل مؤمنان بیاراستم فی قوله: وَ زَيَّنَّا فِي قُلُوبِكُمْ «۲»، و امّا کفر در دل کافر شیطان آراست و حواله بدو است از شیطان دور کردن و بر خدای تعالی بستن همانا بس نکو نباشد. آنکه حق تعالی حکایت معامله خود کرد با ایشان «۳»، گفت: چون انواع نعمت با ایشان کردم و پیغامبران را با ایشان فرستادم تا ایشان را نعمتهای من یاد دادند که ایشان فراموش کرده بودند، ایشان متذکر نشدند و جز عناد و طغیان نورزیدند. ما بر سبیل استدراج «۴» ایشان و تظاهر حجج، نعمت مترادف «۵» کردیم بر ایشان و در خیرات و نعمت بر ایشان گشاده کردیم تا شادمانه شدند به آنچه دادند ایشان را. چون معصیت و کفر و عناد بیفزودند، من نعمت بر ایشان بیفزودم «۶» استظهار حجت را «۷» تا هیچ عذر و حجت نماند ایشان را. چون ایشان در نعمت غرق شدند و گمان بردند که آن را نهایی نخواهد بودن، ناگاه بگرفتیم ایشان را. فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ، اینکه را «اذا» ی مفاجات خوانند، و مثله قول القائل: فتحت الباب فاذا زید بالباب، که نگاه کردی و چون بدیدی مبلس شدند. بعضی مفسران گفتند: یائس شدند و شدید الحسرة، اینکه قول زجاج است، بلخی گفت: ذلیل و خاضع باشد، فراء گفت: منقطع الحجة باشد، مجاهد گفت: ابلاس «۸» خاموشی باشد از سر دلتنگی، و قوله: كُلُّ شَيْءٍ، مراد تکثیر است نه عموم، و مثله قوله: وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «۹» و لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا «۱۰»، و معلوم است که خدای تعالی همه آیات خود که در مقدور ----- (۱). معج، وز، مت: مجبران. (۲). سوره حجرات (۴۹) آیه ۷. (۳). مر فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا «۴». معج، وز، مت: استراح. [.....]

(۵). اساس: مرادف، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). معج، وز، مت به. (۷). معج، وز، مت: ندارد. (۸). معج، وز، مت: بلاس. (۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳. (۱۰). سوره طه (۲۰) آیه ۵۶. صفحه: ۲۹۰ اوست به فرعون نمود. فَقَطَّعْ دَائِرَ الْقَوْمِ [۷۱-پ]

الَّذِينَ ظَلَمُوا، ای عقبهم و اصلهم «۱». سدی گفت: اینکه قول، قطرب گفت: اخرهم، بعضی دگر گفتند: معنی آن است: اخذ الذی یدبرهم و یدبرهم «۲»، یعنی اخذهم و الذی یأتی بعدهم، یعنی اصل و نسل ایشان را هلاک کرد. آنکه حمد کرد خود را بر آن که هلاک به مستحق رسانید «۳» و به جای خود نهاد و او بر همه حالی محمود و مشکور است. قوله تعالی:

### [سوره الأنعام (۶): آیات ۴۶ تا ۵۸]

#### [اشاره]

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظِرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِمَنْ يَصِدُّونَ (۴۶) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُهُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ (۴۷) وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمْشُهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۴۹) قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَيْتُكَ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ (۵۰) وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱) وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (۵۲) وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (۵۳) وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵۴) وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۵) قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَ كُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶) قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (۵۷) قُلْ لَوْ أَن عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِي الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (۵۸)

### [ترجمه]

بگوی نبینی «۴» اگر بگیرد خدای شنوایی شما و بینایی شما و مهر نهد بر دل‌های شما کدام خداست جز خدا بیارد آن را بنگر که چگونه می‌گردانیم حجتها را، پس ایشان بر می‌گردند. بگو نبینی «۵» اگر آید به شما عذاب خدا بناگاه «۶» یا آشکارا، آیا هلاک کنند «۷» مگر مردمان ستمکار را! و نفرستیم «۸» ما پیغامبران را مگر بشارت دهنده و ترساننده «۹»، هر که بگردد «۱۰» و نیکویی کند «۱۱» ترسی نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهگین باشند «۱۲». و آنان که به دروغ -----  
 — (۱). اساس، بم: أضلهم. (۲). اساس، آج، لب، آف، آن: تدبرهم. (۳). مر قوله: وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴). نبینی / نبینید، مج، وز: نه بینید. (۵). نبینی / نبینید، مج، مت: نه می‌بینی، وز: نه بینی، آف: بینید. (۶). آج، لب پنهان. (۷). آج، لب: هلاک کرده شوند. (۸). آج، لب: و نفرستادیم. [.....]

(۹). آج، لب: بیم نمایندگان، آف: بیم کننده. (۱۰). مج، وز، مت: هر که او ایمان آرد. (۱۱). آج، لب: و به سامان آرد کار را. (۱۲). مج، مت: درم باشند، وز: درهم باشند. صفحه: ۲۹۱ داشتند آیات ما را، برسد به ایشان عذاب به آنچه برون آمده باشند از فرمان خدا «۱». بگو «۲» نمی‌گویم شما را که [نزدیک من است خزینه‌های خدای و نمی‌دانم غیب و نمی‌گویم شما را که] «۳» من فرشته‌ام نمی‌کنم پسر وی مگر آنچه را وحی کنند «۴» به من، بگو راست باشد کور و بینا، اندیشه نمی‌کنید؟ و بیم کن «۵» به او آنان را که بترسند که حشر کنند «۶» ایشان را با خدای ایشان، نیست ایشان را جز او یاری و نه شفیع، مگر بترسند اینان. مران آنان را که خوانند خدایشان را «۷» بامداد و شبانگاه. می‌خواهند رضای «۸» او نیست بر تو از شمار ایشان چیزی. و نیست از شمار تو بر ایشان چیزی. برانی ایشان را، باشی از جمله ظالمان «۹». [۷۲-ر]

همچنین بیامودیم «۱۰». بهری را از ایشان به برخی تا گویند اینان‌اند که منت نهاد خدای بر ایشان از میان ما! نیست خدای دانتر به سپاس دارندگان! ----- (۱). مج، وز، مت: ما. (۲). مج، وز، مت: که. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۴). اساس: کند، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۵). مج، وز، مت: بت: بترسان. (۶). لت: برانگیزانند. (۷). مج، وز، مت: بر، لت به. (۸). مج، وز، مت: لت: روی. (۹). مج، وز، مت: لت: بیدادگران. (۱۰). بم: بیاموزیم. [.....]

صفحه: ۲۹۲ و چون بیابند به تو آنان که بگرویدند به حجتهای «۱» ما بگو سلام بر شما باد بنوشت «۲» خدای شما بر خود بخشایش تا هر که کند از شما بدی بنادانی پس توبه کند از پس آن و نیکویی کند «۳» او آمرزنده و بخشاینده است. و همچنین جدا کردیم «۴» آیات را تا پیدا شود راه گناهکاران. بگوی که مرا نهی کردند که پرستم آنان را که می‌خوانی شما بجز خدا، بگوی که پسر وی نمی‌کنم هوای شما که گمراه شوم «۵» آنگاه و نباشم از راه یابندگان «۶». بگو من که به حجتم «۷» از خدایم و دروغ داشتی



به آن، نیست نزد من آنچه شتاب می‌کنید به آن، نیست حکم مگر خدای را، حکم کند بدرستی و او بهترین حکم‌کنندگان است. بگو اگر به نزدیک من بودی آنچه شما به آن شتاب می‌کنی، برگذارند «۸» کار میان من و شما و خدا داناست به ستمکاران. قوله: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَيِّمِعُكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ. حق تعالی به اینکه آیت حجت انگیخت بر کافران، می‌گوید: بگو ای محمد اینکه کافران را بینی «۹» شما که اگر ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز بم: آیتهای. (۲). آج، لب: فرض کرده. (۳). مج، وز، مت، لت: مصلح شود. (۴). مج، وز، مت، لت: تفصیل دهیم، آج، لب: تمیز کردن. (۵). اساس: شوی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مج، وز، مت، آج، لب، لت: راه یافته‌گان. (۷). مج، وز، مت، لت: بر حجت. (۸). مج، مت: گزارنده شدی، وز: گزارنده شدی، بم: برگذارنده کار شدی، آج، لب: گزارنده شدی، آف: برگزارنده کار شدی، لت: تا گزارند، آن: برگذارنده. (۹). مج، وز: نه بینی، مت: به نبینید، آج، لب: ببینید، آف: بینید. صفحه: ۲۹۳ خدای تعالی شنوایی شما و بینایی شما باز ستاند و مهر بر دل‌های شما نهد تا چیزی نشنوی و نبینی و ندانی. مَن إِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ، کدام خداست بجز خدا- جل جلاله «۱»- که آن بیارد یعنی آن با شما دهد سه چیز بگفت: «سمع» و «ابصار» و «ختم قلوب»، آنگه می‌گوید: يَا أَيُّكُمْ بِهِ، ابو الحسن أخفش گفت: کنایت راجع است الی ما اخذ الله من ذلك، با آنچه خدای فرا گرفته باشد «۲» از جمله آنان نه با جمله آنان. فَرَّاءٌ گفت: راجع است با «هدی» یعنی آن کس که اینکه از او بستانند در ضلال باشد «۳» چون به او «۴» دهند به هدی رسد. کیست آن که «۵» هدی به شمار آرد! و اینکه تعسفی بعید است، به اینکه تنبیه کرد کافران را بر آن که جز او را نپرستند چون جز او بر اینکه قادر نیست، واجب آن باشد که جز او را نپرستند. آنگه گفت: انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ رَوَيْتُ وَرَشَ وَمَسِيْبِي «۶» آن است که به انظر خوانند بضم «ها» به نقل حرکت همزه انظر کرد به او «۷» و باقی قراء بر اصل خوانند به انظر بکسر «ها» [۷۲-پ]

گفت: بنگر که ما چگونه می‌گردانیم آیت و بینات را «۸» و در «۹» تصرّف می‌کنیم و آنگه ایشان را نگر که چگونه عدول و اعراض می‌کنند. يقال: صدف عن كذا اذا عرض عنه. قُلْ أَرَأَيْتُمْ، بگو ای محمد بینی «۱۰» و تقدیر «۱۱» أَرَأَيْتُمْ كما يَبِيْنَا اگر عذاب خدا به شما آید ناگاه چنان که شما بی‌خبر باشید یا آشکارا چنان که بینی «۱۲» و خبر داری «۱۳». حسن بصری گفت: بغته، یعنی به شب او جهره یا به روز. هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ، جز کافران «۱۴» را هلاک کند، و مراد به ظالم کافر است اینکه جا و اگر در آن میان «۱۵» جماعتی مؤمنان یا اطفال هلاک شوند آن نه بر سبیل عقوبت باشد «۱۶» بر سبیل ----- (۱). لت: عزّ و جل. (۲). مج، وز، لت، مت: ها گرفته باشد. (۳). مج، وز، مت، لت، مر: ماند. (۴). لت، مر: با او. (۵). مج، وز، مت، لت، آن، مر: که آن. [.....]

(۶). آج، لب: مسیب، آن: مسبتی. (۷). مج، وز، مت، لت، مر: با او. (۸). مج، وز، مت، لت، مر: آیات را و بینات را. (۹). مج، وز، مت، لت، آج، لب، مر او. (۱۰). آف: ببینید. (۱۱-۱۲). مج، وز، مت، لت، مر: التقدير. (۱۳). آف: خبر دارید. (۱۴). لت: ظالمان. (۱۵). مج، وز، مت، لت، مر: میانه. (۱۶). مج، وز، مت، لت بل. صفحه: ۲۹۴ امتحان باشد، و خدای تعالی عوض دهد ایشان را از آن الم، و اینکه هم بر سبیل ترغیب بر ایمان و تحذیر «۱» از کفر گفت. آنگه گفت: ما اینکه پیغامبران که فرستیم، نفرستیم الا بشارت دهنده به ثواب و ترساننده از عقاب، و محل هر دو نصب است بر حال، هر که ایمان آرد و مصلح باشد احوال خود به صلاح باز آرد. فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ، بر ایشان ترسی نباشد و نه نیز اندوهگین شوند. بدین آیت رد کرد بر کافرانی که ایشان پیغامبران را تعنت «۲» نمودند و اقتراح کردند و معجزات خواستند و آیات طلب کردند، حق تعالی گفت: ایشان پیغام گزارانند «۳» از من به بشارت و انذار و اما آنچه شما می‌خواهی «۴» کار ایشان نیست و نه ایشان بر آن قادر باشند آن مقدور من است، هر که ایمان آرد به ایشان و بر ایشان تعنت نکند جزای او ایمنی باشد و شادمانی. و اما مکذبان را که آیت «۵» من به دروغ دارند عذاب من به ایشان رسد به آن

کفر و فسق که ایشان در آن‌اند و خارج‌اند از فرمان خدای و رسول. آنکه فرمود رسول را- علیه السلام- که بگو اینکه کافران را که من نمی‌گویم و دعوی نمی‌کنم که خزاین خدای بنزدیک من است تا شما را توانگر کنم، و نمی‌گویم که من غیب دانم تا شما را از عواقب «۶» و مصالح و غایبات خبر دهم، و نیز نمی‌گویم شما را که من فرشته‌ام، بل آدمیم شما مرا می‌دانی «۷» و نسب من می‌شناسید. **إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ «۸»**، من متابعت نمی‌کنم الا آن را که بر من وحی می‌کنند و مرا اعلام می‌کنند از اخبار غایبات و مصالح دینی در حلال و حرام و اینکه برای آن گفت تا در تحکم و تعنت ایشان بسته شود بر او «۹» گمانهای باطل نبرند و او را تعنتهای ناوایب ننمایند. آنکه گفت: بگو ایشان را بر سبیل مثل که راست باشد نابینا با بینا! گفتند «۱۰»: یعنی کافر با مؤمن و جاهل با عالم یعنی نباشد. **أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ، شما هیچ اندیشه** ----- (۱). **مج، وز، تحزیر. (۲).**  
**مج، مت: لعنت. (۳). آف: گزارندگان. (۴). آف: می‌خواهید. [...]**

(۵). **مج، وز، مت: لت: آیات. (۶). آج، لب، بم، آف، آن: عقوبت. (۷). آج، لب، آف، آن: می‌دانید. (۸). سوره احقاف (۴۶) آیه ۹. (۹). لت و. (۱۰). آج، لب: گفت. صفحه: ۲۹۵ نمی‌کنید تا «۱» انصاف بدهی «۲» از خود و اینکه استفهام به معنی تقریر است تا مقرر کنند و اقرار ایشان بستانند «۳» که راست نباشد. و معتزله «۴» به «۵» اینکه آیت تمسک کردند بر آن که فرشتگان به از پیغامبرانند، گفتند «۶»: اینکه لفظ نگویند الا در جای تفضیل، نبینی که خزاین خدای را مالک شدن و علم غیب دانستن «۷» از جمله فضایل است، همچنین آن که از جمله فرشتگان باشد اگر او به «۸» از فرشته بودی اینکه سخن متناقض بودی. جواب «۹» اینکه آن است که گوئیم: اینکه سؤال کسی است که مورد آیت و معنی «۱۰» و سبب نزول آیت نداند، کافران از رسول «۱۱» درخواستند بر سبیل تحکم و تعنت که: **لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا «۱۲»**، چرا گنجی بر او فرو نمی‌آید، او از اینکه جواب داد که: **قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنَ اللَّهِ، گفتند «۱۳»**: اگر پیغامبر است چرا غیب نمی‌داند او گفت من دعوی علم غیب نکردم. **وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ، گفتند: ما لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ «۱۴»**، چیست اینکه رسول را که طعام می‌خورد [۷۳-ر]**

و در بازارها می‌رود، او گفت: من نگفتم که من فرشته‌ام طعام نخورم. **وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ، آنچه کار من است و اختصاص و مزیت «۱۵» من است آن است که وحی می‌آید به من، من آن را متابعت می‌کنم. و در آیت و ظاهر و فحوی و معنی او اینکه نیست «۱۶» که ثواب فرشته از ثواب او بیشتر است تا حکم کنند که فرشته به از اوست، بل معنی آیت اینکه است که بیان کرده شد، و با «۱۷» اینکه که ما گفتیم در آیت شبهتی نماند که مخالف به «۱۸» آن تمسک کند- و الله الموفق. قوله: **وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ، حق تعالی در اینکه آیت** ----- (۱). **مج، وز، مت: یا. (۲). مج، وز، مت، آج، لب، آف: بدهید. (۳). لت: بستاند. (۴). مج، وز، مت، لت، مر: معتزلیان. (۵). آن: با. (۶). مج، وز، مت: گفت. (۷). مج، وز، مت: داشتن. (۸). مج، وز، مت، آج، لب: نیز. [...]****

(۹). **مج، وز، مت، لت از. (۱۰). مج، وز، مت: ندارد. (۱۱). مج، وز، مت علیه السلام. (۱۲). سوره هود (۱۱) آیه ۱۲. (۱۳). مج، وز، مت، لت: و گفتند. (۱۴). سوره فرقان (۲۰) آیه (۷). (۱۵). آج، لب، بم، آف، آن: مرتبه. (۱۶). مج، وز، مت، آج، لب: است. (۱۷). مج، وز، مت، لت: به. (۱۸). آج، لب: با. صفحه: ۲۹۶ امر کرد رسول را- علیه السلام- که: بترسان به اینکه قرآن و اعلام کن و انذار اعلام با تخویف باشد آنان را که ایشان از قیامت و حشر و نشر بترسند و تخصیص ایشان به ذکر برای آن کرد با آن که پیغامبر- علیه السلام مأمور است به انذار جمله خلایق از مکلفان که اینان به انذار و تخویف منتفع «۱» باشند و به وعظ او متعظ شوند، و گفته [اند] «۲» خوف: اینکه جا به معنی علم است، آنان که دانند ایشان را با خدای حشری خواهد بودن و علم در باب خوف بلیغتر**



باشد از ظن و اعتقاد، آنکه گفت: ایشان را در اینکه روز، ولی و یاری و ناصری نباشد و نه نیز شفاعت کننده بدون خدای تعالی «۳» بی‌اذن او و امر «۴» و رضای او کس را اینکه نبود در قیامت، رد کرد به اینکه جهودان و ترسایان که گفتند: نحن أبناء الله و أجبأؤه «۵»، ما پسران خدا و دوستان خداییم و نیز بر مشرکان: هؤلأئ شفعأؤنأ عند الله لعلهم يتقون «۶»، تا باشد که ایشان بترسند و متقی شوند و از معاصی اجتناب کنند تا از عقاب من دور شوند. قوله: وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ عبد الله مسعود گفت: سبب نزول آیت آن بود که: جماعتی از مشرکان قریش به رسول - علیه السلام - بگذاشتند «۷». رسول را دیدند نشسته و بنزدیک او صهیب نشسته بود. بلال و خباب بن الأرت و سلمان «۸» و جماعتی از ضعفا و درویشان و موالی گفتند: یا محمد، تو به اینان راضی شده‌ای از ما و اینان را به بدل ما گرفته، اینان را دور کن که ما را ننگ آید که «۹» با ایشان نشینیم تا ما بیاییم و به تو ایمان آریم. و اینکه بر سبیل مکر و خدیعه گفتند تا رسول - علیه السلام - ایشان را براند و بیازارد و اینکه گوینده «۱۰» خود ایمان نیارد تا رسول تنها ماند. حق تعالی از سر ایشان و مکر ایشان رسول را خبر داد و اینکه آیت فرستاد. -----  
 (۱). آج، لب: مشفع. (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۳). معج، وز، مت، مر یعنی. (۴). معج، وز، مت: امروز، مر: امر او. [.....]

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸. (۷). اساس: بگذاشتند. (۸). معج، وز، مت، مر: عمار. (۹). معج، وز، مت، ل، مر: از آن که. (۱۰). معج، وز، مت: گویندگان. صفحه: ۲۹۷ سلمان روایت کند که: اقرع بن حابس التمیمی و عیینة بن حصن الفزاری «۱» بگذاشتند، ما بر رسول - علیه السلام - نشسته بودیم، جماعتی «۲» ضعفا چون بلال و صهیب و خباب و عمار گفتند: یا محمد بیشتر آنچه ما را منع می‌کند از ایمان به تو و آمد شد بنزدیک تو و نشستن با تو حضور اینان است پیش تو، دانی که ما را عیب باشد با اینان «۳» نشستن. اگر اینان را دور کنی، ما پیش تو آسیم و به تو ایمان آریم، چه اینکه جماعت گدایان ژنده جامگان اند «۴» و ما را استنکاف باشد از مجالست با اینان. رسول - علیه السلام - گفت: ما انا بطارد المؤمنین، من اینان «۵» را برانم که اینان مؤمنان اند. گفتند: نوبتی بنه که روزی ما را باشد و روزی ایشان را، گفت: نکنم. گفتند: اینان را فروتر کن «۶» تا ما بر تو نشینیم، خدای تعالی «۷» آیت فرستاد. و در روایتی دیگر رسول - علیه السلام - همیت کرد از حرص بر ایمان ایشان که نوبه «۸» دهد «۹» میان ما و ایشان روزی و روزی، و بر اینکه قرار دادند و گفتند: بیاید نوشتن اینکه «۱۰» اقرار «۱۱» بر جایی. رسول - علیه السلام - امیر المؤمنین را حاضر کرد تا اینکه اقرارنامه «۱۲» نویسد. جبریل آمد و اینکه آیت آورد و گفت: دروغ می‌گویند اینان، غرض ایشان آن است تا تو اینان را دور کنی و ایشان بر تو نیایند و تو تنها مانی، اینان را که داری نگاه‌دار که اینان آمده‌اند و ایشان آنکه «۱۳» که بیایند «۱۴» آمده نباشند [۷۳-پ]. عکر مه گفت: عتبه و شیبه - پسران ربیع «۱۵» - و مطعم بن عدی و حارث بن نوفل با جماعتی اشراف بنی عبد مناف بنزدیک ابو طالب آمدند و گفتند: اگر پسر بردارت -----  
 (۱). معج، وز، مت: عیینة بن حارث الفزاری، آج، لب: عتبه بن الحارث. (۲). آج، لب: جماعت. (۳). آج، لب: ایشان. (۴). معج، وز، مت: جامه‌اند. (۵). معج، مت: اینکه. (۶). معج، وز، ل، مت: فروتر کنند، مل: فروتر کنید. (۷). معج، وز، مت، مل، ل، آن اینکه. (۸). آج، لب: نوبت. [.....]

(۹). آن: نهند. (۱۰). مر: بر اینکه. (۱۱). معج، وز، ل، مل: قرار. (۱۲). معج، وز، مت، مل، ل، مر: قرارنامه. (۱۳). مل: هم آنگاه. (۱۴). مل هم. (۱۵). معج، وز، مت، مل، ل، مر: عتبه ربیع و شیبه ربیع. صفحه: ۲۹۸ اینکه بندگان و مزدوران ما را دور کند، ما بنزدیک او آسیم و با او مجالست کنیم و حدیث او بشنویم، و باشد که ایمان آریم. ابو طالب «۱» بیامد و گفت: یا رسول الله؟ اینکه جماعت چنین گفتند، چه مصلحت باشد! رسول - علیه السلام - گفت: من بر گفته «۲» ایشان اعتماد ندارم که ایشان دشمنان من اند! با

خدای تعالی مشاورت کنم تا چه فرماید. جبریل آمد و اینکه آیت آورد: **وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ (۳) يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ (۱۰)** «۴». مع، وز، مت، مل، لت، مر به. «۵». مع، وز، مت به. «۶». آن: شنیدم. «۷». آن: و پیشین. [.....]

«۸». مع، مت، آج، لب، بم، مر: بگذارند. «۹». اساس، بم آف: مراغاند، آن: مراغاند، آج، لب: مصرع‌اند، با توجه به مع، وز تصحیح شد. «۱۱». مع، وز، مت، لت: بگذارند. «۱۲». مع، مت: بام داد. «۱۳». آج، لب: کرده‌اند. «۱۴». مع، وز، مت اگر. صفحه: ۲۹۹ بریدون وجهه، غرض ایشان و مراد ایشان خداست و ذات خدا، و وجه الشیء ذاته و نفسه باشد، نظیره قوله: **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (۱)**، و قوله: **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ (۲)**، ای بقی هو جل جلاله و لا یفنی. آنکه گفت: چرا برانی «۳» اینان را، ما **عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ**، از شمار ایشان «۴» بر تو چیزی نیست و از شمار تو بر ایشان، بل حساب هر کس بر اوست نه بر دیگری تا برانی ایشان را. و نصب «تطردهم» برای آن است که جواب نفی است به «فا»، و «فا» در جواب شش چیز نصب کند «۵» به اضممار «آن»، و آن امر است و نهی و استفهام و عرض و جحد و تمنی. **فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ** نصب است برای آن که جواب نهی است من قوله: **وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ** ابن عامر خواند: «بالغدوة» به «واو»، و جماعتی نحویان تضعیف قراءت او کردند و گفتند، سیبویه گفته است که: «غدوه» و «بکره» دو اسم علم است اینکه وقت را از آن جا «لام» تعریف در او نبردند، نگویند: ائینه بالغدوه و البکره، کما یقال: ائینه بالغداه، و انما یقال: غدوه و بکره. و چون «لام» تعریف در اوست، غده باید خواند «۶»، برای آن که چون علم باشد «۷» علم «۸» او را علامت تعریف بود به «لام» حاجت نباشد تا جمع نکرده باشد بین علامتی تعریف، و انما در بعضی مصاحف «غداه» «۹» به «واو» نوشتند، کالضیلموه و الزکوه. ابو القاسم بلخی گفت و ابو علی فارسی از سیبویه، و ابو علی گفت: وجه قراءت او آن است که سیبویه گفت: خلیل حکایت کرد از عرب که: بعضی از ایشان گفتند «غدوه» و «بکره» بمنزله ضحوه است، یعنی علم نیست، و معتمد آن است که اول گفتیم. ----- «۱». سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸. «۲». سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۷. «۳». آج، لب: گفت جواب. «۴». آج، لب را. «۵». آج، لب مر: کنند. «۶». مع، وز، مت، لت، مر: خواندن. «۷». آج، لب: شد. «۸». مع، وز، مت، لت، مر: علمته، که بر اساس مرجح می‌نماید. [.....]

«۹». آج: عذوا. صفحه: ۳۰۰ قوله: **وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ** حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که: من امتحان و اختبار «۱» و آزمایش کردم توانگران را به درویشان، و درویشان را به توانگران تا درویشان در پایه و حال توانگران نگرند، بر آن فقر و فاقه خود صبر کنند جزای صابران یابند، و توانگران در حال درویشان و حال «۲» خود نگرند، بدانند که خدای تعالی بر ایشان نعمت کرده «۳»، شکر کنند تا مزد شاکران یابند. بعضی دگر گفتند [۷۴-ر]: مراد به فتنه آن است که خدای تعالی [گفت] «۴»: من امتحان کردم «۵» اینکه اشراف و توانگران را به آن که به عوض مال و حال ایشان درویشان را که به رسول - علیه السلام - ایمان داشتند، پایه قربت و خدمت و مجالست رسول دادم تا ایشان با اینان بڑهان «۶» شدند و تمنای مثل حال ایشان کردند و خواستند که از آن شرف و منزلت، ایشان را بهره‌ای بود، بیامدند «۷» تا مغالطه‌ای زنند و خدیعتی کنند و در آن پایه با ایشان مزاحمتی کنند من رها نکردم و رخصت ندادم به آیت «۸» که بفرستادم من قوله: **وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ**، تا کار ایشان به جایی رسید در حسد و غبطه که گفتند: **أ هُوَ لَآءٍ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنَا**، اینان‌اند که خدای تعالی از میان ما بر ایشان ممت نهاد و اینان را توفیق داد، و «لام» در آیت فی قوله: **لِيَقُولُوا**، اگر چه «لام» غرض را می‌ماند، «لام» غرض نیست، «لام» عاقبت است، برای آن که نکو نباشد که غرض خدای تعالی از فتنه و اختبار ایشان آن باشد تا چنین گفتار گویند، آنکه ایشان را به اینکه گفتار مذمت و ملامت کند و سرزنش و عقوبت کند که اینکه ظلم و سفه باشد - تعالی علوا کبیرا، و «لام» عاقبت در قرآن و کلام عرب بسیار است، منها قوله تعالی: **فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عِدُوًّا وَحَزَنًا (۹)**، و معلوم است بضرورت که آل فرعون موسی را نه برای عداوت و حزن بر گرفتند تا ایشان را دشمن

باشد و غم و اندوه، بل برای آن کردند که خدای باز گفت: قُوتَ عَيْنِ لِي وَ لَكَ لَا -----  
 --- (۱). مج، وز، آج، لب: اختیار. (۲). مج، وز، مت: و در مال. (۳). مج، وز، مت، مل: کرد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز  
 افزوده شد. (۵). مل: کرده‌ام. (۶). لب: نژهان، آج: پژمان. (۷). مج، وز، مت، لت: بیامده‌اند. (۸). مج، وز، مت، لت: پایه. (۹). سوره  
 قصص (۲۸) آیه ۸. صفحه ۳۰۱: تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَخَذَهُ وَلَدًا<sup>(۱)</sup>، تا ایشان را فرزند باشد و قره‌العین، و لکن چون مآل کار  
 و انجام به اینکه جا خواست رسیدن، حق تعالی گفت: پنداری<sup>(۲)</sup> که برای اینکه برگرفتند او را، و اینکه «لام» را اگر چه «لام» عاقبت  
 می‌خوانند، از آن خارج نیست که «لام» غرض است، جز که بر مجاز از ره توسع و مبالغه. نبینی که آن جایها که اینکه «لام» در او  
 استعمال کردند، من قول الشاعر: له ملك ينادي كل يوم لدوا للموت و ابنوا للخراب و قول الاخر<sup>(۳)</sup>: و للموت تغدو الوالدات سخالها  
 كما لحزاب الدهر تبني المساكن و قول الاخر<sup>(۴)</sup>: و ام سَمَاك فلا تجزعي فللموت ما تلدا لوالدة و امثال اینکه بسیار است، همه را  
 معنی آن است که: اگر چه غرض زاینده و قصد بنا کننده نه مرگ است یا خراب، و لکن چون در معلوم آن است که مآل و عاقبت  
 اینکه مولود مرگ باشد لا محال عاقبت آن بنا خراب باشد علی کل حال بر وجهی که در او انخرام<sup>(۵)</sup> نیاید، ایشان بر سبیل توسع و  
 تشبیه<sup>(۶)</sup>، از طریق مبالغه گفتند: مادر ما را برای مرگ زاده است و جهان برای خراب بنا کرده‌اند تا پنداری که غرض در اینکه هر  
 دو و<sup>(۷)</sup> اینکه دو کار بوده است و اینکه خارج نیست چون از اینکه بنخواهد گردیدن. پس اگر گویند: «لام» غرض است و لکن نه  
 بر حقیقت، بر توسع از اینکه وجه که ما گفتیم تا مخالف را نرسد که گوید «لام» عاقبت در کتب نحو و در کلام عرب نیامد، و  
 اینکه وضعی است که شما نهادی<sup>(۸)</sup> برای تقویم و اصلاح مذهب خود، پس بر اینکه وجه که ما گفتیم در اینکه اغراض<sup>(۹)</sup> بسته  
 باشد. ابو علی گفت: معنی «فته» در آیت تشدید تکلیف و محنت است که خدای تعالی تکلیف سخت بکرد بر اشراف قریش و  
 سادات عرب به آن که ایشان را ----- (۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۹. (۲). آج: پندارید.  
 (۳-۴). مج، وز شعر. (۵). آج، لب، آف، آن: انحرام. [.....]

(۶). آج، لب: تشبیه. (۷). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۸). نهادی / نهادید. (۹). مج، وز، مت، آج، لب، لت: اعتراض. صفحه ۳۰۲  
 تکلیف کرد ایمان به رسول - علیه السلام - و انقیاد فرمان او و به نشستن پیش او فرود آن درویشان و تفضیل ایشان بر اینان [۷۴-پ]  
 برای سابقه ایمان و طاعت و تکلیف ایشان به حرمت داشت و تقدیم اینان به استحقاقی که داشتند اگر فرمان بردندی و بر اینکه  
 مشقت صبر کردندی به منزلت اعلا رسیدندی از ثواب، چه غرض قدیم تعالی<sup>(۱)</sup> در تکلیف تعریض ثواب است هر چه شاقتر بود  
 ثواب بر آن بیشتر بود. خدای تعالی به ایشان خیری<sup>(۲)</sup> خواست که ایشان به خود ارزانی نداشتند، فذلک معنی قوله: فَتَنَّا بَعْضَهُمْ  
 بِبَعْضٍ، و اینکه وجهی سدید نیست. آنگه حق تعالی جواب داد از اعراض ایشان فی قولهم: أَهُؤْلَاءِ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا، بقوله: أ  
 لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ، خدای تعالی عالمتر نیست به آنان که شکر او گویند و شاکر نعمت او باشند! و اینکه صورت استفهام  
 است و معنی تقریر تا اقرار دهند و از بن دندان گردن نهند و بگویند چنین است. «باء» فی قوله «بأعلم» زاید است مؤکد نفی، مثلها  
 فی قولهم: لیس زید بمنطلق. و «باء» دیگر فی قوله: بِالشَّاكِرِينَ، تعلق دارد «بأعلم»، یقال: فلان عالم بكذا و هو اعلم به منك<sup>(۳)</sup>. ابو  
 سعید خدری روایت کند که: ما جماعتی ضعف<sup>(۴)</sup> در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از ما جامه بعضی  
 می‌پوشید و یکی از ما قرآن می‌خواند و ما سماع می‌کردیم. رسول - علیه السلام - در آمد و بایستاد. چون آن خواننده رسول را بدید  
 خاموش شد. رسول - علیه السلام - [بر ما سلام کرد و گفت: در چه کارید شما! گفتند: ای رسول الله قاری از ما قرآن می‌خواند و ما  
 سماع می‌کنیم]<sup>(۵)</sup> گفت: الحمد لله که در امت من جماعتی را پدید آوردند که مرا فرمودند که با ایشان بنشین و صبر کن. آنگه  
 بیامد و در میان ما بنشست و خویشان را در نشستن با ما برابر کرد. آنگه اشارت کرد به دست که: گرد من حلقه شوید. ما گرد

رسول در آمدیم. رسول- علیه السّلام- در ما نگرید و گفت: أبشروا صعاليك المهاجرين بالنور التّام يوم القيامة، بشارت باد شما را ای درویشان هجرت کرده به نور تمام روز قیامت، فردای ----- (۱). (۱). مج، وز، مت، لت: قدیم جلّ جلاله. (۲). آن: خیر. (۳). آف بکذا. (۴). مج، وز، مت، لت مهاجر. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. صفحه: ۳۰۳ قیامت پیش از توانگران به بهشت شوید به نیم روز که مقدار آن پانصد سال باشد. انس روایت کند که «۱» رسول- علیه السّلام- گفت: ای جماعت درویشان خدای تعالی مرا گفته است که با شما بنشینم و به مجالست با شما تبرک کنم و بر آن صبر کنم که شما آنانی «۲» که خدای مرا «۳» می خوانی «۴» به بامداد و شبانگاه، و مجالس شما مجالس انبیاست و صالحان که پیش شما بودند. معاویه بن قرّه روایت کند عن عائذ عمرو «۵» که: روزی ما «۶» جماعتی نشسته بودیم، امیر المؤمنین «۷»- علیه السّلام- بود و سلمان و بلال و صهیب، أبو سفیان بگذشت، ما گفتیم: کی باشد که شمشیرهای خدای جای خود بگیرد از گردن اینکه جبار «۸» که دشمن خداست. ابو بکر حاضر بود، گفت: اینکه سخن که را می گویی! «۹» [گفتند] «۱۰»: پیر قریش «۱۱» و سید قریش را. خبر «۱۲» به رسول رسید «۱۳»، گفت: یا ابا بکر؟ برو و از ایشان عذر خواه و دل ایشان خوش کن که اگر ایشان بر تو خشمناک شوند، خدای بر تو خشم گیرد. او بیامد و گفت: یا علی؟ برای خدای دل خوش کن از آن سخن. که من گفتم، اگر در دل تو را از آن چیزی هست. گفت: من دل خوش کردم، در دل من چیزی نیست، از ایشان نیز عذر خواه، او عذر خواست از ایشان نیز «۱۴». قوله: وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا- الآية. خلاف کردند در آن که آیت در که آمد. عکرمه گفت: در آنان که «۱۵» خدای تعالی پیغامبر را نهی کرد از طرد ایشان، گفت: وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ «۱۶». چون رسول- علیه السّلام- ایشان را دیدی، ابتدا به سلام، او کردی و گفتی: ----- (۱). (۱). مج، وز، مت، از، مل: کرد از. (۲). مج، وز، مت: آنانید. (۳). مج، وز، مت: را. (۴). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آف: می خوانید. (۵). مج، وز، مت، مل، لت، مر: عائذ بن عمرو. [.....]

(۶). آج، لب، مل، آف: پا. (۷). مج، وز، مت، مل، لت، مر علی. (۸). آف، آن: جناب. (۹). مج، وز، مت، آج، لب، مل: می گوید. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). مج، وز، مت، مل، لت را. (۱۲). آج، لب: اینکه خبر. (۱۳). مل زین سخن. (۱۴). آج، لب: ندارد. (۱۵). مج، وز، مت، مل: آنان آمد که. (۱۶). سوره انعام (۶) آیه ۵۲. صفحه: ۳۰۴ الحمد لله الذي جعل في امتي [۵۷- ر]

من أمرني بان ابدأهم بالسلام، الحمد لله «۱»، که در امت من خدای تعالی جماعتی [را] «۲» کرد که مرا فرمود که بر ایشان ابتدا کنم به سلام. عطا گفت: آیت در امیر المؤمنین علی آمد و حمزه و جعفر و عمّار یاسر و ابو بکر و عمر و عثمان و ابو عبیده و مصعب بن عمیر و عثمان بن مظعون و أرقم بن أبي الأرقم و أبو سلمة بن عبد الأسد «۳». انس مالک گفت: جماعتی بنزدیک رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله؟ ما گناهی کرده ایم و اکنون از آن توبه می کنیم، خدای تعالی توبه ما قبول کند! رسول- علیه السّلام- خاموش می بود، جبریل آمد و اینکه آیت آورد. و حمل او کردن بر عموم اولیتر بود، و حق تعالی در اینکه آیت رسول را- علیه السّلام- فرمود به توقیر مردمان «۴» و احترام ایشان و پایه «۵» نهادن ایشان را و تسلیت دادن، گفت: چون به تو آیند آنان که به من و آیات من ایمان دارند، بگو ایشان را: سَلامٌ عَلَیْكُمْ، سلام بر شما باد. محمّد بن زید گفت: «سلام» در لغت چهار معنی دارد: یکی مصدر باشد من قولک: سلّمت علیه سلاما و تسلیما، و یکی سلامت باشد، و گفته اند: جمع سلامت باشد من باب تمر و تمره، و یکی نام خداست- جلّ جلاله- و معنی او آن است که: منزّه است و پاک و با سلامت از عیوب، و گفته اند معنی آن است که: ذو السّلام، ای تسلیم الخلاق من المکاره و «سلام» نام درختی است بزرگ من اشجار البادية سمیت بذلک لسلامتها من الافات. و «سلام» به کسر،

سنگهای سخت باشد هم برای سلامت از آفات چنین خوانند او را. و «سَلِّم» و «سَلِّم» صلح باشد برای آن که در در «۶» سلامت دارد. و «سَلِّم» هم دلوی باشد بزرگ که یک گوشه دارد چون دلو سقّایان. و «سَلِّم سلف» را برای اینکه «۷» گویند که تسلیم آن واجب باشد عند حلول ----- (۱). اساس، آج، لب، بم الذی، با توجه به مع، وز زاید می نماید.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۳). لت، آن: عبد السلام. [.....]

(۴). مع، وز، مت، آج، لب، مل، آف، لت: مؤنان. (۵). مع، وز: رایت. (۶). مت، مل: که در، آج، لب: که در او، مر: که در که. (۷). مع، وز، مت، آج، لب: آن. صفحه: ۳۰۵ الأجل، فعل باشد به معنی مفعول. و «سَلِّم» نردبان باشد برای آن که تو را به آن جا رساند و «۱» سپارد که مصعد تو باشد به سلامت، چه اگر آن آلت نبود به آن جا رسیدن به سلامت دشخوار «۲» بود «۳». اما قوله: سلام عَلَیْكُمْ، رفع او به ابتداست، و ابتدا نشاید «۴» تا نکره بود الا آنکه که منفی باشد یا مستفهم «۵» یا موصوف یا مخصوص، یا خبرش ظرف لازم التقدّم چنان که مشروح است در کتب نحو. اما چون از اینکه پنج شرط یکی نباشد، نشاید تا مبتدا نکره بود و در آن جا از اینکه پنجگانه هیچ نیست، جواب از اینکه آن است که: اینکه در اصل نصب بوده است بر مصدر، و تقدیر آن که بر سبیل دعا «سَلِّم الله علیک»، یا بر سبیل خبر «اسَلِّم علیک سلاما» آنکه خواستند تا اینکه را از دعای ببرند و به خبری کنند از خبری ثابت مستقر گفتند: سلام علیکم، ای سلام ثابت مستقر «۶» غیر متوقع منتظر بل حاصل ثابت، چون از مصدری ببرند او را نصب او بستند و بر ابتدا رفع کردند او را و آن تنکیر در او رها کردند تا دلیل بود بر آن که در اصل مصدری منکر بوده است - ذکره سیبویه فی الکتاب. آنکه فرمود رسول را که: ایشان را امید ده و دل خوش کن و بگو که: کَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، خدای تعالی رحمت بر خود نبشته است. اهل اشارت گفتند: خدای تعالی چیزی بر خویشتن «۷» نوشت و چیزی بر تو، آنچه از باب تکالیف و مشاق بود بر تو نوشت فی قوله: کَتَبَ عَلَیْكُمْ الصِّیَامَ «۸» و: کَتَبَ عَلَیْكُمْ الْقِتَالَ «۹»، و: کَتَبَ عَلَیْكُمْ الْقِصَاصَ «۱۰»، و مانند اینکه، و رحمت بر خود نوشت برای تو اگر تو با عجز و ضعف و مشقت اینکه افعال بر تو، به نوشته او وفا می کنی او اولیتر که با کرم و فضل و استغنائی او از آن که بر خود نوشت، و نفی مشقت به نوشته خود وفا کند با تو آنچه بر تو ----- (۱).

مع، وز، مت به. (۲). مل: دشوار. (۳). مل، مر: باشد. (۴). مع، وز، مت کردن. (۵). مل: مستقیم. (۶). مع، وز، مت عنه. (۷). مل، مر: برخوردار. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۸. [.....]

صفحه: ۳۰۶ نوشت، چون رنجگی «۱» به او تعلق [۷۵-پ]

داشت از روزه و قتال و قصاص، اگر چه فعل او بود حوالت به خود نکرد، و نگفت که من نوشتم، بل «۲» به لفظ مجهول گفت: کَتَبَ، نوشتند بر شما. چون به رحمت رسید گفت: من نوشتم، حوالت به خود کرد: کَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، نظیرش در شراب قطیعه فرمود: وَ سَقُّوا مَاءً حَمِیماً فَفَطَّحَ أَمْعَاءَهُمْ «۳»، گفت: در دوزخ ایشان را شراب حمیم دهند تا امعای ایشان مقطع کند چون [به] «۴» شراب وصلت رسید، گفت: من دهم و تولّا من کنم، با هیچ پیغامبر رسل و فرشته مقرب نگذارم: وَ سَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً «۵»، نظیر دیگرش حکایت از ابراهیم - علیه السّلام: وَإِذَا مَرِضْتَ فَهُوَ یَشْفِیْ «۶»، چون من بیمار شوم او مرا شفا دهد چون در بیماری رنجی و کراهیتی بود، ادب نگاه داشت، و اگر چه فعل او بود به او حواله نکرد. و چون در شفا راحت بود حوالت به او کرد. ابراهیم روا نداشت که به لفظ آنچه در او ادنی مایه رنجی است به او حواله کند، عجب از مجبر «۷» که هر چه در جهان ناشایست و نابایست [است] «۸» به او حوالت می کند. نویسندگان چهاراند: کرام الکاتبین که اعمال تو نویسند، و حفظه اند که احوال تو نویسند، و قلم است که اعمار و آجال تو نویسد و خدای است که رحمت برای تو بر خود نوشت، چنان است که گفت: بنده آنچه قلم نوشت

بسترم، که: **يَمَجُّوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ** «۹»، و آنچه کرام الکاتبین و حفظه نوشتند بدل کنم که: **فَأُولَئِكَ يَدُلُّهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** «۱۰»، آنچه من نوشتم کس محو نکند و تغییر و تبدیل به آن راه نیابد، ما **يُدِّلُّهُ الْقَوْلَ لَدَىٰ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ** «۱۱»، آنچه خدای نوشت لا محال باشد و آن را تغییر نبود، گفت: **وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ** «۱۲»، بر «۱۳» -----

----- (۱). مل: رنجی. (۲). آج، لب: بلکه. (۳). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵. (۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۵). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۱. (۶). سوره شعرا (۲۶) آیه ۸۰. (۷). مر: مجبره. (۸). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. (۱۰). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰. (۱۱). سوره ق (۵۰) آیه ۲۹. (۱۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۳. (۱۳). معج، وز، مت: بن، مر: من. صفحه: ۳۰۷ بنی النصیر نوشت که نشیمن رها کنند و بروند برفتند اگر خواستند، اگر نه بر خود نوشت که رسولان او غالب آیند کافران را فی قوله: **كَتَبَ اللَّهُ لِلْأَعْلِينَ أَنَا وَرُسُلِي** «۱»، همچنان آمد که نوشت و سرای سرای تکلیف با ممانعت و منازعت آنچه او نوشت به منع مانعی ممنوع نشد و به منازعه منازعی فرو نماند فردا که «۲» حکم او را باشد و همه پادشاهان از ولایت ممالک معزول باشند حکم همه حاکمان باطل شود «۳» حکم جز او را نبود در آن جا رحمت او که بر خود نوشت به تو نرسد «۴» یا «۵» به دفع دافعی از تو مدفوع شود حاشا که چنین باشد؟ سلیمان، آصف را گفت: نامه نویس به بلقیس. بنوشت: **إِنَّهُ مَن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** «۶»، به هدهد داد و «۷» ببرد و بینداخت او برداشت و برخواند و پیش تخت سلیمان آمد و اسلام آورد و گردن نهاد. آن جا که املا «۸» کننده سلیمان بود و نویسنده آصف «۹» و برنده «۱۰» هدهد و خواننده بلقیس «۱۱»، چندان «۱۲» کرامت پدید آمد که هفتاد ساله کفر بلقیس «۱۳» ناچیز شد، چه عجب آن جا که قلم قلم عنایت باشد و لوح لوح رعایت باشد و «۱۴» مداد از خزانه هدایت رحمت باشد، املا کننده مولی باشد آرنده «۱۵» جبریل «۱۶»، خواننده محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - که چندان کرامت پدید آید که هفتاد ساله وسوسه ابلیس «۱۷» باطل شود. نوشته من سه است «۱۸»: یکی کتاب من «۱۹»، یکی تکلیف من است بر تو، و یکی رحمت من است برای تو. آنچه کتاب من است در دست گرفتی و آنچه تکلیف من است بر دست گرفتی «۲۰» [لا- جرم آنچه رحمت من ----- (۱). سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۱. ....]

(۲). معج، وز، مت، لت، مر: همه. (۳). معج، وز، مت، لت، مر: باشد. (۴). اساس، آن: برسد، با توجه به معج تصحیح شد، آف: رسد. (۵). اساس، آج، لب: تا، با توجه به معج تصحیح شد. (۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۰. (۷). معج، وز، مت: ندارد. (۸). اساس، آن: ابتلا، با توجه به معج تصحیح شد. (۹). معج، وز، مت بود. (۱۰). لت: پرنده. (۱۱). معج، وز، مت، مر بود. (۱۲). معج، وز، مت، لت: چندان، مر: جزای. (۱۳). وز، آج، لب، آف، مر، شعرانی: بلقیس. (۱۴). معج، وز، مت مه. (۱۵). معج، وز، مت و. [.....]

(۱۶). معج، وز، مت، لت، مر باشد. (۱۷). معج، وز، مت، لت: ابلیس. (۱۸). آج، لب: سراسر، مل: بینه است. (۱۹). معج، وز، مت، لت، مر است به تو. (۲۰). آج، لب، شعرانی: گردن. صفحه: ۳۰۸ است دست مزد تو کنم از آنچه در دست گرفتی و دستگاه تو کنم از آنچه بر دست گرفتی «۱» تا تکلیف من اینکه جا شعارت [۷۶- ر]

باشد و نامه من اینکه جا نهنده و قارت باشد و رحمت «۲» اینکه جا و آن جا نثارت باشد. **أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا، أَنَّهُ شَأْنُ** «۳» و کار راست که کار چنین آمد و حکمت «۴» راه چنین داد که هر که او بدی کند به جهالت و نادانی. مجاهد گفت معنی آن است که: در وقتی که او حلال از حرام نشناسد «۵». بعضی دگر گفتند: مراد آن است که داند و لکن علم کار نبندد، جهل کار بندد و هر که او معصیتی کند به جهالت کند بعضی دگر گفتند: معنی آن است که او جاهل باشد به مآل و عقوبت آن. بعضی دگر گفتند:



جاهل باشد چون اختیار معصیت کند بر طاعت. ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ، آنگه توبه کند از پس آن گناه و مصلح شود (۶) و آنچه به گناه افساد کرده باشد به توبه اصلاح کند برگزیده پشیمان شود، بر آینده عزم کند که مانند آن نکند. فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، خدای تعالی غفور و رحیم است، آمرزنده و بخشاینده است، بیامرزد و پوشد (۷) و رحمت کند و ببخشاید. قَرَأَ خَلْفَ كَرْدَنَدِ فِي فَتْحِ وَ كَسْرِ «أَنَّ» وَ «أَنَّ» فِي الْمَوْضِعَيْنِ فِي قَوْلِهِ: أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ - وَ: فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسائی خواندند هر دو (۸): به کسر علی الاستیناف، و عاصم و یعقوب به فتح خواندند برای آن که بدل رحمت باشد، و تقدیر آن بود که: کتب ربکم انه من عمل منکم سوءا بجهالة، و کتب ایضا: انه غفور رحیم. ابو علی گفت: آن جا چیزی تقدیر باید کردن، و التقدیر، فله انه غفور رحیم. و اهل مدینه «أَنَّ» اَوَّلَ مَفْتُوحِ خَوَانَدَنَدِ وَ دَوْمِ مَكْسُورِ، برای «فَا» اَوَّلَ مَحْمُولِ (۹) باشد

— (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مج، وز، مت، لت، مر من. (۳). آف: اشارت. (۴). آج، لب، شعرانی: حکم. (۵). مج، وز، مت، مل، لت: بشناسد. (۶). مج، نبود. (۷). مج، وز، مت، لت، مر: باز پوشد. (۸). آج، لب، بم، آف، لت، آن: سه. (۹). بم، آف: مجهول. [.....]

صفحه ۳۰۹ علی کتب، و دوم به «فا» ابتدا باشد، قال و مثله قوله: وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ (۱)، و تقدیر آن است که اگر از پس او اسم آمدی (۲) مرفوع بودی به ابتدا، آی فالله ينتقم منه، قال و مثله قول ابن مقبل (۳): وَ أَنَّى إِذَا مَلَّتْ رِكَابِي مَنَاخِهَا فَأَنَّى عَلِي حَظِي مِنَ الْأَمْرِ خَامِجِ أَوَّلَ مَحْمُولِ اسْتِ عَلِي مَا تَقَدَّمَ، و دوم به «فا» مستأنف است. قوله: وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ، ما همچین کردیم و دیدی و رفت، آیات مفصل کنیم و تفصیل دهیم آن را. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که در اینکه سورت تفصیل آیات و بینات کردیم و دلایل و حجج [بر مشرکان هم چنین تفصیل دهیم و بیان کنیم ادله و حجج] (۴) را برای اهل حق بر اهل باطل از هر بابی و هر نوعی و وجه تشبیه اینکه است: وَ لَتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ، اهل کوفه خواندند مگر حفص به «یا» باقی قراء به «تا» (۵). اهل مدینه «سبیل» خواندند به نصب، باقی قراء به رفع خواندند، يقال بان الشیعی و ابان و استبان و تبین، اذا ظهر، و استبتته، و ابنته و بینته اذا اظهرته. پس استبان هم لازم باشد هم متعدی چنان که بینی. و «سبیل» هم مذکر است و هم مؤنث. دلیل تذکیر، قوله: وَ إِن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِن يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا (۶)، و دلیل تأنیث: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي (۷)، و قوله: لِمَ تَصِفُوهَا بِأَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۸)، آن که به «یا» خواند، ذهب الی التذکیر و آن که به «تا» خواند حکم تأنیث، و آن که به نصب «سبیل» خواند و «تا» در فعل، گفت: فعل متعدی است و معنی آن که: لتعلم أنت یا محمد سبیل المجرمین. و بعضی گفتند: راجع است با امت، آی، لتعلم الامية سبیل المجرمین. قُلْ إِنِّي نُهَيْتُهُ رَسُولَ رَا - عَلَيْهِ السَّلَام - فَرَمُودَ فِي هَذِهِ آيَةٍ كَمَا بَغَوْا مُشْرِكِي رَا كَمَا: خدای تعالی مرا نهی کرده است و زجر کرده است از آن که بتان و معبودان شما را — (۱). مج، وز، مت که. (۲). مج، وز، مت و. (۳). مج، وز، مت شعر. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۵). مج، وز، مت، لت، مل، مر خواندند. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۶. (۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸. (۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۹. صفحه ۳۱۰ پرستم بدون او، و نیز گفته است بگو که: من متابعت [۷۶-پ]

اهواء شما نکنم، چه اگر کنم گمراه باشم و مهتدی و ره یافته و بر ره صواب نباشم. یحیی بن وثاب و ابو رجاء العطاردی در شاذ خواندند: «ضللت» به کسر «لام»، و جمله قراء «ضللت» و آن دو لغت است: «ضل»، یضل، چون قل یقل، و «ضل یضل»، چون مل یمل، و «إذا» در آیت جزاء است شرطی محذوف را، و تقدیر آن است که: ان فعلت ذلك فاذا قد ضللت. آنگه گفت: نیز بگو که من بر بینت و حجتت از خدای خود و بصیرت و بیان. وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ، شما دروغ می داری (۱). بعضی گفتند: ضمیر عاید است با نام خدای - جل جلاله - من قوله: «رَبِّي»، و بعضی گفتند: راجع است با معنی «بینه» که معنی «بینه» بیان باشد، و مراد به «بیان» و «بینه» قرآن است،

یعنی من از قرآن بر بینه و بیانم و شما تکذیب می‌کنی» (۲) آن را. ما عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ، نیست بنزدیک من آنچه شما به آن استعجال می‌کنی» (۳). در او دو قول گفتند: بعضی گفتند: عذاب بود که ایشان به آن استعجال می‌کردند، لقلوله: وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ. و بعضی گفتند: آن آیات است که اقتراح می‌کردند بر رسول، حق تعالی گفت: بگو که بنزدیک من نیست و به دست من نیست و به من تعلق ندارد، آن به خدای تعلق دارد، اینکه (۴) به حکم اوست جز او را نیست. «ان» به معنی «ما» ی نفی است. یقضى الحق حکم کند به حق و درستی. و نصب او دو وجه را محتمل است: یکی مفعول به و دوم صفت مصدر محذوف بود، و التَّقْدِير: يَقْضِي الْقَضَاءَ الْحَقُّ. اهل حجاز و عاصم خواندند: يَقْضِي الْحَقُّ مِنَ الْقَضِيَّةِ، و بر اینکه قراءت حق جز مفعول به نباشد. ابو عمر و اختیار «يقضى» کرد من القضاء، گفت برای قرینه آن که گفت «۵»: وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ. و فصل در قضا و حکم باشد، در قضا نباشد. و اهل حجاز گفتند: فصل در هر دو باشد، هم در قول و هم در قضا، الا ترى الى قوله: إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ «۶»، و نیز گفتند عرب گوید: قضيت بالحق و ----- (۱). (۱). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن، مل، مر: می‌دارید. (۳) - (۲). مج، وز، مت، آف، آن، مل، مر: می‌کنید. (۴). مج، وز، مت، مل، مر: و. (۵). لب: ندارد. (۶). سوره طارق (۸۶) آیه ۱۳. صفحه: ۳۱۱ نگویند: قضيت الحق و هر دو قراءت نکوست و حجت کافی «۱»، و در آیت دلیل است بر آن که خدای [قضای] «۲» کفر و معصیت نکند و آن به قضای او نباشد برای آن که گفت قضا به حق کند و کفر و معصیت باطل است، باید «۳» تا به قضای او نباشد. آنگه گفت بگو اینکه کافران را که: اگر آنچه شما به آن استعجال می‌کنید از عذاب به دست من بودی بکردمی و براندمی بر شما، و از میان من و شما کار گزارده شدی و از بالای شما برستمی، و لکن به دست من نیست به فرمان خداست و خدای عالمتر است به ظالمان و احوال ایشان که که را «۴» تعجیل عذاب باید کردن و که را «۵» مهلت باید دادن و مصلحت به چه تعلق دارد. قوله تعالی:

### [سوره الأنعام (۶): آیه ۵۹]

#### [اشاره]

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۵۹)

#### [ترجمه]

و نزدیک اوست کلیدهای غیب، نداند آن را مگر او و داند آنچه در بیابان و دریاست و آنچه نیفتد از برگی و آلا او داند و نه دانه‌ای در تاریکی زمین و نه تری و نه خشکی مگر که در «۶» نوشته روشن [۷۷-ر]. آنگه گفت: نه اینکه تنها چنین است که هر چه در پرده غیب است به علم من است، و کلید آن بنزدیک «۷» من است و ره گشایش آن به اعلام و اخبار «۸» من است. وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ، واحدش «مفتاح» باشد و ابن سميع خواند: مفاتيح الغيب جمع «مفتاح» یعنی از من توان شناختن و از من به آن توصل توان کردن. لا- يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ، جز او کس نداند برای آن که هر که «۹» عالم به علم باشد آنچه داند از طریقی داند و چون به غیب طریق نباشد او را، غیب نداند. ----- (۱). (۱). مج، وز، مت، لت، مل، مر: حجتها متكافى. [.....]

(۲). اساس، لب، بم، آف، آن: ندارد، با توجه به معنی از مج افزوده شد. (۳). اساس، آج، لب، آف، آن: باین، با توجه به مج تصحیح شد. (۴-۵). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: اگر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مت کتاب. (۷). مت: به دست، مر: بنزد. (۸). آن: اختیار. (۹). آج، لب: یعنی هر که. صفحه: ۳۱۲ مفسران خلاف کردند در آن که مراد به مفاتيح «۱»



الغیب چیست: عبد الله عمر روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: که آن پنج چیز است که در آیت هست من قوله: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ (۲) - الی آخرها. سدّی گفت: مفاتیح (۳) غیب خزاین غیب است. ضحاک و مقاتل گفتند: خزاین زمین خواست و علم نزول (۴) عذاب و آن که کی مصلحت باشد و کی نباشد، و کی تعجیل باید و کی امهال باید. عطا گفت: مراد عواقب و مآل امور است و آنچه عاقبت خلقان و مرجع ایشان بآن (۵) است از ثواب و عقاب. بعضی دگر گفتند: مراد آجال است و وقت انقضای آن. بعضی دگر گفتند: احوال خلقان است از سعادت و شقاوت. و گفتند: عواقب اعمار و خواتم (۶) اعمال است. و گفته‌اند: هر چیز (۷) است که هنوز نیست و اگر باشد کی باشد و چگونه باشد. عبد الله مسعود گفت: پیغامبر ما - صلی الله علیه و آله - را همه چیز بدادند (۸) اَلَّا مَفَاتِيحَ غَيْبٍ. وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ، و نیز داند (۹) آنچه در دریا و در خشک (۱۰) است. مجاهد گفت: مراد به «بُرِّ» بیابان است و به «بحر» هر شهری و جایی که در او آب باشد هر چه در آب (۱۱) است و بر صحراست از جماد و حیوان، علم آن بنزدیک من است. وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، و هیچ برگ از درخت نیفتد (۱۲) اَلَّا بِهِ عِلْمٌ مِنْ. عبد الله عیّاس گفت: هیچ درخت نیست در بحر و بُرِّ اَلَّا بِرِ الْوَكَلِ است که داند. که بر هر برگ (۱۳) از آن درخت بیفتد کدام جانور بخورد و کدام برگ نخورد، و داند که چند بیفتد و چند نیفتد (۱۴). بعضی اهل علم گفتند: برگ تا از درخت -----

----- (۱). اساس: مفاتیح، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۴. (۳). وز، آج، لب، آن: مفاتیح. (۴). اساس، آج، لب، بم، آف، لت، آن و که ظاهرا زائد است. (۵). مع، وز، مت، لت، مل، مر: با آن. (۶). مع، وز، مت، آج، لب، لت، مل، مر: خواتیم. (۷). آج، لب، بم، آف، آن، مل، مر: چیزی. [.....]

(۸). اساس، بم، آف، آن: بدانند، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مع، مت: دادند. (۱۰). مع، وز، مت، آج، لب: خشکی. (۱۱). وز: آن. (۱۲). آج، لب، مل: نیفتد. (۱۳). مع، وز، مت، آج، لب، مل، مر: که هر برگ (۱۴). مع، وز، مت، لت، مل، مر: بماند. صفحه: ۳۱۳ به زمین آمدن (۱) خدای تعالی داند که (۲) چند بار از اینکه روی بر آن روی گردد، و آنچه خدای گفت از بحر و بُرِّ و برگ درخت، چیزی گفت که به خاطر ما نزدیک است، و اَلَّا مَعْلُومَاتٍ او را نهایت نیست - جل - جلاله - هر چه صحت معلومی دارد به هر وجه که صحیح باشد که معلوم باشد، واجب است که معلوم او بود (۳)، به اجزاء و تفصیل و مقادیر همه چیز عالم است. وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، و نیز هیچ دانه‌ای نیست در (۴) زمین اَلَّا بِهِ عِلْمٌ مِنْ است. و گفته‌اند: به ظلمات الارض زیر آن صخره خواست که زمین بر آن نهاده است، وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ، و هیچ تری و خشکی نیست و اَلَّا (۵) آن در کتابی مبین است. عبد الله عیّاس گفت: «رطب» آب است و «یابس» بادیه است. عطا گفت: «رطب» زمینی (۶) است که نبات رویاند، و «یابس» آن که نرویاند. بعضی دگر گفتند: مراد به «رطب» زبان مؤمن است که به ذکر خدای تر باشد، و مراد به «یابس» زبان کافر است که از ذکر خدا خشک باشد. بعضی دگر گفتند: مراد (۷) اشجار و نبات است داند که از آن تر کدام است و خشک کدام. عبد الله بن الحارث گفت: بر زمین هیچ جای نیست که بر آن جا درختی است یا گیاهی یا (۸) چندانی که سر سوزنی (۹) را جای باشد و اَلَّا بر آن جا فرشته‌ای (۱۰) موکل است داند که آن تا کی تر باشد و تا کی خشک باشد. بعضی دگر گفتند: «رطب» قطره باران است، و «یابس» موقع آن است (۱۱) در (۱۲) زمین. در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند فرشته‌ای را دیدم که او را هزار هزار دست بود، بر هر دستی هزار انگشت بود و به آن انگشتان حسابی و شماری می گرفت. جبرئیل را گفتم: اینکه فرشته کیست [۷۷-پ]

و چه حساب می کند! گفت: اینکه فرشته‌ای است موکل بر ----- (۱). آج، لب: آمد، مل: آید. (۲). آج، لب چند است و. (۳). مع، وز، مت، لت، مل، مر: باشد. (۴). آج، لب، بم، لت، آن، مل، مر زیر. (۵). مر که. (۶).

آج، لب: زمین. (۷). مچ، وز، مت رطب. [.....]

(۸). مچ، وز، مت: و: آج، لب: که. (۹). مچ، وز، مت: سرشوری. (۱۰). مچ، وز: فرشته. (۱۱). مچ، مت، لت: آب است. (۱۲). مچ، وز، مت، لت: از. صفحه: ۳۱۴ قطره‌های «۱» باران، باران نگاه دارد که چند قطره از آسمان به زمین آمد «۲». من آن فرشته را گفتم: ای فرشته، تو دانی که از آنگاه «۳» که خدای تعالی جهان را آفریده «۴» چند قطره باران از آسمان به زمین آمده «۵»! گفت: یا رسول الله، به آن خدایی که تو را بحق به خلقان «۶» فرستاد که جز آن که دانم که چند قطره باران از آسمان به زمین آمد، تفصیل آن دانم که بر بحر چند آمد و بر بر چند آمد و بر خراب «۷» چند آمد و بر عمران «۸» چند آمد و بر بوستان چند آمد و بر شورستان چند و بر گورستان چند آمد. رسول- علیه السلام- گفت: عجب بماندم از خاطر او در آن حساب و حفظ آن مرا گفت: یا رسول الله؟ حسابی هست که من به اینکه همه ذهن و خاطر و دستها و انگشتان به آن نرسیم! گفتم «۹»: آن کدام حساب است! گفت: جماعتی از امت تو در مجمعی حاضر باشند کسی پیششان «۱۰» نام تو برد ایشان باتفاق بر تو صلوات «۱۱» فرستند، من حصر و حد و ثواب ایشان ندانم. نافع روایت کرد «۱۲» از عبد الله عمر «۱۳» که رسول- علیه السلام- گفت: هیچ زرعی نیست بر روی زمین و هیچ درختی و میوه‌ای و آلبا بر او نوشته است که: بسم الله الرحمن الرحيم، رزق فلان بن فلان، اینکه روزی فلان بن فلان است پسر فلان، و ذلک فی قوله فی محکم کتابه: وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا مَا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. اهل معانی گفتند: اینکه جمله کنایت است و عبارت از جمله معلومات جز که اینکه مذکورات بنمود «۱۴» از «۱۵» حسب خاطر ما ذکر کرد که چیزها خالی نبود از آن که یا در ----- (۱). مچ، وز، مت، لت: قطر باران یا قطران. (۲). مچ، وز، مت، لت، مر: آید. (۳). مچ، وز، مت: آنگه. (۴). مچ، وز، مت، لت، مر امروز. (۵). مچ، وز، مت، لت: آمد، آج، لب: آمده است. (۶). آج، لب: خلق. (۷). آن: خرابه. (۸). مچ، بر، مت: آباد، مل: آبادان. (۹). مچ، وز، مت: گفت. [.....]

(۱۰). مچ، وز، مت، آج، لب، لت: پیش ایشان. (۱۱). مچ، وز، مت: صلاه. (۱۲). آن: می کند. (۱۳). مچ، مت: عبد الله. (۱۴). مچ، وز، مت: را نمود. (۱۵). مچ، وز، مت، لت: آن، به. صفحه: ۳۱۵ بحر باشد یا در بر، یا برگ «۱» باشد بر بالای درخت یا دانه در زیر «۲» زمین یا تر یا خشک. و مراد به آن که همه چیز بر هر وجه که باشد. و غرض از اینکه بیان آن است تا مکلفان به طاعت نزدیک شوند و از معصیت دور «۳» و بدانند که آنچه جمادات است که به «۴» آن خطاب نیست «۵» و در تحت ثواب و عقاب نیست، از حصر و شمار او بیرون «۶» نیست، افعال مکلفان مخاطب مأمور و منهی اولیتر که محصور و مکتوب و محفوظ باشد تا بر آن جزا دهد و ثواب و عقاب فرماید تا مکلفان عند آن «۷» بیان اختیار طاعت کنند و اجتناب معاصی- و الله تعالی یوقفنا لما یحب- و یرضی. از صادق- علیه السلام- روایت کردند که: مراد به برگ افتاده سقط است که از شکم مادر بیفگند «۸» و مراد به «حبه» در ظلمات زمین فرزند است تا در تاریکی رحم مادر، و مراد به «رطب» آنچه از آن زنده ماند و بزاید و به «یابس» آنچه نیست شود یا بمیرد و مراد به «کتاب» لوح محفوظ است نزدیک بیشتر مفسران. و بعضی دگر گفتند: کنایت است از عالمی خدای تعالی و خدای تعالی اینکه و امثال اینکه در لوح محفوظ پیدا کند تا فرشتگان ببینند «۹» و بدانند که خدای تعالی عالم الغیوب است و ایشان را لطف باشد در ادای طاعات، و بعضی از ایشان معتقد باشند به حصر «۱۰» و حفظ آن، و عبادت ایشان آن «۱۱» بود- چنان که در خبر قطره باران برفت «۱۲». قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۰ تا ۷۳]

[اشاره]

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ (۶۱) ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (۶۲) قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لِّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۳) قُلْ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۶۴) قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَ كُفْرِكُمْ بَعْضًا لِيَعْلَمَ بِأَسْبَاطِكُمْ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۶۵) وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۶۶) لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَفْتًى وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۶۷) وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۶۸) وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۶۹) وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلٌّ قَدْ عَدَلَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰) قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ اثْنًا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۱) وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۷۳) [۷۸-ر]

### [ترجمه]

اوست آن که بمیراند شما را به شب و داند آنچه کنید به روز پس برانگیزد «۱۳» شما را  
 --- (۱). مج، وز، مت: برگی. (۲). مج، مت، آف: ندارد. (۳). مج، وز، مت، لت شوند. (۴). مج، وز، مت، لت: با. (۵). لت: است.  
 (۶). اساس، آف، لت: برون، با توجه به مج تصحیح شد. (۷). مج، وز، مت: اینکه. (۸). مج، وز، مت، لت: بیوفند. [.....]  
 (۹). مج، وز، مت، بم، آف: بینند. (۱۰). مج، وز، مت: حضرت. (۱۱). مج، وز، مت، بم، آف، لت، آن: اینکه. (۱۲). مج، وز، مت: رفت، آف: می‌رفت. (۱۳). آج، لب: برانگیزاند، لت: بیدار کند. صفحه: ۳۱۶ اندر آن تا پیدا کند وعده نامزده «۱»، پس سوی اوست بازگشت شما پس آگاه کندتان «۲» [به آنچه] «۳» بودید «۴» همی کنید. و اوست قهر کننده «۵» زور «۶» بندگان و بفرستد «۷» بر شما نگاه دارنده «۸» را چون بیاید «۹» یکی از شما را مرگ بمیراند «۱۰» او را رسولان ما و ایشان «۱۱» ضمان «۱۲» ندهند. پس باز برنش سوی خدای خداوندشان بدان که او راست حکم و اوست زودتر شمار شمارکنان «۱۳». «۱۴» بگو که برهاندتان از تاریکیهای بیابان و دریا بخوانید او را بزاری و ترس «۱۵» اگر برهاند ما را از اینکه [محنت] «۱۶» باشیم از شکرکنان. بگوی خدای برهاند شما را از آن «۱۷» و از هر اندوهی پس شما با وی انباز گیرید. --- (۱). اساس: نام زده، آج، لب: نامبرده، لت: نام زد کرد. (۲). آج، لب: بیاهانید، لت: خبر دهد شما را. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۴). آج، لب: هستید. (۵). آج، لب: غالب است. (۶). اساس: زور/زیر، مج، مت، وز: بالای، آج، لب: بر. (۷). آج، لب: می‌فرستد. (۸). مج، وز، مت، لت: نگاهبانی. (۹). مج، وز، مت، آج، لب: لت: آید. [.....]

(۱۰). مج، وز، مت: حال او را بردارند، آج، لب: وقت وفات قبض روح فرماید. (۱۱). آج، لب: ملانکه. (۱۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت، تقصیر نکنند. (۱۳). مج، وز، مت: زودترین شمار کنندگان، آج، لب: حساب کنندگان. (۱۴). اساس: انجیتنا، با توجه به

قرآن مجید، تصحیح شد. (۱۵). آج، لب: نهان. (۱۶). اساس: ندارد، با توجه به معج و مفهوم افزوده شد. (۱۷). آج، لب: مخاوف. صفحه: ۳۱۷ بگو که او قادر است بر آن که برانگیزد عذابی از زور «۱» شما یا از زیر پایهای شما یا پوشاندتان «۲» هوای مختلف و بپشاند برخی از شما را سهم برخی «۳» بنگر که چون «۴» بگرداند حجتها «۵» تا مگر ایشان اندر یابند. و به دروغ داشتند آن گروه و آن حق است بگو نیستم بر شما گماشته. هر خبری را جایگاهی «۶» است و زود باشد که بدانید. [۷۸-پ]

و چون بینی آن کسها که خوض کنند «۷» اندر حجتهای ما برگرد «۸» از ایشان تا خوض کنند «۹» اندر حدیثی «۱۰» جز آن اگر فراموش کند «۱۱» تو را دیو منشین از پس یاد کردن با گروه ستمکاران. و نیست بر آن کسها که پرهیزند «۱۲» از حساب «۱۳» ایشان از چیزی و لکن یاد کردی تا مگر ایشان بترسند «۱۴». ----- (۱). آج، لب: لت: بالای. (۲). معج، وز، مت، لت: درپوشاندن. (۳). معج، مت، وز، آج، لب: لت: بهری. (۴). معج، وز، مت، لب: چگونه. (۵). معج، مت، وز، لت: آیت‌ها، آج، لب: دلایل. (۶). معج، وز، مت: قرارگاهی، آج، لب: وقت وقوع. [.....]

(۷-۹). معج، مت، وز، لت: در شوند، آج، لب: شروع می‌نمایند. (۸). آج، لب: روی بگردان. (۱۰). آج، لب: سختی. (۱۱). لت: یادت برد. (۱۲). معج، مت، وز، لت: پرهیزکار باشند، آج، لب: پرهیز می‌کنند. (۱۳). آج، لب: خائفان. (۱۴). آج، لب: لت: پرهیزند. صفحه: ۳۱۸ و دست بازدار «۱» از آن کسها که بگرفتند دین خویش بازی و لهو «۲» و بفریفتشان زندگانی اینکه جهان «۳» و یاد کن بدان که رها نکنند «۴» تنی را بدانچه کند نباشد آن را از برون «۵» خدا دوستی «۶» و نه شفیع «۷» و اگر فدا کند «۸» هر فدا نگیرند «۹» از آن، ایشانند آن کسها که رها دهندشان «۱۰» به آنچه می‌کنند ایشان راست شرابی «۱۱» از آب گرم و عذابی دردناک [بدانچه] «۱۲» بودند کافر شدند. بگو که همی خوانیم از برون خدای آنچه نه سود کند و نه زیان کند و بازبرند «۱۳» ما را بر آن چه بودیم «۱۴» از پس آن که راه نمود ما را خدای! بخوزیده باشد «۱۵» او را دیوان اندر زمین حیران مانده «۱۶» او را یارانی باشند که بخوانند «۱۷» او را بسوی راست «۱۸» بگوی که راه خدای است راه راست و فرمودند ما را که مسلمان گردیم «۱۹» خدای جهانیان را. و که «۲۰» پپای دارید «۲۱» نماز و پرهیزید «۲۲» از او و اوست آن که به سوی او حشر کنندتان «۲۳». ----- (۱). معج، مت، وز، لت: رها کن، آج، لب: بگذار. (۲). معج، مت، وز، لت: طرب. (۳). لت: نزدیکتر. (۴). معج، مت، وز، لت: گرو کند. (۵). معج، مت، وز، لت: بجز. (۶). معج، مت، وز، لت: یاری. (۷). معج، مت، وز، آج، لب: لت: شفاعت خواه. [.....]

(۸). معج، مت، وز، لت: برابر کند. (۹). معج، مت، وز، لت: برابر کردنی نگیرند، آج، لب: فدا دادنی. (۱۰). معج، مت، وز، لت: گرو نهادند. (۱۱). آج، لب: آشامیدنی. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۱۳). معج، لت، وز، آج، لب: لت: باز گردانید. (۱۴). آج، لب: بر پاشنه‌های ما. (۱۵). معج، مت، وز، لت: فرود آورد او را. (۱۶). آج، بی‌راه، لب: سرگشته. (۱۷). معج، مت، وز، می‌خواند. (۱۸). لت: با راه که به ما آی. (۱۹). معج، مت، وز: اسلام آر، لت: اسلام آریم. (۲۰). معج، مت، وز، لت: آن که. (۲۱). لت: دارند. [.....]

(۲۲). معج، مت، وز، آج، لب: لت: بترسید. (۲۳). معج، مت، وز، لت: جمع کنند شما را آج، لب: گرد آرند. صفحه: ۳۱۹ و اوست آن که بیافرید آسمانها و زمین براستی و آن روز که گوید بباش میباشد. گفتار او حق «۱» است و او راست پادشاهی آن روز که بدمند «۲» در صور دانای نهان و آشکارا و اوست حکیم «۳» آگاه. قوله تعالی: وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَقَّكُمْ بِاللَّيْلِ، در اینکه آیت از نعم خود

بعضی تذکیر کرد و یاد داد مکلفان را گفت: او آن خداست که توفی کند شما را در شب. در معنی او چند قول گفتند. زجاج گفت: بخوابند شما را در شب، جنایی گفت: يَتَوَفَّأَكُمُ، ای یقبضکم قبض روح کند شما را و اینکه «۴» کنایت است از خواب. و بعضی دگر گفتند و اینکه اختیار علی بن الحسین المغربي است که: یحصیکم بشمارد شما را. و التوفی الحصر قال الشاعر «۵»: ان بنی ادرم لیسوا من احد لیسوا الی قیس و لیسوا من اسد لا توفیهم قریش فی العدد ای لم تحصهم «۶» فی العدد. و یعلم ما جرحتم بالنهار، ای کسبتم و آنچه شما کسب کنید و جوارح الطیر کواسبها، و فلان جارحه اهل ای کاسبتهم و منه قوله: و ما علمتم من الجوارح «۷»، مراد سگان صیدند. حق تعالی گفت: او آن خداست که شما را به شب بخواباند و آنچه شما به روز کنید و اندوزی «۸» از خیر و شر تفصیل آن داند. ثم یبعثکم فیہ، پس برانگیزد شما را یعنی بیدار کند از خواب در روز و «بعث» از خواب بیدار کردن باشد و اینکه جا مراد آن است، نظیره قوله تعالی: وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ «۹»، و «بعث» زنده کردن مردگان باشد من قوله تعالی: ----- (۱). مج، لت: درست. (۲). مج، لت: دردمند. (۳). مج، لت: محکم کار و دانا است. (۴).

مج، وز، مت، لت هم. (۵). مج شعر. (۶). اساس: یحصیهم، با توجه به لت تصحیح شد. (۷). سوره واقعه (۵۶) آیه ۴. (۸). مج، مت، وز، لت، آف: اندوزید. (۹). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۹. صفحه: ۳۲۰ وَ اَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ «۱»، و «بعث» فرستادن پیغامبران باشد فی قوله: وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُلِّ اُمَّةٍ رَّسُولًا «۲». و «بعث» برانگیختن و تحریض باشد، یقال بعثته «۳» علی کذا اذا حرّضته علیه. آنکه شما را به روز برانگیزد از خواب لیتقضى أجل معلوم را و آن انفسا شمرده را به سر برند پس آنکه مرجع و بازگشتان «۴» با او بود، پس خبر دهد شما را به آنچه کرده باشید و اینکه آیت نیز بر سبیل تنبیه گفت مکلفان را بر انواع نعم و «۵» تنبیه بر احوال ایشان. و آنکه خدای تعالی به شب و روز بر احوال ایشان مطلع است، اگر به شب خفته باشند و اگر به روز بر کسب باشند و بر عمل. پس به عاقبت بمیراند ایشان را و آنکه برانگیزد تا هر کسی را به سزا جزای دهد بر وفق عمل او تا مکلفان چون اینکه بشنوند و اندیشه کنند ایشان را داعی باشد بر «۶» طاعت و صارف باشد «۷» از معصیت. به صلاح نزدیک شوند و از فساد دور شوند «۸». وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که خلاقان همه اسیر و مقهوراند «۹» و او بر بالای ایشان نه به معنی جهت قادر است ایشان را بل بمعنی قوه و قهر و غلبه و علو و قدرت بر ایشان یعنی فرمان او بالای فرمان ایشان است و یُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً، و بفرستاد بر شما از فرشتگان حافظانی که اعمال شما نگاه می‌دارند و «حفظه» جمع حافظ باشد و از جمله جموع فاعل یکی فعله باشد، ککاتب و کتبه و سافر و سفره و باز و برره [۷۹-پ]

و خازن و خزنه نظیرش در معنی. وَ اِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ «۱۰»، و قال الشاعر و قیل انه لعمر بن الخطاب «۱۱»: و من الناس من یعیش شقیاً جاهل القلب غافل الیقظه و اذا کان ذا وفاء و رأى حذر الموت و اتقى الحفظه انما الناس (راحل و مقیم) فالذی بان للمقیم عظه (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۷. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۶. (۳). اساس: بعثه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۴). مج، وز، مت: بازگشت شان. (۵). مج، وز، لت: او. (۶). مج، مت، وز، لت: با. (۷). مج، مت، وز، لت: بود. (۸). آف: باشند. (۹). مج، مت، وز، لت: اویند. (۱۰). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱۰. (۱۱). مج، مت، وز شعر. صفحه: ۳۲۱ حَتّٰی اِذَا جَاءَ اَحَدُكُمْ الْمَوْتُ تا چون وقتی که مرگ یکی از شما آید، رسولان ما یعنی فرشتگان جان او بردارند. حسن گفت: ملک الموت و اعوان او. و «توفی» قبض باشد چنان که بیان کردیم - و بعضی دگر گفتند: احصته رسلنا، رسولان ما ایشان را بشمارند، یعنی فرو نگذارند ایشان را و مهمل نکنند. در خبر می‌آید که رسول - علیه السلام - گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، فرشته‌ای دیدم که بر کرسی نشسته ترش روی و دلتنگ، همه فرشتگان چون مرا دیدند در روی من بخندیدند مگر او و لوحی «۱» در دست گرفته در آن جا می‌نگرید

من جبرئیل را گفتم اینکه فرشته کیست که در روی من بنخندید (۲) و استبشاری نکرد، گفت: اینکه ملک الموت است که از آنگاه که خدای تعالی او را بیافرید کس او را خندان ندید، گفت: من بر او شدم و گفتم: یا ملک الموت قبض ارواح خلقان چگونه کنی یکی به مشرق و یکی به مغرب! و اینکه لوح چیست! و در آن جا چیست نبشته (۳)! گفت: اما (۴) لوح و در آن جا آجال خلقان است خدای تعالی از اینکه شب قدر تا آن شب قدر آنان را که در آن سال وقت مرگ نهاده باشد نام ایشان و اجل ایشان بر اینکه لوح ثبت فرماید و به من دهد تا من در او می‌نگرم و آن وقت را مراقبت می‌کنم. و امّا کیفیت قبض، حق تعالی اینکه دنیا (۵) پیش من همچنان نهاده است که خوانی (۶) پیش کسی (۷)، که هر کجا خواهد دست بیازد و آنچه خواهد بردارد. و به یک روایت آن است که گفت: مرا اعوان باشند، نه هر کس را من تولّی قبض روح کنم آن جا که من نرسم اعوان و گماشتگان من بروند و قبض روح آن کس کنند، فذلک قوله: تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ، و ایشان در آنچه به ایشان (۸) مَفْوُضٌ باشد تقصیر نکنند و تغافل و توانی نمایند. جبایی گفت: معنی آن است که قبض روح او پیش از اجل نکنند، از «فرط» گرفت إذا سبق. -----  
----- (۱). لب: لوح. (۲). مج: بنخندید. (۳). مج، وز، مت، بم، آف، لت: نوشته، آن: نبوشته. (۴). مج، وز، مت، لت اینکه. (۵). آج، لب را. (۶). آج، لب، آن: خانی. [.....]

(۷). مج، مت، وز، لت نهاده. (۸). آج، لب، لت: بدیشان. صفحه: ۳۲۲ ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ، پس ایشان را رد کنند با خدای [یعنی با جای] (۱) که در آن جا کس را حکمی نبود جز او را. آنگه وصف کرد او را به آن که: او خداوند ایشان است و اولیتر است به ایشان برای آن که خالق و مالک ایشان است و قادر بر نفع و ضرر ایشان، و حق وصف اوست و نامی از نامهای خداست - جل جلاله - و بر صفت مجرور است. اَلَا لَهَ الْحُكْمُ، گفتند تقدیر آن است که: الا تعلمون انّ له الحكم، نمی‌دانید که حکم او راست و کس را بر او حکم نبود، وَ هُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبِینَ، و او زود حساب است از همه حساب کنندگان. و تفسیر اینکه برفت فی قوله: وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲)، حمزه خواند تنها «توفاه رسلنا» و تذکیر قول برای تقدّم فعل، و آن که جمع تأنیثی (۳) باشد نه حقیقی، و دگر قراء «توفته» خواندند به «تا» ی تأنیث برای آن که جمع مؤنث باشد. قُلْ مَنْ يُنَجِّیْكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، بگوی ای محمد اینکه کافران کافر نعمت را که: کیست که شما را برهاند از ظلمات و تاریکیهای بَرّ و بحر چون گرفتار شوی (۴) در شبهای تاریک، گاه در بیابان و گاه در دریا مانده و متحیر شده اگر نه آنستی که ستارگان (۵) راهنمایی پیدا کرده است که به آن راه برند و الا هلاک شدند [۸۰- ر]

و ره نجات نیافتندی. و یعقوب گفت (۶) «ینجیکم» (۷)، من الانجاء بتخفیف. دیگران بتشدید خوانند من التنجیه. تَدْعُوْنَهُ (۸)، می‌خوانی (۹) او را در آن حال. تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً، بزاری و خواهش بر وجه پوشیدگی (۱۰) - فیما بینکم و بینه. و نصب او بر مفعول له است، و ابو بکر خواند: «و خفیة» به کسر «خا» اینکه جا و در اعراف، و اینکه دو لغت است. آنگه حق تعالی باز گفت که: ایشان در تَضَرُّع و دعا چه گویند، و در کلام ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۱. (۳). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت: که تأنیثی. (۴). مت، آن، مل: شوید. (۵). آج، لب را. (۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر: خواند. (۷). مج، وز، مت، لت، مر مخفف. (۸). اساس، مج، وز، مت، بم: يدعونه. (۹). مج، وز، مت، مل، آف: می‌خوانید. (۱۰). بم، آف: پوشیده که. صفحه: ۳۲۳ محذوفی مقدر است و آن آن است (۱) «تقولون» (۲): لَئِنْ اَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ، می‌گویی (۳) اگر ما را برهانی بار خدایا از اینکه محنت و شدت، لَنْكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، ما از جمله شاکران باشیم. اهل کوفه خوانند (۴) «لَا اِبْنَ شَامِي» «لَئِنْ اَنْجَاْنَا مِنْ هَذِهِ»، بر لفظ اخبار عن الغایب الواحد، و المعنی لئن انجانا الله من هذه الشدة، و بعضی اهل معانی گفتند: ظلمة البحر و البر (۵)، کنایت است از شداید آن. و عرب و عجم روزگار شدت را روزگار تاریک خوانند و یوم



مظلم گویند و یوم ذو کواکب، و در سختی و محنت گویند: لاریتک الکواکب بالتهار، من ستاره به روز به تو نمایم، یعنی روز بر تو چنان تاریک کنم که ستاره بر آید و تو بینی «۶»، چنان که شاعر گفت: بنی اسد هل تعلمون بلائها اذا کان یوما ذا کواکب اشهباً و قال اخر: فدی لبني ذهل بن شیبان ناقتی اذا کان یوما ذا کواکب اشنعاً قلّ الله ینجیکم منها، بگو ای محمد که خداست که برهاند شما را از آن شدت و سختی و از هر غمی و اندوهی. ثم أنتم تُشْرکون، آنگه با اینکه همه شرک می‌آری «۷» و با او انباز می‌گیری «۸». اهل کوفه و ابو جعفر خواندند «۹» ینجیکم، بالتشدید من التفعیل، و باقی قراء بتخفیف. و حمزه و کسائی و خلف «انجانا» به اماله خوانند. و دیگران بر خطاب «أنجیننا». آنگه گفت: بگو که اوست که قادر است بر آن که بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما از صاعقه و سنگ باران، چنان که بر قوم موسی کرد و با قوم لوط، و طوفان که با قوم نوح کرد او من تحت أرجلکم، یا از زیر پایهای شما چنان که با ----- (۱). آج، لب، آن که. (۲). اساس، آج، آف، بم: یقولون، با توجه به مع، وز تصحیح شد. [.....]

(۳). می‌گویی / می‌گویند. (۴). مع، وز، مت، مر: خواندند. (۵). مع، وز، مت: ظلمات البرّ و البحر (۶). مع، وز، مت، مر: به بینی / بینی. (۷). می‌آری / می‌آید، آج، لب: می‌داری / می‌دارید. (۸). می‌گیری / می‌گیرید. (۹). آج، لب: خواندند. صفحه: ۳۲۴ قارون کرد از خسف. ضحاک گفت: عذاباً من فوقکم عذابی که از [قبل] «۱» بزرگان و اکابران باشد. او من تحت أرجلکم، و از آنان که در رتبه «۲» و منزلت دون شمانند. مجاهد گفت: عذاباً من فوقکم، عذابی از بالای شما، یعنی سلاطین و امرای ظلم. او من تحت أرجلکم، یعنی بندگان و زیر دستان بد «۳». او یلبسکم شیعاً، یا در شما پوشاند پراگندگی و اختلاف کلمه و ناسازگاری و ناهمواری و اختلاف هواها. و یندیق بعضکم یأس بعض، و بچشاند شما را بهری را سختی بهری، یعنی شمشیر مختلف تا بهری بهری را می‌کشند چنان که در بنی اسرائیل بود. در خبر است که رسول - علیه السلام - چون اینکه آیت آمد جبریل را گفت: ما بقاء امتی علی ذلک، بقای امت من بر اینکه چیزها چه باشد! جبریل گفت: من بنده‌ام همچون تو از خدای در خواهی «۴». رسول - علیه السلام - برخاست و وضوی نماز تازه کرد «۵» و نماز کرد و از خدای درخواست که اینکه آفت از امت او بگرداند، دو «۶» حاجت روا شد و یکی ممنوع آمد. پس رسول - علیه السلام - گفت: من از خدای درخواستم تا [عذاب نکند امت مرا عذابی از بالای سرشان و زیر پایهایشان، اجابت کرد، و خواستم تا] «۷» بأس ایشان در میان ایشان نیوفگند «۸»، اینکه دعا اجابت نکرد، و جبریل گفت: فنای امت تو به تیغ خواهد بودن. زهیری «۹» گفت خیب بن الأرت گفت: شبی از شبها رسول «۱۰» - علیه السلام «۱۱» - مراقبت می‌کرد [م] «۱۲» و او نماز می‌کرد تا صبح برآمد. چون روز بود «۱۳» گفتم: یا رسول الله؟ دوش نماز بسیار کردی و دگر شبها ندیدم که چنان کردی، آن چه نماز بود! گفت: آن نماز رهبت و رغبت بود، از خدای تعالی سه چیز درخواستم، دو بداد و یکی [۸۰- پ]

منع کرد. از خدای درخواستم تا دشمن را ----- (۱-۷-۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۲). مر: مرتبه. (۳). مع، وز، مت: زیر دستان اند. (۴). مع، وز، مت، آج، لب، مل، لت، مر: درخواه. (۵). مع، وز، مت: وضوی نماز باز کرد، مل، مر: وضو نماز کرد. (۶). آج، لب، بم، مل، آف، آن: و. (۸). مع، مت: بیفگند، وز، آج، لب، مل، آف، لت، آن: نیفگند. [.....]

(۹). مع، وز، مت، لت، مر: زهیری. (۱۰). آج، مل، لت را. (۱۱). مر را. (۱۳). آن: شد. صفحه: ۳۲۵ بر امت من مسلط نکند، بداد «۱» مرا اینکه. و درخواستم تا «۲» بر ایشان قحط عام نفرستد که از آن هلاک شوند، بداد مرا آن، و خواستم تا شدت و بأس ایشان در میان ایشان نیفکند. فزواها عنی، از من در پیخت «۳» و نداد مرا آن. انظر کیف نُصْرَفُ الآیات، بنگر که ما آیات چگونه می‌گردانیم تا

باشد که اینان بدانند. اما معنی لبس شیع منع لطف باشد و خذلان بر سبیل عقوبت بتخلیه<sup>(۴)</sup> بعضهم الی بعض، بیانش قوله تعالی: وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّیْ بَعْضَ الظَّالِمِیْنَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا یَكْفُرُونَ<sup>(۵)</sup>، و همچنین معنی اذاقه بعضی بآس بعض هم بتخلیه باشد و تمکین و منع لطف بر اینکه وجه که گفتیم. وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ، و قوم تو دروغ می‌دارند آن را و آن حق است. خلاف کردند در آن که ضمیر عاید با چیست، بعضی گفتند: عاید است با قرآن، یعنی قرآن<sup>(۶)</sup> دروغ می‌دارند و او حق و درست است، و بعضی گفتند: راجع است با تصریف آیات که «نصرّف» بر او دلیل می‌کند. آنگه او را فرمود که بگو که من بر شما و کیل نه‌ام، یعنی موکل نه‌ام و مسلط و نگاهبان تا شما را از کفر و تکذیب<sup>(۷)</sup> منع کنم بقره، برای آن که و کیل موکل باشد به حفظ چیزی و دفع آفات و مضرت<sup>(۸)</sup> از او. ابو القاسم بلخی<sup>(۹)</sup> گفت: اینکه آیت به مکه فرود آمد پیش از آن که رسول را- علیه السلام- کارزار<sup>(۱۰)</sup> فرمودند، از آن پس چون او را قتال فرمودند موکل و مسلط بود، و کذا قوله: وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ<sup>(۱۱)</sup>، ای بمسلط، و قوله: فَذَكَّرَ إِنْ مَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِیْبٍ<sup>(۱۲)</sup>، قیل: مسلط، و قیل: رقیب، و اینکه همه به آیات قتال منسوخ است. آنگه گفت بگو اینکه قوم را که: لِكُلِّ نَبِیٍّ مُسْتَقَرٌّ، هر چیزی را از اینکه اخبار که ----- (۱). مع، مت: نداد. (۲). آج، لب: که. (۳). آج: در پیچید. (۴). مع، وز، مت، مل، لت: و تخلیه. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۹. (۶). مت، مر را. (۷). مع، مت: از کذب و تکذیب. (۸). مع، وز، مت، مل، لت: مضرت. (۹). لت: کالزار. (۱۰). سوره ق (۵۰) آیه ۴۵. [.....]

(۱۱). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۲۱. صفحه ۳۲۶ می‌گویم مستقری و قرارگاهی است و وقت وقوعی که ظاهر شود ایشان را صدق آن خبر، و بدانند که تو راست گفتی. وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ، و بدانی<sup>(۱)</sup> شما پس از اینکه صدق و صحت اینکه اخبار، و اینکه بر وجه تهدید و وعید است. و اما وقت مستقر خبر، وقوع مخبر باشد اما در دنیا و اما در آخرت. بعضی گفتند: مراد وقت ظفر رسول است به ایشان که دست او را باشد بر ایشان. سدی گفت: لِكُلِّ نَبِیٍّ مُسْتَقَرٌّ، ای میعاد. عطا گفت معنی آن است که: هر عذاب جماعتی را وقتی است که تا به آن وقت نرسند<sup>(۲)</sup> آن هلاک و آن عذاب نرسند<sup>(۳)</sup>. کلبی گفت لکل قول و فعل حقیقه، آنچه در دنیا باشد خود بدانی<sup>(۴)</sup> و آنچه در آخرت بود به حسب استحقاق هر کس از ثواب و عقاب. و در بعضی تفاسیر آمد که: اینکه آیت سود دارد<sup>(۵)</sup> درد دندان را چون بر کاغذی نویسند<sup>(۶)</sup> درد دندان گیرند<sup>(۷)</sup> خدای تعالی شفا دهد<sup>(۸)</sup>. وَ إِذَا رَأَيْتَ اللَّذِیْنَ یَخُوضُونَ فِی آیَاتِنَا، سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان چون با یکدیگر افتادندی حدیث رسول کردند و بوستن<sup>(۹)</sup> او کردند و در او و در قرآن طعن زدندی، و مسلمانان حاضر بودند، نکری و تغیری<sup>(۱۰)</sup> نتوانستندی کردن. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و ایشان را نهی کرد از مجالست ایشان، گفت: یا محمد؟ چون بینی<sup>(۱۱)</sup> - خطاب با رسول است و مراد امت - آنان را که در آیات ما که قرآن است و معجزات رسول خوض کنند. و «خوض» دخول باشد، یقال: خاض فی الماء و خاض فی الحدیث. حسن بصری و سعید جبیر گفتند: معنی «خوض» دروغ است اینکه جا، یعنی چون بینی اینان را که در آیات من طعن [می]<sup>(۱۲)</sup> زنند و دروغ می‌گویند. و بعضی دگر ----- (۱). آج، لب، آف، مر: بدانید، مل: زود بدانید. (۲). مع، وز، مت، لت، مر: بر نیاید، آج، لب: نرسد. (۳). مع، وز، مت، مل، مر: نرسد. (۴). مل، مر: بدانید. (۵). مع، وز، مت و. (۶). مع، وز، مت: نویسند و. (۷). مع، وز، مت: گیرد. (۸). مع، وز، مت، مل، لت، مر: ان شاء الله. (۹). مع، وز: بوستن، مت: بوستن، آج، لب: نوشتن. (۱۰). مع، وز، مت: تعبیری و نکیری. (۱۱). آج، لب: بینی. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. صفحه ۳۲۷ گفتند: «خوض» تخلیط باشد و در حدیث شدن بر سبیل استهزاء و عیب<sup>(۱)</sup> و بازی [۸۱-] ر]، و عرب گوید<sup>(۲)</sup>: ترک فلانا یخوض فی کذا، یعنی پای فرو می‌نهد نه<sup>(۳)</sup> بر بصیرت و در دهش و تحیر باشد<sup>(۴)</sup>. از ایشان عدول کن و اعراض نما و برگرد از ایشان و رها کن ایشان را تا آنگه که در حدیثی دیگر شوند. وَ إِمَّا یُنِیْبُکَ الشَّیْطَانُ، و اگر چنان که شیطان تو را از یاد ببرد و فراموش کنی از وسوسه شیطان. ابن عامر خواند: «ینسیبک» بتشدید «سین» از تفعیل، و باقی<sup>(۵)</sup> بتخفیف<sup>(۶)</sup> خواندند من الانساء. و بیان کردیم که



افعال و تفعیل در باب تعدیه یکی باشد (۷)، جز که جایز (۸) بود که در تفعیل دلیل تکثیر کند اگر اینکه فعل در حال نسیان حاصل آید، آن جا مؤاخذه نیست. فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِی، پس از آن که یادت آید با اینکه ظالمان کافران منشین، و «ذکری» از بنای مصدر است. سعید جبیر و سدی و جعفر بن (۹) مبشّر (۱۰) و ابو القاسم بلخی گفتند: اینکه خاص به رسول است (۱۱) در بدایت اسلام، اما چون اسلام قوی شد و مسلمانان اظهار اسلام کردند (۱۲) بر کافران انکار کردند (۱۳) نشستن (۱۴) با ایشان بر سیل احتجاج و حجت انگیختن، و ابو القاسم بلخی گفت: اینکه آیت دلیل می کند بر آن که سهو و نسیان بر پیغامبران روا باشد بخلاف آن که رافضه گویند، و اینکه چیزی نیست که او گفت برای آن که ما گوئیم: سهو و نسیان بر ایشان روا نباشد در آنچه از خدای تعالی می گزارند، چه اگر روا باشد وثاقه برخیزد از قول ایشان در ادای رسالت، فاما در امور دنیاوی روا داریم سهو و نسیان بر ایشان ما دام تا (۱۵) مستمر نشود که منفر باشد، و ----- (۱). معج، وز، مت، مل، مر: عبث. [...]

(۲). معج، وز، مت، لب: گویند. (۳). معج، وز، مت، آف: ندارد. (۴). مر فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ (۵). معج، وز، مت، آج، لب، مل، لت قراء. (۶). معج، وز، مت، مل، لت، مر سین. (۷). اساس، آج، لب، بم: باشند، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۸). معج، وز، مت، مل، لت، مر: جای. (۹). آج، لب: ابو جعفر بن. (۱۰). لت: جعفر بن میسر. (۱۱). معج، وز، مت، مل: خاص است به رسول. (۱۲). معج، وز، مت و. (۱۳). معج، وز، مت: کردند. (۱۴). معج، وز، مت، مل، لت، مر: نشست. (۱۵). آج، لب: که. [...]

صفحه : ۳۲۸ چگونه سهو بر ایشان روا نبود و ایشان بخشبند و بیمار شوند و بیهوش شوند در بیماری. قوله تعالی: وَ مَا عَلَى الدِّینِ یَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ، در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که معنی آیت اینکه «۱» است که از حساب کافران خایض در لعن قرآن بر مؤمنان هیچ چیزی نیست، و اینکه قول بیشتر مفسران است برای آن که ملایم آیت اول است و متعلق است به او. و جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون آیت اول آمد و مسلمانان را نهی کرد خدای تعالی از مجالست کفار در وقت خوض در طعن قرآن و رسول، و «۲» مسلمانان گفتند: یا رسول الله! اگر هر گه که مشرکان اینکه حدیث کنند ما خانه خدا و مسجد الحرام و طواف و نماز رها کنیم کار ما با خلل شود خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: از حساب و شمار ایشان چیزی نیست بر شما، و بر اینکه وجه یا آیت دوم ناسخ اول بود یا مخصّص او. امّا نسخ «۳» از آن وجه باشد که آنچه ممنوع بود از مجالست مرخص «۴» باشد و اینکه قول بعضی مفسران است چون سدی و سعید جبیر و بلخی و جز او. و اما تخصیص از آن وجه باشد که خدای تعالی گفت: شما از مجالست منهی از آمد و شد، و نماز و طواف و گذر «۵» نهی نیست شما را، آیت از اینکه وجه تخصیص «۶» اول بود. بعضی دگر گفتند سبب نزول «۷» آن بود که مسلمانان گفتند: ما ترسیم که اگر بر ایشان انکار کنیم «۸» مستحقّ ذم باشیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: از حساب ایشان بر شما چیزی نیست. و قولی دیگر آن است که معنی آیت آن است که متقیان را از حساب باکی و رنجی نباشد بر ایشان «۹» جز مجرّد حساب نباشد اما تبعه و مشقّت و مناقشت حساب نبود ایشان را، و لکن ذکری، و لکن یاد کردی و «ذکر» و «ذکری» هر دو مصدر باشد، ----- (۱).

معج، وز، مت: آن. (۲). معج، وز، مت: ندارد. (۳). معج، مت، وز: ناسخ. (۴). معج، مت، وز: من خصص. (۵). مر: درو. (۶). معج، مت، وز، آف، لت، آن، مر: مخصّص. (۷). معج، مت، وز، لت: آیت، مر: اینکه. (۸). معج، مت، آج، لب، لت، مر: نکنیم. (۹). معج، مت، وز و. صفحه : ۳۲۹ در محلّ او دو وجه باشد: یکی نصب علی تقدیر و ذکر هم ذکری، و دیگر رفع علی تقدیر هو ذکری لهم. لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ، تا باشد که ایشان از خوض و از مجالست خایضان بپرهیزند «۱». آنکه گفت: وَ ذَرِ الدِّینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا، گفت رها کن گروهی را که دین خود بازی گرفته‌اند و سخریه و فسوس و استهزاء و ذر فعلی [۸۱-پ]

است و همچنین «۲» «دع» که از او جز بنای مستقبل نیاید و امر و نهی که از مستقبل مأخوذ است فعل ماضی و مصدر از او مستعمل نیست و نه فاعل و مفعول، لا یقال و ذر و لا ودع و لا و ذرا و لا ودعا [و لا واذرا و لا وادعا] «۳» لا مودورا و لا مودوعا و انما یقال ذر ذلک ودعه و لا تذر و لا تدع و هو یذر و یدع، گفت: رها کن ایشان را و به ایشان مناظره و محاجّه مکن و از ایشان توقع انتفاع به آن مکن، چه ایشان آنچه گویند و شنوند از سر لهو و بطر و بازی و عبث شنوند و گویند، و زندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده است و بفریفته. و بعضی مفسّران گفتند: مراد آن است که: هر امری که ایشان را عیدی کردند و در آن عید ایشان را عبادتی فرمودند ایشان آن عید بر لهو و لعب به سر بردند جز امت محمد که ایشان آدینه‌ها «۴» و اعیاد بر نماز و عبادت صرف کردند بیشتر. وَ ذَكَرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ، و یاد ده ایشان را آن که هر نفسی را به عمل خود گرو کنند، و بعضی اهل معانی گفتند معنی آن است که: و ذکر به لئلا «۵» تبسل نفس، و یاد کن «۶» و تذکیر کن تا ابدال نکنند هر نفسی را به آنچه کرده باشد چنان که گفت: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا «۷»، خدای بیان می‌کند شما را تا گمراه «۸» نشوید و اگر حمل آیت بر ظاهر کنند «۹» معنی مستقیم باشد و به اینکه تعسّف حاجت ----- (۱). معج، مت، وز، مر: بیرخیزند. (۲). معج، وز: هم چونین. (۳). اساس: ندارد با توجه به آج و چاپ شعرانی افزوده شد. (۴). اساس، بم، آن: آذین‌ها، با توجه به معج تصحیح شد. (۵). اساس، معج، آف، آن: لیلا. [.....]

(۶). معج، مت، وز، لت، مر: یاد ده. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. (۸). معج، مت، وز: گمراه. (۹). معج، مت، مل، لت، مر: رها کنند. صفحه: ۳۳۰ نیست، امّا در «۱» آیت که با استشهاد آورد جز چنان نشاید. مفسّران در معنی «ابسال» خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد هلاک است و اینکه قول عبد الله عتّاس است. قتاده گفت: معنی او حبس است، حسن و مجاهد و عکرمه و سدی گفتند: ابسال تسلیم النفس للهلاک باشد خویشتن را به هلاک سپردن، و علی بن طلحه گفت از عبد الله عتّاس: ابسال احراق باشد. ابن زید و مؤرّج گفتند: مؤاخذه به گناه باشد، قال الشاعر: «۲» و ابسالی بنی بغیر جرم بعوناه و لا بدم مراق و یروی جنیناه. أخفش گفت: ابسال مجازات باشد، فزاء گفت: ابسال ارتهان باشد- به گرو نهادن، و انشد: «۳» و نحن رهنا بالافاقه عامرا بما كان في الدرءا یوما فابسلا عطیة العوفی گفت: معنی آن است که او را به خازنان دوزخ سپارند، اهل لغت گفتند: اصل ابسال تحریم باشد، یقال: ابسلت الشیء إذا حرّمته، و البسل الحرام قال الشاعر: بکرت تلومک بعد و هن فی الندی بسل علیک ملامتی و عتابی و باسل، شجاعی باشد که کس پیرامن او نیارد شدن، پنداری بر خود حرام کرده است که گرد او گردد. و شراب بسل ای متروک قال الشنقری «۴»: هنا لک لا- ارجوا حیاة تسرنی سجیس الیالی مبسلا بالجرائر ای مأخوذا و مرتها لیس لها من دون الله، نباشد آن نفس را بدون خدای- عزّ و جل- یعنی از او گذشته و جز او یاری «۵» نه و شفاعت خواهی نه «۶». و اصل شفاعت من الشفع «۷» که شافع، دوم طالب بود در طلب بغیه او، و از آن «۸» جا گفت امیر المؤمنین- علیه السلام: الشّفع جناح الطالب. و إن تعدل کل عدل لا یؤخذ منها، و اگر اینکه ----- (۱). آج، لب، شعرانی: به. (۲-۳). معج، مت، وز شعر. (۴). اساس: السقری، معج، مت، وز، الشنقری، با توجه به فهرست اعلام کتب تصحیح شد، لت: الشنقری. (۵). معج، مت، وز و. (۶). معج، مت، وز: ندارد. (۷). معج، مت، وز: باشد. (۸). معج، مت، وز، لت: اینکه. صفحه: ۳۳۱ نفس که ذکر آن «۱» رفت، هر فدیة که شاید کردن بکنند از او فرا نگیرند «۲» و نپذیرند. و عدل برای آن فدا باشد که عدل مفدی بود در برابر او افتد، و ابو عبیده گفت: مراد عدل است که ضدّ جور بود، اگر هر عدل که در جهان هست در قیامت به جای آرد مثلا از او قبول نکنند پس از آن که در دنیا ظالم بوده باشد برای آن که در قیامت قبول توبه نباشد. أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا، ایشان آنان باشند که مبسل و مأخوذ و معذب و مرتهن باشند به عمل خود لهم شراب من حمیم، ایشان را شرابی باشد از آب حمیم و عذابی الیم. [۸۲- ر]

و «حمیم» آبی تافته باشد. در خبر است که: چون اهل دوزخ بسیار سالها فریاد کنند از گرسنگی ایشان را طعامی آرند از ضریح- نوعی شوک است که آن را شترخواره «۳» خوانند «۴»- از آتش تا از آن بخورند آنگه تشنگی بر ایشان غالب شود سالهای بسیار فریاد کنند «۵» از تشنگی پس از آن ایشان را کاسی «۶» به دست دهند از آبی تافته به آتش دوزخ، که چون بنزدیک دهن برند گوشت روی ایشان «۷» افتد از گرمی. چون باز خورند «۸» همه امعای «۹» او «۱۰» مقطّع «۱۱» و پاره پاره شود. آنگه باز نمود که: اینکه عذاب و اینکه شراب بر ایشان به ظلم نباشد، به عدل باشد به بدل و عوض آن کفر باشد که آورده باشند و کرده «۱۲» در دار دنیا. قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ، بعضی مفسران گفتند: آیت در عبد الرَّحْمَنِ بن ابی بکر آمد که چون او پدر را با کفر دعوت کرد، و دیگر مفسران گفتند: عام است در جمله کفار که مسلمانان را دعوت کردند با عبادت اصنام، حق تعالی گفت: بگو که ما نخوانیم بدون خدا چیزی را که ما را منفعت نکند و مضرت نکند بر سود و زیان ما قادر نباشد، اگرش پرستیم سود نکند و اگرش رها کنیم زیان نتواند کردن «۱۳». ----- (۱). مَج، مَت، وَز: او. (۲). مَج، مَت، وَز، مَل: ها نگیرند. (۳). آج، لَب: اشترخواره. [.....]

(۴). مَج، وَز، مَت، مَل، مَر: گویند. (۵). مَج، وَز، مَت، آج، لَب: می‌خواهند، لَت: می‌کنند. (۶). آف: کاسه. (۷). مَج، وَز، مَت، مَل، لَت، مَر در آن جا. (۸). مَج، وَز، مَت، مَل، مَر: خورد. (۹). اَعْضَا. (۱۰). لَت: ایشان. (۱۱). مَج، وَز، مَت، آج، لَب، مَل: منقطع. (۱۲). آج، لَب باشند. (۱۳). مَج، وَز، مَت: رسانیدن. صفحه: ۳۳۲ وَ نَزُّدُ عَلٰی اَعْقَابِنَا، و ما را بر پاشنه و پی گردانند «۱» پس از آن که خدای تعالی ما را هدایت داد و توفیق ایمان، و اینکه عبارت مثلی است در حق کسی که از خیر با شَرّ شود، یقال: رَدَّ عَلٰی عَقْبِيهِ وَ رَجَعَ الْقَهْقَرٰی، یعنی با کفر شویم از ایمان. كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْاَرْضِ، چون کسی که شیطان او را گمراه کند به وادی فرو برد. مِنْ قَوْلِهِمْ: هُوِي، اِذَا سَقَطَ وَ اَهْوَيْتَهُ وَ اسْتَهْوَيْتَهُ، اِذَا اسْقَطْتَهُ مِنْ عَلْوٍ اِلَى سَفَلٍ، از بالا به زیر افکندم او را، و منه قوله: وَ النَّجْمُ اِذَا هَوِيَ «۲»، ای سقط. و «سین» در استهوی «سین» طلب باشد، یقال: استغواه و استهواه، اِذَا طَلَبَ وَ رَامَ غَوَايْتَهُ وَ هَوَيْتَهُ فِي الْاَرْضِ. و گفته‌اند: «استفعل» و «افعل» به یک معنی است اینکه جا، چنان که استجاب و اجاب. و حمزه [خواند] «۳» خواند كَالَّذِي اسْتَهْوَاهُ، بِالْاَلْفِ. عَلٰی تَذْكِيرِ الْفِعْلِ لِتَقَدُّمِهِ، وَ دُكْرَ قَرَاءَةِ اسْتَهْوَيْتَهُ بِالْتَاءِ عَلٰی تَأْنِيثِ الْفِعْلِ لِجَمْعِ فَاعِلِهِ. حَيْرَانَ، نَصَبٌ اَوْ بِرَحَالِ اسْتَهْوَيْتَهُ. آنگه گفت با آن که شیطان او را فرو برد او را یارانی و اصحابی «۴» و نیک خواهانی «۵» باشند که او را دعوت می‌کنند با خدا و راه راست و می‌گویند ائتنا، به ما آی «۶». و قول مضممر است اینکه جا نیز و تقدیر اینکه است که: له اصحاب يدعونه الى الهدى و يقولون ائتنا، تا او معذور نباشد که از آن جانب مغویش باشد و از اینکه جانب مرشد و هادی و صاحب، داعیش نباشد. و حسن بصری در شاذ «شیاطون» خواند. و در مصحف عبد الله مسعود و ابی کعب استهواه الشيطان است بر واحد و تذکیر فعل. له اصحاب، گفت: مادر و پدر خواست و گفتند: اصحاب رسول را خواست. قُلْ اِنْ هُدٰى اللّٰهُ هُوَ اللّٰهُ هُوَ الْهُدٰى، بگو ای محمد که ره خداست که راه راست باشد نه آن که شما ما را به آن می‌خوانی «۷» و نیز بگو که فرموده‌اند ما را که اسلام آریم و انقیاد کنیم و گردن نهیم خدای جهانیان را و عرب گوید: امرتك لتفعل كذا و ان تفعل كذا و بان تفعل كذا اینکه هر سه به یک معنی باشد. زجاج گفت «لام» کی است، ای امرنا کی نسلم. ----- (۱). مَج، مَت، وَز: گردانید. (۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۱. (۳).

اساس، بَم، آف، آن: ندارد، از مَج افزوده شد. (۴). مَج، وَز، مَت: اصحابانی، آج: اصحاب. [.....]

(۵). آج، لَب، آن: نیک خواهان. (۶). مَج، وَز، مَت: بما اوتی، آج، لَب: بما اتی. (۷). مَج، وَز، مَت، آج، لَب، مَل، آو، مَر: می‌خوانید. صفحه: ۳۳۳ قال الشاعِر «۱»: اريد لانسى ذكرها فكأنما تمثل لي ليلا بكل سبيل أی کی انسى. وَ اَنْ اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ، اینکه محمول است بر آیت اوّل و معطوف است بر آن و نصب «نسلم» به اضممار آن است و اَنْ مَعَ الْفِعْلِ دَر تَأْوِيلِ مَصْدَرِ بَاشَد وَ تَقْدِيرِ

اینکه است که امرنا بالإسلام» (۲) و باقامه الصلوة و محتمل است که محمول بود علی قوله: [۸۲-پ]

يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى اِتِّينَا، اینکه امر است، امر دیگر من قوله: وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، معطوف بود بر او و محتمل است که متعلق بود به آیت اول، آیت بر اینکه تقدیر که: و امرنا لنسلم و قيل لنا اقيموا الصلوة، و ما را گفتند و فرمودند که: نماز به پای دارید و از خدای بترسی» (۳) به اجتناب معاصی او که او آن خداست که حشر شما با او خواهد بودن. وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ و او آن خداست که آسمان و زمین آفرید بحق نه بباطل یعنی غرض او حکمت و صواب و صلاح خلق بود بعثت و لغو نیافرید و به باطل، چنان که گفت: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا (۴) و گفته‌اند مراد آن است که بیافرید آسمان و زمین به قولی حق و هو قوله: اِتِّينَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالْنَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ، و اینکه بر مجاز باشد برای آن که اگر در اینکه طرف شبهتی باشد که خدای گفت اِتِّينَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، در آن طرف شبهه نباشد که آسمان و زمین بر حقیقت نگفتند اِتِّينَا طَائِعِينَ» (۵)، و لکن برای آن که تأتی آن و وجود آن عند ارادت فی اسرع مدّت بود تشبیه کرد آن را به آن که خداوندی بنده‌اش را گوید: بیا. گوید: آمدم طایع و فرمان برنده تا مجبّر» (۶) تمسک نکند به اینکه قول و گوید اینکه قول دلیل قدم قرآن کند که تفسیر آن است که ما گفتیم. وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ، در نصب «یوم» چند قول گفتند: یکی آن که عامل در ----- (۱). معج، مت، وز شعر. (۲). معج، مت: للاسلام. (۳). معج، وز، مت، آج، لب، مل، آف، لت، مر: بترسید. (۴). سوره ص (۳۸) آیه ۲۷. (۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱. (۶). لب، آن: مخبر. صفحه: ۳۳۴ او «و اتقوه» است بر تقدیر آن که: و اتقوا الله يوم يقول كن فيكون. و دوم بر عامل مضمر و التقدير: و اذکر یوم کن فیکون، اینکه قول زجاج است و گفت» (۱) دلیل بر اینکه آن است که از پس اینکه گفت: و اذ قال ابراهيم و تقدیر آن است که و اذکر اذ قال، و وجه سیم» (۲) آن است که معطوف بود علی قوله: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ معطوف بود و آسمان و زمین مفعول به بود، و اینکه جا» (۳) تمام کلام است. و قوله الحق، جمله‌ای است از مبتدا و خبر کلامی دگر است مستأنف. و بیان کردیم که «کن» در مثل اینکه مواضع امر نیست بر حقیقت بل عبارت است از تکوین و تسخیر موجودات بر سبیل تشبیه به آن که کسی چیزی خواهد که بباشد گوید: باش، در وجود آید. و اینکه بر حقیقت نباشد چه از حکیم نیکو نبود که خطاب کند و امر معدومات، چه اگر حی و موجود باشد تا عاقل و کامل نبود از حکیم خطاب او نیکو نبود و له المملکة، کلامی دیگر است مستقل. حق تعالی گفت قول او- یعنی قول خدای تعالی- حق است و ملک او راست. آنکه خلاف کردند که اینکه خطاب اگر چه مجاز است با کیست: بعضی گفتند تقدیر آن است که: و يقول للشیء کن فیکون. و بعضی دیگر گفتند: مخصوص است به آن مقدور که خواست آفریدن در آن وقت، و بعضی دگر گفتند: خطاب است با «صور» بر قول آن کس که گفت «صور» جمع صورت باشد، ای یوم یقوم للصور کن فیکون، و بعضی دگر گفتند: يقول للخلق کن فیکون، بعضی دگر گفتند: قوله الحق متعلق است به «کن فیکون» و او فاعل «یکون» است و التقدير: یکون قوله، ای یحصل و یوجد و بر هر دو قول «کان» تامه باشد و حق از صفت قول باشد و اینکه نیز وجهی «۴» قریب است. یوم ینفخ، در نصب او چند وجه گفتند» (۵): یکی آن که منصوب است علی الطرف من معنی قوله: وَ لَهُ الْمُلْكُ، ای یثبت له الملك و یجب له الملك یوم ینفخ فی الصور، آن جا که ----- (۱). آف: گفتند. (۲). معج، وز، مت، لت: سهام، آف، مر: سیوم، لت: سئوم. (۳). آف، آن: آن جا. (۴). آج، لب: نیز قول. (۵). لت: گفته‌اند. [.....]

صفحه: ۳۳۵ گوید: لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» (۱)، خلائق جواب دهند: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۲) [۸۳-ر]

و بعضی قراء خواندند: یوم ینفخ فی الصور علی الفعل المستقیم، دون المجهول، و فاعل او عالم الغیب و الشهادة باشد و اینکه قراءت

در شاذ است و وجه دوم آن است که بدل بود من قوله: وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ و وجه سیم «۳» آن است که منصوب باشد به حق و التقدیر: یحق قوله و یصح و یقع و یتحقق یوم ینفخ فی الصور، در «صور» دو قول گفتند: بیشتر مفسران گفتند «صور» نام چیزی است بر صورت سروی. راوی خبر گوید که رسول- علیه السلام- گفت که شب معراج که مرا به آسمان بردند اسرافیل را دیدم صور در دهان «۴» گرفته و آن بر شکل سروی بود یک سر در دهن او و دیگر سر «۵» چهل هزار منفذ داشت در زیر عرش و او چشم در زیر عرش کشیده. جبریل را گفتم: چند گاه است تا اسرافیل اینکه صور دهن دارد! گفت: از آنگاه که خدای تعالی او را آفریده است و عالم را آفرید و او صور در دهن گرفته است و چشم در زیر عرش کشیده منتظر فرمان خدای تعالی تا خدای تعالی کی فرمان دهد که در دم تا او صور در دم «۶». بعضی اهل لغت گفتند: «صور» به لغت یمن «قرن» باشد یعنی سرو قال الشاعر «۷»: نحن نطحناهم غداة الجمعین بالصالحات «۸» فی غبار الجمعین طحا شدیداً لا کنطح الصورین ای القرنین و بیان اینکه قول خبر رسول- علیه السلام- است، که گفت: «۹» کیف انعم و صاحب القرن التقم القرن حتی جبهته ینتظر متی یؤمر «فینفخ»، قول دوم ابو عبیده گفت صور جمع صورت باشد کسوره و سور و قال العجاج «۱۰»: و ربّ ذی سرادق محجور «۱۱» سرت الیه فی اعالی السور -----  
 (۱-۲). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۶. (۳). مج، وز، مت، سهام، مل، آف: سیوم، لت: سئوم. (۴). مج، وز، مت، لت، مر: دهن. (۵). آج، لب: و آن سر دیگر. (۶). مج، وز، مت، لت: در صور دمد، مر: صور دمد. (۷). مج، وز، مت شعر. (۸). چاپ شعرانی (۴/۴۵۸): الضابحات. کل مصرع دوم در لسان العرب و تفسیر قرطبی نیست. (۹). آج، لب، مل، آف، بم، آن: یوم. (۱۰). مج، وز، مت شعر. (۱۱). اساس: محجوب، با توجه به مج تصحیح شد. صفحه: ۳۳۶ و معنی آن باشد که خدای تعالی روح در صورتهای مرده دمد تا زنده شوند. عالم الغیب و الشهاده، رفع او بر خبر مبتدای محذوف است، ای هو عالم الغیب و الشهاده، او دانای نهان و آشکار است، و هیو الحکیم الخبیر و او محکم کار و درست کردار است و دانا به همه چیزهاست چون کسی که اختیار «۱» کرده باشد. قوله تعالی «۲»:

### [سوره الأنعام (۶): آیات ۷۴ تا ۹۰]

#### [اشاره]

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۷۴) وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۷۵) فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ (۷۶) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لم يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸) إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹) وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانِ وَ لَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰) وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱) الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲) وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳) وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَ مِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶) وَ مَن آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷) ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مَن عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبَطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸) أُولَئِكَ الَّذِينَ

آتیناهم الكتاب والحکم والثبوة فإن یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین- (۸۹) أولئک الذین هدی اللہ فبهدهم اقتده قل لا أسئلكم علیه أجر إن هو إلا ذکرى للعالمین- (۹۰)

### [ترجمه]

و چون گفت ابراهیم مر پدر خود آزر را آیا گیری (۳) بتان را خدایان! بدرستی که می بینم تو را و قوم تو را در گمراهی پیدا (۴). و همچنین باز نمودیم (۵) ابراهیم را پادشاهی (۶) آسمانها و زمین و تا باشد از بی گمانان (۷). پس آنگاه که فروشد (۸) بر او شب بدید ستاره‌ای را گفت اینکه است خداوند من پس آنگاه که فروشد گفت دوست ندارم فروشندگان را. پس آنگاه (۹) دید ماه را بر آینده (۱۰) گفت اینکه است خداوند من پس آنگاه (۱۱) که فروشد گفت اگر راه ننماید مرا خداوند من هر آینه باشم از گروه گمراهان. ----- (۱). لت: اختبار. (۲). مت، وز، عز و جل. (۳). معج، مت: می گیری، آج، لب: ای می گیری، آف: فراگیری. (۴). معج، مت، وز، مت: روشن، آج، لب: هویدا. [.....]

(۱۱-۵). اساس، بم، آن: بنودن، با توجه به معج تصحیح شد. (۶). معج، مت، وز، لت: ملک. (۷). معج، مت، وز، لت: داندگان. (۸). معج، مت، وز، لت: تاریک شد، آف: بروشد، آج، لب: چون درآمد. (۹). معج، مت، وز، آج، لب: چون. (۱۰). وز، لت: برآمده. صفحه: ۳۳۷ پس آنگاه (۱) که بدید آفتاب را بر آینده گفت اینکه است خداوند من، اینکه بزرگتر است پس آنگاه (۲) که فروشد گفت ای گروه (۳) من من بری ام (۴) از آنچه انباز می آرید (۵). بدرستی که من روی خود آوردم (۶) مر آن را که بیافرید آسمانها و زمین مسلمان شده و نیستم من از انباز آرنندگان (۷). و حجت آوردند (۸) به او گروه او گفت آیا حجت می آرید (۹) با من در خدای! و بدرستی که راه نمود (۱۰) مرا و ترسم آنچه انباز آرید (۱۱) شما به آن مگر که بخواهد خدای من چیزی و فراخ و گنجان آمد (۱۲) رب من هر چیزی را بدانست پس پند نمی گیرید (۱۳)! و چگونه ترسم من از آنچه انباز آوردید (۱۴) و نمی ترسید از اینکه که شما انباز آوردید (۱۵) به خداوند من آنچه نفرستاد بدان بر شما حجتی پس کدام از اینکه دو گروه سزاوارتر است بر بی‌بیمی (۱۶) اگر شما هستید که می دانید. آنان ----- (۱-۲). معج، مت، وز، آج، لب: چون. (۳). معج، مت، وز، لت: قوم. (۴). معج، مت، وز، آج، لب: آف، لت: بی‌زارم. (۵). معج، مت، وز، آف: می گیرید، آج، لب: می گردانید. (۶). معج، مت، وز، لت: فراز کردم، آج، لب: خالص گردانیدم عبادت خود را. (۷). معج، مت، وز: انباز گویندگان، آج، لب: شریک می گردانید. (۸-۹). معج، مت، وز، لت: خصومت کردند. (۱۰). معج، مت، وز، لت: راه داد. [.....]

(۱۱). معج، مت، وز، لت: کرده‌اید. (۱۲). آج، لب: شامل هر چیزی را به دانش. (۱۳). معج، مت، وز، لت: اندیشه نکنید. (۱۴-۱۵). معج، مت، وز، لت: گرفتید، آج، لب: شرک آورید. (۱۶). معج، مت، وز، آج، لب: لت: به ایمنی، آف: بر ایمنی. صفحه: ۳۳۸ که بگرویدند (۱) و نپوشیدند (۲) ایمان خودشان را بظلم (۳) ایشانند که مرایشان راست بی‌بیمی و ایشان راه یافتگانند. و اینکه است حجت ما که بدادمی (۴) آن را به ابراهیم بر گروه (۵) او برداریم پایگاههای (۶) آن کس را که خواهیم بدرستی که پروردگار تو استوار کار (۷) داناست. و ببخشیدیم مر او را اسحاق و یعقوب (۸) هر یکی را راه نمودیم و نوح را راه نمودیم (۹) پیش از آن و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و همچنین پاداش دهیم نیکوکاران را. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همه بودند از نیک مردان. و اسماعیل و یسع و یونس و لوط و همه را افزونی نهادیم بر جهانی (۱۰). و از پدران ایشان و فرزندان ایشان و برادران ایشان و برگزیدیم ایشان را و راه نمودیم ایشان را به راه راست. [۸۴- ر]



آن راه نمودن خدای «۱۱» راه نماید آن را که خواهد از بندگان ----- (۱). مع، مت، وز، آج، لب: ایمان آوردند. (۲). مع، مت، وز، لت: نپوشند. (۳). مع، مت، وز، لت: به بیدادی، آج، لب: به شرک یا مصیبتی. (۴). مع، مت، وز، آج، لب: لت: دادیم. (۵). مع، مت، وز، لت: قوم. (۶). مع، مت، وز، لت: پایها. (۷). مع، مت، وز، لت: محکم کار. (۸). مع، مت، وز، لت: بدادیم او را پسر او و پسرزاده‌اش. (۹). مع، مت، وز، لت: هدایت دادیم. [.....]

(۱۰). مع، مت، وز، لت: تفضیل دادیم بر جهانیان. (۱۱). مع، مت، وز، لت: آن ره خداست. صفحه: ۳۳۹ خود و اگر انباز آرند «۱» باطل شود «۲» از ایشان آنچه ایشان کردند. اینانند آنان که بدادیم ایشان را کتاب و دانش و پیغمبری، اگر کافر شوند بدان اینکه همه بدرستی که بر گماریم بدان گروه «۳» نیستند بدان ناگروندگان. ایشانند آنان که راه نمود خدای، به راه نمودن ایشان پس روی کن، بگو نمی‌خواهم «۴» بر او مزدی «۵»، نیست او «۶» مگر پندی جهانیان را. قوله: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرًا - الأیة، جمله قراء خواندند «آزر» به فتح «را» بدل از «ایه» مگر یعقوب و ابو زید المدنی و در شاذ حسن بصری، که ایشان خواندند: «آزر» به ضم «را» علی تقدیر «یا آزر». عرب حرف ندا بسیار بیفکنند «۷» چون در کلام بر او دلیلی باشد، نحو قوله تعالی: يُوسُفُ أَعْرِضْ عَن هَذَا «۸». زجاج گفت: خلاف نیست میان اهل نسب که پدر را تاریخ نام بود. محمد بن اسحاق و کلبی و ضحاک گفتند: نام پدر ابراهیم تاریخ بود و او دو نام داشت چون یعقوب و اسرائیل که هر دو نام یعقوب بود و او از کوئی «۹» بود، دهی از سواد کوفه. مقاتل بن حیان گفت: لقب پدر ابراهیم آزر بود. سلیمان التیمی گفت: اینکه اسم ذم و عیب بود و معنی اینکه در کلام ایشان کثر «۱۰» بود، و گفته‌اند: معنی او پیری «۱۱» خرف باشد. و گفته‌اند: معنی او مخطی بود. زجاج گفت: بر اینکه اقوال که رفت اختیار قراءت «۱۲» رفع باید. -- (۱). مع، مت، وز، لت: شرک آرند، آج، لب: شرک آوردندی. (۲). مع، مت، وز، لت: تباه شود. (۳). مع، مت، وز، لت: گروهی را. (۴). مع، مت، وز، لت از شما. (۵). وز، مت: مزدی. (۶). مع، مت، وز، لت: اینکه، آج، لب: اینکه قرآن. (۷). مع، مت، وز: بیفکنند، لت: افگند. (۸). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۹. (۹). مل: کوفی. (۱۰). مر: کثیر. (۱۱). مع، مت، وز: نیز. (۱۲). مع، مت، وز: قراء. [.....]

صفحه: ۳۴۰ و سعید بن المسیب و مجاهد و یمان گفتند «۱»: آزر نام صنم بود و در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آن است: و اذ قال ابراهیم لایه أتنخذ آزر اصناما «۲»، بر اینکه قول جز نصب نشاید و اصحاب ما دو روایت کردند یکی آن که آزر نام جدش بود من قبل امه «۳»، و روایت دیگر نام عمش بود و اینکه هر دو در لغت شایع و جایز است که عرب جد را از قبل مادر و عم را پدر خوانند و اینکه برای [آن] «۴» گفتند که درست شده است «۵» که پدران پیغمبر «۶» - علیه السلام - تا به آدم همه مؤمنان بوده‌اند از دلیل عقل و قرآن. اما دلیل عقل آن است که معلوم است که اینکه معنی منقر باشد در حق ایشان از اجابت دعوتشان و قبول قول و امتثال امرشان. و هر گه که ایشان دعوت کنند کافران را به اسلام و کفر بر ایشان عیب کنند. کافران بگویند «۷» که اینکه عیب در شما و نسب شما و پدران شما حاصل است. دگر آن که خدای تعالی مشرکان را نجس می‌خواند «۸»، و آن که او را به پاک کردن پلیدان فرستاده باشند «۹» نباید که او را ناپاک زاده باشد. فامّا قرآن قوله تعالی: وَتَقَلَّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ «۱۰» السَّائِحُونَ الزَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ «۱۴»، و قوله تعالی: وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ «۱۵»، دلیل دیگر بر اینکه اجماع طایفه است و اجماع ایشان حجت است لكون ----- (۱). آف: گفته‌اند. (۲). آج، لب: آزر أتنخذ اصناما آلهة. (۳). لت: ایبه. (۴). اساس: ندارد، با توجه به معنای افزوده شد. (۵). آج، لب: درست تست. (۶). آج، لب: پدران. (۷). مع، مت، وز، مل، مر: بگویند. (۸). مع، مت، لت، مر: خواند. (۹). آج، لب، مل، لت: فرستاده باشد. (۱۰). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۹. (۱۱). مع، مت، وز: ساجد. (۱۲). مع، مت، باشد. (۱۳). آج، لب: منقص. (۱۴). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲. [.....]

(۱۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۳. صفحه: ۳۴۱ المعصوم منهم<sup>(۱)</sup>. و آنچه وجه حجّتی اجماع است خود دخول معصوم است در ایشان چنان که بیانش در کتب اصول فقه مشروح است. دگر اخبار متواتر که آمد از [۸۵-پ]

رسول- علیه السلام<sup>(۲)</sup>- که او گفت: نقلنی الله من اصلاب الطّاهرين الی ارحام الطّاهرات لم یدنّسني بدنس الجاهلیة خدای تعالی می گردانید از اصلاب پاکان در ارحام پاکان مرا مدّس بنگرد بدنس جاهلیت اگر در میان ایشان کافر بودی او را به طاهر<sup>(۳)</sup> وصف نشایستی کردن که کافران نجس باشند طاهر نباشند، و اخبار در اینکه معنی بسیار است و ادله در اینکه که ما گفتیم کفایت است. قوله: وَ اِذِ قَالَ «إِذ» ظرف زمان ماضی است و عامل در او فعلی مقدّر و التّقدیر: اذکر اذ قال ابراهیم لایه آزر، یاد کن ای محمّد چون گفت ابراهیم پدرش را یعنی عمّش را یا جدّش را از قبل مادر که آزر نام بود یا پدرش بر حقیقت که تارخ نام آزر لقب بود و اینکه اقوال مختلف که از مفسّران حکایت کردیم دلیل صحّت مذهب ما می کند و موافقت علمای سلف ما در اینکه باب اَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً، صورت استفهام است و مراد تفریح و ملامت، اصنام را و بتان را به خدا می گیری! و اینکه آزر بت تراش بود چنان که در اخبار آمده است که بت تراشیدی<sup>(۴)</sup> و به ابراهیم دادی که به بازار بر<sup>(۵)</sup> و بفروش او بیاوردی و رسانی در پای او بستی و بر زمین می کشیدی و می گفتی: که خرد خدایی که لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئاً<sup>(۶)</sup> که نشوند و نبینند و غنا<sup>(۷)</sup> نکنند<sup>(۸)</sup>؟ آنگه بیاوردی و پیش پدر بینداختی و گفتی کس نمی خرد مردم شکایت ابراهیم با عم کردند و بگفتند که: او چه می کند او گفت: چرا چنین می کنی! گفت: شرم نداری اصنام جماد<sup>(۹)</sup> را به خدا گرفته‌ای! اِنِّی اُرَاکَ وَ قَوْمَکَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ؛ من تو را و قومت را در ضلال و گمراهی روشن می بینم و الضلال الذّهاب عن الحق و الصّواب و اصله الهلاک و مبین هم لازم باشد و هم متعدی، یقال: -- (۱). مع، مت، وز، بم، مر: فیهم. (۲). مع، مت، وز، لت: صلّی الله علیه و آله. (۳).

مع، مت، آج، لب، مر، شعرانی: ظاهر. (۴). مع، مت، وز: بتراشیدی. (۵). آج، لب: بیر. (۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۲. (۷). مع، مت، وز: غنای. (۸). مع، مت، وز، مر: نکند. (۹). مت: جمادی. صفحه: ۳۴۲ أبان الشیء و ابنته انا. اینکه جا لازم است و المعنی ضلال ظاهر و صنم از بتان آن باشد که مصوّر باشد به صورت آدمی. وَ کَذَلِکَ نُری، و همچنین باز نمودیم ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین، یعنی چنان که بیان کردیم ابراهیم را و باز نمودیم و تعریف کردیم به ادله ضلال آزر و فساد عبادت اصنام. همچنین باز نمودیم او را ملکوت آسمان و زمین تا به آن تعریف و اعلام از بتان تبرّا کند<sup>(۱)</sup> و به اینکه اعلام به ما تولّم کرد. وجه تشبیه در «کذلک» آن<sup>(۲)</sup> است. و ملکوت، ملک باشد برای مبالغه «واو» و «تا» در او زیاده کردند چنان که رهبوت و رحموت و جبروت و وزنه فعلوت، و در مثل هست: «رهبوت خیر من رحموت، یعنی آن که مردم از تو ترسند به از آن باشد که بر تو بیخشانند. اینکه قول زجاج و کسائی است، و انشد الکسائی: «۳» شَرَّ الرّجال الخالب الخلبوت عکره گفت: اینکه لغت نبط است و اگر چنین باشد اتفاق لغتین باشد. ضحاک گفت: ملکوت السموات و الارض خلقها، و اینکه قول عبد الله عباس است و مجاهد و سعید جبر گفتند: آیاتهما، آیات آسمان و زمین. و آن، آن است که در اخبار آمد که: خدای تعالی ابراهیم را بر صحرا بداشت و حجاب بر گرفت از پیش او<sup>(۴)</sup> درهای آسمان برگشاد تا به زیر عرش به<sup>(۵)</sup> او نمود [و جای او در بهشت با او نمود و حجاب زمینها برداشت و از زمین اول تا زمین هفتم با او نمود]<sup>(۶)</sup> تا او عجایب آسمان و زمین بدید. در خبر می آید که: یک روز بر خاطر ابراهیم گذشت<sup>(۷)</sup> که من رحیم تر اهل زمانه‌ام بر اهل زمین. حق تعالی او را رفع کرد و بر هوا برد و بر اعمال بعضی خلائق مّطلع کرد، دعا کرد بر ایشان<sup>(۸)</sup> گفت: اللهمّ دمر علیهم، خدای تعالی گفت یا ابراهیم ----- (۱). مع، مت، وز، آج، لب، بم، مل، مر: تبرّا کرد. (۲). مع، مت، وز، مل، لت، مر: اینکه. (۳). مع، مت شعر. (۴). اساس، آف، آن، و، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]



(۵). معج، مت، وز، مل، لت، مر: با، آج، لب: بدو (۶). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس: گزشت، معج، مت، وز، لت: بگذشت. (۸). معج، مت، وز، لت و. صفحه: ۳۴۳ آن رحمت کجا شد که تو را بود بر خلقان! انا ارحم بعبادی منک و من غیرک. قیس بن ابی حازم [۸۶-۸] ر]

روایت کرد از امیر المؤمنین - علیه السّلام - از رسول - صلّی الله علیه و آله - که چون خدای تعالی ملکوت آسمان و زمین با «۱» ابراهیم نمود او را بر خلاق اطلاق افتاد «۲» مردی بر معصیتی دید بر او دعا کرد به هلاک «۳». خدای تعالی او را هلاک کرد دیگری را دید «۴» بر معصیتی بر او دعا کرد خدای تعالی گفت: یا ابراهیم، رها کن که تو مردی «۵» مستجاب الدعوه‌ای، و کار اینکه بندگان با من از سه وجه بیرون نیست: إمّا توبه کنند، من [از] «۶» ایشان قبول کنم و إمّا از نسل ایشان مرا بندگانی مسیح مقدّس باشند و إمّا با پیش من آیند به قیامت من اگر خواهم عفو کنم ایشان را به فضل یا عقوبت کنم به عدل، ابراهیم نیز دعا نکرد بر ایشان. ضحاک گفت: ملکوت السموات، ماه و آفتاب و ستاره بود. قتاده گفت: ملکوت آسمان و زمین آن که با ابراهیم نمود که او از غار برون آمد - چنان که قصه آن پس از اینکه بیاید - ان شاء الله و در آسمان نگرید ملکوت آسمان و زمین از ماه و آفتاب و ستاره و ملکوت زمین بدید از کوه و آب و درختان و نبات. و لیکون من المؤمنین [۷] ما «۸» ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین باز نمودیم تا ملکوت السموات و الارض لیستدل بها علی الله و لیکون من المؤمنین [۷] ما «۸» ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین باز نمودیم تا مستدل شود به آن بر خدای تعالی و از جمله موقنان و عالمان باشد. اگر گویند: بر اینکه اقوال که گفتی، چگونه کرده باشد خدای را در نمودن با او! اگر حجابها بردارد - چنان که عبارات مفسران است - باید که دیگران ببینند. دگر آن که بعد مفرط پیش شما مانع است، جواب از اینکه چیست! گوئیم جواب از اینکه آن است که: ممتنع نبود که خدای تعالی خروقی پدید آرد در «۹» آسمانها و زمینها و او را ----- (۱). آج، لب: به. (۲). معج، مت، وز: بیوفتاد، مل: بیفتاد. (۳). آج، لب او. (۴). معج، مت، وز، مل: بدید. (۵). آج، لب: مرد. (۶). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه‌ها افزوده شد. (۷). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۸). معج، مت، وز: با. (۹). معج، وز، مت: که. صفحه: ۳۴۴ شعاعی قوی کند تا به قوت شعاع از آن خروق نگاه کند «۱» و ببینند. نبینی که احوال بینندگان در بعد مفرط مختلف بود، بعضی از دور چیزها ببیند و بعضی نبینند، و بعضی [از آن] «۲» دورتر ببیند و بعضی از نزدیک دشخوار «۳» ببیند، و مرجع [اینکه] «۴» اختلاف با اختلاف شعاع است در قلت و کثرت، و از اینکه جاست که یکی از مادر در مرگ ملایکه را ببیند بالظافتشان به قوت شعاع. قوله: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا، علما خلاف کردند در مولد ابراهیم - علیه السلام - بعضی گفتند: مولد او به سوس بود از زمین اهواز، و بعضی گفتند: به زمین بابل بود به دهی که آن را کوئی گویند، و بعضی گفتند: به حدود کسکر «۵» بود، و بعضی گفتند: به زمینی که نمرود در او پادشاه بود، و بعضی دگر گفتند: به حرّان بود و پدرش با زمین بابل بود. و عامّه علما بر آنند که ابراهیم - علیه السلام - در روزگار نمرود بن کنعان زاد، و از میان مولد او و طوفان نوح هزار سال بود و دویست و شصت و سه سال، و از مولد او [تا] «۶» به خلق آدم سه هزار سال بود و سیصد و سی و هفت سال، و نمرود از فرزندان سام بن نوح بود، و هو نمرود بن کنعان بن سنخار بن کوش بن سام بن نوح، و گفته‌اند: بر همه زمین مالک شد. و در خبر است که: چهار کس بر همه زمین مالک شدند، دو مؤمن [و] «۷» دو کافر، اما دو مؤمن: یکی سلیمان بود و یکی ذو القرنین، و اما دو کافر: یکی نمرود بود و یکی بخت نصر. و نمرود اول کس «۸» بود که تاج بر سر نهاد و در زمین تجرّیر کرد و خلق را با عبادت خود خواند، و او را کاهنان و منجمان بودند او را گفتند: در اینکه سال مولودی بزاید که دین اهل زمین بگرداند و ملک تو بر دست او بشود، و هلاک تو بر دست او باشد. و بعضی دگر گفتند: اینکه کسانی گفتند که کتب انبیای پیشین خوانده بودند و ----- (۱). معج، وز، مت: ندارد. [.....]

(۷-۶-۴-۲). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۳). اساس، آج، لب، آن: دشوار، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). معج، وز، مت، آج، لب مر: کشکر. (۸). معج، وز، مت: کسی. صفحه: ۳۴۵ در آن جا یافته بودند اینکه معنی. سدی گفت: نمرود شبی در خواب دید که ستاره «۱» بر آمد و چندان «۲» نور از او بتافت که روشنایی «۳» [۸۶-پ]

آفتاب و ماه را غلبه کرد «۴» تا در او هیچ نور نماند «۵»، او بترسید و از خواب در آمد. معبران [را] «۶» و کهنه را بخواند و اینکه خواب از ایشان پرسید. ایشان گفتند: اینکه خواب دلیل کند بر آن که در زمین تو امسال مولودی بزاید که ملک تو بر دست او بشود و هلاک تو و خانه توبه او «۷» باشد. نمرود بفرمود تا هر کودکی که آن سال بزاد او را بکشند و بفرمود تا زنان آبستن را موکل بر کردند تا چون بزادند کودکشان را بکشند، و بفرمود تا زنان را از مردان جدا کردند و موکلان بر ایشان گماشت «۸» و هیچ رها نکرد که مردی با زنی خلوت کند «۹». محمد بن اسحاق گفت: مادر ابراهیم - علیه السلام - بالغ «۱۰» نبود مبلغ آنان که ایشان را حمل باشد، پدر ابراهیم با او مواجهه کرد بار برگرفت، کس بر او وهم نبرد برای صغر سنش تا ابراهیم را بزاد در خفیه. سدی گفت: نمرود در اینکه وقت که اینکه حدیث شنید، از شهر برون «۱۱» آمد و لشکرگاه بزد و بفرمود تا مردان همه از شهرها برون «۱۲» آمدند و با او بر صحرا فرود آمدند و هیچ کس را رها نکرد که با شهر شود، و پدر ابراهیم از جمله مقربان نمرود بود و به محل اعتماد بود. روزی نمرود را حاجتی افتاد به شهر، بر هیچ کس اعتماد نداشت که او را به شهر فرستد جز بر پدر ابراهیم. او را بخواند و وصیت کرد و با او عهد کرد که به شهر رود و آن کار بکند و به خانه نرود و با اهل خود مواجهه نکند. او گفت: ایمن باش که اینکه معنی نباشد. به شهر رفت و آن کار بکرد، آنگه با خود گفت: اگر بروم نگاهی ----- (۱).

وز، لت: ستاره / ستاره‌ای. (۲). اساس: چندان، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۳). وز: روشنای. (۴). معج، وز، مت، لت: روشنای آفتاب را غلبه کرد و روشنایی ماه را. (۵). معج، وز، مت، لت، مر: تا هیچ دو را نور نماند، که بر اساس مرجح می نماید. (۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۷). معج، وز، مت: با او. (۸). اساس: گماشت، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۹). معج، وز: خلوت کرد. (۱۰). آج، لب: بالغه. [.....]

(۱۱-۱۲). معج، وز، مت، آج، لب، لت: بیرون. صفحه: ۳۴۶ کنم تا احوال خانه چیست و برگردم. چون به خانه آمد و مادر ابراهیم را بدید و پرسید «۱»، مالک نبود. نتوانست جز که مواجهه کند «۲»، مواجهه کرد و او به ابراهیم بار برگرفت و پوشیده همی داشت. چون مادر ابراهیم بار برگرفت، کاهنان - علی ما جاء فی الأخبار نمرود را گفتند: اینکه مولود امشب مادر او بار «۳» برگرفت. چون وقت وضع بود، مادر ابراهیم در شب به صحرا برون شد و بار بنهاد و ابراهیم را در خرقه پیچید «۴» و در شکافی نهاد در کوه و سنگی در پیش او نهاد و بیامد و پدر ابراهیم را خبر داد. آن جماعت نمرود را گفتند: آن مولود دوش از مادر بزاد. اگر اینکه «۵» روایت درست بود، اینکه گویندگان اینکه «۶» علم از کتب پیغامبران اوایل شناخته باشند، و الا در نجوم و کهنات اینکه معنی نباشد. مادر ابراهیم در شبانه روزی «۷» یک بار بیامدی و او را شیر دادی و باز گشتی. سدی گفت: چون حمل بر مادر ابراهیم پدید آمد «۸»، او را فرمود تا برگرفتند و به زمینی بردند میان کوفه و بصره و در سردابی پنهان کرد او را و آنچه بایست از طعام و شراب معد کرد بنزدیک او تا بار بنهاد آن جا. و محمد بن اسحاق گفت: مادر، ابراهیم را بزاد «۹» و او را در غاری برد «۱۰» بر کوهی و بر آن جا بنهاد و سنگ در در غار نهاد، و هر وقت بیامدی و او را شیر دادی و تعهد کردی و از پدر پنهان کرد، و پدرش را گفت: من کودکی مرده بزادم و آنجا دفن کردم. پدر طمع برداشت و او را به راست داشت «۱۱» در آن. و ابراهیم را خدای تعالی می پرورد در آن غار، تا یک ماهه «۱۲» چون یک ساله، و ----- (۱). لت: پرسید. (۲). معج، وز، مت،

لت: کرد. (۳). معج، وز، مت: بار به او، لت: به او بار. (۴). معج، وز، مت: پخت. (۵). آج، لب خبر و. (۶). معج، مت: آن. (۷). آج، لب، لت: شبانروزی. (۸). آج، لب: پیدا شد. (۹). معج، مت: مادر ابراهیم زاد، وز، لت: مادر به ابراهیم بزاد. (۱۰). اساس و، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۱). مت: بداشت. (۱۲). اساس شد، که بعدا کلمه خط خورده است. صفحه: ۳۴۷ یک ساله چون ده ساله. چون پنج سال بر آمد به شکل مردی شد. او پدر [را] «۱» بگفت پدر بیامد و او را بدید و شادمانه شد. ابو روق گفت: چون مادر او را بزاد در غار و پنهان کرد، هر وقت [که] «۲» بیامدی او را یافتی که انگشتان خود می‌مکیدی. یک بار گفت: من بنگرم تا اینکه کودک از اینکه انگشتان چه می‌مکد، انگشتان او بمکید در یکی آب بود و در یکی شیر و در یکی خرما و در [۸۷-ر]

یکی گاو روغن، تا آنگاه که ببالید و بزرگ شد. یک روز مادر پیش او بود، مادر را گفت: من ربی، خدای من کیست! گفت: من. گفت: خدای تو کیست! گفت: پدرت. گفت: خدای پدرم کیست! گفت: [من] «۳» ندانم، پدرت داند. بیامد و پدرش را خبر داد. پدر بیامد و فرزند را بدید. ابراهیم - علیه السلام - گفت «۴»: یا پدر؟ خدای من کیست! گفت: مادرت. گفت: خدای مادرم کیست! گفت: منم، گفت: خدای تو کیست! گفت: نمود، گفت «۵»: نمود کیست! گفت: پادشاهی است، گفت: همچون ماست! گفت: بلی، گفت: خدای او کیست! گفت خاموش. آنگه از آن غار او را برون «۶» آوردند در آخر روز آفتاب فرو شده گاو و گوسبند «۷» و شتر دید روی با شهر نهاد «۸» گفت پدر، اینکه چیست! گفت اینکه گاو و گوسبند «۹» و شتر است گفت لا بد اینکه را چاره نیست از آن که «۱۰» خالقی و آفریدگاری و روزی دهنده «۱۱» باشد و آفریننده اینان و روزی دهنده آن است که چندین سال [در اینکه غار] «۱۲» مرا از انگشتان من روزی داد. ایشان در اینکه حال بودند شب درآمد و ستاره «۱۳» برآمد، او برنگرید آسمان دید و ستارگان و پیش از آن ندیده بود. ستاره بزرگ روشن دید گفتند: زهره بود، و گفتند: مشتری بود، گفت: هذا ربی، فذلک قوله: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ، يُقَالُ: جَنَّ اللَّيْلُ وَاجْتَنَّهُ اللَّيْلُ، كَمَا يُقَالُ: ذَهَبَ بِهِ وَادَّخَلَهُ الدَّارَ وَادَّخَلَهُ، ----- (۱-۲-۳-۱۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. [.....]

(۴). معج، وز، مت: او را گفت. (۵). اساس خدای، با توجه به معج، وز زاید می‌نماید. (۶). معج، وز، مت: آج، لب: بیرون. (۷-۹). معج، وز: گوسپند، مت: آج، لب، آف: گوسفند. (۸). معج، وز، مت: آج، لب، لت: نهاده. (۱۰). معج، وز، مت: کس. (۱۱). آج، لب: دهنده‌ای. (۱۳). معج، وز، مت: ستارگان. صفحه: ۳۴۸ فعل او لازم باشد تعدیش یا به همزه کنند یا به حروف جرّ و الجنّ السّتر، و الاجنّان الإظلام، و الجنون ستر العلة العقل، و الجنة البستان الكثير الشجر سمی بذلك لسترها الارض و الجنة و المجنّ الترس الواسع لستره الرّجل و الجنة الجنّ و الجنة الجنون ایضا و الجنین الولد فی بطن امه لاستتاره به، فعیل «۱» به معنی مفعول چنان که بینی اصل، کلمه ستر است و مرجع اینکه جمله با یک اصل که آن جنّ است و هو السّتر. رأی کوكبا، بعضی گفتند: کوكبا من الكواكب، ستاره دید از جمله ستارگان و بعضی گفتند: ستاره بود که مزیت داشت در روشنایی بر دیگران چون زهره و مشتری. و بعضی دگر مفسران گفتند: اینکه سخن آنگه گفت که در میان مردمان آمد و با مردمان اختلاط کرد و بعضی مردم را دید که ستاره می‌پرستیدند اینکه برای آن گفت: قال هذا ربی. اهل علم در آن «۲» خلاف کردند و آن که مورد معنی او چیست! آنچه معتمد است آن است که: ابراهیم - علیه السلام - اینکه سخن در زمان مهلت نظر گفت و آنگه که خدای را شناخت و نظر نکرده بود برای آن که ممکن نیست که توان گفتن که خدای تعالی ابراهیم را عارف آفرید به خود با «۳» علم ضروری در او آفرید به خود و صفات خود، لا بد باشد از آن که او اکتساب علم کرده باشد به نظر، و حالت ناظران حالت مجوزان و شاگان باشد. پس ابراهیم - علیه السلام - اینکه که گفت نه بر سبیل خبر گفت، بل بر سبیل «۴» فرض و تقدیر گفت، چنان که یکی از ما چون نظر کند در حدوث

اجسام فرض و تقدیر کند که قدیم است و گوید: «هب آنها قدیمه» تا بنگرد تا به چه ادا خواهد کردن نظر او، چون نظر او در قدمش ادا کند به فساد، از آن رجوع کند به دلیل و به طریق قسمت بداند که چون قدیم نباشد لا بد محدث باشد. ابراهیم - علیه السلام - همچنین بر سبیل فرض گفت: هذا رَبِّي تا بنگرد تا مؤدی «۵» است با چه! چون افول و غروبش پدید آمد و غایب شد بدانست، که آنچه حضور و ----- (۱). اساس: فعل، با توجه به معج و مفهوم عبارت تصحیح شد.

(۲). معج، وز، مت: اینکه. (۳). معج، وز، مت: تا، آج، لب، لت: یا. (۴). معج، وز، مت: طریق. (۵). اساس: موردی، با توجه به معج تصحیح شد. صفحه: ۳۴۹ غیبت بر او روا باشد او خدای «۱» را نشاید چه آن از علامات حدوث «۲» بود و محدث را محدث باید و او نیز محتاج باشد به محدثی، چون ماه بر آمد و ماه از ستاره روشنتر و بزرگتر بود گفت هذا رَبِّي هم بر اینکه وجه فارضا و لا مخبر «۳» قاطعا. فَلَمَّا أَفَلَّ، چون او نیز فرو شد، گفت «۴»: اینکه هم «۵» صلاحیت الهیت ندارد اینکه جا استغاثه [۸۷- پ]

کرد به خدای و از او طلب توفیق و لطف کرد به اول گفت: لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ، چون علامت حدث دید بدانست که او اله نیست چون ماه را در جرم و نور و عظم بیش از او دید، گفت: تا بنگرم تا او «۶» چیست چون هم به علت او معلل بود و به درد او گرفتار، گفت اینکه کار بیش از اینکه است دلیل دو شد و آنچه مظنون و متوهم بود از حد صلاحیت به در «۷» آمد به هر حال بجز از اینکه چیزها «۸» الهی است و خدایی «۹» که پروردگار من است و من جز از او بدو نرسم بدو التجا کرد و از او یاری خواست و طلب هدایت و توفیق از او کرد، گفت: لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي، اگر خدای من مرا «۱۰» با خود گذارد «۱۱» من از خویشتن نخیزم و اگر مرا «۱۲» هدایت و «۱۳» لطف و ارشاد توفیق و اعداد تمکین و مواد الطاف یاری ندهد من فرو مانم و اینکه میدان بسر نبرم و از اینکه بیابان جان به کناره نبرم «۱۴». در اینکه بود که سرهنگ و قاید خسرو سیارگان که صبح صادق است از مطلع خود سر بر آورد گفت: اینکه حاجب و پیشرو نورانی باشد که نور او از همه بیشتر بود. چون نگاه کرد بر اثر آن سپر زرین از فلک خود سر بر آورد و روی زمین را به نور خود منور کرد بر هر جای «۱۵» و خطه و بقعه بتافت و هر جزوی از اجزای عالم از او نصیبی ----- (۱). وز: خدایی. [.....]

(۲). معج، وز، مت: حدث. (۳). اساس، لب، بم، آف، آن: مقدارا، با توجه به معج تصحیح شد. (۴). معج، وز، مت، آج، لب او. (۵). آج، لب: ابراهیم. (۶). معج، وز، مت، لت: اینکه. (۷). آن: دار. (۸). معج، مت: خبرها. (۹). معج، وز، مت، لب: خدای. (۱۰). آج، لب: مرا به من. (۱۱). آن: گزارد. (۱۲). معج، وز، مت، لت به. (۱۳). معج، وز، مت، لت: ندارد. (۱۴). معج، وز، مت، لت: نیفکنم. (۱۵). وز: جایی. [.....]

صفحه: ۳۵۰ یافت، به جرم از همه مهتر «۱» و به نور از همه بیشتر و به قدر از همه بلندتر، گفت: تا به «۲» اینکه نیز «۳» دستی بر آزمایم «۴» تا اینکه چه ذوق دارد هذا رَبِّي هذا أَكْبَرُ، برای آن گفت «هذا» اگر چه آفتاب مؤنث است - که هنوز او را شناخت، چه اگر او را شناختی نگفتی «هذا رَبِّي» آن خواست که هذا الطالع رَبِّي، اینکه بر آینده «۵»، خدای من است چون او نیز فرو شد و کبر جرم و علو قدر، او را حمایت نکرد از اینکه آفت بدانست که هر چه از جنس او باشد از شکل او باشد مثل او باشد از همه روی برگردانید و گفت: من بیزارم از هر چه مشرکان آن را بدون او می‌پرستند از همه تبرا کرد، اینکه وجهی است در جواب آن کس که سؤال کند که: شاید که ابراهیم - علیه السلام - به الهیت کواکب گوید. جواب دیگر از او آن است که ابراهیم - علیه السلام - اینکه بر وجه تهکم و سخریه گفت بر آنان که ستاره پرست بودند و خواست تا ایشان را تنبیه کند بر اعتقاد جهلشان و به ایشان نماید نقص و عیب معبودانشان «۶»، گفت: هذا رَبِّي بزعمکم، چنان که یکی از ما مجسم را گوید بر اینکه وجه: هذا رَبِّي یجیء و

یذهب و يتحرّك و يسكن، اینکه خدای «۷» نگر که اینان گرفته‌اند که بیاید و بشود و برخیزد و بنشیند، یعنی او به زعم ایشان خداست، و اینکه وصف برای تنبیه کند ایشان را بر جهل و خطای ایشان. و مانند آن است که در خبر آوردند که: یکی از حواریان عیسی برسد به جایی که بت پرستان بودند، خواست تا ایشان را دعوت کند و از آن منع کند دانست که آن حب نشود و تربیت بر تقلید ایشان را رها نکند تا از او قبول کنند، بیامد و ایشان را گفت: اینکه معبودان شما را نکو پرستی «۸» و اجتهاد کنی «۹» در عبادت اینان تا به وقت در ماندگی شما را فریاد رسند، ایشان گفتند: اینکه نکو مردی است که ما را نصیحت می‌کند و وصیت می‌کند به حسن عبادت معبودان ما. ----- (۱). مج، مت، آن: بهتر. (۲). مج، وز، مت، لت: با. (۳). مج، مت، وز هم. (۴). آج، لب: بیازمایم. (۵). مج، وز، مت، لت: برآمده. (۶). مج، وز، مت، آج، لب، لت، آن: ایشان. (۷). وز: خدایی. (۸). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن: پرستید. (۹). مج، وز، مت، آج، لب: آف، آن: کنید. صفحه: ۳۵۱ اقبال کردند بر آن کار بس بر نیامد که ایشان را نکبتی پیش آمد بر او آمدند و او را گفتند: ما را کاری پیش آمد [۸۸-ر]

سخت، او گفت: وقت آن است که اینکه خدایان شما، شما را فریاد رسند و آن «۱» عبادتهای گران که شما کرده اینان را به بر آید شما را، جمع شوی و اینکه معبودان خود را بخوانی و تضرّع و زاری کنی تا اینکه آفت از شما بگرداند. ایشان حریص شدند و بیامدند و عبادت بیفزودند و تضرّع «۲» زیادت کردند هیچ سود نداشت و اجابت نیامد بر او آمدند و در او بنالیدند او چون دید که وقت آن است که سخن او مؤثر بود، گفت: ای ابلهان و کم دانان نمی‌دانی «۳» که ایشان نشنوند و نینند و ندانند و نتوانند، و نه بر سود قادراند و نه بر صرف زیان توانایی دارند. بروید و ابلهی مکنید که ما را و شما [را] «۴» خدایی هست توانا و دانا و بینا و شنوا که چون بخوانیش بشنود و چون بخواهی بدهد، غنی است و حاجت بر او روا نیست بیاید تا به درگاه او شویم «۵» و او را بخوانیم که اینکه بلیه و آفت جز او صرف نکند. گفتند ما ندانیم، تو او را بخوان تا ما تو را متابعت کنیم او دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد و آن بلا از ایشان بگردانید ایشان بجمله ایمان آوردند. و غرض از اینکه خبر آوردن آن بود که قصد او در تحریص ایشان بر عبادت اصنام آن بود تا نقص و عجز ایشان به آن قوم نماید تا ایشان از آن باز آیند و توبه کنند و غرض او درست بود و مقصود حاصل شد، و همچنین غرض ابراهیم - علیه السلام - آن بود که ایشان را تنبیه کند بر خطا و جهل ایشان در اعتقادشان، و مثل اینکه قوله تعالی: وَ أَنْظِرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا «۶»، در قصّه موسی و سامری، و مقصود آن است که الی الهک فی ظنک و اعتقادک و عندک و مثله قول الکفارین فی النار: ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ «۷»، اینکه عذاب بچش که تو مردی عزیز و کریمی یعنی بنزدیک خود نه آن که او در دوزخ عزیز و کریم باشد. و بعضی متکلمان در اینکه آیت اینکه وجه را که ما گفتیم دو وجه کردند: یکی را ----- (۱). مج، وز، مت: از، لت: اینکه. (۲). مج، وز، مت، لت لابه. (۳). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن: نمی‌دانید. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۵). آج، لب: بشویم. [.....]

(۶). سوره طه (۲۰) آیه ۹۷. (۷). سوره دخان (۴۴) آیه ۴۹. صفحه: ۳۵۲ طریقه تنبیه بر خطای قوم تفسیر دادند، و یکی گفتند بر وجه تهکم و سخریت است - چنان که اینکه نظایر که آوردیم، و اینکه هم دور نیست که حمل کنند مورد آیت را اعنی قوله: هذا رَبِّي، یک بار به تنبیه بر خطای قوم تا متبّه شوند بر خطای خود و واقف شوند بر آن، و یک بار بر وجه تهکم و سخریت، یعنی عندکم و فی ظنکم. وجه چهارم در آیت جواب سایل آن است که: اینکه استفهام است خبر نیست، و معنی استفهام تقریر و تقریر باشد و همزه استفهام بیفگند از او و عرب همزه استفهام بیفگند «۱» در بسیاری مواضع، نینی که در اشعار ایشان از اینکه بسیار است منها قول الاخطل «۲»: كَذَّبْتَكَ عَيْنَكَ ام رأيت بواسط غلس الظلام من الرّبا خيالا و قال آخر «۳»: لعمرک ما ادری و ان کنت داريا بسبع رمين الجمر ام بثمان و قال اوس بن حجر «۴»: لعمرک ما ادری و ان کنت داريا شعيب بن سهم ام شعيب بن منقر و قال ابن ابی

ربیعۃ: ثم قالوا تحبها قلت بهرا عدد «۵» القطر و الحصى و التراب و اینکه جواب معتمد نیست برای آن که عرب حرف استفهام آن جا بیفکنند «۶» که در کلام عوضی باشد از او که بر او دلیل کند، چه اگر نه چنین باشد استفهام به خبر ملتبس شود و فرق نتواند کردن. پس هر کجا در کلام عوضی باشد از او که دلیل حذف [۸۸-پ]

کند حذف کنند تعویلا علیه، و آن جا که نباشد نکنند نبینی که اینکه آیات که آورد «ام» «۷» در اوست که معادل همزه استفهام باشد، چنان که: زید ----- (۱). لت، آن: بیفکنند. (۲). معج، مت، وز شعر. (۳-۴). اساس: کذبکم، با توجه به معج تصحیح شد. (۵). اساس: الظفر، با توجه به معج تصحیح شد. (۶). آن بیفکنند. (۷). اساس: آوردم، با توجه به سیاق عبارات از چاپ مرحوم شعرانی (۴/ ۴۷۰) تصحیح شد، آج: در او «أم» است. صفحه: ۳۵۳ عندک ام عمرو. و به هر حال دانند که مراد آن است که: اُ زید عندک ام عمرو، برای ام عمر و چون گویند زید عندک و دعوی کند آنگه که استفهام خواستم و همزه نیارد و «أم» نیارد که عوض باشد محال باشد و از کلام او را استفهام ندانند، بل از او فهم جز خبر نکنند. اما بیت عمرو بن ابی ربیعہ چنان که خالی است از حرف استفهام و عوض «ا» لا جرم نگویم که استفهام است، بل گویم خبر محض است ثم قالوا: ایشان گفتند و خبر دادند که تو او را دوست داری من تصدیق کردم و اقرار دادم و نپوشیدم، گفتم: بهرا ای بهرنی حبها بهرا ای غلبنی. امیا آن بیت که جریر طبری در تفسیر برآورد به استشهاد اینکه وجه من قول ابی النجم «۲»: رفونی و قالوا یا خویلد لا ترع فقلت و انکرت الوجوه هم هم گفت تقدیر آن است که: «أهم هم»، برای آن که انکرت الوجوه که محال باشد که با انکرت الوجوه و با آن که روی ایشان را منکر باشد و نشناسد گوید «هم هم» بر وجه خبر گویم چه «۳» منع از اینکه که اگر روی ایشان بتحقیق نشناسد به و هم و ظن و حدس «۴» گوید «هم هم» ایشانند. نبینی که او خایف است و صفت خوف خود می کند فی قوله: رفونی ای سکوننی «۵»، و قالوا: یا خویلد لا ترع، و خایف بد گمان باشد و حزم و احتیاط نگاه دارد اگر چه قوم نه دشمن او باشند او برای حزم بر ایشان حمل کند و گمان برد. و اما آن که ابو علی گفت در تقویت اینکه وجه که اگر چه در کلام دلیلی نیست بر حذف حرف استفهام، در عقل دلیل هست و دلیل عقل از ادله کلام قویتر باشد چیزی نیست اینکه حدیث برای آن که دلیل عقل اگر چه از همه ادله که مصاحب کلام بود قویتر باشد دلیل نکند که حرف استفهام باید تا از اینکه کلام محذوف بود که اینکه دعوی کردن ----- (۱). معج، وز، مت هر دو. (۲). معج، وز، مت شعر. (۳). لت: جز. (۴). معج، وز، مت: حسد. (۵). آن: سکوننی. صفحه: ۳۵۴ محال است دلیل عقل دلیل آن کند که ابراهیم - علیه السلام - از مثل اینکه، معصوم و منزّه بود اگر چنان که هیچ وجه نبودی در تنزیه ابراهیم - علیه السلام - جز اینکه که یک وجه و اینکه وجه مَطْرَد نبودی الا با تقدیر همزه استفهام حکم کردیمی «۱» که چنین است که ابو علی گفت. چون وجه‌های دیگر هست که به آن تنزیه ابراهیم - علیه السلام - می توان کرد از اینکه معنی بی تقدیر همزه استفهام و مخالفت عرب در نهاد کلامشان، اینکه حدیث که ابو علی گفت روان نباشد. و در آیت دلیل است بر آن که معارف ضروری نیست، چه اگر ضروری بودی ابراهیم - علیه السلام - به بدایت کار به هیچ حال شاکه نبودی در معرفت خدای و محتاج نبودی به آن که معرفت به نظر و استدلال استخراج کند. قوله تعالی: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ، بیان کردیم که: «جن» ستر باشد و الفاظی که از او مشتق است برای چه آن را «جان» خوانند، و منه الجنان للقلب. و بعضی اهل لغت گفتند: «جن» هم لازم است و هم متعدی، و لغت قرآن بر لزوم است به دلیل آن که به حرف جرّ تعدیه کرد آن را، گفت: جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ، و در شعر هذلیان آمد متعدی فی قول بعضهم: و لما وردت قبیل الکری و قد جَنَّهُ السَّدْفُ الادهم و قال عبید فیه ایضا: و خرق تصیح البوم «۲» فیه مع الصّدی مخوف اذا ما جَنَّهُ اللَّيْلُ مرهوب و گفتند: «أجن» نیز لازم آمده است فی قول الشاعر: فَلَمَّا أَجَنَّ اللَّيْلُ بَتْنَا كَأَنَّنا على كثرة الاعداء محترسان أي اظلم، و «جَنَّهُ» لغت اسد است و «أجَنَّهُ» [۸۹-ر]



لغت تمیم، و اما آجن» (۳) در بیت محتمل است لزوم و تعدیه را. رأی (۴) رأی أیدیهُم (۱)، و در سوره یوسف: رأی قَمِیصَه (۲)، و قوله: رأی بُرهان رَبِّه (۳)، و در طه: رأی ناراً (۴)، و هم در اینکه جا: و در و النجم: ما رأی و لَقَد رأی (۵)، اینکه هفت جایگاه اینان به کسر «را» و اماله همزه خوانند. و علیمی موافقت کرد ایشان را فی «رأی کوکبا» و ابو عمرو جمله را اماله کند و لکن «را» مفتوح گوید، و نافع بین خواند اینکه جمله آنکه باشد تا او را ساکنی ملاقی نشود یا به ضمیری نپیوندد، چون به ساکنی پیوندد فی قوله: رأی القَمَر و رأی الشَّمس (۶) و در سوره التَّحَل: و إِذَا رأی الذِّینَ ظَلَمُوا العِذاب (۷)، و إِذَا رأی الذِّینَ أَشْرَكُوا شُرَکَاءَهُمْ (۸)، و در سوره الکَهِف: و رأی المُجْرِمُونَ النَّارَ (۹)، و در احزاب: و لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ (۱۰)، در اینکه مواضع حمزه و خلف و نصیر و ابو بکر الاعشى و برجمی خوانند به کسر «را» و فتح همزه، و باقی قراء به فتح «را» و همزه معا. اما چون متصل باشد به ضمیری چون «رآه» و «رآک» و «رآها»، حمزه و کسائی و خلف و یحیی کسائی (۱۱) راوی از ابو بکر به کسر «را» و اماله خوانند و ابو عمرو داجونی (۱۲) به فتح «را» و اماله همزه، و باقی قراء به فتح «را» و همزه خوانند. و اما آن که اماله نکرد (۱۳) بر اصل خود رها کرد، چون: دعا و رمی، و امیرا آن که اماله کرد (۱۴) گفت: کلمه من ذوات الیاء است (۱۵)، و آن که «را» را مکسور بکرد برای متابعت کسره اماله کرد (۱۶)، [و] (۱۷) آن که «را» مکسور بکرد بی اماله گفت: برای آن که فعل از باب فعل یفعل است چون کسره بر عین الفعل پیدا نشد بر «را» افگند که ----- (۱) سوره هود (۱۱) آیه ۷۰. (۲) سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۸. (۳) سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴. (۴) سوره طه (۲۰) آیه ۱۰. (۵) سوره نجم (۵۳) آیه ۱۱. (۶) سوره نجم (۵۳) آیه ۱۸. (۷) سوره انعام (۶) آیه ۷۸. (۸) سوره نحل (۱۶) آیه ۸۵. (۹) سوره نحل (۱۶) آیه ۸۶. (۱۰) سوره کهف (۱۸) آیه ۵۳. (۱۱) سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۲. [.....]

(۱۲) معج، وز، آج، لت، آن: یحیی و کسائی. (۱۳) اساس، آج، لب، بم، آن: داجونی. (۱۴) معج، وز: بکرد. (۱۵) اساس و همه نسخه بدلها: ذوات الیاست. (۱۶) معج، وز، بم: بکرد. (۱۷) اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. صفحه: ۳۵۶ حرفی صحیح بود. و «افول» غروب باشد، یقال: افل یافل افولا اذا غاب، قال ذو الرَّمَّة: مصابیح لیست باللواتی یقودها نجوم و لا بالآفلات الدوالک و قوله: لئن لم یهدینی، اگر هدایت ندهد مرا خدا. «هدی» در آیت به معنی لطف و توفیق است، نظیره قوله: و الذِّینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدًی (۱)، «ای لطفها» و قوله: إِنِّی بَرِّئٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (۲)، «برئ» فعلی باشد به معنی فاعل. مِمَّا تُشْرِكُونَ، «ای مِمَّا تُشْرِكُونَ به»، و قوله: هذا أَكْبَرُ، یعنی من الکواکب و القمر و لکن برای دلالت کلام بر او بیفکنند. قوله: إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَیْ اِبْرَاهِیمَ - عَلَیهِ السَّلَام - تا از معبودان دیگر تبرا نکرد، تولمای او به معبود (۳) درست نیامد، و از اینکه جاست که هیچ تولمائی تقدیم تبرا درست نیاید، نبینی که قدیم - جل جلاله - در کلمه توحید مکلفان را چنین فرمود که بگویند: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (۴)، تا نگویند که هیچ معبود بدون او نیست از هر چه گفتند و بر او دعوی الهیت کردند به نفی جنس چون به «إله» (۵) نفی ره توحید از «ع» خاشاک شرک پاک کرده باشد، آنکه به «إل» اثبات الهیت او کند تا چون او را اثبات کند جز او در الهیت نباشد، همه خدایان مزور از اینکه معنی به در باشند تا توحید تمام بود گفت: روی به خدا کردم که آفریدگار آسمانها و زمین است، یعنی روی عبادت بر وجه اخلاص به خدای آفریدگار آسمانها و زمین کردم. حَنِيفًا، [نصب او بر حال است از «وجَّهت» و اینکه حال باشد از فاعل حنیفا] (۷)، «ای مستقیما» (۸) عادلا، و قیل: ماثلا عن الشُّرک، و «الحنیف» (۹) من الاضداد، یکون بمعنی الميل و الاستقامه معا. و ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ، «ما» نفی است، و من از جمله مشرکان نیستم، و ----- (۱) سوره محمد (۴۷) آیه ۱۷. (۲) سوره انعام (۶) آیه ۷۸. (۳) معج، وز، مت، لت، آن، مر او. (۴) سوره محمد (۴۷) آیه ۱۹. (۵) آج: لا اله. (۶) آج، لب خاک و. (۷) اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۸) معج و. [.....]

(۹). مج، وز، مت، مر: و الحتف. صفحه: ۳۵۷ «من» شاید که تبعیض را باشد و شاید «۱» که تبیین را بود. قوله تعالی: وَ حَاجَّهٖ قَوْمُهُ، محاجَّتِ مخاصمت باشد و حَجَّتِ انگیزختن بر یکدیگر، يقال: حاججته فحججته، اى ناظرته و جادلته فغلته، و محاجه و مجادله ایشان با او آنگه بود که او بر آن بتان [۸۹-پ]

استخفاف کردی و رسن در پای «۲» ایشان بستی و ایشان را در زمین می کشیدی «۳» و به در زمین می کشیدی «۴» و به کنار آب آوردی و به تهکم و سخریت گفتی: آب باز خوری «۵» چنان که در روز کسر اصنام گفت: «ما لکم لا- تأکلون»، ایشان با او خصومت کردند در اینکه معنی، او جواب داد که: أ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ، جمله قراء خواندند به تشدید نون برای آن که «تحاجوننی» بوده است ادغام کردند «نون» را در یکدیگر «۶» تا «نوننی» مشدد شد، و اینکه بر اصل خود باشد. و اهل مدینه به تخفیف «نون» خواندند تخفیف را برای آن که «جیم» هم مشدد بود و یک «نون» بیفگندند، و آن که بیفگنده باشد «۷» نون دوم بود برای تکرار را و تکرار در دوم باشد و تثقیل برای تکرار است و اینکه چنان باشد که «نون» از لیتنی بیفگندند و گویند: «لیتی» چنان که گفت: یتنی اصادقه و افقد بعض مالی و بعضی اهل لغت گفتند: حذف اینکه «نون» لغت غطفان است «۸» و بعضی گفتند: «نون» اول بیفگندند- چنان که شاعر گفت: «۹» أ بِالْمَوْتِ الَّذِي لَا بَدَأَئِي مَلَأَكَ تَخَوُّفِي «۱۰» و کسائی خواند و عیسی: «هدانی» به «۱۱» اماله، و باقی «۱۲» به تفخیم. حَجَّتِ ----- (۱). مج، مت: نشاید. (۲). مل در گردن و پای. (۴)- (۳). مج، وز، مت: بستی و او بر زمین کشیدی. (۵). آج، لب: باز خورید. (۶). مج، وز، مت، لت، مر: یک نون را در دیگر. (۷). مل: باشد. (۸). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: عطا است، با توجه به مج و دیگر نسخه‌ها، کذا در شعرانی، تبیان تصحیح شد. (۹). مج، وز، مت، مل شعر. (۱۰). اساس، بم، آف، آن: تخوفتنی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و کذا شعرانی، تبیان، مجمع البیان تصحیح شد. (۱۱). آن: با. (۱۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر قرا. صفحه: ۳۵۸ کسائی آن است که کلمه از ذوات الیاست. و آنان که به تفخیم خواندند بر اصل خود نهادند. ابراهیم- علیه السلام- ایشان را جواب داد به صورت استفهام و معنی انکار و تقریب و گفت: أ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ، در «۱» باب خدای «۲» با من محاجه «۳» می کنید وَ قَدْ هَدَانِ، «واو» حال است و حال حالی که خدای «۴» مرا هدایت داد، و هدایت آن جا لطف است همچنان که در آیت اول گفتیم، یعنی با من الطافی کرد که من به ایمان نزدیک شدم. و شاید که مراد بیان ادله باشد یعنی ادله بر من عرض کرد من قوله: وَ كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ «۵»، که من عند نظر در آن ادله مهتدی شدم و «یا» اضافه بیفگند برای اکتفاء به کسر «نون» از او. وَ لَا اَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ، و من نترسم از اینکه خدایان که شما ایشان را «۶» معبود خود کرده‌اید «۷» بدون خدای برای آن که اِذَا بَتَانَ جَمَادَاتُ «۸» که نفع و مضرتی نتوانند کردن و اِذَا سَتَارَ كَانِي اَنْدَ كَ اِشَانِ رَا دَر مَا اَثَرِي نَبَاشِدُ و من به دلیل افول و غروب ایشان بدانستم که محدث‌اند و مخلوق. و «ما» موصوله است به معنی الَّذِي وَ اَلَّتِي، اى الأصنام اَلَّتِي او النجوم اَلَّتِي تجعلونها شركاء له برای آن که از ایشان جای خوف نیست. اِلَّا اَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا، مگر که خدای من چیزی خواهد. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که اَلَّا كَ خَدَاي مَن خَوَاهِدُ كَ اِشَانِ رَا حَيَاتِ دَر اَفْرِينَنَدُ وَ قَدْرَتِ، و ایشان را حی و قادر کند و تمکین کند از فعل کردن و مضرت رسانیدن تا مخوف الجانب شوند و صحت آن دارند که از جانب ایشان کسی را خوفی باشد، آنگه آن هم به مشیت و قدرت خدای من باشد. و قول دوم آن است که: اَلَّا اَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا مَن السُّوءِ، اَلَّا كَ خَدَاي مَن مَكْرُوهِی خَوَاهِدُ وَ چیزی از اینکه معنی چون مرگ و بیماری و درویشی و مانند اینکه و بر اینکه قول استثناء منقطع باشد. ----- (۱). آج، لب اینکه. (۴-۲). آج، لب تعالی. [.....]

(۳). مج، وز، مت، مل، لت، مر خصومت. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۷۵. (۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر به. (۷). اساس: کرده، با توجه به مج تصحیح شد. (۸). وز، مت، آف، لت، آن: جماداتند. صفحه: ۳۵۹ آنگه گفت: وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا، علم خدای من



واسع است و فراخ بر همه چیزی، و معنی آن است که او عالم است به جمیع معلومات بر هر وجه که صحیح باشد که معلوم بود و معلومات او را نهایی نیست آنگه ایشان را تحریض کرد بر طریق ملامت و «۱» به لفظ استفهام بر تذکیر و تفکیر «۲» و اندیشه، گفت: خود «۳» هیچ اندیشه نمی کنی «۴»، یعنی اگر اندیشه و نظر کنی «۵» بدانی صحت و صدق آنچه من می گویم شما را و دعوت می کنم. وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ، آنگه گفت هم بر سبیل احتجاج: من [۹۰-۹۰]

چگونه ترسم از معبودان شما و آنچه شما آن را شریک خدای کرده‌ای و به آن شرک «۶» می آری «۷» به خدای «۸» و من بدانسته‌ام که از ایشان هیچ نفعی و ضرری نباشد «۹»، شما اولیتری «۱۰» که بترسی «۱۱» از آن که به خدای شرک می آری «۱۲». و او خدای قادر و قاهر است و غالب، و هر چه خواهد «۱۳» که کند او را از آن مانع نباشد شما از او و شرک آوردن به «۱۴» او و انباز گرفتن به او «۱۵» چیزهایی را که خدای با «۱۶» سلطانی و بی‌نتی فرو نفرستاد «۱۷»، نمی ترسی «۱۸» من چگونه بترسم. فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ، از ما دو گروه یعنی ما و شما کدام گروه اولیتراند که ایمن باشند اگر شما دانی و در آیت دلیل است بر آن که هر که او مذهبی دارد بی حجت قول او باطل باشد، لقوله: مَا لَمْ يُنزَلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا، و «سلطان» در قرآن بیشتر به معنی حجت آمد، و نیز در آیت دلیل است: بر بطلان قول آنان که ایشان گفتند: مناظره و محاجه نباید کردن برای آن که خدای تعالی از ابراهیم - علیه السلام - اینکه معنی باز گفت و او را به اینکه «۱۹» مدح کرد. ----- (۱). مع، وز، مت، لت: ندارد. (۲). مع، وز، مت، مل، لت، مر: تذکر و تفکر. (۳). مع، وز، مت: چون. (۴). آف: نمی کنید. (۵-۶). مع، وز، مت، مل، آن، مر: شریک. (۷-۱۲). مع، وز، مت، مل، مر: می آری. (۸). مع، وز، مت: خدایی. (۹). مع، وز، مت: نیاید. (۱۰). مع، وز، مت، مل: اولیتر. [.....]

(۱۱). مع، وز، مت، آج، لب، مل، آن: بترسید. (۱۳). مع، وز، مت: ندارد. (۱۴-۱۵). مع، وز، مت، مل، با. (۱۶). مع، وز، مت، آج، لب، مل، لت آن. (۱۷). مع، وز، مت: بفرستاد، آن: فرستاد. (۱۸). آج، لب، مل، آف: نمی ترسید. (۱۹). آج، لب: بدین. صفحه ۳۶۰: قوله: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ، شاید که اینکه کلامی بود مبتدا از خدای تعالی و حکایت نباشد از ابراهیم - علیه السلام - و اینکه قول بیشتر مفسران است. و بعضی دگر گفتند: هم حکایت کلام ابراهیم است - علیه السلام - چون او حجت بر خصم بداشت و صحت مذهب و طریقه خود به دلیل روشن کرد اینکه سخن بگفت «۱»، و معنی آیت آن است که: آنان که ایمان آرند به خدای تعالی و پیغامبران و کتابهای او و آنچه واجب است آن را تصدیق کردن آنگه ایمان خود به ظلم نپوشند «۲»، یعنی کفر و اینکه قول بیشتر مفسران است از عبد الله عباس و سعید بن المسيب و قتاده و مجاهد و حماد بن زید و جماعتی صحابه چون سلمان و عبد الله مسعود و ابو الکعب «۳» و عبد الله عباس و حذیفه بن الیمان، و رفع کرد عبد الله مسعود اینکه حدیث به «۴» رسول - علیه السلام - و گفت: چون اینکه آیت فرود آمد بر «۵» مسلمانان، بترسیدند و گفتند: یا رسول الله کیست از ما که او بر خود ظالم نیست! پس امن از ما برخاست. رسول - علیه السلام - گفت: خلاف آن است که شما گمان بردی «۶» اینکه ظلم کفر است، نبینی که خدای تعالی چون حکایت کرد از آن بنده صالح یعنی لقمان: يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ «۷»، و معتزلیان گفتند: هر کبیره که احباط ثواب طاعت کند داخل است در اینکه، و هر که چنین باشد که ایمان دارد و صاحب کبیره بود نه آمن باشد و نه مهتدی و گفتند: دلیل بر آن که چنین است آن است که، اگر نه چنین باشد باید که مرتکب کبیره چون ایمان دارد ایمن باشد و اینکه خلاف اجماع است! جواب از اینکه آن است که گوئیم: اینکه آنگاه «۸» باشد که آیت را بر عموم حمل کنند و ظلم نفس و ظلم غیر در او آرند. فاما چون به ادله عقل و قرآن و اخبار و قول صحابه و مفسران تخصیص کنند آن را به کفر اینکه لازم نباشد. دگر آن که اینکه قول به دلیل الخطاب باشد برای آن که خدای تعالی گفت: آنان که ایمان آرند و ایمان به ظلم از کفر یا معصیت

بر زعم ایشان باز نپوشند ایشان را امن باشد دلیل نکند که آن ----- (۱). معج، وز، مت: گفت. (۲). معج، وز، مت: بیوشند. (۳). معج، مت: این کعب، وز، مل، مر: ابی الکعب. (۴). معج، وز، مت، مل، مر: بر. (۵). بروی/ بروید. (۶). معج، مت، لت: چه. (۷). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳. [.....]

(۸). معج، وز، مت، لت، مر: آنکه. صفحه: ۳۶۱ که بخلاف اینکه باشد او را امن نباشد که اینکه دلیل الخطاب بود، دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کنند «۱» که: آیت مخصوص است. به ابراهیم - علیه السلام - و عکرمة گفت: آیت مخصوص است به مهاجران اصحاب رسول. اصمعی گفت که: ظلم بنزدیک عرب وضع الشی فی غیر موضعه باشد، نبینی که شاعر گفت در مدح قومی اینکه قول «۲» [۹۰-پ]: رت الشقاق طلامون للجزر یعنی اشتر جوان را که بی وقت بکشند چون ظلمی باشد، و يقال: ارض مظلومه اذا اخطأها المطر، قال النابغة «۳»: التوی كالحوض بالمظلومة الجلد ای بالأرض «۴» التی لا مطر بها برای آن که حوض به زمینی که باران نباشد وضع الشیء فی غیر موضعه باشد، [حق تعالی گفت: «۵» ای آنان که ایمان آرند و ایمان خود باز نپوشند به کفر یعنی [ایمان] «۶» آرند و بر او استقامت کنند، چنان که گفت: إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا «۷»، ایشان را امن و ایمنی باشد و ایشان مهتدی و راه یافته باشند، نبینی که در آخر آن آیت «۸» هم جزا و پاداشت گفت فی قوله: تَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلْمَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا «۹»، معنی «۱۰» آن باشد که اولئک لهم الامن و آنکه گفت: أَبِشْرُوا بِالْجَنَّةِ «۱۱»، معنی آن باشد که: وَ هُمْ مُهْتَدُونَ، ایشان راه یافتگان باشند به ره بهشت. وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا، اشارت است به حجت متقدم که در آیت پیشتر «۱۲» برفت از محاجه او با قوم و غلبه او بر ایشان بحجت، يقال: هذا حجة له و هذا حجة علیه اینکه حجت اوست، و اینکه حجت بر اوست یعنی آنچه رفت من قوله: وَ حَاجَّةٌ قَوْمُهُ - الاية. ----- (۱). معج،

وز، مت، مل، لت، مر: روایت کردند. (۲). معج، وز، مت: شعر. (۳). معج، وز، مت شعر. (۴). اساس: بای ارض، با توجه به معج تصحیح شد. (۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷-۹). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰. (۸). معج، وز، مت: روایت. (۱۰). معج، وز، مت، لت، مر: به معنی. (۱۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰. (۱۲). معج، وز، مت، مل، لت، مر: پیشین. صفحه: ۳۶۲ مجاهد گفت حجت آن است که گفت: الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ، یعنی ما ابراهیم را نصرت کردیم به حجت و حجت او بر قوم او ظاهر کردیم و اینکه زیادتی باشد در علم و علم علو رتبه «۱» و ارتفاع منزلت آرد، آنکه گفت: تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ، اهل کوفه و یعقوب خواندند «درجات» به تنوین، باقی بی تنوین بر اضافه. آن که بتنوین خواند، «من» در محل نصب افگند بوقوع الفعل علیه [و درجات در محل نصب بر ظرف و التقدير نرفع من نشاء درجات و آن که باضافه خواند درجات را مفعول به کرد و من] «۲» در محل جر افگند باضافت درجات با او. حق تعالی خبر داد از خود که: من آن را که خواهم رفیع گردانم و بلند بر دیگران به درجاتی و منازلی و یا رفیع گردانم درجات و پایه‌های آنان که من خواهم. و اصل درجات در پایه‌های نردبان باشد که بتدریج به «۳» او بر شوند پایه پایه، و «تدریج» از درجه بود و اصل کلمه من درج اذا دب «۴» باشد و درج اذا خرج و مشی و ادراج در نوردیدن «۵» بود برای آن که برود و با سری شود و استدراج طلب الادراج باشد، و منه الدرّج قال الله تعالی: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ «۶»، ای نهلکهم «۷». و درج از آن «۸» جاست که آنچه در او بود چون در نوردیده «۹» باشد از صیانت و پوشیدگی، آنکه گفت: بگو که خدای تو ای محمد حکیم است و محکم کار، آنچه کند نکو کند و به جای خود نهد و داناست آنچه کند و فرماید به حسب مصلحت کند. قوله تعالی: وَ وَهَبْنَا لَهُ، بدادیم ما او را - یعنی ابراهیم را، يقال: وهب «۱۰» الشیء لفلان به مفعول اول به نفس خود برسد «۱۱» و به دوم به لام نه چون اعطیت که متعدی ----- (۱). آج، لب: مرتبه.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، مت، آج، لب، مل، لب شعرانی افزوده شد. (۳). معج، مت: با. [.....]

(۴). اساس، آج، لب، آف، آن: اذا ادب، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). معج، وز، مت، لت، مر: در بیختن. (۶).  
 سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۲. (۷). اساس، آج، لب، آف، آن: یهلکهم، با توجه به معج تصحیح شد. (۸). معج، وز، مت، مل، لت: اینکه.  
 (۹). معج، وز، مت، لت، مر: در بیخته. (۱۰). معج، وز، مت، مل، لت، مر: وهبت. (۱۱). معج: نرسد. صفحه: ۳۶۳ باشد به نفس خود به  
 دو مفعول، گفت: ما بدادیم ابراهیم را فرزندان از ایشان اسحاق و او اسمی است اعجمی لا ینصرف و سبب منع صرف، علمیت  
 است و عجمه، و یعقوب پسر اسحاق که فرزند زاده ابراهیم بود و گفتند: برای آنش یعقوب خواندند» (۱) که به عقب عیص زاد،  
 برادر او، و هر دو هم شکم بودند، و گفتند» (۲): دست در عقب عیص زده بود و درست آن است که تازی نیست تا اشتقاقش طلب  
 کنند بلی» (۳) اسمی است اعجمی برای [آن] «(۴) منصرف نیست. کُلَّا هِدَیْنَا، منصوب است کُلَّا هِدَیْنَا و نُوْحًا هِدَیْنَا، همچنین گفت  
 [۹۱-]: همه را هدایت دادیم و نوح را پیش از ایشان، و قیل، من قبل ابراهیم، چون مضاف الیه از او بر کند بنا کرد او را بر ضم. و  
 «هدایت» در آیت به معنی بیان و الطاف و توفیق باشد، و شاید که به معنی نبوت» (۵). «وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ» و از فرزندان او. دو قول گفتند:  
 یکی آن که ضمیر عاید است با نوح، برای آن که در مذکوران کسانی هستند که نه از فرزندان ابراهیم اند و آن لوط است که پسر  
 خواهرش بود، و گفتند: پسر برادرش و بهری دگر گفتند: راجع است با ابراهیم، و آنچه گفتند از حدیث لوط مانع نباشد از اینکه  
 برای آن که کلام بر تغلیب رانده باشد و هر دو قول محتمل است. و اصل ذُرِّیَّةٌ فعلیه است من ذرء الله الخلق، ای خلقهم. و از  
 فرزندان او داود بود و پسرش سلیمان و ایوب و هو ایوب بن افرص بن رازح بن روم بن عیصا بن اسحاق بن ابراهیم، و یوسف پسر  
 یعقوب، و او آن است که رسول - علیه السّلام - گفت او را: الکریم بن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم.  
 و موسی و هارون پسران عمران بودند و هارون به یک سال از موسی - علیه السّلام - مهتر بود. و کَذَلِکَ نَجَزِی الْمُحْسِنِینَ، و ما  
 همچنین پاداشت» (۶) دهیم نیکوکاران» (۷) را، یعنی چنان که ابراهیم را جزا دادیم بر توحید و ثبات بر دین و مجاهده در راه معرفت  
 همچنین فرزندان او را که به او اقتدا کردند، همچنین پاداشت» (۸) دهیم و جمله محسنان را بر احسانی که کنند. -----  
 ----- (۱). معج، مت، مل، آف: خوانند. (۲). معج: گفته‌اند. (۳). معج، وز، مت، مل، لت، مر: بل. (۴). اساس:  
 ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۵). معج، وز، مت، آج، لب، لت بود. (۶-۸). آف: پاداش. [.....]

(۷). معج، وز، مت، مل، لت، مر: نکوکاران. صفحه: ۳۶۴ و زَکَرِیَّا، و هو زَکَرِیَّا بن اذن» (۱) بن کیا و یحیی پسر او و عیسی پسر مریم  
 ابنت عمران بن هاشم بن امون بن حرقیا. و الیاس، عبد الله بن مسعود گفت: الیاس نام ادریس است و او را دو نام بود - چنان که  
 یعقوب را اسرائیل گفتند، و دگر مفسران گفتند: الیاس از فرزندان هارون بود و هو الیاس بن نسر» (۲) بن فنحاص بن العیزار بن هارون  
 بن عمران، و اینکه قول درست تر است تا آیت بر نسق» (۳) باشد. آنکه گفت [همه]» (۴) از جمله صالحان و نیکان بودند، و در آیت  
 دلیل است بر آن که حسن و حسین از فرزندان رسول» (۵) بودند لقوله تعالی: «وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَیْمَانَ - الی قوله: وَ زَکَرِیَّا وَ یحیی وَ  
 عِیسی، عیسی را از فرزندان ابراهیم یا نوح خوانند» (۶) و نسب او با ایشان از جهت مادر پیوست که او پدر نداشت. عجب از نواصب  
 که ایشان روا دارند که عیسی پسر نوح باشد با چند هزار سال که از میان ایشان است و زیر و بالای پنجاه پدر، و روا ندارند که  
 حسن و حسین - علیهما السّلام» (۷) - فرزندان پیغمبر باشند و از میان ایشان و پیغامبر - علیه السّلام - جز فاطمه بنت رسول الله نیست؟ و  
 مذهب شافعی در اینکه آیت» (۸) موافق مذهب ماست در آن مسأله فقهی که: اگر مردی وقفی کند علی اولاده و اولاد اولاده هل  
 یدخل فیهم ولد البنت ام لا، دختر زاده در آن وقف شود یا نه! مذهب اهل البیت و مذهب شافعی آن است که: داخل باشد در  
 وقف، و مذهب ابو حنیفه آن است که نباشد. ابو حنیفه تمسّک کرد به قول شاعر که گفت: «۹» بنونا بنو ابناثنا و بناتنا بنوهن - ابناء  
 الرّجال الاباعد و شافعی تمسّک کرد به اینکه آیت و بقوله تعالی: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَ اَبْنَاءَکُمْ» (۱۰)، و گفت حجّیت من  
 [قویتر]» (۱۱) از دو آیه محکم از حجّت ابو حنیفه از بیتی ----- (۱). اساس، بم: ادن، معج:

آذر، وز، مت: آذر، با توجه به لت تصحیح شد. (۲). مج، وز، مت: پسر، مر: بسیر، طبری: یسیء، آلوسی، یس، کشف الاسرار: بشر. (۳). مج، وز، لت: فسق. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۵). مج، وز، لت، مل، آف، لت، مر علیهما السلام. (۶). آن: خوانند. (۷). اساس: علیهم السلام، با توجه به مج تصحیح شد. (۸). مج، وز، مت شعر. (۹). مج، وز، مت، مل، لت، مر: باب. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد، آج، لت: قویتر است. صفحه: ۳۶۵ مجهول از عربی جاهل. در خبر است که: یک روز مأمون با علی بن موسی الرضا «۱» نشست بود، گفت: یابن رسول الله، دلیلی توانی گفتن از کتاب خدای که تو [۹۱-پ]

فرزند پیغامبری «۲» از صلب او گفت: بلی «۳»، گفت آیت مباهله نخواهم: اَبْنَاءُنَا وَ اَبْنَاءُكُمْ «۴»، و آیت سورت انعام نخواهم: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ، گفت: آن نیارم، گفت: چیست! گفت: قوله تعالی: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهَاتُكُمْ «۵» وَ حَلَائِلُ اَبْنَائِكُمُ الَّذِيْنَ مِنْ اَصْلَابِكُمْ «۸». وَ اِسْمَاعِيْلَ، و نیز از فرزندان ابراهیم اسماعیل بود. وَ اَلْيَسَعَ، وَ هُوَ اَلْيَسَعَ بِنِ اَخْطُوْر بِنِ الْعَجْوِزِ. حمزه و کسائی و خلف خواندند: وَ اَلْيَسَعَ. بتشدید «لام» و فتح «او» و سکون «یا» اینکه جا و در سوره ص، باقی قراء به سکون «لام» و فتح «یا». زجاج گفت: اینکه دو لغت است، ابو علی فارسی «۹» گفت: «الف» و «لام» نه تعریف راست [بل زیادت است برای آن که اسم علم است و عرب جمع نکند بین علامتی تعریف فی اسم واحد. و کسائی گفت: «لام» تعریف است] «۱۰» و گفت: اسم «لیسع» بوده است به فتح «لام» و سکون «یاء»، آنکه «لام» تعریف در او بردند اَلْيَسَعَ شد و «لام» در «لام» ادغام کردند مشدد شد و بنزدیک او اسم بر وزن --- (۱). مج، وز، مت، لت، مر: علیه السلام. (۲). لت، مر: اویبی. [.....]

(۳). مج، وز، مت: یکی. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱. (۵-۸). سوره نساء (۴) آیه ۲۳. (۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر: پسر زاده. (۷). مج، وز، مت: زندگی. (۹). مج، وز، مت، مل، لت، مر: ابو علی الفارسی. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. صفحه: ۳۶۶ فیعل «۱» باشد، آنکه گفت: اگر اسم «یسع» بودی بر وزن فعل «۲»، «لام» را در او مجال نبودی چنان که در یزید و یشکر نشود و در یحیی، اصمعی گفت: من او را گفتم پس چه گویی که التوضیح می گویند نوعی سنگ را و الیعمله الناقه القویة و الیحمد «۳» حی من الیمن! گفت: فرو ماند جواب نداد. دگر آن که ایشان یسع نام می نهند و لیسع نام می نهند. فزاء گفت: تشدید قراءت به اسم اعجمی بهتر «۴» ماند برای آن که ایشان «الف» و «لام» در اسماء که منصرف نباشد نبرند الا در صور ضرورت شعر، چنان که گفت: «۵» وجدنا الولید بن الیزید مبارکا شدیدا بأعباء «۶» الخلفه کاهله و گفت: برای آن «الف» و «لام» در یزید برد که در ولید برده بود، و اینکه که فزاء گفت: چیزی نیست برای آن که جمله اسماء منصرف را «لام» تعریف در نشود، نبینی که در أحمر و حمراء می شود، یقول: مررت بالأحمر و الحمراء، در یزید و یحیی به آن نمی شود که اسم علم است و جواب اصمعی که گفت کسائی به آن فرو ماند هم اینکه است که اینک اسماء که آورد در هیچ علم نیست از توضیح و یعمله و لیکن یسع علم است که اگر تازی است علی قول الکسائی و علمیت تعریف باشد و «لام» علامت تعریف باشد. پس جمع کردن میان دو علامت تعریف در یک اسم معنی ندارد. پس معتمد آن است که شیخ ابو علی گفت. وَ یُوُسُّ، هُوَ یُوُسُّ بِنِ مَتَّى. وَ لُوَطًا، هُوَ لُوَطٌ بِنِ هَارَانَ پسر برادر ابراهیم بود، و گفتند: پسر خواهرش بود. وَ کَلَّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعَالَمِیْنَ، و همه را از اینکه پیغامبران «۷»، ما تفضیل دادیم بر جهانیان، یعنی بر اهل زمانه خود هر پیغامبری در روزگار خود به از امت خود بودند برای آن که نشاید که حکیم تقدّم کند مفضول را بر فاضل که در حکمت زشت باشد، و روا بود ----- (۱). آج، لت: فیعل. (۲). اساس، بم، آن لاء، با توجه به مج و دیگر نسخه‌ها زاید می نماید. (۳). اساس: التحمد، با توجه به آن و سیاق جمله صحیح شد. (۴). مج، وز، مت، لت: مهتر، مر: بیشتر. (۵). مج، وز، مت شعر. (۶). اساس و دیگر نسخه بدلها با حناء، با توجه به آج و مأخذ شعری تصحیح شد. (۷). مج،

وز، مت، آج، مر: پیغمبران. [.....]

صفحه : ۳۶۷ که در یک روزگار دو پیغمبر و ده پیغمبر و بیشتر و کمتر باشند، و یکی بر یکی مفضل باشد، نبینی که لوط - علیه السلام - در روزگار ابراهیم بود و مفضل نبود بر ابراهیم بل ابراهیم بر او مفضل بود به اجماع. و من آبائهم، از پدران اینکه پیغمبران [۹۲- ر]. و ذریّاتهم، و فرزندان ایشان و برادرانشان، و تقدیر آن است که: و کَلَّمَا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَ فَضَّلْنَا أَيْضًا مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذَرِّيَّاتِهِمْ وَ اخْوَانِهِمْ عَلَى كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ. و از اینان که ذکر کردیم از خویشان اینکه پیغمبران که با پیغمبران بودند یا اوصیا یا اولیا، تفضیل دادیم نیز ایشان را بر بسیاری مردمان از آن که «۱» به مرتبه فرود «۲» ایشان بودند و در منزلت ثواب دون ایشان بودند. و اجْتَبَيْنَاهُمْ، و ما ایشان را برگزیدیم و هدایت کردیم و راه نمودیم به راه راست، از اینان «۳» و الطّاف و توفیق و نبوت و آنچه ایشان را به ثواب و نعم رساند. ذَلِكْ هُدًى اللّهِ، اینکه ره دین خداست آن را که خواهد به آن راه نماید از بندگانش، و لا محال هیچ فعل نکند قدیم - جل جلاله - تا نخواهد «۴»، برای آن که هر فعل که کند عالم باشد به آن و ساهی نبود از آن و برای غرضی صحیح کند، و چون چنین باشد لا بد مرید باشد آن را، پس معنی آیت آن است که: هدایت او بی اراده او نبود و روا بود که هدایت آن جا نیز مراد ثواب باشد چنان که در اول آیت هست من قوله: كَلَّمَا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ، و آن هدایت ثواب است لقوله تعالی: وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، و جزا جز به ثواب لایق نباشد، پس گفت: هدایت دهم آن را که خواهم یعنی ثواب، و ثواب جز مستحق را نخواهد تا دهد، نبینی که گفت: وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، و اگر شرک آرند عمل ایشان باطل و محبط شود و ثواب عمل باشد که محبط شود. اما معنی «احباط» اینکه جا آن است که دگر جایها بیان کردیم: من نفی الوقوع علی وجه يستحق به الثواب، معنی آن است که اگر شرک آرند هر عمل «۵» که کنند «۶» و کرده باشد «۷». همه بر وجهی بود «۸» که بر آن -----

(۱). وز، مت، لت: آنان که. (۲). مل: فروتر. (۳). آج: اتیان الطاف. (۴). مع، مت: بخواید.

(۵). مل: عملی. (۶). اساس: کند، با توجه به مع تصحیح شد. (۷). اساس: باشند، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۸). مع، وز، مت، مل، لت: باشد. صفحه : ۳۶۸ استحقاق ثوابی نبود، اما برای آن که عمل به ظاهر در وجود آمده است و از روی ظاهر کسی گمان برد که آن عمل را وقوعی و قبولی هست، چون بنگرند بر آن هیچ ثوابی نبود برای آن که نه بر وجه مأمور به «۱» افتاد لفظ «۲» بر آن اطلاق کرد. أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ التَّوْبَةَ، ایشان آنانند که [ما] «۳» ایشان را کتاب دادیم و حکمت و پیغامبری، یعنی پیغمبران که ذکر ایشان برفت در آیات مقدم. فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ، اگر کافر شوند به آن اینکه جماعت عصر تو. و «بها» راجع است با نبوت انبیا، و روا بود که راجع باشد با جماعت انبیا. فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا، ما موکل بکردیم یعنی لطف و توفیق گروهی را که به آن کافر نه‌اند، یعنی اگر کافرند اینکه قوم به نبوت تو گروهی هستند که کافر نه‌اند از گماشتگان من. در ایشان چند قول گفتند، حسن بصری و زجاج و طبری و جبائی گفتند: مراد پیغمبران مقدم‌اند که ذکر ایشان برفت که خدای تعالی عهد نبوت رسول ما بر ایشان فرا گرفت و ایشان به او ایمان آوردند، و بعضی دگر گفتند: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ، اگر اهل مکّه به تو و نبوت تو کافراند، من گروهی را موکل کنم از اهل مدینه بر ایمان به تو. بعضی دیگر «۴» گفتند: مراد جمله مؤمنانند که به رسول - علیه السلام - ایمان آوردند پیش او و در عصر او و از پس او، و اینکه اولیتر «۵» برای عمومش را و کثرت فایده در او. أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ، ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را هدایت کرد «۶»، یعنی پیغمبران مذکور در آیات مقدم. و مراد به «هدایت»، نبوت و حکمت و کتاب است، آن که «۷» رفت فی قوله: آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ التَّوْبَةَ. فِيهِدَاهُمْ اِقْتِدَاهُ، تو که محمدی و قوم تو و امت تو به هدای ایشان اقتدا کنی «۸»، یعنی به سیرت و طریقه و سنت و سداد و صلاح ایشان، یعنی بر طریقه ایشان روی «۹»، -----

(۱). اساس: مأمور، با توجه به مع، وز، تصحیح شد. (۲). اساس: حباط، با توجه به مع، وز، تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۴). مع، وز، مت، آج، آف: دگر. (۵). آف بود. (۶). مع، وز، لت، مر: هدایت



داد. [.....]

(۷). مَج، وز، مت: آنگه. (۸). آف، آن: کنید. (۹). روی / روید. صفحه: ۳۶۹ و مراد نه شریعت است که رسول- علیه السلام- در شرع تبع هیچ پیغامبر نبود. حمزه و کسائی و خلف و یعقوب و کسائی [۹۲-پ]

به روایتی «۱» عن ابی بکر در حال وصل «ها» بیفگنند «۲» از «اقتده»، و در حال وقف «ها» گفتند، و باقی قراء به اثبات «ها» خواندند فی الحالین الوصل و الوقف و اسکان او، اَلَا اِین ذکوان که «۳» «ها» اثبات کرد و وصل کرد به «یا» از پس اقتده «۴»، و لفظ «اقتدهی» باشد و هشام «ها» ی متحرک گفت بی «یا» اقتده، و اینکه در حال وصل باشد. فاما در وقف جز سکون «ها» نباشد آن که «۵» وقف کرد، «ها» استراحت را باشد، و آن که «۶» وصل کرد و «هی» گفت، «ها» را کنایت مصدر کرد، أعنی الاقتداء، چنان که شاعر گفت «۷»: هذا سراقه للقرآن یدرسه و المرء عند الرشا ان یلقها ذئب أی یدرس الدرس، و نشاید که راجع بود باقرآن برای آن که فعل به او متعدی شد به «لام»، پس نشاید که یک فعل متعدی باشد هم به ظاهر هم به مضمَر، چنان که: وَ الْقَمَرِ قَدَرِنَاهُ «۸»، گفتیم: نصب «قمر» به فعلی مضمَر است که دلّ علیه قَدَرِنَاهُ، و تقدیر آن است که: وَ قَدَرْنَا الْقَمَرَ قَدَرِنَاهُ. حق تعالی گفت که: اینان آناناند که من ایشان را هدایت دادم تو و امت تو به ایشان اقتدا کنی «۹» و به ادله‌ای که ایشان استدلال کردند به آن شما نیز به آن استدلال کنید. آنگه از آن بگذشت و رسول را می گوید بگو اینکه قوم را: لا- أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، من اینکه عمل که می کنم از دعوت و نبوت، مزدی از شما طمع ندارم اینکه که من می گویم و می کنم جز برای تذکیر جهانیان نیست. قوله تعالی:

### [سوره الأنعام (۶): آیات ۹۱ تا ۱۰۰]

#### [اشاره]

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ شَيْءٌ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَا آبَاؤُكُمْ قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱) وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَى صِيَ لَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹۲) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ مَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۹۳) وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴) إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَىِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَانِي تُوَفُّونَ (۹۵) فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكُمْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷) وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتودِعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (۹۸) وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مَتْرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَائِيَةٌ وَ جَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَنْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۹۹) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ (۱۰۰)

## [ترجمه]

----- (۱). مَج، وِز، مَت: رَوای، لَت: رَوی، مَر: رَوای. (۲). مَج، مَت، آج، لَب، بَم: بیفگند. (۳). مَج، وِز، مَل، مَر او. (۴). مَج، وِز، مَت: از پَس آن اِقْتَدَهی. (۵-۶). مَج، وِز، مَت: اَنگَه. (۷). مَج، وِز شَعْر. (۸). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹. (۹). کَنی / کَنید. صفحه : ۳۷۰ و نشناختند «۱» خدای را حق معرفتش چون گفتند نفرستاد «۲» خدا بر هیچ آدمی از چیزی بگو که فرستاد آن کتاب که آورد «۳» آن را موسی روشنائی و بیان کننده مردمان را! می کنید آن را کاغذها «۴» که بیان می کنید آن را و پنهان می کنید بسیاری بیاموختند «۵» شما را آنچه ندانستی «۶» شما و نه پدران شما بگوی که خدا پس رها کن ایشان را در فرو شدنشان بازی کنان. و اینکه کتابی است که فرو فرستادیم آن را مبارک «۷»، راست دارنده آن را که پیش اوست و تا برسانی اهل مکه را و آن «۸» را که پیرامن آند و آنان که ایمان آرند به قیامت ایمان آرند «۹» [به آن «۱۰»] و ایشان بر نمازشان محافظت کنند. [۹۳- ر]

و کیست بیدادگرتر «۱۱» از آن که فرا بافد بر خدا دروغی یا گوید وحی کردند به من و نکرده باشند به او وحی و آن که گفت من فرو فرستم مانند آن که فرو فرستاد خدا و اگر بینی چون ظالمان «۱۲» در سختیهای مرگ باشند و فرشتگان باز گسترده «۱۳» باشند دستهای خود بیرون کنی «۱۴» ----- (۱). آج، لَب تعظیم نمودند. (۲). آج، لَب: فرو نفرستاد. (۳). آج، لَب: فرو فرستاد. [.....]

(۴). آج، لَب: دَفْتَرها. (۵). آج: آموزانیدند. (۶). مَج، وِز، مَت، آف، آج، لَب: ندانستید. (۷). آج، لَب: بسیار منافع و فواید. (۸). مَج، وِز، مَت، آف، لَت: آنان. (۹). مَج، وِز، مَت: ایمان دارند. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مَج افزوده شد. (۱۱). آج، لَب: ستمکارتر. (۱۲). مَج، وِز، مَت، لَت: بیدادکاران، آج، لَب: ستمکاران. (۱۳). آج، لَب: گشاده. (۱۴). مَج، وِز، مَت: بیرون کنند، آج، لَب: بیرون فرستید، آف: بیرون کنید. صفحه : ۳۷۱ جانها تان امروز پاداشت «۱» دهند شما را عذاب خواری به آنچه بودی «۲» می گفتی «۳» بر خدا ناحق و بودی «۴» از «۵» آیات او تکبر کننده. و «۶» آمدی «۷» شما تنها چنان که آفریدیم شما را اوّل «۸» بار و رها کردید آنچه دادیم شما را باز پس پشتتان «۹» و نمی بینم با شما شفیعاتان «۱۰» آنان که دعوی کردی «۱۱» که ایشان در شما انبازاند «۱۲» بریده «۱۳» شد میان شما و گم شد از شما آنچه بودی دعوی می کردی. خدای شکافنده دانه و استه «۱۴» است بیرون آرد زنده را از مرده و بیرون آورده است مرده را از زنده و اوست خدا چگونه می گرداند شما را. شکافنده «۱۵» بام است و کننده شب است آرام و آفتاب و ماه را به شمار آن بر تقدیر خدای عزیز داناست. و او آن است که کرد شما را «۱۶» ستارگان تا راه یابی «۱۷» به آن در ----- (۱). آف: پاداش. (۲-۴). مَج، وِز، مَت: بودید. (۳). مَج، وِز، مَت، آف: می گفتید. [.....]

(۵). آج، لَب قبول. (۶). آج، لَب حقیقت. (۷). آف: آمدید. (۸). آج، لَب: نخست. (۹). آج، لَب: رحم مادر. (۱۰). مَج، وِز، مَت، بَم، آف: شفیعان تا تو را، آج، لَب: شفاعتخواه. (۱۱). مَج، وِز، مَت، آف: گردید. (۱۲). مَج، وِز، مَت، لَت: انبازاند. (۱۳). مَج، وِز، مَت: برنده. (۱۴). استه/ هسته، آن: اشته، مَج، وِز، مَت: استخوان میوه. (۱۵). بَم، آف: بشکافنده، آج، لَب: شما را از حق بیرون آورنده صبح است. (۱۶). مَج، وِز، مَت: برای شما. (۱۷). لَت: راه بری. صفحه : ۳۷۲ تاریکیها [ی] «۱» بیابان «۲» و دریا ما جدا کردیم آیتها گروهی «۳» را که دانند. و او آن خداست که بیافرید شما را از یک تن قرار داده و ودیعه نهاده جدا و کردیم آیتها را برای گروهی که دانند. [۹۳- پ]

و او آن خداست که فرو فرستاد از آسمان آبی بیرون آورد به آن نبات هر چیزی بیرون آوردیم ما از آن سبزی بیرون می‌آید از آن دانه بر هم نشسته و از خرما و از شکوفه آن شاخها نزدیک و بهشتها از انگور و زیتون و نار مانند و همتا و جز همتا بنگری (۴) به میوه آن چون میوه آرد و بپزد (۵) در آن آیتهاست گروهی را که یقین دانند. و کردند خدای را انبازان پری و بیافرید ایشان را و فرا (۶) بافند او را پسران و دختران بنادانی (۷) پاک است خدا و منزّه از آنچه صفت (۸) می‌کنند. قوله تعالی: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ - الایة. سعید جبیر گفت: سبب نزول آیت آن بود که مردی نام او مالک بن الصّیف جهود (۹) بیامد و با رسول - علیه السّلام - خصومت می‌کرد. رسول - علیه السّلام - [او را] (۱۰) گفت: به خدای، بر تو سوگند می‌دهم تو (۱۱) در توریت نمی‌یابی [که] (۱۲): اِنَّ اللَّهَ یُبْغِضُ الْحَبْرَ السّیْمِینَ : خدای تعالی دشمن دارد ----- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج، افزوده شد. [.....]

(۲). آج، لب: خشک. (۳). لت: قومی. (۴). مج، وز، مت: بنگرید. (۵). مج، وز، مت، لت: پختن. (۶). مج، وز، مت، لت: فرو، آج، لب: به دروغ بدید کردند. (۷). مج، وز، مت، آج، لب، لت: بی‌دانش. (۸). مج، وز، مت: وصف. (۹). آج، لب: الجهود. (۱۰-۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). آن که. صفحه ۳۷۳ عالم فربه را، و او فربه بود و دعوی علم می‌کرد. او را سخت آمد و در خشم آمد (۱) و گفت: و الله ما أنزل الله علی بشرٍ من شیءٍ، به خدای که خدای تعالی بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد از کتاب و وحی. رسول - علیه السّلام - گفت: و لا علی موسی و نه بر موسی! گفت: و نه بر موسی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد در شأن او (۲). سدّی گفت: آیت در فحاص بن عازور (۳) آمد و اینکه سخن او گفت. محمّد بن اسحاق گفت: جماعتی جهودان بنزدیک رسول - علیه السّلام - آمدند و گفتند: یا ابا القاسم؟ کتابی نیاری از برای ما از آسمان چنان که موسی الواح آورد ما را از نزدیک خدای، خدای تعالی آیت فرستاد: یَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ (۴) وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، حق تعالی [گفت] (۵) اینکه کافران و جهودان قدر نکردند خدای را حق قدرش، یعنی او را نشناختند و ندانستند حق معرفتش، يقال: قَدَّرْتُ الشَّیْءَ وَ قَدَّرْتَهُ قَدْرًا [و قدر] (۶)، و آن کس که او چیزی به تقدیر باز اندازد بداند، پس قدر به کنایت کرد خدای تعالی از علم ایشان به خدای، یعنی خدای را نشناختند. بحق (۷) المعرفة. بعضی دگر گفتند: ما قَدَرُوا اللَّهَ، یعنی اقرار نکردند به قادری خدای (۸) تعالی، و اینکه قول عبد الله عباس است به روایت علی بن طلحه. آیت در کافران (۹)، آمد که ایشان به قادری خدای تعالی ایمان نداشتند. قولی دیگر آن است که: ما عَظَمُوهُ حَقَّ عَظَمَتِهِ، خدای تعالی را تعظیم نکردند حق عظمتش، من قولهم، هذا أمر له قدر و خطر، اینکه کاری با قدر یعنی با عظمت مجاهد گفت، مشرکان قریش گفتند: ما أنزل الله علی بشرٍ من شیءٍ، حق تعالی گفت: خدای را شناخته نباشد به قادری و تعظیم او کرده نباشد آن کس که او گوید ----- (۱). مج، مت: در خشم شده، وز، آج، لب، لت: در خشم شده. (۲). وز، لت: اینکه آیت در شأن او بفرستاد. (۳). اساس: عازور، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. [.....]

(۶-۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۷). مج، وز، لت، مت: حق. (۸). مج، وز، مت: حق. (۹). مج، وز، مت: کافر. صفحه ۳۷۴: خدای تعالی بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد، حق تعالی گفت: یا محمّد؟ جواب ده اینکه جهودان را (۱)، بگو: که فرستاد اینکه کتاب توریت که موسی بیاورد که شما از آن لاف می‌زنی (۲) که در آن کتاب نور و روشنایی و بیان است مردمان را، و هدی و لطف است! و شما آن را به کاغذها کرده‌ای (۳)، یعنی بر کاغذها نوشته [ای] (۴)، بعضی اظهار می‌کنی (۵) و بعضی پوشیده می‌داری (۶) و بیشتر آن است که پوشیده می‌داری (۷) آنچه نعت و صفت و احوال و اوصاف من است تا مردمان بدانند و به مسلمانی راغب نشوند. آنگه گفت: وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَا آبَاؤُكُمْ، [در اینکه دو قول است: یکی آن است که اینکه خطاب



مسلمانان است بر سبیل منت، یعنی که آموخت شما را آنچه ندانستی شما و پدران شما. و قول دیگر آن است که هم خطاب جهودیان است، و تقدیر آن است که: من علمکم ما لم تعلموا أنتم و لا آباؤکم [۸] «ما» محمول باشد بر آن سخن پیشین که: مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى، و قول اول درست تر است [و آن قول مجاهد است، و با آن قول آیت بر ظاهر خود باشد، برای آن اولتر است] [۹]. آنگه گفت: اگر ایشان جواب ندهند هم تو جواب ده و بگو که: خدای یعنی جواب مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ بگوی که خدای فرستاد آن کتاب بر موسی. ثُمَّ ذَرَّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ، آنگه رها [۹۴- ر]

کن ایشان را تا در خوض و گفتاگوی «۱۰» خود بازی می‌کنند، يقال: خاض فی الامر و خاض فی الحدیث اذا دخل فیه، و اینکه صورت امر است و مراد تهدید ایشان، یعنی رها کن ایشان را با من که من به حق ایشان برسم که از من فوت نخواهند شدن «۱۱»، رها کن تا آنچه خواهند می‌کنند که گذر ایشان بر من است. ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: يجعلونه «۱۲» قراطیس بیدونها و یخفون کثیرا به «یا» ----- (۱). معج، وز، مت، لت و. (۲). معج، وز، مت، آج، لب، آف: می‌زیند. (۳). معج، وز، مت: کرده‌اید. (۴). اساس: ندارد، معج، وز، مت، آج، لب: نوشته‌اید، با توجه به نسخه لت و طرز بیان نسخه افزوده شد. (۵). معج، وز، آج، لب، آف: می‌کنید. (۶-۷). معج، وز، آج، لب، آف، آن: می‌دارید. (۸-۹). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۰). آج، لب، آف: گفت و گوی. (۱۱). وز، آج، لب، مل، لت: نخواهد شدن. (۱۲). معج، وز، مت: یحملونه. [.....]

صفحه: ۳۷۵ در هر سه جای بر مغایه، و باقی قراء به «تای» خطاب. آنان که به «یا» خواندند، حمل کردند علی قوله: و مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا «۱» وَ هَذَا كِتَابٌ اِشَارَتٌ اِسْت «هذا» به قرآن، گفت: اینکه کتابی است که ما آن را بفرستادیم مبارک «۴». و قوله: أَنْزَلْنَاهُ، در محل رفع است که صفت کتاب «۵» است، یعنی و هذا کتاب منزل «۶» مبارک. و اصل برکت ثبات و بقا باشد من بروك البعیر و براکاء القتال ای شدته و ثباته، یعنی خیر «۷» او ثابت «۸» و باقی است و اینکه کتاب مصدق و راست دارنده کتب اوایل است «۹» از تورات و انجیل و زبور. وَ لِيُنذِرَ، تا بترسانی «۱۰» به او مکه را یعنی، اهل مکه را. ابو بکر «۱۱» عن عاصم خواند: «لینذر» به «یا»، یعنی قرآن، تا اینکه کتاب قرآن بترساند و اینکه مجاز باشد. و آنچه باقی قراء بر آنند از «تا» ی خطاب که منذر رسول باشد هم حقیقت باد «۱۲» و هم موافق دیگر آیات من قوله تعالی: إِئِمَّا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ «۱۳»، إِئِمَّا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ «۱۴»، إِئِمَّا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا «۱۵»، و قوله: لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا «۱۶». و إنذار اعلام با تخویف باشد و امّ القری بلا خلاف مکه است. و امّ اصل باشد یعنی اصل القری برای آن که زمین از زیر آن برون «۱۷» آورد خدای تعالی، و برای آن مکه را تخصیص کرد که کعبه در آن جاست و آن مقصد عالمیان است برای حج و گفتند: برای آنش امّ القری خواند

----- (۱). معج، وز و. (۲). معج، وز، مت، آج، لب، لت: چون. (۳). معج، وز، مت: هم بر حمل خطاب کرد. (۴). بم: مَبَارَكٌ: مر: که مبارک است. (۵). آج، لب، بم، آن: کتابت. (۶). اساس: مقول، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۷). معج، وز، مت، مل، مر: جز. (۸). مت، آن: ثبات. (۹). بم، آف، آن: او اینکه است. (۱۰). معج، وز، مت: بترسانید، لت، آن: بترساند. (۱۱). معج، وز، مت: ابو عمرو. (۱۲). معج، وز، مت: بود. (۱۳). سوره یس (۳۶) آیه ۱۱. (۱۴). سوره رعد (۱۳) آیه ۷. [.....]

(۱۵). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵. (۱۶). سوره سبا (۳۴) آیه ۲۸. (۱۷). معج، وز، مت: بیرون. صفحه: ۳۷۶ که اول شهری که مسکون شد در زمین آن بود که آدم به او فرود آمد، و زجاج گفت: برای آن که اعظم الارض شأننا آن عظمت شأن که آن راست هیچ شهر «۱» را نیست. و مراد به «امّ القری» اهل مکه‌اند از باب وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ «۲» باشد، عرب بسیار مضاف حذف کند و مضاف الیه

به جای او بنهد، چون لبس «۳» زایل باشد. و مَنْ حَوْلَهَا، و آنان را که پیرامن مکه‌اند. عبد الله عباس و قتاده و دگر مفسران گفتند: مراد به مَنْ حَوْلَهَا، جمله زمین است یعنی مکه و آنچه گرداگرد اوست. و چون مکه در میان زمین است، همه زمین گرد آن باشد. آنگه گفت: آنان که به قیامت ایمان دارند به اینکه کتاب ایمان دارند، برای آن که آن کس که او به قیامت ایمان دارد و ثواب و عقاب داند، در ثواب راغب بود و از عقاب ترسد «۴»، نظر کند و اندیشه کار بندد بدانند «۵» که اینکه کتاب حق است و از نزدیک خداست برای آن که از ایتان مثل آن با فصاحت و بلاغتشان و حمیت و انفتشان و قوت دواعیشان به آوردن عاجزان لا بد باید تا کلام [۹۴-پ]

خدای باشد و با آن که به قرآن و قیامت ایمان دارند بر نماز پنج «۶» محافظت کنند و مواظبت. قوله: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، و کیست ظالمتر و بیداد گتر از آن که او بر خدا دروغ گوید. و (افتراء) افتعال باشد از فریه، و فریه دروغ فرا بافته «۷» باشد. و اصل الفری القطع. أو قال أَوْحَىٰ إِلَيَّ یا گوید وحی کردند بر من و نکرده باشند. مفسران گفتند: آیت در حق مسیلمه کذاب آمد، و او مردی سجاج «۸» و کاهن بود، به سجع گفتن «۹» تلیس کردی بر عوام که مرا نیز کتابی است وحی از خدای، و به کهانت تلیس کرد که: من غیب دانم «۱۰» و مرا از آسمان خبر می‌رسد. و در اخبار هست که: او دو رسول را بنزدیک پیغامبر - علیه السلام «۱۱» - فرستاد. رسول - علیه السلام «۱۲» - ----- (۱). لب: شهری. (۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۳). اساس، لب، بم، آف: لبس، با توجه به مج تصحیح شد. (۴). آج، لب: بترسد. (۵). مج، وز، مت: بدانی. (۶). بم، آف، آن: پنجگانه. (۷). مج، وز، یافته. (۸). مج، وز، مت، بم، مل، آن: شجاع. (۹). مج، مت: سجع کردن. (۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: می‌دانم. (۱۱). مج، وز، مت، لت: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله. [.....]

(۱۲). لت ایشان را. صفحه: ۳۷۷ گفت: شما به او ایمان داری «۱»! گفتند: آری، گفت: اگر نبود «۲» که رسول [را] «۳» کشتن عادت نیست، بفرمودمی تا شما را گردن بزدندی «۴». آنگه ایشان را براند و صحابه را گفت: من شیی در خواب دیدم که دو دست‌اورنجن زرین در دست داشتم بزرگ شد در دست من و مرا خوش نیامد آن، مرا وحی کردند که: باد در او دم من باد در او دیدم پیریدند. من تأویل آن خواب بر اینکه دو دروغزن کردم یکی مسیلمه کذاب یمامه و یکی کذاب «۵» صنعاء اسود العنسی. و مَنْ قَالَ سَأُنزِلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، و از آن کس که او گوید من بیارم مانند آن که خدای تعالی فرستاد از آسمان، گفتند: اینکه در عبد الله بن سعد بن ابی سرح آمد و او قرشی بود و کاتب رسول - علیه السلام - بود «۶». چون وحی آمدی او نوشتی. رسول - علیه السلام - بر او املا - کردی، او به جای غَفُورٌ حَلِيمٌ «۷»، «علیم حکیم» نوشتی و به جای سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۸»، «غفور رحیم» نوشتی و مانند اینکه. چون اینکه آیت فرود آمد: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ «۹» - الی قوله: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ «۱۰»، او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی، بر زبانش برفت: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۱۱». رسول - علیه السلام - گفت: بنویس. او نوشت و به شک افتاد، «۱۲» با خود گفت: اگر محمّد در اینکه که می‌گوید صادق است، خود اینکه وحی که بر او می‌کنند بر من می‌کنند، و اگر کاذب است مثل آن که او می‌گوید من نیز «۱۳» می‌گویم. مرتد شد، و با نزدیک مشرکان شد «۱۴» و گفت: احوال محمّد من نیک بدانستم. او بر من املا می‌کردی، من تغییر و تبدیل می‌کردمی و چنان که خواستم نوشتم و او مؤمنانی را که به «۱۵» رسول آمدندی در سر شناخته بود مشرکان را می‌گفت و وشایت و سعایت می‌کرد. و از جمله -----

(۱). مج، وز، مت، آج، لب: ایمان دارید. (۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر: نه آنستی. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۴). اساس: بزدندی، با توجه به مج تصحیح شد. (۵). اساس: کذا، با توجه به مج تصحیح شد. (۶). مج، وز، مت و. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۵، مج، وز، مت، لت: غفور رحیم. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷. (۹). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۲. (۱۰-۱۱). (۱۰-۱۱).

سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. (۱۲). مج، وز، مت، آج، لب و. (۱۳). آج، لب: بر. (۱۴). آج، لب: رفت. [.....]

(۱۵). مج، وز، مت، آج، لب، لت: بر. صفحه: ۳۷۸ مسلمانان یک روز عمار را به دست داد و بنده‌ای را از آن حضرمیان- نام او خیرتا- ایشان را بگرفتند و عذاب کردند، و عمار را آن روز گوش بریدند تا ایشان رسول را ناسزا گفتند. آنگاه عمار بیامد و گفت: یا رسول الله مرا کافران عذاب کردند و گوش بریدند برای تو، و من تو را ناسزا گفتم آنچه ایشان خواستند مرا توبه باشد! خدای تعالی در حق عمّار آیت فرستاد: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ (۱)، یعنی عمار. وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَادِرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ، یعنی عبد الله بن سعد بن ابی سرح. آنگاه گویند که با «۲» اسلام آمد پیش از فتح مکه- و الله اعلم. آنگاه رسول- علیه السلام- از بعضی عذاب کفار خبر داد «۳» گفت: وَ لَوْ تَرَى، و اگر «۴» بینی ای محمد آنگاه که ظالمان یعنی کافران در غمرات و شاداید مرگ باشند. و غمره الماء معظمه باشد، و غمره الموت سکرته باشد، و غمره الحرب شدته باشد [۹۵-ر]

و اصل «غمر» ستر باشد، و «غمر» حقد باشد برای آن که دل بیوشد، و دخل فی غمار الناس و خمارهم. آن باشد که در میان مردمان شود چنان که پوشیده شود به ایشان. و «غمر» سهک «۵» و چرک باشد برای آن که بدن را بیوشد. و دستار خوان را برای چرکی و شوخگنی «۶» منذیل الغمر خوانند. و «غمر»، قحح کوچک که در میان متاع ناپدید بود، و غامر زمین بیران «۷» باشد برای آن که بر او اثر عمارت پیدا نبود. و «غمار» و «غمار» یکی باشد، و «غمر» مرد کار ناآزمود بود و همچنین مغمر. وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ، «واو» حال است، در آن حال که فرشتگان دست گسترده باشند و فراخ کرده برای قبض روح ایشان. أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ، در کلام محذوفی هست، یعنی یقولون، می گویند: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ، جان بیرون کنی «۸» از تن یعنی جان بدهی «۹». و بعضی دگر مفسران گفتند: بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ، دست گشاده ----- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶. (۲). مج، وز، مت:

به. (۳). مج، وز، مت، مل و. (۴). مج، وز، مت، مل، لت تو. (۵). اساس، بم، آف، آن، لب: شخک، با توجه به مج، مت تصحیح شد. (۶). مج، سوختگی، مر: سوختگی. (۷). آج، لب، مر: ویران. (۸). مج: وز، بیرون کنید. (۹). مج، وز، مر: بدهید. صفحه: ۳۷۹ باشند بر ایشان «۱» به ضرب و عذاب و سیاط، تازیانه بر روی و پشت ایشان می زنند و می گویند: جان بدهی. و بعضی دگر گفتند معنی أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ، آن است که گویند: خویشتن برهانی «۲» اگر توانی «۳» بر طریق استهزاء. الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ، و نیز گویند: امروز پاداشت کنند شما را عذاب هوان و خواری، و «هون» هوان باشد، و «هون» رفق و مدارا باشد، قال الله تعالى: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا «۴». قال الشاعر «۵»: هونا فما ان يردّ الدهر من فاتا لا تهلكن أسفا في إثر من ماتا أي رفقاً، و «هون» به معنی هوان آمده است. همچنین قال عامر بن جوين: تهين النفوس و هون النفوس عند الكريهه اعلى لها و لغت معروف در معنی «هوان» هون است بضم الهاء قال ذو الاصبغ العدواني: اذهب اليك فما امي براعيه ترعى المحاض و لا اغضى على الهون و باقر- عليه السلام- گفت: عذاب الهون تشنگی باشد در وقت مرگ. بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ، اینکه «با» بدل «۶» و مجازات است، به بدل و جزای آن که شما بر خدا گفتی «۷» بنا حق، یعنی آن دروغها که بر خدای نهادی «۸». وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ، و از آیات او استکبار و تکبر کردی «۹»، و در آیت دلیل است بر آن که جزا بر «۱۰» عمل باشد و عقوبت بر گناه بخلاف قول مجبره. قوله: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى، آنگاه حق تعالی حکایت کرد آن که با کافران خواهد گفت روز قیامت بر سبیل تعبیر «۱۱» و سرزنش، گفت: آمدی «۱۲» به ما ای کافران ----- (۱). مج، وز: دست بر ایشان گشاده باشند. (۲). مج، وز، مت، مل، مر: برهانی. (۳). مج، وز، مت، مل، آف، مر: توانید. (۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۳. [.....]

(۵). وز شعر. (۶). اساس: اینکه بدل یا، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز، مت، آج، لب، مر: گفتید. (۸). مج، وز، مت،

آف، آج، لب، مل، آف، مر: نهادید. (۹). معج، وز، مت، آج، لب، آف، مر: کردید. (۱۰). اساس، آج، لب: جزای، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۱). وز، آج، لب: تغیر. (۱۲). معج، وز، مت، آف، مل، مر: آمدید. صفحه: ۳۸۰ تنها، و «فرادی» جمع فرید و فرد و فردان باشد. ازهری گفت: فرادی و فراد معدول است عن فرد و فرید چو «۱» ثلاث و رباع، قال الشاعر (۲): تری التُّعرات الزُّرق تحت لبانه فرادی (۳) و مثنی أصعقتها صواهلها و قال النَّابغة: من وحش و جرء موشی أكارعه طاوی المصیر كسیف الصَّیقل الفرد یقال للواحد: فرد و فرد و فرد و فرید و جمع الفرد افراد و الفردان الفرد و جمعه فرادی، ككسلان و كسالی و سكران و سكارى - تنها آمده. كما خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، چنان که اول بار آفریدیم شما را حفاة عراة غرلا بهما، تن برهنه و پای برهنه ختنه ناکرده و علامت نازده نه مالی داری (۴) با خود نه عقاری که در دنیا دین در سر آن کردی (۵) و آخرت به آن بفروختی (۶)، و آنچه من شما را دادم در دنیا رها کردی (۷) و با پس پشت انداختی (۸) از مال و ملک و فرزندان و اتباع و اشیاع. و ما نرى مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ، و آن شفیعان که دعوی کردی (۹) از بتان که انبازان من اند، گفتی (۱۰) با شما هستند (۱۱) یعنی قوله: هؤُلاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ (۱۲). أبو هریره روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - [۹۵-پ]

که: چون خدای تعالی اسرافیل را فرماید که صور بدم (۱۳)، او صور در دمدم (۱۴) همه زمین پر از ارواح شود بر صورت نحل - منج انگین - آنگه حق تعالی گوید: به عزت و جلال من که هر جانی با کالبد خود شوید (۱۵)، آنگه آن ارواح به تنها باز شود (۱۶) از ره بینی، و در تن چنان رود که زهر رود در مار گزیده، آنگه زمین بشکافد و اول کسی که زمین از او شکافته ----- (۱). معج، وز، مت، مل، مر: چون. (۲). معج، وز شعر. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب: فراد، مجمع البیان (۲/۳۳۶): فراد. (۴). معج، وز، مل: دارید. (۵). معج، وز، مت: کردید، مل: کرده اید. (۶). معج، وز، مل: بفروختید، مل: فروختید. [.....]

(۷-۹). معج، وز، مت: کردید. (۸). معج، وز، مت، مل، آف، مر: انداختید. (۱۰). معج، وز، مت، مر: گفتید. (۱۱). معج، وز، مت، لت، مل، مر: نیستند. (۱۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸. (۱۳). معج، وز، لت، مر: در صور دم، مت، آج، لب: در صور دمدم. (۱۴). لت، مر: او در صور دمدم. (۱۵). معج، لت، مر: شود، وز، آن: شوند. (۱۶). لت، آن، مر: باز شوند. صفحه: ۳۸۱ شود من باشم، آنگه برخیزند و بشتاب به عرصه قیامت آیند و به موقف عرض هفتاد سال ایستاده باشند حفاة عراة غرلا بهما، پای برهنه و تن برهنه ختنه ناکرده بی علامت. کس با ایشان ننگرد، و خدای تعالی میان ایشان حکم نکند. خلایق چندان بگریند که آب چشمشان منقطع شود و چندان عرق از ایشان جدا شود که لگام بر دهانشان کند. و در خبر است که: رسول - علیه السّلام - یک روز اینکه آیت می خواند وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، عایشه گفت: یا رسول الله؟ زنان نیز برهنه باشند! گفت: آری؟ گفت: و اسواتاه، و رسوایی (۱)؟ رسول - علیه السّلام - گفت: فردای قیامت هر کسی را چندان فتاده باشد که در یکدگر ننگرند، زن نداند که مرد کدام است و مرد نداند که زن کدام است. لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۲)، آنگه هم بر سبیل تعبیر (۳) و توبیخ گویند ایشان را: و ما نرى مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ، اینکه (۴) بتان که امید شفاعت ایشان داشتی (۵) ایشان را با شما نمی بینیم. لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، اهل مدینه و کسائی و حفص خواندند: «بینکم» به نصب «نون»، و باقی قراء به رفع و «بین» مصدر بان ببین باشد بینا و بینونه، قال الشاعر: (۶) بان الخلیط برامتن فودعوا او کلما ظعنوا لبین تجزع و «بین» از جمله آن اسماست که یک بار استعمال کنند اسم و یک بار ظرف، و مراد به اسم آن است که به وجوه (۷) اعراب سه گانه (۸) بگردد (۹)، قال الله تعالی: هذا فِراقٌ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ (۱۰)، و یقال: هذا کتاب بَیْنِی وَ بَیْنِکَ و هذا عهد (۱۱) بَیْنِی وَ بَیْنِکَ، قال الله تعالی: وَ مِنْ بَیْنِنا وَ بَیْنِکَ حِجابٌ (۱۲)، و علی هذا قراءه من قراء (۱۳) بالرفع: «لقد ----- (۱). لب، بم، آف، آن: وارسوایاه. (۲). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷. (۳). لب، مر: تغیر. (۴). معج،

وز، مت، مل، لت: آن. (۵). مل، آف، مر: داشتید. [.....]

(۶). معج، وز، مت شعر. (۷). مت: به وجوب. (۸). معج، وز، مت، لت: سگانه/ سه گانه. (۹). معج: بکرد. (۱۰). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۸. (۱۱). آج، لب: عهدی. (۱۲). سوره فصلت (۴۱) آیه ۵. (۱۳). وز: قرأ. صفحه: ۳۸۲ تقطع بینکم. و «بین» از اضداد است به معنی فراق باشد و به معنی وصال، و اینکه جا معنی آن است که: لقد تقطع وصلکم. اما بر قراءت آن کس که «۱» نصب خواند، در او دو قول است: یکی ظرف و یکی مفعول به، و آن که مفعول گفت، گفت: فاعل در او مضمَر است، و چون آنچه از کلام رفته است در مقدمه اینکه من قوله: وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمْ، در او معنی تقاطع و تهاجر است، تقدیر اینکه باشد که: لقد تقطع وصلکم بینکم، و بر اینکه تقدیر هم روا بود که ظرف باشد. و قولی «۲» دیگر آن است که: فاعل در او مقدر است و لکن حذف کرد لدلالة الکلام علیه، و المعنی «۳»: لقد تقطع ما بینکم، أى الشیء الذى کان بینکم، و بر اینکه وجه هم ظرف باشد علی کل حال. وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَرْعَمُونَ، و آنچه دعوی می کردی «۴» از آن بتان و عبادت ایشان و شفاعت ایشان شما را و تقرب شما با ایشان به خدای «۵» همه گم شد «۶» و باطل شد، و امروز شما تنها ماندی «۷» و بی یار و بی شفیع. آنچه بر سبیل تنبیه و تذکیر و اقامت حجت بر کافران «۸» گفت: إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى، خدای معبود که از او توقع خیر و روزی کنند «۹» خدایی است که او در زیر زمین دانه شکافد و استه «۱۰» میوه، و برای آن تخصیص کرد اینکه را که دست آدمیان از آن دور باشد، و معلوم است به جاری مجرای ضرورت که آن، کسی نمی کند جز خدای تعالی. و در کلام امیر المؤمنین «۱۱» بسیار می آید: وَ الَّذِی فَلَاحُ الْحَبَّةِ وَ بَرَاءُ النَّسْمَةِ، به آن خدای که در «۱۲» زمین دانه شکافد و در رحم تاریک صورت نگارد، برای آن که [۹۶- ر]

و همها دور دارد «۱۳» از آن که هیچ مخلوق را دست آن جا رسد «۱۴». و واحد

(۱). معج، وز، مت، لت به. (۲). آج، لب: قول. (۳). معج، وز، مت، لت، مر: و التقدير. (۴). معج، وز، مت، آج، لب، آف، مر: می کردید. (۵). وز، آف: به خدایی. (۶). بم، آف: کم باشد. [.....]

(۷). معج، وز، آج، لب، مل، آف، آن، مر: مانند. (۸). آج، لب: با کافران. (۹). آج، لب: کنید. (۱۰). معج، مل، لت، مر: استخوان، وز، مت: استخوان. (۱۱). معج، وز علی علیه السّلام، مت، مل، آف، مر علیه السّلام. (۱۲). معج، وز، مت، مل، مر زیر. (۱۳). معج، وز، مت، مل: در او بود، مر: دور بود. (۱۴). مل، لت: نرسد. صفحه: ۳۸۳ الحب حبیة، و واحد النوى نواة، من باب تمر و تمرة. و «نوی» استه «۱» میوه باشد که از او درخت روید، و هیچ قادر به قدرت اینکه نتواند کرد الا بالاله «۲» و المماسه «۳»، چون قدیم تعالی می کند مخترع بدانند که او قادر الذات است بخلاف دگر فاعلان و قادران. يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، از مرده زنده بیرون «۴» آرد. قولی آن است که از دانه خوشه بیرون آرد و از نواة درخت بیرون آرد. و تشبیه کرد اینکه را به مرده از آن جا که نیفزاید «۵» و از او انتفاع نباشد و آن را به زنده که فزاینده باشد و از او نفع آید چنان که از احیا، و اینکه بر توسع باشد. قولی «۶» دیگر «۷» آن است که از نطفه حیوان آرد و از حیوان نطفه آرد. قولی «۸» دیگر آن است که از خایه مرغ آرد از مرغ خایه آرد. قولی «۹» دیگر آن است که از کافر مؤمن آرد و از مؤمن کافر آرد، و اینکه اقوال باستقصا در سوره آل عمران رفته است. ذَلِكُمْ اللَّهُ، یعنی فاعل اینکه افعال خداست - جل - جلاله فَأَنْتِ تُؤْفَكُونَ، چگونه بر می گردانند شما را از اینکه «۱۰» راه روشن و طریق راست؟ حسن گفت: معنی آن است که عقل شما را از اینکه کار چگونه «۱۱» بر می گردانند؟ و قیل اینکه تصرفون، شما را از اینکه راه راست به کدام ره می گردانند؟ کما قال الله تعالی: فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ «۱۲»، کجا می شوی «۱۳» از ره صواب؟ و «أَنْتِ» بر سه معنی می آید «۱۴»: کیف و متی و حیث، و اینکه جا دو معنی را محتمل است: کیف و اینکه. و الافک الصّرف و الافک الکذب، فعل به معنی مفعول لانه مصروف عن

وجهه. فالق الإصباح، آی هو فالق الإصباح، و اشکافنده «۱۵» صبح است، و آن خداست که از میان شب تاریک روز روشن بشکافد و اینکه نیز «۱۶» از جمله آن است که دست و ----- (۱). مج، مل، لت، مر: استخوان، وز، مت: استخوان، آج: هسته. (۲). مج، وز، مت، لت، مر: باله. (۳). مج، وز، مت، لت، مر: و مماسه. (۴). بم، آف: برون. (۵). مج، وز، مت: بیفزاید. (۶-۸-۹). آج، لب: قول. [.....]

(۷). مج، وز، مت، لت: دگر. (۱۰). مج: آن. (۱۱). آج، لب: چون. (۱۲). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۶. (۱۳). آج، لب: مل، مر: می‌روید. (۱۴). آج، لب: آمد، مل، مج، وز، مت، مر: آید. (۱۵). مج، وز، مت، مل، مر: او شکافنده. (۱۶). مج، وز، مت، مر: و اینکه هم، مل: و اینکه همه. صفحه: ۳۸۴ آلت قادر به قدرت به آن «۱» نرسد وَ جَعَلَ اللَّيْلَ «۲» وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، و اینکه مذهب کوفیان است و بنزدیک بصریان اسم فاعل آنکه عمل فعل کند که به معنی یفعل باشد حال را، اما چون به معنی ماضی باشد عمل «۹» فعل نکند و رفع فالق الإصباح بر دو وجه حمل توان کردن «۱۰»: یکی خبر ابتدا «۱۱» محذوف- چنان که گفتیم- و یکی آن که خبر بعد خبر باشد کقولهم «۱۲»: هذا حلو حامض، و کقوله: إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۳»، وَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «۱۴»، و در شاذ حسن بصری خواند: فالق الاصباح بفتح الالف فی جمع صبیح و قوله: وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ معطوف است بر محل- لیل که محل او نصب است و ایشان عطف کنند یک بار بر لفظ و یک بار بر معنی، قال الشاعر: ----- (۱). مل، لت، مر: او. (۲-۳). اساس و همه نسخه بدلها: جاعل اللیل بر قراءتی دیگر، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۴). مل، مر: به مسکن، لت: مسکن. (۵). مل: بخسبند، مر: بخسبید. (۶). مج، وز، مت، مل، مر آن است، آج، لب آن. (۷). مج، وز، مت، لت، مل، مر: برای آن که. [.....]

(۸). مج، وز، مت، مل، مت، مر: خواندند. (۹). آج، لب به. (۱۰). مج، مت: کرد. (۱۱). بم، آف: مبتدا. (۱۲). بم، مل، آف، آن: لقولهم. (۱۳). سوره توبه (۹) آیه ۹۹ و ۱۰۲. (۱۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۸. صفحه: ۳۸۵ فلسنا بالجبال و لا الحديد بحسبان، ای بحساب، يقال: حسبت الحساب احسبه حسبا و حسبانا و حسبت الشيء اذا ظننته احسبه و احسبه حسبانا، و معنی آن است که حق تعالی می‌گوید «۱»: من آفتاب و ماه را در فلک «۲» خود می‌گردانم بحساب نه بگراف «۳» تا آنچه آفتاب به سالی برد «۴» ماه به یک ماه «۵». و گفتند بیست و هشت روز [۹۶-پ]

برد «۶» از آن که «۷» مدار و مسیر «۸» او چنان ساختیم «۹» و مدار اینکه چنین کردم «۱۰» و مثله قوله: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسبان «۱۱». الله تعالی در اینکه آیت تذکیر کرد «۱۲» بندگان خود را تعظیم نعمت بر ایشان از آن که ایشان در شبی تاریک باشند که در او هیچ نبینند و «۱۳» ندانند و از تصرف و معاش و مکاسب خود باز مانده باشند، ناگاهی از میان آن شب سیاه عمود صبح روز بشکافم «۱۴» و جهان تاریک روشن کنم تا هر کسی به سر معاش خود رود و روی به مصعد «۱۵» خود نهد و در طلب منافع به غرض خود رسند عالم در بدایت خلق تاریک بود من از جرم آفتاب برای جهانیان چراغی روشن برافروختم که: وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجاً «۱۶» تا خلاق و جانوران به منافع خود رسند. همچنین «۱۷» جهان «۱۸» ظلمت ضلالت داشت و ظلمت ظلم خلقان، از ظلام ظلم در شبی مظلم «۱۹» بودند من از میان آن ظلمت ظلم و ضلالت، آفتاب هدایت و عدل محمدی برآوردم تا عالم شرع به نور او منور شد گمراهان راه یافتند و بازماندگان برسیدند و هر کس راه و مقصد خود بدید «۲۰» و به ----- (۱). مج، وز، مت، لت، مر: گفت. (۲). آن: ملک. (۳). مج، مت، بم: بگداف. (۴-۶). آن: برود. (۵). آن برود. (۷). مل: چنان که. (۸). آج، لب: مدار سیر. [.....]



(۹). معج، وز، مت، لت، آن، مر: ساختم. (۱۰). بم، آف: کردیم. (۱۱). سوره رحمن (۵۵) آیه ۵. (۱۲). آن و. (۱۳). معج، وز، مت، لت، مر هیچ. (۱۴). مل: شکافم. (۱۵). کذا: در اساس، بم، آف و آن، دیگر نسخه بدلها: مقصد. (۱۶). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۶. (۱۷). معج، وز، مت: هم‌چونین. (۱۸). آف: جهانیان. (۱۹). مل: تاریک. (۲۰). مل، آن، مر: بدیدند. صفحه: ۳۸۶ مقصود و غرض خود رسید «۱» باز چون آن آفتاب فلک «۲» خود ببرد و به کناره خو «۳» مغرب رسید به جای او ماهی برآوردم که اگر در نور و ضیاء به حد او نبود خلقان به نور او منتفع بودند و به هدایت او مهتدی شدند و به ارشاد او مسترشد «۴» و از آن پس چون ماه فرو شد ستارگان برآوردم تا چنان که فلک دنیا از آفتاب و ماه و ستارگان خالی نیست فلک دین از آن خالی نباشد و هر یکی که «۵» فرو شد یکی «۶» برآوردم. نجوم سماء کَلَّمَا غَابِ كَوْكَبٌ بَدَا كَوْكَبٌ يَأْوِي «۷» الیه کواکبه تا بعد «۸» بروج آسمان نجوم زمین پدید کردم. چون نوبت به آخر رسید بر مثال اول شب «۹» غیبتش دراز شد تا ظلام ظلم عالم بگرفت و ظلمت ضلال «۱۰» مستولی شد و متوقعان راحت و منتظران فرج در بند انتظار دراز ماندند چنان که به آغاز کار بود به انجام همچنان «۱۱» شد که خبر صاحب وحی چنان «۱۲» بود که: الاسلام بدأ غربیا و سيعود كما بدأ فطوبى للغرباء، تا از غروب آن ستاره غرابت اسلام ظاهر شد. آنکه هم بر آن جمله که در اول کردم به آخر هم آن وعده کردم اگر چه شب دراز است و ظلمت متکاثف است نوید مشو که هر شبی را روزی باشد و هر ظلمتی را ضیایی به دنبال بود و هر غسقی را فلقی بر اثر باشد «۱۳» و هر رنجی را راحتی. انَّ الفرج مع الكرب، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۱۴»، و لیکن تا «۱۵» سخت نشود بنشود. اشتدّی از مه تنفرجی، ای سختی «۱۶» سخت شو تا بشوی «۱۷». نبینی که به آخر شب که وقت سحر باشد تاریکی ----- (۱). مل، آن، مر: رسیدند. (۲). معج، وز، مت: ملک.

[.....]

(۳). کذا در اساس بم، آف و آن، دیگر نسخه بدلها اینکه کلمه را ندارد، چاپ شعرانی: ضوء، «خو» در لغت به معنی پهلو و وادی فراخ هست که اینکه جا بی مناسب نمی‌نماید. (۴). مل، آن: مستر شدند. (۵). معج، وز، مر: هر که یکی، مت، لت: هر که یکی. (۶). لت دیگر. (۷). آج، لت: تأوی. (۸). کذا در اساس و آف و آن، دیگر نسخه بدلها: به عدد. (۹). معج، مت: اولش. (۱۰). معج، وز، مت، لب، مل، لت، مر: ضلالت، آن: ظلال. (۱۱). مل، مر: هم چنان، آج، لب: همان. (۱۲). معج، وز، مت، مل، لت، مر: چنین. (۱۳). آف: فلقی باشد. (۱۴). سوره انشراح (۹۴) آیه ۵. (۱۵). معج، مت: با. (۱۶). معج، وز، مت، مر: «ای سختی» ندارد. [.....]

(۱۷). معج، وز، مت: یا نشوی. صفحه: ۳۸۷ سخرت باشد «۱» و آن وقت را خود برای اینکه سحر خوانند چون ظلمت بغایت رسد صبح بر آید. چون ظلم بغایت رسد، رایت عدل بر آید «۲». چون محنت به نهایت رسد «۳» راحت پدید آید. یمانه چو پر شود بگرداند سر اذا الحادثات بلغن «۴» المدی و کادت لهن یدوب «۵» المهج و حلّ البلاء و قلّ العزاء فعند التناهی یکون الفرج بسا «۶» که درماندگان در ظلمت شب گرفتار باشند ناگاهی از جایی که توقع نبود صبح بر آید «۷» که بر اثر «۸» آفتاب سر برزند و شعاع قهر بر هر «۹» ستم و ستمگر زند «۱۰» تا چنان که نورش ظلمت را باطل کند عدلش ظلم را ناچیز کند. یملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. به روشنایی روز بر تو منت نهاد که محل طلب معاش تست، به شب نیز منت نهاد که قرارگاه و وقت آسایش تست و جعل «۱۱» و الشّمس و القمر حُسباناً، آفتاب و ماه «۱۹» را حساب مقدر نهادم او را در فلک خود سیصد و شصت مطلع و -----

----- (۱). معج، وز، مت، مل، لت، مر: سخت تر بود، آج، لب، آف: سخت تر باشد. (۲). معج، وز، مت، مل، لت: پدید آید. (۳). معج، مت: محبت به نهان رسد. (۴). بم: بکعن. (۵). معج، مت، آج، لب، مل: تذوب. (۶). لت بینا. (۷). معج، وز، مت، مل، لت: صبحی بر آید، مر: صبحی بر آمد. (۸). معج، وز، مت، لت، مر او، آف، آن آن. (۹). لت: بر سر. (۱۰). آج، لب: زنند. (۱۱).



اساس و همه نسخه بدلها بجز آف: جاعل، با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد. (۱۳-۱۲). معج، وز، مت، مل، مر: همیشه. (۱۴). آج، لب: ره معاش طلب از کجا. [.....]

(۱۵). لب: اینکه حکایت. (۱۶). معج: آرائش. (۱۷). مل: فسردگی، آن: فسودگی. (۱۸). آج، لب قوله. (۱۹). آج، لب: ماه و آفتاب. صفحه: ۳۸۸ سیصد و شصت مغرب نهادم که در هر روز به مطلعی برآید و به مغربی فرود شود «۱» از آن جا گفت: فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ «۲»، چنان که مطلع و مغارب مختلف می شود مدار و مسیر «۳» او مختلف می شود از اینکه جاست که هیچ دو روز در سال چند یکدیگر نباشد الا متفاوت به قدر اختلاف او در سیر طول و قصر شب و روز پیدا شود آنگه منافع آن جز خدای نداند که کشت پرورد و نبات رویاند «۴» و میوه رساند و نور گستراند و راه نماید الی ما لا یحصی کثرة «۵» چون آفتاب فرو شود در شب ماه بر آرم تا حساب ایام و شهور و سنین بدانی و اجل دیون و اوقات معاملات و وقت عبادت «۶» از حج و روزه. آفتاب طباخی می کند و ماهتاب «۷» صباغی می کند اینکه می پزد و آن می رزد «۸» تا کار تو به برگ و مهیا باشد و عیش تو در میانه «۹» مهنا «۱۰» باشد، اینکه نه به تدبیر توست به تقدیر من است. ذلک تقدیر العزیز العظیم «۱۱»، تقدیر خدای عزیز است که هیچ غالبی او را غلبه نتواند «۱۲»، علیمی که مصالح خلاق او راند «۱۳» بعزت بکند و بحکمت بنهد رای تو را به «۱۴» اینکه راه نیست اندیشه را بدین «۱۵» گذر نیست، تقدیر تو بدین «۱۶» محیط نشود تدبیر تو بدین نرسد: و لیس بتقدیر الکواکب ما تری و لکنه تقدیر رب الکواکب و هو اللذی جعل لکم النجوم، «جعل» اینکه جا به معنی «خلق» است برای آن متعدی است به یک مفعول، او آن خداست «۱۷» که برای شما ستارگان بیافرید، هم از جمله تعداد نعمت است مورد آیت مورد منت است چرا آفرید! بی غرض نیست و از عرض «۱۸» مثل خالی نیست. ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز بم: فرو شود. (۲). سوره معارج (۷۰) آیه ۴۰. (۳). آج، لب: سیر. (۴). آج، لب، مل: برویاند. آن: برویاند. (۵). لب، بم: کثیره. (۶). معج، وز، مت، آج، لت، مر: عبادات. (۷). معج، وز، مت، مر: ماهتاب، آج، لب: ماهت. (۸). بم، آف، مر: می ریزد. (۹). معج، وز، مت: میان. [.....]

(۱۰). معج، وز، مت، لب، آف، لت: مهیا. (۱۱). سوره یس (۳۶) آیه ۳۸. (۱۲). آج، لب کرو. (۱۳). معج، وز، مت، آج، لب، لت، آن، مر: داند. (۱۴). آج، لب: با. (۱۵). معج، وز، مت، لت، مر: اندیشه تو را بر اینکه. (۱۶). معج، وز، مت: به اینکه. (۱۷). معج، وز، مت: خدای است. (۱۸). آج، لب، مر، آف، لت، آن، مر: غرض. صفحه: ۳۸۹ لَتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، تا به آن راه بری «۱» و راه یابی «۲» در تاریکیهای بَر و بحر. آن خدایی که روا نداشت که تو را در ظلمت بَر و یا بحر رها کند تا چندین ستاره رهنمای «۳» پدید کرد تا به او مهتدی شوی در امور دنیاوی و معاش او کی روا دارد که تو را در ظلمت ضلالت رها کند و در دین برای تو ره نمای فرا ندارد، و دین بنزدیک او از دنیا اولیتر و آخرت از اولی دوست تر، در باب دنیا هدایت تو خواست در باب دین کی ضلالت تو خواهد! آن جات راه نمود آن جات از راه چگونه برد؟ تعالی علوا کبیرا، اگر در دنیا ستاره به ره بر تو کرد «۴» در دین ستارگانی را به رهبر تو کرد که تا یک ستاره از آسمان می تابد یکی از اینان در زمین می تابد «۵» چو او را از زمین بردارم ستارگان را از آسمان فرود آرم، چون ملک اینکه براندازم آسمان از ستاره پردازم چون اینکه را از دست قضا و مسند امامت بر خیزانم ستاره از آسمان بریزانم «۶»، برای آن که اینان اهل زمین اند چنان که ستارگان اهل آسمان اند: «۷» النجوم امان لاهل السیما و اهل بیتی امان لامتی فاذا خلت «السیما من النجوم اتی اهل السیما ما یوعدون و اذا خلت الارض من اهل بیتی اتی اهل الارض ما یوعدون. لَتَهْتَدُوا بِهَا، «لام»، غرض راست، غرض من در دنیا هدایت توست آن که در دنیا تو را هدایت کند در دین بر تو تلبیس ادله نکند اگر خواهند که آن جا بر راه باشی نخواهند «۸» که اینکه جا گمراه باشی اگر در بیابانی به ستاره نگر، و اگر در دریایی چشم بر ستاره دار که دلیل اوست و راهرو را از دلیل چاره [۹۷-پ]

نیست اگر ستاره را می‌بینی و به او اهتدا نکنی ستاره را چه زیان، و اگر امام را می‌یابی و به او اقتدا نکنی امام را چه نقصان، در هر دو جای زیان بر توست. قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ، ما آیات مفضل و مبین کردیم و مجمل و مهمل رها نکردیم برای قومی که دانند، اگر کسی نداند تابان «۹» بر اوست. ----- (۱). مر: راه برید. (۲). مر: راه یابید. (۳). معج، وز، مت: راهنمایی. (۴). معج، وز، مت: گردد. (۵). معج، وز، مت: می‌یابد. [.....]

(۶). لب: برندانم. (۷). لب: دخلت. (۸). آن: نخواهد. (۹). لت: تاوان. صفحه: ۳۹۰ الله که وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ، او آن خداست که بیافرید شما را از یک نفس یعنی آدم - علیه السلام - الله که فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ، این کثیر و ابو عمرو و روح خواندند: «مستقر» و باقی قراء خواندند: به کسر «قاف» علی الفاعل، یعنی فمکم مستقر، و باقی قراء خواندند: به فتح قاف علی معنی فلکم مستقر علی الموضع. و در معنی «مستقر» و «مستودع»، مفسران خلاف کردند عبد الله مسعود گفت: بهری مستقرند یا بهری را مستقری است در رحم مادر تا به وقت زادن و ایشان را مستودعی است جایی که ایشان را به ودیعه آن جا بنهند از گور تا به روز قیامت، يقال: قر فی المكان و استقر و اودعته مکان کذا و استودعته، پس مستقر مکان باشد و مستودع هم مکان باشد هم مفعول، و مقسم گفت: مستقر مأوی مرد باشد و مستودع آن جا که بمیرد. سعید جبیر گفت: مستقر شکم مادر است و مستودع صلب پدر است او را به ودیعت به صلب پدر دادند تا مدتی آن جا باشد و به وقت مطالبت به رحم مادر در آید، در او قرار گیرد تا به وقت خود، آنگه جایگاه بدل کند و به زمین آید، آن مستقری دیگر است او را مدتی آن جا بماند آنگه به مستودع «۱» لحد آید، آن جا قرار کند و ودیعت او باشد تا به وقت بعث. آنگه از آن جاش برانگیزند تا به مستودع عرضگاه آید آن جاش مدتی مقام باشد، از آن جاش به مستقر بهشت یا دوزخ برند و آن مستقری که از آن جاش رحلت و انتقال نبود. سعید جبیر گفت، یک روز عبد الله عباس مرا گفت: یابن جبیر، کدخدای شده‌ای! گفتم: نه، دست بر پشت من زد، گفت: آنچه مستودع صلب توست لا بد به وقت خود بیرون آرند. عکرمه گفت از عبد الله عباس: مستقر آن باشد که او را بیافریده باشند «۲» و در رحم قرار داده و مستودع آن باشد که هنوز در رحم آبی باشد. مجاهد گفت: مستقر دنیاست که قرارگاه است و مستودع آخرت است چون با پیش خدا شود. ابو العالیه گفت: مستقر مرد ایام حیاتش باشد و مستودع آن جا که بمرد «۳» ----- (۱). آج، لب: مستقر. (۲). آج، لب: باشد. (۳). معج، وز، مت، آج، لب: بمیرد. صفحه: ۳۹۱ و از آن جایش نشر کنند. کرب گفت عبد الله عباس مرا بخواند، گفت بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله بن عباس الی حبر تیماء «۱»: اما بعد فحدثنی عن مستقر و مستودع، و آنگه مرا گفت: اینکه نامه به فلان جای بر به فلان مرد جهود ده که او حبر [ی] «۲» از احبار است. من آن نامه بیردم و به آن حبر دادم نامه بستد و در او نگرید، گفت: مرحبا بکتاب خلیلی من المسلمین، [مرحبا به نامه دوست من از مسلمانان] «۳». آنگه مرا به خانه برد و چند سفظ پیش من آورد و صفحه‌ها «۴» برمی گرفت و فرو می‌نگرید و می‌انداخت. من گفتم: اینکه چیست که فرو می‌اندازی! گفت: اینکه نبشته‌های جهودان است که به دروغ نوشته‌اند، طلب نوشته موسی می‌کنم تا آنگه که نوشته بر گرفت و فرو نگرید و گفت: اینکه نوشته موسی است. آنگه ساعتی تأمل کرد پس «۵» بنوشت، گفت: مستقر فی الرحم، مستقری در رحم باشدش و مستقری در زمین بر پشت زمین و مستقری در شکم زمین در گور و مستقری آن جا که مأوی و مصیر او باشد بهشت یا دوزخ، آنگه برخواند: و نقر فی الارحام [۹۸- ر]

ما نشاء «۶» وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ «۷»، حسن بصری گفت: مستقر در گور باشد و مستودع در دنیا، و گفتم: یابن ادم انت ودیعه [فی اهلك و پوشك أن يلحق بصاحبك، آنگه اینکه بیت بر خواندی - شعر] «۸»: [و ما المال و الأهلون إلأ و دیعه] «۹» و

لا- بدّ یوما أن تردّ الودائع و سلیمان العدوی- دو بیت بگفت در اینکه معنی: فجح الأحيية بالأحيية قبلنا و الناس مفعول بهم و مفعّل مستودع او مستقرّ قد خلا» (۱۰) فا المستقرّ يزوره المستودع در اینکه ابیات چنین نهاد که مستقرّ در گور است و مستودع در دنیا- و الله اعلم بمراده. الله که قد فصلنا الآيات لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ، ما آیات و ادله و بینات مفضل کردیم برای -----  
 ----- (۱). آج: حبرها، لب: خیرهما. (۹-۸-۳-۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۴). معج، وز، مت، لت، مر: صحیفه‌ها. (۵). معج، وز، مت، لت، مر: تأمل می‌کرد. (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۵. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۳۶. (۱۰). مجمع البیان (۲/ ۱۴۰): مدخلا. [.....]

صفحه ۳۹۲ قومی که دانند. وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، او آن خداست که فرود آرد» (۱) از آسمان آبی، یعنی آب باران. فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ، اى بالماء، به آب همه نبات برویاندیم، آب بفرستم تا» (۲) زمین مرده زنده کنم» (۳) پس از آن که نبات نیارد نبات برآرد. فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ، برون» (۴) آریم از او. در او دو قول گفتند: یکی من الماء یکی من النبات، از آب برون آریم، یعنی به سبب آب، آب را به سبب کردم، نه آن که مرا به سبب حاجت باشد، و لکن در آن حکمتی دیدم» (۵). و قولی دیگر از آن نبات» (۶) سبزی پدید آوردم» (۷). مفسران گفتند: مراد بقول و تره‌هاست» (۸)، يقال: خضر المكان فهو أخضر و خضر، و عرب گوید: هو لك خضرا مضرا اى هنيئا مريثا، و نخلة خضرة درختی باشد که خرما بنبندد» (۹)، به سبزی بیفکند، و اخضر الرجل و اغضر اذا مات شابا، [چون به جوانی بمیرد]» (۱۰). نُخْرِجُ» (۱۱) و مِنَ النَّخْلِ، از درختان خرما، مِنْ طَلْعِهَا، از میوه و کفّری و غلاف آن و آنچه از آن برون آید. قنوان دائية، شاخه‌های نزدیک، و واحدش «قنو» باشد، کصنو و صنوان. ابو عبيده گفت: اینکه را در کلام عرب نظیر نیست» (۱۵)، و «قنیان» لغت تمیم است، و «قنوان» بضم «قاف» کقضان، و جمع قلیش اقناء باشد، مثل حنو و احناء، قال -----  
 ----- (۱). معج، وز، مت، لت، مر: فرود آورد، آج، لب: فرود آرد. (۲). آج، لب: بفرستیم که. (۳). آج، لب: زنده کند. (۴). آج، لب: بیرون. (۵). مر خضرا. (۶). اساس، بم، آف: باب، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۷). معج، مت: به سبزی برآورد، وز: سبزی به درآورد. (۸). اساس: تره‌هاست. (۹). اساس: بنه بندد/ بنبندد، مت: نه ببندد، مر: ندهد. (۱۰). اساس، آج، لب، بم، مل، آف، آن: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۱). وز، آج، لب، مل، آف، آن، مر: یخرج. (۱۲). مل: به درآوردیم. (۱۳). اساس، آج، لب، آف، بم، لت، آن یعنی، با توجه به معج، وز و سیاق عبارت زاید می‌نماید. (۱۴). معج، وز، مت، مل، لت، مر: دانه او. [.....]

(۱۵). معج، وز، مت: است. صفحه ۳۹۳ امرؤ القیس: فَأَنْتَ اعَالِيهِ و آدت اصوله و مال بقنوان من البسر» (۱) احمرأ دائية، نزدیک فرو گذاشته. وَ جَنَاتٍ عاصم به رفع «جَنَاتٍ» خواند عطفاً علی قنوان، و اعشى و برجمی و باقی قراء «جَنَاتٍ» به کسر» (۲)، و محلّش نصب علی قوله: نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ، و قوله «خضرا»» (۳)، و التّقدیر، و أَخْرَجْنَا جَنَاتٍ. و امّا حَجَّتْ آنان که به رفع خوانند» (۴) و عطف کنند» (۵) آن را بر «قنوان» و «جَنَاتٍ» از جنس آن نیست، گفتند: بر اضمار فعلی باشد که لایق بود به او، چنان که عَلَفْتَهَا» (۶) تبا و ماء باردا. مِنْ أَعْنَابٍ جمع عنب، و بستانها» (۷) از انواع انگورها و از زیتون و از نار» (۸). مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ، چند قول گفتند در اینکه با یکدیگر ماند» (۹) و نماند» (۱۰)، قولی آن است که: بهری با یکدیگر ماند [و بهری نماند آنچه متشاکل و متجانس بود چون أعناب با اعناب، و زیتون بازیتون، و نار با نار به یکدیگر ماند، و آن که از جنس یکدیگر نبود با هم نماند. و قولی دگر آن است که: اینکه اجناس یک با یک نماند]» (۱۱) و اگر چه جنس یکی باشد، نبینی که انگور چند گونه باشد به جنس و شکل و لون و طعم مختلف، و نار هم چنین، و قولی دیگر آن است که: در شکل با هم ماند و در طعم با هم نماند. قولی دگر آن است» (۱۲)، در خلقت» (۱۳) متشابه باشند و در حکمت نباشند. انظروا إلی ثمره إذا أثمر، اهل کوفه و حمزه و کسائی و خلف خوانند اینکه جا و در سوره یس: «ثمره» به ضم

«ثا» و «میم»، باقی قرءا به فتح «ثا» و «میم». آنان که «ثمر» به فتح خواندند، گفتند: جمع است، کبقر فی جمع بقره و شجر فی -----  
 (۱). آج، لب، آف، آن: البشر، مج، وز، مت، مر: البرّ. (۲). لت تا. (۳). آج، لب: خضرا.  
 (۴). مج، وز، مت، مل، لت: خواندند. (۵). مج، وز، مت، مل، لت: کردند. (۶). بم، آف، آن، مر: علقتها. (۷). مج، وز، مت، لت:  
 بستنهایی. (۸). مر: و انار. (۹). آج، لب: مانند. (۱۰). آج، لب: نمایند، مل: و بهری نماند. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز  
 افزوده شد. (۱۲). مر که. (۱۳). لب: خلق. [.....]

صفحه: ۳۹۴ جمع شجره، و خرز «۱» فی جمع خرزه «۲» و قوت اینکه قول قوله تعالی: وَ مِنْ ثَمَرَاتِ [۹۸-پ]

النَّخِيلِ «۳» که او جمع «۴» ثمره باشد کخشبه [و جمعش کنند نیز علی ثمار کالمه و اکام و رقبه و رقاب، و آن که به ضم خواند،  
 قراءت او محتمل است دو وجه را، یکی آنکه جمع «۵» ثمره باشد کخشبه و خشب، قال الله تعالی: كَانَتْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ «۶» و اکمه و  
 اکم، قال الشاعر: ری الاکم فیها سجدا للحوافر. و الاصل الاکم الا انه خففه للشعر، و مثال او از معتل ساحه و سوح و قاره و قور و ناقه  
 و نوق. دوم آن که ثمر جمع جمع باشد ثمر و ثمار و ثمر کجراب و جرب و جمار و جمر، گفت: در میوه او نگاه کنی «۷» چون میوه  
 بیارد. وَ یَنِعِهِ، أى نضجه و ادراکه، یعنی رسیدن او چون برسد و تمام پخته شود. و در شاذ عطاردی و ابن السمیقع خواندند «یانعه» «۸»  
 أى نضیجه «۹» و مدرکه، در میوه رسیده اش «۱۰»، یقال: ینع الثمر ینعینع و ینع و ینع و ینع قال الشاعر «۱۱»: فی قباب حول دسکره حولها  
 الزیتون قد ینع و یقال ایضا: اینعت الثمره یونع اینعا، «ینع» به فتح، لغت اهل حجاز «۱۲» است و «ینع» به ضم لغت اهل نجد، الله تعالی  
 در اینکه آیت «۱۳» تذکیر نعمت کرد به اینکه چیزها که بر شمرد از باران که فرستاد از آسمان و نبات که رویانید «۱۴» به آن آنچه  
 غذای بهایم و آدمی و وحوش و طیور است و انواع درختان میوه از خرما و انگورهای «۱۵» الوان و نار و زیتون و آنچه ذکر کرد.  
 آنکه گفت: آخر از میان تو و چهار پای فرقی باید چون چهار پای «۱۶» همه خوردن شناسی! یک بار بچشم عبرت در نگر در میوه  
 اینکه درختان ----- (۱). مت، مر: حرز. (۲). مج، وز، خرزه، مت: حرزه. (۳). سوره  
 نحل (۱۶) آیه ۶۷. (۴). اساس، آج، لب، آن: که جمع او، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز  
 افزوده شد. (۶). سوره منافقون (۶۳) آیه ۴. (۷). آف: کنید. (۸). مج، وز، مت، لت، مر به الف. (۹). آج، لب، بم: نضجه. (۱۰). مج،  
 وز، مت، بم، آن: رسیدیش، مر: رسیدنش. (۱۱). مج، وز، مت شعر. (۱۲-۱۳). بم، لب ذکر. (۱۴). مج، وز، مت: رویانند، لت:  
 رویانند. (۱۵). مج، مت رز. [.....]

(۱۶). مج، وز، مت: چهارپایی. صفحه: ۳۹۵ که «۱» می رویانند و که «۲» می پروراند و که «۳» می رساند و کمیت و کیفیت آن که  
 می داند که در اینکه، آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست مؤمنان و موقنان را. وَ جَعَلُوا لِلَّهِ حَقَّ تَعَالَى در اینکه آیت گفتار «۴» محال  
 مشرکان باز گفت که: ایشان چه می گویند، گفت: خدای را انبازان فرا «۵» داشته اند از جن، جنیان را انباز او می گویند چنان که در  
 دگر آیت گفت: وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا «۶». وَ خَلَقَهُمْ، «او» حال است، و حال چنان افتاد که خدای تعالی خالق ایشان است، وَ  
 خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ اهل مدینه «خرقوا» خواندند مشدد «۷»، و باقی قرءا بتخفیف «را» خواندند، فرا «۸» بافند به دروغ برای او پسران و  
 دختران، اگر جهودان اند گفتند: عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ «۹»، و اگر ترسایان اند گفتند: الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ «۱۰»، و اگر عرب اند گفتند: الْمَلَائِكَةُ  
 بنات الله. خرق و خرص و خلق و اختلق و اخترق اذا كذب، و تشدید برای تکثیر فعل باشد بغير علم، بی علمی و دانشی بل از سر  
 جهل و اعتقاد فاسد. آنکه حکایت ایشان رها کرد و بر خلاف ایشان و گفتار «۱۱» ایشان تنزیه خود کرد، گفت: سُيْحَانَهُ، منزّه  
 است «۱۲» و متعالی از آنچه ایشان وصف می کنند. قوله تعالی:

## [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۰]

## [اشاره]

بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۰۱) ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۰۳) قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴) وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ لَيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۰۵) اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۶) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۷) وَلَا تَسْتَبُؤُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَبُؤُوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۰۸) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۹) وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱۰)

## [ترجمه]

آفریننده آسمانها و زمین چگونه باشد او را فرزندی و نبود او را زنی و بیافرید همه چیزی را و او به همه چیز داناست. آن خداست خدای شما نیست خدایی مگر او آفریننده همه چیزی است ----- (۳-۲-۱). مج، وز، مت، لت، مر: کی. (۴). اساس، آف، آن: گفت از، با توجه به مج تصحیح شد. (۵). مج، وز، مت، مر: فرو. (۶). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۵۸. (۷). مج، وز، مت، آف، لت، مر: بتشدید. (۸). مج، وز، مت، مر: فرو. (۹). سوره توبه (۹) آیه ۳۰. (۱۰). مج، وز، مت از. (۱۱). مج، وز، مت، لت، مر او. (۱۲). مج، وز، مت، آج: پرستید. صفحه: ۳۹۶ پرستی او را و او بر همه چیزی تکفّل کننده است [۹۹-ر]

در نیابد او را چشمها و او دریابد چشمها را و او لطف کننده «۲» داناست «۳». آمد به شما حجّتها «۴» از خداتان «۵» هر که ببند «۶» برای خود ببند «۷»، و هر که کور «۸» شود بر او باشد و نیست «۹» من بر شما نگهبان «۱۰». و همچنین بگردانیم «۱۱» آیتها را و تا بگویند درس کرده‌ای «۱۲» و تا بیان کنم «۱۳» آن را «۱۴» برای گروهی که دانند. پس روی کن «۱۵» آن را که وحی کرده «۱۶» به تو از خدای تو، نیست خدایی مگر او برگرد از آنان که انباز گویند «۱۷». و اگر خواستی خدا، شرک نیاوردندی «۱۸» و نکردیم تو را بر ایشان نگهبان و تو نیستی بر ایشان و کیل. و دشنام مدهی «۱۹» ----- (۱). آج: کار گزار است، لب: کارزار است. (۲). مج، وز، مت، لت و. (۳). اساس و داناست، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. [.....]

(۴). آج، لب: بینایی دلها. (۵). آج، لب: پروردگارتان. (۶-۷). آج، لب: دید. (۸). آج، لب: نابینا. (۹). آج، لب: نهام. (۱۰). آج، لب: نگهدارنده. (۱۱). اساس: بگردانم، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۲). آج، لب: آموختی. (۱۳). آج، لب: کنیم. (۱۴). مج، وز، مت از. (۱۵). آج، لب: رو بگردان. (۱۶). لت: وحی کردند، آج، لب: فرستاده‌اند. (۱۷). مج، وز، مت: گیرند. (۱۸). لت: نیافریدندی شرک. [.....]

(۱۹). مج، مت، وز: دشنام مدهید، آج، لب: ناسزا مگویید. صفحه: ۳۹۷ آنان را که خوانند ایشان بدون خدا که پس دشنام دهند ایشان خدای را بظلم بی علم همچین بیاراستیم» (۱) برای هر امتی کارهاشان پس با خدایشان باشد رجوع» (۲) ایشان خبر دهد» (۳) ایشان را به آنچه کرده باشند. و سوگند خورند» (۴) به خدای طاقت» (۵) سوگندشان که اگر آید به ایشان معجزی ایمان آرند به آن بگو که معجزات از نزدیک خداست و چه آگاه کرده است» (۶) شما را به آن چو بیایند، ایشان ایمان نیارند. برگردانیم» (۷) دلهاشان و چشمهاشان» (۸) چندان که ایمان نیاوردند به آن اول بار و رها کنیم» (۹) ایشان را در کفرشان تا متحیر» (۱۰) بمانند. قوله» (۱۱): بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، حق تعالی وصف کرد خویشتن را به آن که آفریننده آسمان و زمین است و در وجود آورنده. «بَدِيعُ»، فعیل باشد به معنی مبدع، چنان که اَلِیم به معنی مؤلم و قال الشَّاعر: (۱۲) «امن ریحانه الدَّاعی السِّمیع یؤرِّقنی و اصحابی هجوع و رفع او به خبر مبتدای محذوف است، اَی هو بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ و الارض، او آفریننده و پدید آورنده» (۱۳) آسمان و زمین است. و «ابداع»، ابتدای فعل کردن باشد بی آن که اقتدا کند در آن به کسی، و كذلك الابتداء و هو من الابدال، کالمدح و المده و معنی آن است که: خدای تعالی اینکه فعل بر» (۱۴) وجه اختراع کرد و ----- (۱). آج، لب: آرایش آراسته‌ام. (۲). آج، لب: بازگشتن. (۳). آج، لب: بی‌گهانند. (۴). مج، وز، مت: خوردند. (۵). آج، لب: غایت. (۶). آج، لب: دانا گردانند. (۷). آج، لب: می گردانیم. (۸). آج، لب: دیده‌هاشان. (۹). آج، لب: باز می گذاریم. (۱۰). آج، لب: سرگشته باشند، لت: سر در نهند متحیر. (۱۱). مج، وز، مت تعالی. (۱۲). مج، وز، مت شعر. (۱۳). مج، وز، مت: پدید آورنده. [.....]

(۱۴). آج، لب: به دو. صفحه: ۳۹۸ مخترع فعلی بود که بکنند نه بقدرت و نه در محل قدرت و اینکه قادر الذات تواند کردن» (۱). اَنِّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ، چگونه باشد او را فرزندی. و لَمْ تَکُنْ لَهُ صَاحِبَةً، و او را زنی نبوده است و محال است که فرزند بود بی زن چون دانی که زن محال است بر او چرا فرزند روا می داری، رد است بر جهودان و ترسایان و مشرکان عرب که گفتند: الملائکة بنات الله. وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ، و همه [۹۹- پ]

چیز آفریده اوست. و اینکه را دو وجه باشد: یکی آن که «کل» حمل کنند بر معظم و جل، یعنی آنچه اصل ایشان» (۲) است و بیشتر و معظم ایشان» (۳) است خدای تعالی آفریده، و وجه دیگر آن که معنی آن باشد که: هر چه هست فعل اوست اما بر حقیقت یا واسطه برای آن که آنچه ما و دگر» (۴) حیوانات کنیم اگر چه بر حقیقت فعل خدای نباشد در حکم چنان است که فعل او به آن معنی که اگر دانستی» (۵) که او ما را نیافریدی آن در وجود نیامدی، و اگر چه فعل ما را بر اطلاق، خلق نخوانند جز مقید. و دگر آن که «خلق» به معنی تقدیر باشد، من قولهم: خلقت الادیم نعلا، قال الشَّاعر» (۶): و لانت تفری ما خلقت و بعض القوم یخلق ثم لا یفری وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ، و او به همه چیز عالم است. ذَلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ، [ذلک]» (۷) اشارت است به آنچه از پیش رفت، یعنی فاعل اینکه افعال و موصوف به اینکه صفات» (۸) اینکه مخاطبان خدای شما است. لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ، جز او خدایی نیست. و محل اینکه جمله رفع است برای آن که صفت مرفوعی است «ذا» در محل رفع است به ابتداء، و «اللّه» روا باشد که خبر باشد و روا باشد که صفت بود. و «ربکم» خبر باشد. خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ، آفریدگار همه چیز است بر آن معانی که گفتیم از آن سه وجه. و «کل» به معنی بعض بسیار آمد، منها قوله: وَ اُوْتِیتَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ» (۹) و منها قوله: ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا» (۱۰) و مراد چهار کوه -----

----- (۱). آج، لب: تواند بودن. (۲-۳). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: اشیاء. (۴). لت، مر: دیگر. (۵). مت، آج، لب، لت: نه آنستی. (۶). مج، وز، مت شعر. (۷). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۸). آج، لب: اوصاف. (۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. صفحه: ۳۹۹ است» (۱)، فَاعْبُدُوهُ، او را پرستی» (۲) که سزاوار پرستش آن است که» (۳) او قادر باشد بر اینکه اشیاء [که کند و غرض او نفع مکلفان باشد از اصول و فروع نعمت او، سزاوار او عبادت بود. وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیْلٌ، و



او بر همه چیزی [۴] حافظ و نگهبان است و مدبر و متصرف بر سیل مصلحت. و برای آن وصف خود کرد به آن که و کیل است که اینکه افعال و تصرف از تدبیر و محافظت مصالح که می‌فرماید منفعت آن به او [۵] عاید نیست با ما عاید است. لا تُدرِکُه الأبصارُ، آنچه از جمله اوصافی که خدای تعالی خود را به آن مدح کرد آن است که گفت: لا تُدرِکُه الأبصارُ، چشمها او را دریابد و او چشمها را دریابد یعنی خداوند [۶] چشمها را، و اینکه آیت از جمله ادله روشن است بر آن که [۷] خدای تعالی مرئی و مدرک نیست و وجه استدلال از او آن است که خدای تعالی در اینکه آیت نفی ادراک بصر کرد از خویشتن بر وجه تمدح، و مدح راجع است با ذات او و هر مدحی که راجع بود با [۸] نفی و ممدوح به آن ذات او بود در اثباتش نقص بود. و اینکه فصل محتاج است به بیان چند چیز: یکی آن که خدای تعالی تمدح کرد به نفی رؤیت از ذات خود. دوم [آن که] [۹]: ادراک بصر رؤیت بصر باشد، و سهام [۱۰] آن که: هر مدحی که راجع باشد با نفی در اثباتش نقص بود. و دلیل بر فصل اول دو چیز است: یکی اجماع امت که اجماع کرده‌اند بر آن که خدای تعالی به اینکه مدح کرد خویشتن را جز که مخالفان گفتند [۱۱] مدح به آن کرد که قادر است [۱۲] که منع کند ابصار را از ذات خود. پس خلاف [۱۳] نیست در آن که مدح است. وجه دوم آن که: آنچه از پیش اینکه آیت است و آنچه از پس اینکه آیت است همه مدح است، نشاید ----- (۱). اساس: کوست. (۲). همه نسخه بدلها بجز آن: پرستید. (۳). مع، وز، مت، لت، مر: اوست که آنچه، آج، لب: اوست آن است، مل آن. (۴). اساس، آج، لت، بم، آف، آن: افتادگی دارد، از مع افزوده شد. [.....]

(۵). مع، وز، مت، آج، لب، لت: با او. (۶). مع، وز، مت، مل، لت، مر: خداوندان. (۷). مل، لت: برای آن که. (۸). بم، آن: یا. (۹). اساس، لب، آف، آن: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۰). مل، بم، آن، مر: سیم. (۱۱). بم: گفتن. (۱۲). مع، وز، مت، لت، مر بر آن. (۱۳). مع، وز، مت، لت، مر: خلافتی. صفحه: ۴۰۰ که آنچه در میان اینکه دو آیت باشد مدح نباشد. اما کلام در فصل دوم دلیل بر آن که [۱] [ادراک] [۲] بصر رؤیت بصر باشد، آن است که: اهل لغت فرقی نکنند [۳] میان رأیت و احسست و آنست و ابصرت و ادراک لت بصری [۴]، جز آن است [۵] که ادراک [۶] آنچه افاده رؤیت کند که تعلیق آن کنند به بصر چون اطلاق کنند و به ذکر [۷] معانی آید [۸] به معنی لحوق باشد [۱۰۰-] ر، چنان که گویند: ادراک قتاده الحسن و ادراک فلان فلانا اذا كان في عهده و ايامه. و «ادراک» به معنی نضج باشد، چنان که ادراک الثمرة و ادراک القدر. و «ادراک» به معنی بلوغ باشد، يقال: ادراک الغلام اذا بلغ و قال الشاعر [۹]: اذا المهرة [۱۰] الشقراء ادراک ظهرها فشب [۱۱] الاله الحرب بين القبائل اما چون مقید باشد به حاسه‌ای از حواس فایده ادراک آن دهد که به آن حاسه باشد، چنان که ادراک بسمعی آن باشد که بشنیدم، و ادراک بملی، بیویدم، و ادراک بیدی، لمس کردم، و ادراک بجمی و لهواتی آن باشد که ذوق کردم، همچنین ادراک بصری آن باشد که بدیدم. دلیل دیگر بر آن که ادراک [۱۲] بصر رؤیت بصر باشد، آن است که: اگر اثبات یکی از اینکه کنند با نفی آن مناقضت باشد تا اگر گوید: ادراک بصری و ما رأیته یا رأیته و ما ادراکته بصری مناقضه باشد، علی وجه لا خفاء به. اما شبهه ایشان فی قولهم: ادراک بصری حراره المیل و اینکه ادراک مقید است به بصر و فایده رؤیت نمی‌دهد جواب از اینکه آن است که گوئیم، اگر چه اینکه ----- (۱). مل: دلیل کند. (۲). اساس، بم، آف، آن: ندارد، از مع افزوده شد. (۳). آج، لب: نکند. (۴). اساس، لب، مل، آف، آن: بصری، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). آج، لب: نیست. [.....]

(۶). مل بصر، رؤیت بصر باشد. (۷). مل، مر: بدگر. (۸). بم، آف: اند. (۹). مع، وز، مت، لت شعر. (۱۰). اساس، بم، آف، لت، آن: الهرة، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مع، وز، مت: فتنسب. (۱۲). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: بر اینکه آن که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۴۰۱ جا مقید است به بصر، اینکه حکم مقصور نیست بر بصر برای آن



که ادراک حرارت به محل حیات کنند سواء اگر چشم باشد «۱» اگر دگر عضو، نبینی که گویند: ادراکت بییدی و جسدی الحرارة. امّا برای آن که میل را تخصیص کرد و آن را به چشم بسته است «۲» از اینکه جا شبهت افتاد ایشان را، دلیل بر اینکه آن است که اگر کسی میلی گرم کند و بر دست کسی نهد او گوید «۳»: ادراکت بییدی حراره المیل. و همچنین «۴» هر عضوی از اعضا که محل حیات باشد هم اینکه فایده دهد. امّا آن که گفتند: «ادراک» در آیت به معنی احاطت است اینکه به خلاف کلام عرب است، چه در کلام عرب «ادراک» به معنی احاطت نیامد، و اگر چنین بودی روا بود «۵» که گفتندی: ادراک الجراب بالدقیق و السور بالمدينة و الجب بالماء، و خلاف اینکه معلوم است. امّا قوله: حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ، معنی آن است که لحقه و بلغه به معنی احاطت نیست. دگر آن که احاطت را «۶» «با» بکار دارند و ادراک به نفس خود متعدی است، لا یقال ادراکت بكذا، و انما یقال ادراکت كذا، و لا یقال احطته، انما یقال احطت به علما، قال الله تعالی: اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا «۷»، و قال: اِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ «۸». پس «۹» ادراک فی قوله تعالی: حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ، به معنی لحوق است چنان که حکایت کرد از قوم موسی که گفتند: اِنَّا لَمُدْرِكُونَ «۱۰»، ای لملحقون. امّا دلیل بر آن که هر مدحی که به نفی باشد در اثباتش نقص بود، آن است که معلوم شده است که نفی نقیض اثبات است و مدح نقیض ذم چون نفی امری از امور مدح باشد کسی را به همه حال «۱۱» اثباتش نقص باشد، اینکه از قضیه عقل است. کسی ----- (۱). مج، وز، مت، مل، مر و. (۲). آج، لب، مل، لت، مر: نسبت است، بم، آف، آن: تشبّه است. (۳). مج، وز، مت، مل، مر: بگویند، لت: نگوید. (۴). مج، وز، مت، لت، مر به، مل بر. (۵). آف، لت: بودی. (۶). مج، وز، لت، مر با. (۷). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. [.....]

(۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۰، اصل آیه: یعملون. (۹). نسخه مر در اینکه جا پایان می پذیرد. (۱۰). سوره شعراء (۲۶) آیه ۶۱. (۱۱). مج، وز، مت، مل، لت: به هر حال. صفحه: ۴۰۲ گوید فلاّن ظلم نکند و دروغ نگوید و غیبت نکند و بهتان نهد و می نخورد «۱» مدح است چون گوید اینکه چیزها کند ذمّ است «۲». و عقلا در اینکه خلاف نکنند و خدای تعالی در کتاب مجید در مدح خود چنین فرمود از اینکه معنی که: لا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ «۳»، او را خواب نگیرد نه اندک و نه بسیار. و قوله مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ «۴»، گفت: فرزندی نگرفت و با او خدایی نیست. و قوله: مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا «۵»، و قوله: لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ «۶» و قوله: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ «۷»، و قوله: اِنَّ اللّٰهَ [۱۰۰-پ]

لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا «۸»، اینکه جمله که از خویشتن نفی کرد از زن و فرزند و مثل و مانند و همتا و انباز و خواب و ظلم اینکه جمله مدح است او را اگر اثبات کنند اینکه جمله را یا بعضی را از اینکه در هر حال که باشد از حالات در دنیا و آخرت در اثباتش نقص باشد همچنین در آیت ما نفی ادراک بصر کرد از خود بر سیل تمدح و مدح راجع با ذات او در اثباتش نقص باشد در جمیع احوال «۹»، اگر در دنیا گوید و اگر در آخرت اگر گویند نه مشارک است در نفی تعلّق ادراک به او او را بسیاری از اعراض و معدومات، باید تا ایشان نیز ممدوح باشند، جواب گوئیم: خدای تعالی مدح نکرد «۱۰» به نفی ادراک بس بل تمدح کرد به نفی ادراک مدرکان او را و اثبات ادراک او مبصران «۱۱» را و مدرکان را، گفت: وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، پس مدح که هست به مجموع هر دو «۱۲» به اوست: یکی نفی ادراک مدرکان از او و یکی اثبات ادراک او مدرکان را، برای آن که چیزها بر ضروب «۱۳» است بهری آن است که نبیند و نه او را ببیند چون معدومات و ضمائر و بسیاری از اعراض، و بهری آن است که او را ببیند و ----- (۱). مج، وز، مت، لت، اینک. (۲). مج، وز، مت، لت: باشد. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵. (۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۹۱. (۵). سوره جن (۷۲) آیه ۳، اصل آیه: ما اتخذ. (۶). سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۱۱. (۷). سوره اخلاص

(۱۱۲) آیات ۴ و ۵. (۸). سوره یونس (۱۰۱) آیه ۴۴. (۹). آج، لب: حالات. (۱۰). مع، وز، مت، آج، لب، لت: تمدح کرد. [.....]

(۱۱). آج، لب، لت، آن: مستبصران. (۱۲). مع، وز، مت کار. (۱۳). اساس: ضرورت، با توجه به مع، وز تصحیح شد. صفحه: ۴۰۳  
 او چیزی نبیند و آن جمادات است و الوان، و بهری آن است که او بیند و او را بینند چون آدمی و دیگر «۱» حیوانات چون شرایط حاصل بود اما ذاتی که او را نبینند و او بینندگان «۲» را بیند مدرک باشد مدرکات را و هیچ مدرک او را مدرک نباشد جز خدای تعالی نیست. پس به تفرّد او به اینکه دو امر «۳» ممدوح است، اگر گویند نه هر یکی از اینکه دو گانه مدح نیست علی حده نه آن که بیند نه آن که او را نبیند «۴» اگر روا باشد که آنچه نه مدح بود به انضمام با آن که نه مدح بود مدح شود، لازم آید که وجود به انضمام با عالمی مدح بود و شیء به انضمام با حی مدح بود و خلاف اینکه معلوم است جواب گوئیم: ممتنع نبود «۵» از آن که نفی امری از امور ذاتی از ذوات آنکه «۶» مدح باشد که او بر صفتی باشد از صفات نبینی که نفی سنه و نوم از قدیم تعالی آنکه «۷» مدح باشد که او حی باشد چه اگر نه چنین بودی اینکه نفی مدح نبود، و همچنین نفی ظلم از آن کس مدح باشد که او حی بود و قادر بود بر ظلم و روا بود که او را داعی «۸» باشد به ظلم تا اینکه شرطها نبود، نفی ظلم مدح نبود. و آنچه تحقیق اینکه است آن است که صفات مدح بر دو ضرب «۹» است: یکی راجع با اثبات، یکی راجع با نفی، آنچه راجع باشد با اثبات محتاج نباشد در بیشتر احوال به شرطی تا مدح باشد برای اختصاص اثبات و آنچه مرجع آن با نفی باشد مدح نبود تا مقید و مشروط نبود به شرطی برای عموم نفی را که نفع عام باشد، نبینی که ذواتی که عالم و قادر وحی و موجود نباشند بیشتراند از آن که ذوات عالمه و قادره و حیّه و موجوده، تا عالم از ناعالم کمتر باشد و بسیار احیا باشند «۱۰» که عالم و قادر نباشند، و بیشتر موجودات حی نباشند و معدومات را خود نهایت نیست، برای آن که در نفی دارد اکنون نفی جهل و عجز آنکه مدح باشد که از حی نفی کنند برای آن که نفی اینکه از جماد مدح نباشد و همچنین آنچه بیان کردیم در نفی ظلم و ----- (۱). آج، لب، لت، آن: دگر. (۲). مع، وز، مت: بندگان. (۳). آف، آن: دوام. (۴). لت: نبیند. (۵). مع، وز، مت، لت، مل: نباشد. (۶-۷). مل: آنگاه. (۸). بم: داغی. (۹). مل: وجه، آج، لب: چیز. (۱۰). مل: باشد. صفحه: ۴۰۴ سنه و نوم. پس به اینکه جمله روشن شد فرق از میان صفتی که اثبات باشد [۱۰۱-ر]

یا نفی که آن اگر مشروط نباشد روا بود و اینکه جز از مشروط نیاید- و الله ولی التوفیق. اگر گویند خدای تعالی گفت: ابصار مرا نبینند، چرا نشاید که مبصران بینند او را! جواب گوئیم: عرب اگر چه فعل اضافه کنند با «۱» محل فعل یا آلت فعل، مراد اضافه فعل با جمله باشد، چنان که اگر گویند: یده لا تبطش و رجله لا تمشی «۲» و لسانه لا یتکلم و مراد آن است جمله اینکه کارها نمی کنند، و منه قوله تعالی: ذلک بما قدّمت ایدیکم «۳»، ای بما قدّمتم. و قولهم: یداک او کتا و فوک نفخ ط من هذا الباب، اگر گویند خدای تعالی گفت: جمله مبصران «۴» مرا نبینند، چرا نشاید که بعضی او [را] «۵» بینند و آن مؤمنان باشند! جواب آن است که گوئیم: خدای تعالی به نفی ادراک تمدح کرد، و چون مدح تعلق به نفی دارد اثباتش نقص بود اگر از جمله باشد اگر از بعض «۶». و هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، او لطف کننده است با بندگان و دانا به احوال ایشان. و اصل او فاعل بوده است برای مبالغت فعیل کرده اند و گفته اند: لطیف ای دقیق النَّظْرُ بِالرَّحْمَةِ الی عبادہ من اللطافه، و اینکه هم مبالغت باشد در باب رحمت. قَدْ جَاءَ كُمْ بَصَائِرٌ مِّن رَّبِّكُمْ، «بصائر» جمع بصیرت باشد و آن دلالتی باشد که ایجاب علم کند بر وجهی که از وضوح به حدی باشد که پنداری که عالم آن معلوم را به بصر می بیند، و مراد اینکه جا ادله و براهین است که قرآن به آن ناطق است، قال الشاعر: «۷» جاءوا بصائرهم علی اکتافهم و بصیرتی یعدو بها عتد «۸» و ای و بصیرت در جای عقل به کار «۹» دارند، معنی آن است که حجت روشن شد و -----

----- (۱). مع، وز، مت: یا. (۲). اساس، آج، لب، آف: لا یمشی، با توجه به مع تصحیح شد. [.....]

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲. (۴). آف: مبصرات. (۵). اساس: ندارد، با توجه به معنی افزوده شد. (۶). مع، لت: بعضی. (۷). مع، وز، مت شعر. (۸). اساس: عدوانی، با توجه به آج تصحیح شد. (۹). لت: نگاه دارند. صفحه: ۴۰۵ بینت بر شما با استاد. فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، هر که او بیند یعنی بداند و اندیشه کند، فَلِنَفْسِهِ، برای خود کند. وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا، و هر که نابینا شود، یعنی اندیشه نکند و بداند، فَعَلَيْهَا، بر او باشد و اینکه بر سبیل تهدید و وعید گفت و حجت انگیزن بر ایشان و کار ایشان در خیر و شر به اختیار ایشان افکنند. وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ، و بگو ای محمد که من بر شما نگهبان نه‌ام (۱)، بر من جز دعوت کردن نیست. زججاج گفت: اینکه آیت و مانند اینکه پیش از آن آمد که خدای تعالی قتال فرمود، وَ كَذَلِكَ نُضَرِّفُ الْآيَاتِ، آنکه گفت: ما آیات و بینات چنین (۲) گردانیم. وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتُ، ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: دارست من المفاعله، یعنی تو با اهل کتاب درس کرده‌ای (۳) از مدارست، و ابن عامر خواند: و ليقولوا درست [به فتح «سین» و سکون «تا»] أى انمحت من الدروس، و تا گویند آن آیات مندرس شد و کهنه گشت. و باقی قراء خوانند (۴) [۵]: درست من درس الکتب. و اصل کلمه از «۶» یک اصل است، و آن کهنه شدن است، يقال: درس الشيء دروسا اذا اندرس و انمحي و درستة أنا و ادرسه درسا، و منه درس الكتاب، برای آن که چندان بخواند تا کهنه شود. و دریس جامه کهنه باشد، و درس استمرار تلاوت (۷) باشد، و الدرس الحیض أيضا (۸) معنی آن باشد که: لئلا يقولوا أو كراهة ان يقولوا، یا گویند (۹) چنان که گفت: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا (۱۰)، و المعنى لئلا تضلُّوا (۱۱)، و أن تَمِيدَ بِكُمْ (۱۲) أى لئلا تميد بكم، و أن تقولوا (۱۳) وَ لِيُبَيِّنَهُ «لام» غرض است، و نیز ما (۸) بیان کنیم برای قومی که اینکه دانند، و مورد اینکه آیت وعید و تهدید است. اتبع ما أوحى إليك من ربك، خدای تعالی در اینکه آیت امر کرد رسولش را به متابعت آنچه بر او می‌آرند از خدای تعالی، و وحی و ایحاء، القاء المعنى (۹) الى التبيين باشد از جهت (۱۰) پوشیده و وحی که اشاره باشد از آن جاست (۱۱) فى قوله: فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۲). ----- (۱). اساس و همه نسخه بدلها: يقولوا، با توجه به ضبط آیه ما قبل تصحیح شد، آج، لب، بم، آف، لت، آن و لئلا يقولوا. (۲). مع، وز، مت: نکردم. (۳). مع، وز، مت: نگوید. (۴). مع، وز، مت: تا. (۵). مع، وز، مت: بگویند. (۶). مع، مت: بگویند. (۷). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: صورت، با توجه به مع، وز، مت: تصحیح شد. [.....]

(۸). مع، وز، مت: تا. (۹). مع، وز، مت: النفس. (۱۰). مع، وز، مت: جهتی. (۱۱). مع، وز، مت: اینکه جاست. (۱۲). سوره مریم (۱۹) آیه ۱۱. صفحه: ۴۰۷ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، گفتند معنی آن است که: ایشان را دعوت کن به اینکه کلمه، و گفته‌اند معنی آن است که: متابعت وحی کن که بر تو کرده‌اند، و آن وحی اینکه است که: لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، آنکه گفت: وَ أَعْرِضْ، و اعراض کن و بگرد از اینکه مشرکان و کافران. عبد الله عباس گفت: اینکه حکم منسوخ است به آیت قتال، و اصل اعراض صرف الوجه باشد الى جهة العرض، برای آن که سمت ناظر سمت طول باشد، و آنچه بر چپ و راست او بود جهت عرض باشد، و گفته‌اند: الى العرض و هو الجانب و اعرض الشيء اذا ظهر كأنه مكن من عرضه، ای ناحیه، و منه قول عنتره (۱): اعرضت اليمامة و اشمخرت چنان که گویند: اكتب اذا امكن من كاتبه، و العرض خلاف الطول، و العرض الجانب، و عرض الرجل ما يمدح و يذم منه، و عرض الدنيا متاعها تشبيها بالعرض البدى لا يلبث على حد لبث الاجسام. و «عرض» عرضه کردن چیزی باشد و «اعراض» (۲) پیش آمدن باشد. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا، خدای تعالی گفت: اگر خدای خواستی ایشان مشرک نبودندی. اگر گویند: بنزدیک شما اراده تعلق به نفی ندارد بل به چیزی تعلق دارد که حدوثش صحیح (۳) باشد، حکم اینکه آیت چگونه باشد! جواب گوئیم: مراد آن است که ایشان را به قهر اگر خواهد بر ایمان دارد، پس متعلق ارادت در آیت محذوف است و آن حمل ایشان است بر ایمان بر سبیل قهر و الجاء، و اینکه ارادت لا بد محمول باشد بر اینکه وجه از آن جا که به ادله درست شده است که خدای تعالی از کافران مرید ایمان است بر سبیل اختیار، از آن

جا که امر کرده است ایشان را به ایمان، و امر امر نشود بی ارادت آمر «۴» مأمور به را، پس چون بر وجه اختیار لا بد مرید باشد اینکه را حمل بر مشیت قسر و الجاء باید کردن. اگر گویند: چرا بر اینکه وجه از ایشان ایمان نمی‌خواهد «۵»! گوئیم: برای آن که ----- (۱). معج، مت شعر. (۲). اساس: اعراض، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۳). معج، مت: صحت. (۴). معج، مت: ندارد. (۵). آن: نمی‌خواهند. صفحه: ۴۰۸ منافی حکمت بود و ناقص غرض، چه غرض او تعالی «۱» به تکلیف تعریض ثواب است، و تا بر وجه اختیار و تردد دواعی نباشد مکلف مستحق ثواب نبود، چه الجاء منافی تکلیف بود. اگر گویند: آیت دلیل می‌کند بر آن که خدای تعالی از ایشان ایمان نمی‌خواهد، گوئیم: بل دلیل می‌کند که از ایشان ایمان نمی‌خواهد بر اینکه وجه که گفتیم بر سبیل قهر و الجاء نه بر سایر وجوه، و اینکه را تخصیص [۱۰۲- ر]

به دلیل عقل و قرآن «۲» و سنت کردیم، دگر آن که: اگر خدای تعالی مرید شرک و کفر بودی، بایستی که مشرک و عاصی مطیع بودندی برای آن که مطیع آن باشد که آن کند که از او خواهند، نبینی که چون سید غلامش را گوید: ارید منک أن تسقینی «۳» الماء، می‌خواهم تا مرا آب دهی، او بر ارادت او کار کند و امثال مراد کند، او را مطیع خوانند. و قولی گفتن «۴» که مؤدی بود به «۵» آن که کافر و عاصی به کفر و عصیان طاعت خدای کرده‌اند، قولی باشد خلاف عقل و شرع خارق اجماع. و ما جعلناک علیهم حفیظاً، گفت: ما تو را بر ایشان نگهبان نکردیم، یعنی نگهبانی «۶» که ایشان را از کفر به قهر منع کنی، یا نگهبانی «۷» که با وجود تو و محافظت [تو] «۸» ایشان کفر نیارند و اگر آرند بر تو تابانی «۹» باشد. و ما أنت علیهم بؤکیل، و تو بر ایشان و کیل نه «۱۰». و فرق میان «و کیل» و «حفیظ» آن باشد که «۱۱» ایشان را نگه دارد از آن که در کار ایشان خللی باشد، و و کیل آن باشد که قیام کند به مصالح ایشان از مصالح دین و دنیا، و اینکه هر «۱۲» دو به رسول- علیه السلام- مفوض نیست، بل خداست- جل جلاله- که رقیب و حفیظ افعال و ----- (۱). معج، وز، مت: لت: او جل جلاله. (۲). اساس، بم است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). اساس، بم، آف، لت: یسقینی، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۴). معج، وز، مت: گفتیم. [.....]

(۵). معج، وز، مت: با. (۶-۷). اساس، معج، وز: نگهبانی. (۸). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۹). چاپ شعرانی (۵) / ۲۹: تاوانی. (۱۰). بم: نه، نه‌ای. (۱۱). معج، وز، مت حفیظ. (۱۲). آج، لب: هیچ، لت: هیچ هر. صفحه: ۴۰۹ احوال ایشان است، و و کیل و کفیل ارزاق ایشان است. و اما «۱» آنچه به «۲» رسول است- علیه السلام- ابلاغ و انذار است، و گفته‌اند: آیت به مکه آمد پیش از امر به قتال. قوله: وَلَا تَسْئُرُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ- الْآیة. عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون اینکه آیت فرود آمد که: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ «۳»- الْآیة، مشرکان گفتند: [ای محمد؟] «۴» اگر تو از سب خدایان ما باز ایستی و الا ما نیز خدای تو را دشنام دهیم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد قتاده گفت: مسلمانان بتان را دشنام دادندی، خدای تعالی نهی کرد ایشان را و گفت: اینان سفیهان‌اند، معبودان اینان را دشنام مدهی «۵» که معبود شما را دشنام دهند. سدی گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول- علیه السلام- به حمایت عمش ابو طالب بودی و ابو طالب را وفات نزدیک رسید، مشرکان گفتند: بیایی «۶» تا بر اینکه مرد رویم و حجت بر او گیریم و او را گوئیم «۷»: اینکه پسر برادرت را از ما باز دارد و الا تا امروز به حرمت تو او را چیزی نمی‌گفتیم که تو پیر ما و سید مایی و الا بکشیم او را، و آنگاه برخاستند و بنزدیک ابو طالب شدند- ابو سفیان بود و ابو جهل و نضر بن الحارث و امیه و ابی‌ابنا خلف و عقبه بن ابی معیط و عمرو بن العاص- و اینکه حدیث بگفتند. ابو طالب کس فرستاد و رسول را- علیه السلام- حاضر کرد و گفت: اینکه قوم بنی اعمام تواند، و رسول- علیه السلام- گفت: چه می‌خواهند از من! گفتند: ما از تو آن می‌خواهیم که دست از ما و خدایان ما بداری، تا دست از تو و خدای تو بداریم. رسول- علیه السلام-

گفت: اگر اینکه بکنم شما مرا مساعدت کنید بر کلمه‌ای که به آن کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و همه جهان شما را منقاد شوند. گفتند: آن کلمه چیست! گفت: آن که بگویی «۸» «لا اله الا الله». گفتند: ما اینکه نگوییم و ابا کردند. ابو طالب گفت: رها کن که اینان مساعدت نکنند با تو رسول - علیه السلام - گفت: من بجز اینکه راضی نشوم، و اگر آفتاب بیارند و بر دست من نهند. گفتند: یا ----- (۱). (۱). مج، وز: ائما. (۲). آج، لب، بم: بر. (۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۸. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۵). مج، وز، مت، آج، لب: مدهید. (۶). آج، لب: آف، لت، آن: بیاید. (۷). آج، لب، آف که. [.....]

(۸). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت: بگوید. صفحه: ۴۱۰ محمد؟ از شتم و دشنام خدایان ما باز ایستی و الا ما نیز خدای تو را دشنام دهیم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: دشنام مده خدایان ایشان را که پس ایشان مرا دشنام دهند به ظلم بی علم، و سب [۱۰۲-پ]

و شتم و طعن و غمزه «۱» و إزرأ به یک معنی باشد. و قوله: فَيَسُبُّوا اللَّهَ، محل اینکه فعل نصب است برای آن که جواب امر است به «فا» و علامت نصب سقوط «نون» است. عدواً، ای عداوانا و ظلماً، و نصب او بر تمیز باشد، و شاید که مفعول بود. و يعقوب خواند و حسن و قتاده و عطا در شاذ «عدواً» علی وزن فعول، و دیگران «عدوا» علی وزن فعل، یقال: عدا علیه يعدوا عدواً، و هو مجاوزة الحد، و اعتدی اعتداء و تعدی تعدياً هم به اینکه معنی باشد، و استعداد الامیر علی فلان، ای تظلمت من عدوانه فاعدانی علیه ای از اله عنی و آیت دلیل است بر وجوب تقیه و زبان نگاه داشتن در جای و وقتی که نه جای اظهار حق باشد، قدیم تعالی گفت: با اینکه مشرکان بساز و با ایشان مدارا کن که تو در سرای ایشان و ایشان بسیارند و تو یار نداری، و ایشان ساز دارند و تو نداری «۲». و دارهم ما دمت فی دارهم و أروضهم ما کنت فی أروضهم چون رسول را به وقت ضعف تقیه فرمایند و ساختن امام اولتر که پایه او از پایه پیغامبر فروتر باشد، و آنکه رعیت که از هر دو فروتر باشند [به] «۳» ایشان اولتر. و وجوب دفع مضرت از مقتضای عقل است و شرع به آن وارد است در قرآن و سنت. كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ، ما بیاراستیم برای هر قومی کارشان. در اینکه چند قول گفتند: یکی آن که مراد به کار ایشان آن است که ایشان را فرموده‌اند از ایمان و طاعت، بیانش: وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَةً فِي قُلُوبِكُمْ «۴»، یعنی چنان که امت تو را ایمان فرمودم و بر آن تحریض کردم و ترغیب به امر و نهی و دواعی، امت سلف را همچنین کردم و هر تمکین که شما کردم، و آنچه الطاف مقرّبه است از ثواب و عقاب که با شما کردم با ایشان نیز کردم و آن مأمور به را عمل ----- (۱). مج، وز، مت، آج، لب، لت: غمیزه. (۲). مج، وز، مت، آج شعر. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۴). سوره حجرات (۴۹) آیه ۷. صفحه: ۴۱۱ ایشان خواند، و اگر چه نکرده‌اند و بعضی از ایشان خود نکنند، چنان که یکی از ما غلامش را گوید: تو کار خود می‌کن و عمل خود بر دست می‌دار، یعنی آنچه تو را کردنی است و تو را فرموده‌اند از رشد و صلاح خود، و اینکه قول حسن است و جنایی و طبری و رمانی. قول دگر آن است که: ما مقرر کردیم تا هر قومی آنچه ایشان به علت کردند «۱» در مذهب و طریقه خود از حجت و شبهه، و مراد به تزین عمل کمال عقل است و خلق علم که به آن حجت بدانند و شبهه بدانند، و آنان که در شبهه آویختند بر اینکه قول نه از خدای باشد، از ایشان باشد که نظر نکردند تا شبهه به حجت مشتبه شد ایشان را. قول سیوم «۲» آن است که: مراد به تزین «۳» عمل اعلام ایشان است و خلق علم به حسن محسّنات و قبح مقبّحات، تا حسن کار بندند و از قبح اجتناب کنند. وجه چهارم ابو القاسم بلخی گفت: مراد آن است که خدای تعالی مقرر بکرد در عقل هر عاقلی وجوب شکر منعم او و تعظیم حق او و وجوب امتثال امر و فرمان او، اما چون مشرکان از آن که نظر نکردند «۴» اعتقاد ایشان در معبودشان چنان بود که اینکه نعمت از ایشان است، اینکه تعظیم ایشان را کردند، پس تقصیر



و تفریط از ایشان آمد بر «۵» ترک نظر و الا آن که خدای تعالی در عقل مرکوز نکرد هر دو قوم را از مؤمن و کافر در اینکه معنی بر یک حد است، آنگه بر سیل تهدید و وعید گفت: مرجع همه با من است، خبر دهم ایشان را به آنچه کرده باشند، یعنی جزا دهم و مکافات کنم. قوله: وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ [۱۰۳-ر]

جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ، مُحَمَّد بن کعب القرظی و کلبی گفتند: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند: یا محمد؟ تو ما را خبر می دهی که موسی را عصایی بود که بر سنگ زدی از او چشمه «۶» آب روان شدی و اگر «۷» بر دریا زدی در او راههای خشک پیدا شدی، و عیسی احیای موتی کردی. و صالح را ----- (۱). وز: ایشان نقل کردند. (۲). مع، وز: سهام، آج: سوم. (۳). در اساس، مع، وز: کلمه به صورت «تیزین» هم خوانده می شود. (۴). مع، وز، مت: نکرده اند. (۵). مع، وز، مت: در. (۶). مع، وز، مت، لت: چشمه های. (۷). مع، وز، مت: ندارد. صفحه: ۴۱۲ ناقله ای بود از سنگ برون «۱» آورده، تو نیز آیتی بیار تا ما تو را تصدیق کنیم. رسول- علیه السلام- گفت: چه آیت خواهی «۲»: گفتند: اینکه که کوه صفا برای ما [با] «۳» زر کنی، و جماعتی مردگان را زنده کنی «۴» تا بر صدق تو گواهی دهند، و جماعتی فرشتگان را از آسمان فرود آری «۵» تا بگویند که تو رسول خدایی. رسول- علیه السلام- گفت که: گمان چنان است که اگر من از خدای در خواهم خدای تعالی اجابت کند مرا به اینکه چیزها، شما هم ایمان نیاری «۶». ایشان سوگندان گران خوردند که ایمان آریم. صحابه گفتند: یا رسول الله؟ از خدا در خواه تا آن که ایشان می خواهند بدهد، رسول- علیه السلام- گفت: تا من با خدای مشورت کنم، آنگه گفت: بار خدایا؟ تو دانی که اینان چه می گویند. جبرئیل آمد و گفت: تو مخیری اگر خواهی بخواه تا بدهم، و لکن پس از آن امهال نکنم اینان را بل عذاب استیصال کنم، و اگر خواهی رها کن تا باشد که قومی از اینان و از نسل و اولاد اینان باشند که ایمان آرند. رسول- علیه السلام- گفت: من صبر و امساک اختیار کردم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و در او بیان کرد که: اینان هم ایمان نیارند با اینکه سوگند که می خوردند، گفت: سوگند خوردند به طاقت و غایت آنچه ممکن باشد که به آن سوگند خوردند، که اگر آیتی به ایشان آید ایمان آرند. آنگه گفت: یا محمد؟ تو جواب ده ایشان را و بگو که آیات به دست من نیست به امر خداست تا بر تو اقتراح نکنند. و قوله: جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ، نصب است بر مصدر از فعلی محذوف، اى حلفوا بالله و اجتهدوا جهدا فی ایمانهم، چنان که طلبته جهدك و طاقتك، اى تجهد جهدك و تطيق طاقتك. آنگه گفت: وَ مَا يُشْعِرُكُمْ، اى ما يعلمكم، چنان که ما گوئیم: تو چه دانی و در حرف ابی آن است که: و ما ادریکم. آنگه مفسران و قراء خلاف کردند در آن که خطاب: وَ مَا يُشْعِرُكُمْ، با کیست! بعضی گفتند: خطاب با مشرکان است که سوگند ----- (۱). مع، وز، مت: بیرون. (۲). مع، وز، مت، آج، لب: خواهید، لت: می خواهی. [.....]

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز، لت افزوده شد. (۴). مع، وز، مت: کن. (۵). مع، وز، مت، لت: آر. (۶). مع، وز، مت، آج، لب: نیارید. صفحه: ۴۱۳ خوردند، ایشان را گفت: شما چه دانی «۱» اینکه که می گویی «۲»، و اینکه قول بر قراءت آنان باشد «انها» خوانند به کسر همزه «۳»، گویند: اینکه جا کلام تمام است و «انها» کلام مبتدأست و معنی آن که: شما که مشرکانی «۴» چه دانی «۵» که عواقب کارها چیست! و در دلهای هر کسی چیست! آنگه خبر داد ایشان را از آن که ندانستند، گفت: حال اینکه است که اگر اینکه آیات بیاید ایشان ایمان نیارند «۶»، بر اینکه «۷» قول «لا» «۸» زیاد نباشد، و اینکه قراءت ابن کثیر و ابو عمرو و شبل است و در شاذ مجاهد و قتاده و ابن محیص «۹» و جحدری، اعنی کسر الهمزة فی «انها»، و بعضی دگر گفتند: خطاب با مسلمانان است که ایشان پنداشتند که اگر خدای تعالی اینکه آیات اظهار کند، ایشان عند آن ایمان آرند، گفت: ای قوم شما چه دانی «۱۰» که چون آیتها بیاید ایشان ایمان خواهند آوردن، و بر اینکه قول «لا» زیاد نباشد، و التقدير: و ما يشعركم أن الآيات اذا جاءت يؤمنون بها،

چنان که گفت: ما مَنَعَكَ أَلَّا «۱۱» و حَرَامٌ عَلَى قَرِيْبِهِ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ «۱۳»، ای يرجعون علی احد القولین. و قوله: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا «۱۴»، و اینکه بر قراءت آن کس باشد که «أَنَّهُا» خواند به فتح همزه، و «یشعرکم» را اعمال کند در «أَنَّهُا»، و بعضی اهل معانی گفتند: «أَنَّهُا» به معنی «لَعَلَّهَا» ست، و التقدیر: و ما یشعرکم لَعَلَّهَا [۱۰۳-پ]

اذا جاءت الايات لا يؤمنون، و در مصحف ابی «لَعَلَّهَا» [است] «۱۵» يقول العرب ایت السوق اَنَّک تشتري شيئا، ای لعلک و اینکه را نظایر بسیار ----- (۵-۱). معج، وز، مت، آج، لب، آف: دانید. (۲). معج، وز، مت، آج، لب: گوید. (۳-۶). معج، وز، مت و. (۴). معج، وز، مت، آج، لب: مشرکانید. (۷). آج، لب: بدین. (۸). معج، وز، مت: أَلَّا. (۹). معج، وز، مت: ابن محیصن. (۱۰). معج، وز، مت: دانید. (۱۱). اساس، آج، لب، آف: ان لا، معج، وز: أن، با توجه به ضبط قرآن آورده شد. (۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲. [.....]

(۱۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۵. (۱۴). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱. معج، وز، مت ای ان تشرکوا به شيئا. (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. صفحه: ۴۱۴ است در شعر عرب، قال عدی بن زید: «۱» أَعَاذَلْ مَا يَدْرِيكَ أَنْ مَيَّتِي إِلَى سَاعَةٍ فِي الْيَوْمِ أَوْ فِي ضَحَى الْغَدِ أَى لَعَلْ، و قال درید بن الصَّمَّة: «۲» ذَرِينِي اطوف فِي الْبِلَادِ لِأَنَّي أَرِي مَا تَرِيْن «۳» او بخيلا مَخْلَدًا و قال آخر: «۴» هل انتم عائجون بنا لِأَنَّ نَرِي الْعَرَصَاتِ او اثر الخيام ای لَعَلْنَا و قال ابو النَّجْم «۵»: قَلْتُ لِشِيْبَانَ ادن من لِقَائِهِ أَنَا نَعْدِي الْقَوْمِ من شِوَانِهِ أَي لَعَلْنَا. فَرَأَى كَفَتْ يَقُولُ الْعَرَبُ لَعَلَّكَ و لَعَيْكَ و رَعَيْكَ و عَلَّكَ و رَأَيْكَ و ارْتَكَ بِمَعْنَى وَاحِدٍ. و ابن «۶» عامر و حمزه و جحدري خواندند: «و لا تؤمنون» بقاء «۷» الخطاب، چنان که خطاب با مشرکان باشد و ما یشعرکم ايها المشركون ان الايات اذا جاءت لا يؤمنون «۸» بها. و در حرف ابی آن است که: لَعَلَّكُمْ اِذَا جَاءَتْكُمْ لَا تَوْمِنُونَ «۹». قوله: وَ نَقَلَبَ أَفْنَدَتْهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ، الايه، حق تعالی گفت: ما برگردانیم دلها و چشمه‌اشان «۱۰» را بر سبیل عقوبت، بیانش: كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، چنان که ایشان به «۱۱» اول بار ایمان نیاوردند ما به وقت دوم دلهای ایشان برگردانیم. و در کیفیت تقلب القلوب دو قول گفتند: یکی آن که ابو علی گفت اینکه در دوزخ باشد که ما دلهای ایشان و چشمهای ایشان بر انگشت دوزخ بگردانیم چنان که ایمان نیاوردند بر سبیل جزا، قولی دگر آن است که: دلهای ایشان و چشمها «۱۲» برگردانیم به غم و حسرت و نفسهای ایشان منزع کند. و در: كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا، دو قول ----- (۵-۴-۲-۱). معج، وز، مت شعر. (۳). اساس: ما یرون، با توجه به معج و مآخذ تفسیری تصحیح شد. (۶).

معج، وز، مت: ابو. (۷). معج، مت: لا يؤمنون بياء. (۸). وز، لت: لا-تؤمنون. (۹). معج، مت، آف: لا يؤمنون. (۱۰). معج، وز، مت، لت: چشمهای ایشان، آج، لب: چشمه‌ایشان. (۱۱). معج، وز، مت: ندارد. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. صفحه: ۴۱۵ گفتند «۱» یکی آن که اگر اینکه آیات بیاریم، ایمان نیارند چنان که به آیات اول ایمان نیاوردند، و قول دوم آن است که: اگر ایشان را که رفته‌اند با دنیا آرند هم ایمان نیارند چنان که گفت: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ «۲»، و قولی دگر آن است که: وجه تشبیه آن است که عقوبت ایشان وفق «۳» گناه ایشان باشد. و ضمیر در «به»، محتمل است که راجع باشد با قرآن و محتمل است که راجع باشد با رسول- علیه السلام- و دلیل بر اینکه تأویل آن که اینکه چنین است آن است که گفت: كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا، نفی ایمان حواله با ایشان کرد و اگر به منع خدای ممنوع بودند «۴» و خدای تعالی ایشان را منع کردی از ایمان، اینکه در حق ایشان دروغ بودی و ظلم و کلام متناقض بودی، و اگر خدای تعالی ایشان را منع کردی از ایمان ایشان مأمور نبودندی به ایمان. دگر آن که تقلب القلب و العین مانع نباشد از ایمان، نینی که نابینایی که فساد چشم است به یک بار که «۵» هم مانع نیست از ایمان. و حسین بن علی المغربي «۶» گفت: مراد آن است که من راز دلهای ایشان و خیانت چشمهای ایشان و آنچه دلهای ایشان پوشیده دارند دانم چو «۷» کسی که کاری از روی به روی گرداند حقیقت آن و دخیلت «۸» آن بداند، یعنی دلهای ایشان را [برگردانیدم باطن به خلاف ظاهر



است. قوله: وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ، و رها کنیم ایشان را [۹] تا سر در جهل و عمایت خود نهند یعنی تخلیه کنیم و تمکین از میان ایشان و اختیار، تا آن کنند که ایشان خواهند و آنچه از ایشان آید به اختیار ایشان آید، و اینکه دلیل آن نکند «۱۰» که خدای تعالی چون تخلیه کرد مرید باشد طغیان ایشان را، برای آن که رسول- علیه السلام- و امام و مسلمانان که جهودان را تمکین و تخلیه کنند از آن که [در] «۱۱» کنشت شوند دلیل نکند که مریدند آن را و گفتار و فعل ایشان -----  
 ----- (۱). (۱). مع، وز، مت: اینکه قول ذکر نشده است در حالیکه در سایر نسخه‌ها به جای دو قول سه قول ذکر شده است. (۲).  
 سوره انعام (۶) آیه ۲۸. [.....]

(۳). مع، مت: حق، آج، لب: وقت، آف، آن: وقف. (۴). مع، وز، مت، لت: بودندی. (۵). آج، لب، لت: یکبارگی. (۶). مع، وز، مت: حسین بن علی بن المغربی. (۷). مع، وز، مت، آج، لب، آف، لت: چون. (۸). مع، وز، مت، لت: دخله، آج: دغلیه. (۹-۱۱). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۱۰). لت: کند. صفحه: ۴۱۶ را. و «طغیان» مجاوزة القدر باشد من قوله: إِنَّا لَمَّا طَعَى الْمَاءُ «۱». و «عمه» تحیر «۲» باشد [۱۰۴-۱] ر، يقال: عمه بعمه عمها اذا تحیر فهو عمه و عامه و ركب رأسه من غیر علم و بصیره. تم الجزء السابع من تفسير القرآن و يتلوه قوله تعالى: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ- الآية في المجلد الثامن. -----  
 ----- (۱). سوره الحاقه (۶۹) آیه ۱۱. (۲). اساس: تخیر، با توجه به معج تصحیح شد. (۲). اساس: تخیر، با توجه به معج تصحیح شد.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم  
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)  
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

